متون فقه



لمعه دمشقیه

شهید اول

ترجمه و تبیین: علی شیروانی / محسن غرویان



لمعۂ دمشقیہ

شیخ ابی عبد اللہ شمس الدین محمّد بن
جمال الدّین مکی العاملی
«شہید اوّل»

جلد اوّل

ترجمہ و تبیین
محسن غرویان - علی شیروانی

فهرست مطالب

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن او بمانند و شمارگران، شمردن نعمتهای او ندانند، و کوشندگان حق او را گزاردن نتوانند. خدایی که پای اندیشهٔ تیزگام در راه شناسایی او لنگ است، و سَرِ فکرتِ ژرف، رو به دریای معرفتش بر سنگ. صفتهای او تعریف ناشدنی است و به وصف در نیامدنی، و در وقت ناگنجیدنی، و به زمانی مخصوص نابودنی. به قدرتش خلایق را بیافرید و به رحمتش بادها را بپراکنید، و با خرسنگها لرزهٔ زمین را در مهار کشید.[1]

و سلام و درود بر محمّد و عترت پاک او که دریچه‌های نور را به سوی بشر گشودند و حیات خویش را وقف هدایت مردمان و ارائه راه و رسم صحیح زندگی ساختند.

نگارنده از همان روزهای نخست که طلبگی را پیشه ساخت و به کاروان جویندگان علوم دینی پیوست و درس و بحث در حوزهٔ علمیه را آغاز نمود، همواره دعایش آن بود که بتواند به اندازهٔ وسع و در حد توان خود خدمتی انجام دهد و نفعی به جامعه برساند و از این رهگذار توشه‌ای برای آخرت برگیرد، و با دست پر به جوار

۱ـ نهج‌البلاغه، خطبهٔ اول.

رحمت الهی بشتابد. و خدای تعالی که رحمتش عام و جود و کرمش فراگیر است، توفیق نوشتن را به این کمترین بندگانش عطا نمود، که اگر آن را قدر بداند، بتواند از این طریق خواستهٔ همیشگی‌اش را جامهٔ عمل بپوشاند. صاحب این قلم خداوند را بر این نعمت بزرگ همواره شکرگزار است و از او می‌خواهد که در این راه بیش از هر چیز اخلاص در عمل ارزانی دارد، و حسن فعلی را با حسن فاعلی عجین سازد، و اگر کار خوبی عرضه می‌شود، باری، نیّت آن را نیک و قصد و غرض آن را نیز الهی گرداند، که اگر جز این باشد ذره‌ای ارزش نداشته و در میزان الهی برای آن قدری نخواهد بود.

و این بار، توفیق الهی بیش از همیشه شامل نگارنده گشت که توانست با همکاری و همراهی برادر عزیز و ارجمند حجةالاسلام محسن غرویان ـ که از اساتید موفق حوزه و دانشگاه، و نویسندهٔ آثار ارزشمند و مقالات سودمند متعدد است ـ و در واقع با پیشنهاد ایشان، کتابی بس شریف و ارزنده، از نویسنده‌ای سترگ و برجسته را به زبان فارسی درآورد، و با تواضع هرچه تمامتر آن را به ساحت طالبان و جویندگان فقه غنیّ شیعه عرضه دارد.

«لمعهٔ دمشقیه» یک دوره فقه مختصر و در عین حال جامع است که بنا بر مذهب امامیه و بر طبق آرای مشهور فقهای شیعه نگارش یافته است.

نویسندهٔ آن، محمد بن جمال‌الدین مکی عاملی مشهور به شهید اول، از بزرگ‌ترین فقیهان، و سرشناس‌ترین دانشمندان شیعه است. «لمعه» و «شهید اول» نامهایی آشنا برای همهٔ کسانی است که با الفبای فقه و فقهاهت آشنایی دارند. کتابی که اگر چه تألیف آن بیش از هفت روز به طول نیانجامید، اما قرنهاست که خیل عظیمی از آن بهره می‌برند.

آری سالیان سال است که لمعه و شرح آن، محور درسهای فقه در سطح عمومی حوزه‌هاست، و چند سالی است که دانشگاههای ما نیز افتخار آموزش آن را دارد. و چون در قسمتی جداگانه دربارهٔ مؤلف بزرگوار و کتاب شریف لمعه سخنی، هر چند کوتاه و فشرده، آمده است، در اینجا به همین مقدار بسنده می‌شود.

دربارهٔ این نوشتار نکاتی چند است که ذکر آن لازم می‌نماید:

۱ـ ترجمهٔ این کتاب از آغاز تا پایان «کتاب عطیه»، توسط جناب آقای غرویان، و از کتاب متاجر تا «پایان کتاب دیات» توسط نگارنده انجام یافته است.

۲ـ همراه با ترجمه، متن عربی کتاب نیز آمده است، و بدین وسیله کار بر کسانی که از متن عربی و ترجمهٔ آن توأماً استفاده می‌کنند، سهل و آسان شده است.

۳ـ متن عربی کتاب بالای صفحه آمده است، و سعی شده که تناظر میان اصل و ترجمه حتی‌الامکان رعایت شود، یعنی در هر صفحه دقیقاً متن عربی و ترجمه مطابق با هم باشد.

۴ـ برای تکمیل فایده، متن عربی با اعراب کامل آمده است، اگرچه این کار زحمت فراوانی را در پی داشت، اما برای تسهیل کار بر خواننده گرامی این زحمت را بر خود هموار ساختیم.

۵ـ متن لمعه به صورت قسمتهای کوتاه تقطیع شده و حتی‌الامکان سعی شده است بخشهایی که مطلب و حکم مستقلی را بیان می‌کند، به صورت مستقل و جداگانه آورده شود.

۶ـ با شماره‌هایی که در متن و ترجمه بین [ ] آمده است، ترجمهٔ مربوط به هر بند کاملاً مشخص شده است، تا خواننده به راحتی بتواند متن و ترجمه را با هم تطبیق کند.

۷ـ متن لمعه تاکنون به صورتهای مختلفی چاپ شده است. اما محور کار ما دو متن بود که یکی توسط اخوان محترم محمد تقی مروارید و علی اصغر مروارید تحقیق شده است و دیگری توسط آقای کورانی. و از آنجا که متن تحقیق شدهٔ آقای کورانی، به مراتب صحیح‌تر از متن نخست بود، متن نخست بر آن تطبیق شد و نقص و کمبودهایش از این طریق جبران شد. و بحمدالله متنی متقن و صحیح از لمعه در این نوشتار ارائه شده است.

۸ـ سعی و کوشش نویسندگان بر آن بوده است که ترجمه هر چه بیشتر روان و شیوا و گویا باشد، و نقطهٔ ابهامی را از جهت دریافت محتوای متن عربی باقی نگذارد،

و در مواردی که نیاز به توضیح احساس می‌شد، توضیحات اضافی میان [ ] و به صورت منفک از متن قرار داده شد. و از این رو می‌توان این نوشتار را **ترجمهٔ تبیینی** لمعه به شمار آورد.

۹ـ برای مزید فایده، در پایان کتاب اصطلاحات مهم لمعه که نیاز به توضیح و روشنگری داشت، یک جا و به صورت الفبایی، توضیح داده شد، که اگر احیاناً خواننده در مطالعهٔ کتاب با واژهٔ مبهمی روبرو گشت، با مراجعه به آن فرهنگ، ابهام را برطرف سازد. و باید یادآور شوم که در تهیهٔ این قسمت، از کتاب «فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی» نوشتهٔ آقای محسن جابری عربلو، بهرهٔ فراوانی بردم.

۱۰ـ در اینجا لازم است از آقای محمّد حسینی‌فرد، مسؤول محترم مؤسسه حروفچینی سجّاد، و همکار محترمشان آقای وحید زرگانی تشکر کنم که حروفچینی و صفحه‌پردازی کتاب را با دقت هر چه تمامتر انجام دادند و این نوشتار را جامه‌ای زیبا و چشم نواز پوشاندند.

در پایان خداوند را به خاطر توفیق این خدمت، شکر و سپاس می‌گذاریم و از او می‌خواهیم که نور ایمان را در دلهایمان پر فروغ گرداند، و ما را از عاملین به احکام شریعت قرار دهد، و این ترجمه را، همچون اصل کتاب، پر برکت و توشه‌ای برای روز جزا قرار دهد. والسلام.

۷۳/۱/۲۴ ـ علی شیروانی

بسمه تعالی

حمد و ستایش، حیّ داور را که به این کمترین توفیق عطا فرمود تا با همکاری فاضل ربّانی جناب حجةالاسلام علی شیروانی[دام توفیقه] ـ که از فضلاء برجسته و نویسندگان سخنکوش حوزهٔ علمیهٔ قم هستند ـ این اثر ناچیز را به ساحت مقدّس عالمان و به پیشگاه امام زمان(عج...) تقدیم کنیم. امید که مقبول افتد. **والحمدللّه**

۷۳/۲/۲۴ ـ محسن غرویان

کوتاه سخنی در شرح حال شهید اول

«تاج شریعت، مایهٔ افتخار شیعه، خورشید دین و آیین (شهید اول)، به عقیدهٔ جمعی از اساتید فن، دانشمندترین فقیه است، جامع رشته‌های گوناگون علم و ادب و دارای انواع فضایل و مکارم و صاحب روحی پاک و نیرومند.»[1] *(محدث نوری).*

«او ملجأ شیعه و پرچمدار شریعت بود، و هنوز نظریات علمی و فقهی وی سرچشمهٔ آراء فقهی دانشمندان ماست، و کتابهایش مرجع فقیهان و آراء علمی او نقطهٔ استناد آرائشان می‌باشد؛ آوازه‌اش در زمینهٔ فقه و اصول و سهم بزرگش در پیشرفت علوم، روشن‌تر از آن است که نیازی به شرح و بیان داشته باشد و ستودن وی، به ستودن خورشید می‌ماند که خود مایهٔ ستایش مدح‌کنندهٔ آن است.»[2] *(علامهٔ امینی).*

«او دانشمندی معتبر، فقیه و محدثی دقیق و مورد اعتماد، دریادل کامل، جامع فنون عقلی و نقلی، زاهد وعابدی پارسا، شاعر و ادیبی اهل قلم، یگانهٔ روزگار و در عصر خود بی‌نظیر بود.»[3] *(شیخ حرّ عاملی).*

اینها نمونه‌هایی است از آنچه ارباب فضل و فضیلت و کسانی که خود، هر یک از نوادر روزگار و مشعلهای تابناک زمانه خود بوده‌اند، دربارهٔ عظمت شخصیت شهید اول رضوان اللّه علیه، بیان کرده‌اند.

۱ـ المستدرک، ج ۳، ص ۴۳۷.

۲ـ شهیدان راه فضیلت، ص ۱۵۶.

۳ـ امل الآمل، ج ۱، ص ۱۸۱.

در روضات الجنات در وصف شهید اول، چنین آمده است:

«شهید اول، بعد از محقق حلّی بزرگترین فقهای آفاق است. تمام دانشمندان، بصیرت کامل و آگاهی و استادی او را اعتراف دارند.
مقام و موقعیت وی در فقه و قواعد احکام همچون مقام شیخ صدوق در نقل احادیث اهل بیت عصمت و طهارت(ع) است.
چونان شیخ مفید و سید مرتضی است در اصول عقاید و کلام و در بحث و مناظره و پوچ نمودن و از صحنه خارج کردن اندیشه‌های انحرافی.
همچون شیخ طوسی است در گستردگی دانش و فنون مختلف و زیادی استاد و شاگردان مبرز و بزرگ.
چونان محمد بن ادریس حلی است در روشن کردن و شکافتن مباحث فقهی.
چونان نصیرالدین طوسی است در همدردی با امت و برطرف نمودن مشکلات علمی و اجتماعی آنان.
نجم الائمه رضی است در تنقیح و روشن کردن علم نحو و صرف.
محقق خوانساری است در ذوق و قریحهٔ خوب و نیک وارد شدن در هر کاری.
علامهٔ مجلسی است در جایگزینی اسرار و فرهنگ و آداب شرع در بین دانشمندان و انسانها و محقق بهبهانی است.در اثبات و جایگزینی حق و عدالت و نابودی باطل و زدودن اندیشه‌ها از اوهام و خرافات.»[1]

حاصل آنکه شهید بزرگوار ما آنچه خوبان همه داشتند، یکجا داشت. نام او محمّد است، و لقبش «شمس‌الدین» و «شهید اول». پدرش محمّد مکی ملقب به «جمال‌الدین» و «شرف‌الدّین» و مادرش بانویی است از آل مُعیه و جدش شیخ محمد،

۱ـروضات الجنات، ج ۷، ص ۴.

ملقب به «شمس‌الدین». در سال ۷۳٤ هجری در شهرک جزّین در جبل عامل به دنـیا آمد، و در پنجشنبه ۹ جمادی الاول سال ۷۸٦، در سن ۵۲ سالگی در شهر شام، قـلعهٔ دمشق، به شهادت رسید.

جبل عامل، منطقه‌ای کوهستانی در جنوب لبنان و سوریه است که جـباع، نـبطیه جزین، و دیگر شهرکهای لبنانی در آن واقع شده است. جبل عامل از نخستین جاهایی است که در جهان اسلام، شیعیان در آنجا پدید آمدند و تشیّع مردم این منطقه را باید از وجود مقدس ابوذر غفاری، صحابی عالیقدر پیامبر ﷺ دانست. چه ابوذر غفاری، در زمان خلافت عثمان، از طرف وی به شام تبعید شد، و با روشن کردن اذهان مردم، آنها را با حقیقت آشنا ساخت، و بذر تشیع را در دلهای پاک مردم آن سـامان افشـاند. مسجدی که ابوذر در آن ناحیه بنا نهاد، هنوز هم در روستایِ «میس‌الجبل» وجود دارد، که به نام «ابوذر غفاری» خوانده می‌شود.

این سرزمین پاک همواره از مراکز مهم تشیع بوده، و عالمان بزرگ و وارسته‌ای را در خود پرورش داده است که در میان آنان چهره‌های تابناکی چون «شیخ عـلی بـن الحسین کرکی» معروف به «محقق ثانی»، «شیخ لطف الله میسی»، «شیخ بـهاءالدّیـن عاملی» معروف به «شیخ بهایی» و پدرش «شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی» و «شهید ثانی» و «سید محسن امین عاملی» و «سید عبدالحسین شرف‌الدّین عاملی» به چشـم می‌خورد.[۱]

شهید اول، دوران کودکی را در زادگاهش «جزین» سپری کرد، مقدمات علوم دینی را نزد پدرش، که از علمای مشهور جبل عامل بود، فرا گرفت، و تا شانزده سالگی در آنجا باقی ماند، و علاوه بر پدرش از محضر «شیخ اسدالدین صانع جزینی» نیز بهره برد، و مقدمات علوم ریاضی را از وی آموخت.

در سال ۷۵۰ هجری، در سن شانزده سالگی به عراق هجرت کـرد. و گـفته‌انـد او

۱ـ نگاه کنید به «مجالس المؤمنین»، نوشتهٔ قاضی نوراللّه شوشتری، ج ۱، ص ۷۷.

نخستین کسی بود که از جبل عامل برای فراگیری دانش به عراق مهاجرت کرد.[۱] او وارد شهر «حلّه» شد و پنج سال در آن شهر اقامت کرد، و در این مدت از محضر فخرالمحققین، سید جمال‌الدّین بن سید فخار موسوی، سید عمیدالدّین حسینی و برادرش سید ضیاءالدّین حسینی، خواهرزادگان علامه حلی، تاج‌الدّین ابن معیه حسنی، نجم‌الدّین جعفر بن نما و دیگران استفاده می‌کند. همچنین در اثنای اقامت در حلّه به بغداد، کربلا و نجف و دیگر نقاط عراق سفر می‌کند و علاوه بر بهرهٔ وافری که از روحانیت مشاهد مشرفه می‌برد، از دانشمندان شیعه و سنّی آن شهرها استفاده می‌کند.

شهید اوّل به سرعت رشد می‌کند، و موجب اعجاب و شگفتی اطرافیان خود می‌شود، که گوشه‌ای از آن را می‌توان در سخن فخرالمحققین دربارهٔ شهید اوّل مشاهده کرد: «مولای ما امام، علامه بزرگوار، افضل دانشمندان جهان، خورشید حق و دین، محمد بن مکی، خداوند عمرش را طولانی گرداند.»[۲] این سخن را فخرالمحققین که خود از فقهای نامدار شیعه است، دربارهٔ کسی می‌گوید که تنها هفده سال سن دارد، و فقط یک سال از ورودش به مجلس درس او می‌گذرد. او همچنین می‌گوید: «من از شاگردم محمد بن مکی بیش از آنچه او از من استفاده نموده است، بهره برده‌ام.»[۳]

شهید اوّل در سال ۷۵۱ هجری، در سن ۱۷ سالگی و تنها یک سال پس از ورودش در حلّه، موفق به دریافت گواهی اجتهاد ونقل حدیث از سوی فخرالمحققین می‌شود. سال بعد از جعفر بن نما اجازهٔ نقل حدیث می‌گیرد. و دو سال پس از آن، از تاج‌الدین معیه حسنی گواهی اجتهاد و نقل حدیث دریافت می‌کند، و سه سال پس از آن از مطارآبادی به دریافت اجازه مفتخر می‌شود.[۴]

۱ـ حیاة الامام الشهید الاول، ص ۵۷.

۲ـ روضات الجنات، ج ۷، ص ۴.

۳ـ حیاة الامام شهید الاوّل، ص ۳۸.

۴ـ مفاخر الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۰.

شهید اول، در سال ۷۵۵ هجری، در سن ۲۱ سالگی، به زادگاهش، «جزین» بازمی‌گردد، و در اولین فرصت، مدرسهٔ علمیهٔ وسیع و گسترده‌ای را بنیاد می‌گذارد، و از این طریق موفق به تعلیم و تربیت تعداد زیادی از طالبان علوم دینی می‌شود.

شهید اول، از عالمانی است که برای ملاقات با دانشمندان بزرگ شیعه و سنی رنج سفر به نقاط مختلف را به جان خرید، و به نواحی مختلفی سرکشید. او به مراکز علمی مصر، فلسطین، سوریه، مکه و مدینه مسافرت کرد، و معلومات خود را از طریق ارتباط با سایر دانشمندان، هر چه بیشتر گسترش داد. از دیگر خصوصیات شهید اول، تسلّطش بر مذاهب فقهی اهل سنت بود، به گونه‌ای که در بسیاری از موارد، اهل سنت برای حلّ مشکلات خود به وی مراجعه می‌کردند، و او بر طبق مذهب خود آنان، فتوا می‌داد.

از جمله اساتید سنی مذهب شهید، یکی شیخ ابراهیم بن عمر، ملقب به «برهان الدین، الجعبری» است که شهید در الخلیل نزدش درس خوانده است؛ و دیگری شیخ شرف‌الدین محمد بن بکتاش تستری است، که در «مدرسهٔ نظامیه» تدریس می‌کرد و شهید از او اجازهٔ روایت صحیح بخاری و مسلم را دریافت نمود؛ و سومی شیخ شمس‌الدین ابوعبدالرحمن محمد است که در «مدرسهٔ مستنصریه» تدریس می‌کرد، و شهید، صحیح بخاری را از او روایت کرده است.[۱]

نگاهی به آثار شهید اول

عمر شریف فقیه ما، گرچه کوتاه بود، بسیار پربار و ثمر بود، به گونه‌ای که شعاع شمس وجودش قرنهای متمادی استمرار یافت، و نه تنها جهان تشیّع را در آن زمان، بلکه در اعصار پس از خود نیز روشنی بخشید؛ تا آنجا که برخی از آثار شهید، و در رأس آن «لمعهٔ دمشقیه» هنوز هم کتاب درسی حوزه‌های علمیه است، و در دانشگاهها نیز از آن استفاده می‌شود.

۱ـ شهید اول، از دانشمندان سنی مذهب دیگری نیز بهره برده است که در کتاب «حیاة الامام الشهید الاول» اسامی آنها ذکر شده است.

برخی از آثار قلمی او مفقود شده، و بعضی از کتابهای او خطی است و هنوز چاپ و منتشر نشده است، اما بسیاری از آنها منتشر شده و در دسترس همگان قرار دارد. بسیاری از تألیفات شهید، بوسیلهٔ علمای پس از او شرح شده است، و بر برخی از آنها شروح متعددی نگارش یافته است.

فهرست برخی از کتابهای شهید، به شرح زیر است:

۱ـ «الفیة»، رساله‌ای فقهی است شامل هزار واجب دربارهٔ نماز. بر این کتاب شروح عدیده‌ای نوشته شده که در کتاب «الذریعه»، شیخ آغا بزرگ تهرانی، ۳۱ شرح را نام می‌برد.

۲ـ «النفلیة» که شامل سه هزار حکم مستحبی دربارهٔ نماز است.

۳ـ «القواعد الکلیة الاصولیة و الفرعیة» که مشتمل بر ۳۰۰ قاعدهٔ فقهی است. بر این کتاب نیز حواشی و شروح متعددی نگارش یافته است.

۴ـ «ذکری الشیعة فی احکام الشریعة». این کتاب مشتمل بر بحث طهارت و صلوة است. در کتاب «حیاة الامام الشهید الاول» آمده است: «این کتاب بزرگی است که تألیف جزء نخستین آن در ۲۱ صفر ۷۸۴ هجری پایان یافت و در سال ۱۲۷۱ هجری در ایران چاپ شده است، اما جزء دوم این کتاب که از بحث زکات شروع می‌شود، هنوز چاپ نشده است.»[1]

۵ـ «الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة» کتاب ارزشمندی در فقه است که بسیاری از ابواب فقه را در بردارد. جزء اول این کتاب در ۱۸ ربیع الاول ۷۸۴ به پایان رسید. مباحث فقهی در این کتاب تا آغاز باب رهن آمده است، و مؤلف آن ـ قدس سره ـ پیش از اتمام آن به شهادت رسیده است. بر این کتاب نیز حواشی و شروح متعددی نوشته شده است.[2]

۱ـ حیاة الامام الشهید الاول، ص ۶۲.

۲ـ الذریعة، ج ۸، ص ۱۴۵.

۶ـ «غایة المرام فی شرح نکت الارشاد». این کتاب شرحی است بر «نکت الارشاد» تألیف علامهٔ حلی. تألیف این کتاب در ۱۵ ذی قعده سال ۷۵۷ به اتمام رسیده است، و به عقیدهٔ برخی، نخستین کتابی است که شهید آن را نوشته است.[۱]
۷ـ «البیان». کتابی است فقهی که تا کتاب صیام را دربر دارد. و تألیف آن در اول شعبان ۷۶۳ به پایان رسیده است.
۸ـ «خلاصة الاعتبار فی الحج والاعتمار». رسالهٔ کوچکی در مناسک حج است، که مستقلاً چاپ نشده است، اما علامه امینی آن را در کتاب «معادن الجواهر» چاپ کرده است.[۲]
۹ـ «الباقیات الصالحات». شرح مختصری است در رابطه با ذکر تسبیحات اربعه نماز.[۳]
۱۰ـ «حاشیة علی الذکریٰ»، این کتاب که حاشیه‌ای است از شهید بر یکی از تألیفات خودش، جزء آثار مفقود شهید است.[۴]
۱۱ـ «احکام الاموات» رساله‌ای است در احکام مردگان از وصیت تا زیارت اهل قبور.
۱۲ـ «جواز ابداع السفر فی شهر رمضان» رسالهٔ مبسوطی است در تحقیق فقهی مسألهٔ مسافرت در ماه رمضان و نقل قول فقها در این زمینه.[۵]
۱۳ـ «مسائل مکی» این کتاب بر نظم ابواب فقه است، و در سال ۷۸۶ هجری، یعنی همان سال شهادت شهید اول، تألیف شده است. برخی این کتاب را آخرین اثر شهید دانسته‌اند.[۶]

۱ـ حیاة الامام الشهید الاول، ص ۶۳.
۲ـ همان، ص ۶۴.
۳ـ الذریعة، ج ۵، ص ۲۴۱.
۴ـ حیاة الامام الشهید الاول، ص ۶۹.
۵ـ الذریعه، ج ۵، ص ۲۴۱.
۶ـ حیاة الامام الشهید الاول، ص ۶۸.

۱٤ـ «لمعه دمشقیه»، کتابی که هم‌اکنون متن و ترجمهٔ آن در حضور خوانندهٔ گرامی است، که دربارهٔ آن مستقلاً توضیح داده می‌شود.

این آثار جملگی در فقه است، و در واقع مهمترین اشتغال فکری و علمی شهید در همین زمینه بوده است. شهید اول ـ رضوان الله علیه ـ در درجهٔ اوّل یک فقیه درجهٔ اول بود، و در مرتبت ثانی یک ادیب، مفسر، متکلم، رجالی، محدث و اصولی.

۱۵ـ «جامع البین من فوائد الشرحین» که برگزیده‌ای است از دو شرح، که دو تن از اساتید شهید بر کتاب «تهذیب طریق الوصول الی علم الاصول» نوشته بودند، همراه با افزوده‌هایی از خود شهید. این کتاب در زمینهٔ علم اصول است.

آثار کلامی شهید عبارتند از:

۱٦ـ «المقالة التکلیفیة» رسالهٔ مبسوطی در کلام و عقاید است که تألیف آن ۱۱ جمادی الاول سال ۷٦۹ به پایان رسید. شیخ زین‌الدین یونس شرحی بر این کتاب نوشته است به نام «الرسالة الیونسیة»، و هر دو کتاب موجود است.[۱]

۱۷ـ «المسائل الاربعینیه»، که شامل چهل تحقیق در مسایل اعتقادی و کلامی است، این کتاب به طور مستقل چاپ نشده است، اما شیخ احمد عارف‌الدّین، آن را در ضمن کتاب «مختصر تاریخ الشیعة» در لبنان چاپ کرده است.[۲]

۱۸ـ «العقیدة». رسالهٔ کوچکی است در باب عقاید اسلامی.

آثار حدیثی شهید بدین شرح است:

۱۹ـ «اربعون حدیثاً» تألیف این کتاب، که حاوی چهل حدیث از پیامبر اسلام(ص) است، در ۱۸ ذی‌الحجه ۷۸۲ پایان یافت. این کتاب در سال ۱۳۱۸ شمسی همراه با کتاب «غیبة النعمانی» چاپ شده است.

۱ـ الذریعه، ج ۴، ص ۴۰۸.

۲ـ حیاة الامام الشهید الاول، ص ۶۴.

۲۰ـ «اربعون حدیثاً»، کتاب دیگری است که در آن تنها یک حدیث ذکر شده، و چهل حکم تحقیقی از آن استخراج شده است. این کتاب در سال ۱۳۱٤ شمسی در ایران چاپ شده است.[۱]

۲۱ـ «اختصار الجعفریات». کتاب «جعفریات» از کتابهای قدیمی حدیث است که در آن هزار حدیث گردآوری شده است. شهید اول این کتاب را تلخیص کرده، و سیصد حدیث از آن را برگزیده است. نسخه‌ای از این کتاب در تهران نزد شیخ آقا ضیاءالدّین نوری موجود است.[۲]

۲۲ـ «مزار الشهید»، که «منتخب الزیارات» نام گرفته است، و نسخهٔ خطی آن در نجف نزد سید آقا تستری موجود است. شیخ علی‌اکبر کربلایی آن را به فارسی ترجمه کرده است به نام «مراد المرید لمزار الشهید».[۳]

۲۳ـ «الدرر الباهرة منا لاصداف الطاهرة». حاوی کلمات قصاری است از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانهٔ محیط طباطبایی در تهران موجود است.[۴]

۲٤ـ «مجموعة الاجازات». در این کتاب مؤلف، اجازات علمای سابق را جمع‌آوری کرده است.

۲۵ـ «مجموعة الشهید»، این مجموعه سه جلد بزرگ است که شهید جلد اول آن را در حلّه در سال ۷٦٦ تألیف کرده است.[۵]

شهید آثار شعری نیز داشته است، که عبارت است از:

۱ـ حیاة الامام الشهید الاول، ص ۶۴.

۲ـ همان، ص ۶۵.

۳ـ الذریعة، ج ۲۰، ص ۳۲۲.

۴ـ همان، ج ۸، ص ۹۰.

۵ـ الذریعه، ج ۲۰، ص ۱۱۲ و حیاة الامام الشهید الاول، ص ۶۷.

۲۶ـ «شرح قصیدهٔ شفهینی» که شرحی است از قصیده‌ای که ابوالحسن شفهینی در مدح امیرالمؤمنین سروده است.[1]

۲۷ـ «شعر الشهید الاول». این کتاب دیوان کوچکی است که مشتمل بر ۲۰ قطعه شعر و قصیده است.[2]

شهید رساله‌هایی نیز، در پاسخ به سؤالاتی که از وی شده، دارد که از آن جمله است:

۲۸ـ «جوابات الفاضل المقداد»، که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در ضمن مجموعهٔ رسایل شیخ احمد بن فهد حلی موجود است.[3]

۲۹ـ «جوابات مسایل الاطراوی».[4]

لمعهٔ دمشقیه

مشهورترین اثری که از شهید اول به یادگار مانده است، کتاب «لمعهٔ دمشقیه» است. بر این کتاب از سوی دانشمندان و فقهای عظام شرحهای عدیده‌ای نگارش یافته است که اهمّ آن «الروضة البهیة» تألیف شهید ثانی است.

کتاب لمعه همراه با شرح شهید ثانی سالیان درازی است که در حوزه‌های علمی شیعه متن درسی فقه است. طلاب علوم دینی پس از فراگیری مقدمات، کتاب عظیم و گستردهٔ شرح لمعه را طی دو یا سه سال، سطر به سطر و کلمه به کلمه درس و مطالعه و بحث می‌کنند. بسیارند فقهای عالیقدری که سالیان عدیده به تدریس آن اشتغال داشته‌اند، و آن را بارها و بارها درس گفته‌اند، و مأنوس‌ترین کتاب و بلکه عزیزترین چیزها نزدشان، این کتاب بوده است. افتخار کسب عنوان «مدرس خوب شرح لمعه» از آنِ کمتر کسی شده است، و آن که این عنوان را دریافت کرده، همواره به آن بالیده

۱ـ اعیان الشیعه، ج ۸ ص ۱۹۲.

۲ـ حیاة الامام الشهید، ص ۶۵.

۳ـ الذریعه، ج ۵، ص ۲۱۲.

۴ـ حیاة الامام الشهید الاول، ص ۶۸.

است. اینها همه حاکی از عظمتی است که در این کتاب نهفته، و بلکه حاکی از لطف و عنایت الهی است نسبت به آن دو فقیه و شهید بزرگوار و به طور کلی، به فقه و شهادت. آری، این است ارزش فقاهت آنگاه که با شهادت عجین شود.

همچنین سالیان چندی است که کتاب شریف لمعه در محافل دانشگاهی میهن اسلامی ما محور برخی از واحدهای رشته‌های حقوق است، و همین امر نگارش ترجمه‌ای گویا، روشن و روان و در عین حال دقیق و صحیح از این کتاب را ایجاب می‌نمود. و اگرچه این نیاز را پیش از این، دو تن از اساتید محترم دانشگاه پاسخ گفتند، که سعیشان مشکور باد، اما به نظر رسید که می‌توان نوشتاری روانتر و روشنتر از آن ارائه نمود، که دقت را با سلاست توأم ساخته باشد همراه با ویژگیها و مزایایِ دیگر. و چون «مشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید» در این باره بیش از این نمی‌گوییم و قضاوت را به عهدهٔ خواننده می‌گذاریم.

شهید اوّل دربارهٔ انگیزهٔ تألیف این کتاب در مقدمهٔ آن می‌گوید: «من این کتاب را به درخواست بعضی از دینداران نوشتم.» و شهید ثانی در توضیح آن می‌گوید: این شخص «شمس‌الدّین محمد آوی» است، که از نزدیکان و یاران «سلطان علی بن مؤید» پادشاه خراسان و اطراف آن، بود، تا اینکه تیمور لنگ بر قلمرو سلطان علی بن مؤید مسلط شد و او را جبراً با خود برد، و پس از مدتی حدود سال ۷۹۵ وفات یافت.

میان سلطان علی بن مؤید و شهید اول رابطهٔ دوستی و نامه‌نگاری برقرار بوده است. سلطان در ضمن یکی از این نامه‌ها از شهید درخواست می‌کند که به خراسان بیاید ولی شهید از رفتن به خراسان عذر خواست و این کتاب را در دمشق برای او تصنیف کرد.

گفته‌اند: شهید، لمعه را در هفت روز نوشت، و تنها منبعی که در مدت تألیف آن در اختیار داشت «مختصر النافع» تألیف محقق اول بود.

شمس‌الدّین آوی، نسخهٔ اصل کتاب را نزد خود نگه داشت و به همین جهت کسی نتوانست از روی آن نسخه‌ای بردارد. فقط یکی از طلاب در بین راه که از اهمیت آن

آگاه شده بود، کتاب را از آورنده گرفت و از روی آن نسخه‌ای برداشت. و پیش از آنکه بتواند نسخهٔ خود را با نسخهٔ اصلی مقابله کند، مسافرت نمود. به همین علت بعضی اشکالات در آن پدید آمد. پس از آن شهید اول، نسخهٔ دوم را دید و به مناسبت موضوعات، موارد اشکال را اصلاح نمود، به همین جهت لمعهٔ تصحیح شدهٔ به دست شهید اول با نسخهٔ اصلی کتاب که نزد شمس‌الدّین محمد آوی بوده در لفظ تفاوتهایی دارد. این واقعه در سال ۷۸۲ اتفاق افتاد.[1]

پایانی خونبار

فقیه ما ـ رضوان الله علیه ـ در دمشق جایگاه رفیعی داشت و از مقام والایی برخوردار بود. طالبان حقیقت و حتی حاکمان و مردان سیاست از دور و نزدیک نزدش می‌آمدند و از شمع وجودش گرما می‌گرفتند و جانشان را از پرتوی نور علم و ایمانش روشن می‌ساختند. دانشمندان و قضات دمشق نیز با او رابطه داشتند، به خانه‌اش می‌آمدند و در جلسات بحث و مناظره شرکت می‌جستند و از دانش و فضلش بهره می‌بردند.

مدتی بر شهید اینگونه گذشت، اما چندان طولانی نبود، و دیری نگذشت که روزگار دگرگون شد و اوضاع واژگون گردید.

قضات درباری و وابسته به حکومت که روش میانه و معتدلانهٔ شهید در برخورد با مذاهب، آنان را به وحشت انداخته بود، آیندهٔ خود را در خطر و موقعیتشان را در دست زوال دیدند. و از این رو در فکر می‌روند که چاره‌ای اندیشند و حیله‌ای بکار بندند، تا شهید را از سر راه خود بردارند. و سرانجام موفق شدند علیه شهید نزد سلطان سعایت کرده و شکایت برند و مردم را علیه او بشورانند. از جمله تهمتهایی که بر آن فقیه وارسته بستند، آن بود که شهید ـ معاذالله ـ از اسلام برگشته است و مرتد

۱ـ مقدمهٔ لمعه، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۴.

شده است. و بر این اساس طوماری تنظیم کردند و آن را به امضای هفتاد تن از جاهلان و بی‌خبران از شیعیان و حدود هزار تن از اهل تسنن رساندند. و سرانجام شهید در سال ۷۸٤ به زندان افتاد. پس از گذشت یک سال از زندانی شدن شهید در قلعهٔ دمشق، حکومت وقت از ترس قیام و شورش شیعیان، شهید را آزاد کرد. او یک سال به ظاهر آزاد اما در واقع تحت نظر و مراقبت بود. تا اینکه حاکم شام در جلسه‌ای که قضات نیز حضور داشتند، شهید را حاضر و از او بازجویی کرد. جلسهٔ محاکمه با قرائت کیفر خواست آغاز می‌شود. یکی از قضات طوماری را که پیش از این از آن یاد شد، قرائت می‌کند. و آنگاه رو به شهید می‌گوید:

ـ دربارهٔ این اتهامات چه سخنی داری؟

ـ من به آنچه در این طومار آمده، اعتقادی ندارم، این سخنان را نگفته‌ام و آنها را به شدت انکار می‌کنم.

ـ آنچه در این طومار آمده، بر ما ثابت شده و گواهان نیز در جلسه حضور دارند. بر طبق این طومار حکم شده و حکم قاضی را نمی‌توان نقض کرد.

ـ این حکمی است که در غیاب من صادر شده است.

شخصی که در غیاب او حکم شده، حق دفاع و استدلال دارد. و اگر بر ردّ حکم دلیلی اقامه کرد، آن حکم ردّ می‌شود. و چنانچه نتواند دلیلی بیاورد، آنگاه حکم به قوت خود باقی خواهد بود. هم اکنون من در جلسه حاضرم و در ردّ شهادت تمام گواهان، دلیل و حجت شرعی دارم، و می‌توانم کذب سخن ایشان و عادل نبودن آنها را اثبات کنم.

ـ دلیل تو پذیرفته نیست و سخنت قابل قبول نمی‌باشد. راهی جز اعتراف برای تو نیست. یا باید اعتراف کنی و یا توبه نمایی. اما طبق مذهب و عقیدهٔ تو، پس از ارتداد، توبه جایز نیست.

آنگاه رو به ابن جماعه کرد و گفت: تو پیشوا و قاضی مذهب شافعی هستی. طبق آن قضاوت کن.

ـ طبق مذهب من، باید یک سال زندانی شوی و سپس توبه کنی. اما یک سال زندان را سپری کرده‌ای، و باید توبه کرده، و به درگاه خدا استغفار کنی، تا طبق اسلام خودت قضاوت کنم.

ـ من کاری انجام نداده‌ام، چرا توبه کنم.

ـ باید توبه کنی و راهی جز این نیست.

شهید از توبهٔ ساختگی امتناع کرد، چراکه بیم آن داشت که اگر توبه کند، گناهی را که انجام نداده به پایش بنویسند، و جرمش ثابت شود و آنگاه حکم پیشین را در حقش باقی گذارند.

در دقایق پایانی محاکمه، ابن جماعه بر شهید تهمت‌ها زد و افتراها بست و به مقام او بی‌احترامیها کرد. و آنگاه با عصبانیت شدید رو به برهان‌الدین (قاضی القضاة وقت) کرد و گفت: گویا استغفار و توبه کرده است و چون توبهٔ مرتد در مذهب تو پذیرفته نمی‌شود، در حکم تأخیر نینداز و حکم خود را دربارهٔ او صادر کن.

برهان‌الدّین بلافاصله برخاست و وضو ساخت! و دو رکعت نماز گذارد! و سپس در حضور جمع گفت: من ریختن خون او را واجب می‌دانم!!!

پس از پایان محاکمه و صدور حکم قتل، فقیه بزرگوار شیعه در پنج‌شنبه، ۹ جمادی الاول سال ۷۸۶ هجری در قلعهٔ دمشق، به شهادت رسید، با شمشیر گردنش را زدند، آنگاه بدنش را به دار آویختند، و سپس پیکر بی‌جانش را سوزاندند.[1]

سلام علیه یوم ولد، و یوم قتل و یوم یبعث حیاً.

۱ـ آنچه در شرح حال شهید اول آوردیم، برگرفته از کتاب «شهید اول، فقیه سربداران» از مجموعهٔ ارزشمند «دیدار با ابرار» است، و طالبان آشنایی بیشتر با زندگی این فقیه بزرگوار را، بویژه ابعاد سیاسی و اجتماعی او، به آن کتاب که توسط فاضل ارجمند آقای محمد حسن امانی تحریر شده، ارجاع می‌دهیم.

كِتَابُ الطَّهَارَةِ

[١] وَ هِيَ لُغَةً ٱلنَّظَافَةُ، وَ شَرْعاً ٱسْتِعْمَالُ طَهُورٍ مَشْرُوطٌ بِالنِّيَّةِ، وَ ٱلطَّـهُورُ هُـوَ ٱلْـمَاءُ وَ ٱلتُّرَابُ. قَالَ ٱللَّهُ تَعَالَىٰ: (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً طَهُوراً).

وَ قَالَ ٱلنَّبِيُّ صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: جُعِلَتْ لِيَ ٱلْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً.

[٢] فَالْمَاءُ مُطَهِّرٌ مِنَ ٱلْحَدَثِ وَ ٱلْخَبَثِ وَ يَنْجُسُ بِالتَّغَيُّرِ بِالنَّجَاسَةِ وَ يَطْهُرُ بِزَوَالِهِ إِنْ كَانَ جَارِياً أَوْ لاَقَىٰ كُرّاً وَ ٱلْكُرُّ قَدْرُهُ أَلْفٌ وَ مِائَتَا رَطْلٍ بِالْعِرَاقِيِّ، وَ يَنْجُسُ ٱلْقَلِيلُ وَ ٱلْبِئْرُ بِالْمُلاَقَاةِ.

کتاب طهارت

[۱] «طهارت» در لغت به معنای نظافت و پاکیزگی است و در شرع به معنای بکار بردن «طهور» است با این شرط که همراه با نـیّت بـاشد. و طـهور آب است و خـاک. خداوند متعال می‌فرماید: «و مـا آبِ طـهور [پـاک و پـاک کـننده] را از آسـمان فـرو فرستادیم» (۵۰/فرقان)

و پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «زمین برای من سجده گاه و طهور قرار داده شده است».

[۲] پس آب، پـاک کـننده از حَـدَثْ و خَـبَثْ است و در صـورتِ تـغییر بـوسیلهٔ نجاست، نجس می‌شود و با زوال تغیّر - در صورتی که جاری باشد و یـا بـا آب کُـر اتصال پیدا کند - پاک می‌شود.

مقدار کُر هزار و دویست رَطل عراقی است.

آب قلیل و آب چاه در اثر ملاقات با نجاست نجس می‌شوند. و آب قلیل به طریقی

وَ يَطْهُرُ ٱلْقَلِيلُ بِمَا ذُكِرَ.

[۳] وَ ٱلْبِئْرُ بِنَزْحِ جَمِيْعِهِ لِلْبَعِيرِ وَ ٱلثَّوْرِ وَ ٱلْخَمْرِ وَ ٱلْمُسْكِرِ وَ دَمِ ٱلْحَدَثِ وَ ٱلْفُقَّاعِ، وَ نَزْحِ كُرٍّ لِلدَّابَّةِ وَ ٱلْحِمَارِ وَ ٱلْبَقَرَةِ، وَ سَبْعِينَ دَلْواً مُعْتَادَةً لِلْإِنْسَانِ، وَ خَمْسِينَ لِلدَّمِ ٱلْكَثِيرِ غيرِ الدِّمَاءِ الثَّلاثَةِ وَ ٱلْعَذَرَةِ ٱلرَّطْبَةِ، وَ أَرْبَعِينَ لِلثَّعْلَبِ وَ ٱلْأَرْنَبِ وَ ٱلشَّاةِ وَ ٱلخِنْزِيرِ وَ ٱلكَلْبِ وَ الهِرِّ وَ بَوْلِ ٱلرَّجُلِ، وَ ثَلاثِينَ لِمَاءِ ٱلْمَطرِ ٱلْمُخَالطِ لِلْبَولِ وَ ٱلْعَذَرَةِ وَ خُرْءِ ٱلْكَلْبِ، وَ عَشَرَ دلاءٍ لِيَابِسِ ٱلْعَذَرَةِ وَ قَلِيْلِ ٱلدَّمِ، وَ سَبْعِ دِلاءٍ لِلطَّيْرِ وَ ٱلْفَأْرَةِ مَعَ ٱنْتِفَاخِهَا وَ بَولِ ٱلصَّبِيِّ وَ غُسْلِ ٱلْجُنُبِ وَ خُرُوجِ ٱلْكَلْبِ حَيّاً، وَ خَمْسٍ لِذَرْقِ ٱلدَّجَاجِ، وَ ثَلاثٍ لِلْفَأْرَةِ وَ ٱلْحَيَّةِ وَ ٱلْوَزَغَةِ و العَقْرَبِ وَ دَلْوٍ لِلْعُصْفُورِ.

[٤] وَ يَجِبُ ٱلتَّرَاوُحُ بِأَرْبَعَةِ رِجَالٍ يَوماً عِنْدَ ٱلْغَزَارَةِ وَ وُجُوبُ نَزْحِ ٱلْجَمِيعِ، وَ لَو تَغيَّر

که گذشت [اتصال به آب کُر] پاک می‌شود.

[۳] و پاک شدن آب چاه در صورتی که در آن شتر، گاو نر، شراب، مُسکر [مست کننده]، خونِ حَدَث و فُقّاع [که در اصل از آب جو ساخته می‌شود] بیفتد به این طریق است که همهٔ آب چاه کشیده شود.

و در مورد افتادن اسب، الاغ و گاو ماده باید به اندازهٔ یک کُر از آب چاه کشیده شود.

و برای انسان هفتاد دلو معمولی، و برای خون زیاد غیر از خون‌های سه گانه [= نفاس، حیض و استحاضه] و مدفوع مرطوب پنجاه دلو معمولی، و برای روباه و خرگوش و گوسفند و خوک و سگ و گربه و بُولِ مرد چهل دلو معمولی، و برای آب باران مخلوط با ادرار و مدفوع و نجاستِ سگ سی دلو معمولی، و برای مدفوع خشک و خونِ اندک ده دلو معمولی، و برای پرنده و موشِ باد کرده و بولِ کودک و غسل کردن جُنُب و زنده بیرون آمدن سگ هفت دلو معمولی، و برای مدفوع مرغ خانگی پنج دلو معمولی، و برای موش [باد نکرده] و مار و وزغه [مارمولک] و عقرب سه دلو معمولی و برای گنجشک یک دلو معمولی باید از آب چاه کشیده‌شود.

[۴] و در صورتی که آب چاه بسیار زیاد باشد و لازم باشد همهٔ آن کشیده شود، باید

ماءُ البئر جُمِعَ بَيْنَ ٱلْمُقَدَّرِ وَ زَوَالِ التَّغَيُّرِ.

مَسَائِلُ

[٥] اَلْأُوْلىٰ: ٱلْمُضَافُ مَا لاَ يَصْدُقُ عَلَيْهِ آسْمُ ٱلْمَاءِ بِإِطْلاَقِهِ وَ هُوَ طاهرٌ غَيْرُ مُطَهِّرٍ لِغَيره مُطْلَقاً عَلى الاَصَحِّ، وَ يَنْجُسُ بِـالْإِتِّصَالِ بِـالنَّجِسِ، وَ طُـهْرُهُ إِذَا صَـارَ مُـطْلَقاً عَـلَىٰ ٱلْأَصَحِّ، وَ ٱلسُّؤْرُ تَابِعٌ للحيوانِ، وَ يُكْرَهُ سُؤْرُ ٱلْجَلاَّلِ و آكِلِ ٱلجِيَف مَعَ ٱلْخُلوِّ عَنِ ٱلنَّجَاسَةِ وَ ٱلْحَائِضِ ٱلْمُتَّهَمَةِ و سُؤْرُ ٱلْبَغْلِ وَ ٱلْحِمَارِ وَ ٱلْفَأْرَةِ وَ ٱلْحَيَّةِ وَ وَلَدِ الزّنا.

[٦] اَلثَّانِيَةُ: يُسْتَحَبُّ ٱلتَّبَاعُدُ بَيْنَ ٱلْبِئْرِ وَ ٱلْبَالُوعَةِ بِـخَمْسِ أَذْرُعٍ فِـي ٱلصُّـلْبَةِ أَوْ تَـحْتِيَّة

چهارنفر دوبه‌دو متناوباً یک روز کامل آب بکشند. و اگر آب چاه [با افتادن چیزهای مذکور] تغییر کند، باید بین اندازه‌های تعیین شده و زوال تغیّر جمع شود [= هر دو صورت گیرد.]

چند مسأله

[۵] اوّل: آب مضاف به آبی گفته می‌شود که اسم آب به صورت مطلق بر آن صدق نمی‌کند. و آب مضاف طاهر است و ـ بنا بر قول صحیح‌تر ـ مطلقاً پاک کننده نیست.

آب مضاف در اثر اتصال با نجس، نجس می‌شود و بر طبقِ صحیح‌ترین اقوال وقتی پاک می‌شود که به صورت آب مطلق درآید.

نیمخورده از نظر حُکم تابعِ حیوانی است که با آن تماس داشته است. ومکروه است نیمخوردۀ حیوان نجاستخوار و مردارخوار در صورتی که محل تماسِ با آب، به نجاست آلوده نباشد، و نیز مکروه است نیمخوردۀ حائضی که متهم است به عدم مبالات در مورد نجاست و نیمخورده استر و اُلاغ و موش و مار و زنازاده.

[۶] دوم: اگر زمینی سخت باشد و یا چاه فاضلاب پائین‌تر از چاه آب قرار گرفته باشد مستحب است بین دو چاه پنج ذراع فاصله باشد، و در غیر این دو صورت، مستحب است هفت ذراع فاصله باشد. آب چاه بوسیلۀ فاضلاب نجس نمی‌شود هر

اَلْبَالُوعَةِ وَ إِلاَّ فَسَبْعٌ، وَ لاَ يَنجُسُ البِئْرُ بِهَا وَ إِنْ تَقَارَبَتَا إِلاَّ مَعَ اَلْعِلْمِ بِالْإِتِّصَالِ.

[۷] اَلثَّالِثَةُ : اَلنَّجَاسَةُ عَشرَةٌ: اَلْبَوْلُ وَ اَلْغَائِطُ مِنْ غَيْرِ اَلْمَأكُولِ لَحمُه ذِي اَلنَّفْسِ، وَ اَلدَّمُ وَ اَلْمَنِيُّ مِنْ ذِي اَلنَّفْسِ وَ إِنْ أُكِلَ لَحمُهُ وَ اَلْمَيْتَةُ مِنْهُ، وَ اَلْكَلْبُ وَ اَلْخِنْزِيرُ وَ اَلْكَافِرُ وَ اَلْمُسْكِرُ وَ اَلْفُقَّاعُ و هذه يَجِبُ إِزَالَتُهَا عَنِ اَلثَّوْبِ وَ اَلْبَدَنِ، وَ عُفِيَ عَنْ دَمِ اَلْجُرحِ وَ اَلْقُرحِ مَعَ اَلسَّيَلاَنِ، وَ عَنْ دُوْنِ اَلدِّرْهَمِ البَغْلِيِّ مِنْ غَيْرِ الدِّمَاءِ اَلثَّلاَثَةِ وَ يُغْسَلُ اَلثَّوْبُ مَرَّتَيْنِ بَيْنَهُمَا عَصْرٌ إِلاَّ فِي اَلْكَثِيرِ وَ اَلْجَارِي، وَ يُصَبُّ عَلَى اَلْبَدَنِ مَرَّتَيْنِ فِي غَيْرِهِمَا، وَ اَلْإِنَاءُ فَإِنْ وَلَغَ فِيهِ كَلْبٌ قُدِّمَ عَلَيْهِمَا مَسْحُهُ بِالتُّرَابِ، وَ يُسْتَحَبُّ اَلسَّبْعُ فيه و كذا فِي اَلْفَارَةِ وَ اَلْخِنْزِيرِ وَ اَلثَّلاَثُ فِي اَلْبَاقِي، وَ اَلْغُسَالة كَالمَحلِّ قَبْلَهَا.

چند این دو چاه به هم نزدیک باشند مگر اینکه علم به اتصال آنها حاصل شود.

[۷] سوم : نجاسات ده چیز است: ۱ـ بُول ۲ـ مدفوعِ حیوان حرام گوشتِ دارای خون جهنده ۳ـ خون ۴ـ مَنی حیوانِ دارای خون جهنده گرچه حلال گوشت باشد ۵ـ مردار حیوان دارای خون جهنده ۶ـ سگ ۷ـ خوک ۸ـ کافِر ۹ـ مُسکِر ۱۰ـ فُقّاع. پاک کردن نجاست از لباس و بدن واجب است، ولی خونِ زخم و دُمَل ـ در صورتی که جاری باشند ـ و خونی که کمتر از درهم بَغْلی است ـ به استثناء خونهای سه گانهٔ [حیض و نفاس و استحاضه] بخشوده شده‌اند.

تطهیر لباس به این است که دوبار شسته شود و در بین یک بار فشرده شود مگر اینکه آب زیاد و یا جاری باشد. و برای تطهیر بدن در غیر آب کثیر و جاری باید دوبار بر آن آب ریخته شود، همینطور است حکمِ ظرف. ولی اگر سگی با زبان از آن ظرف چیزی نوشیده باشد می‌بایست قبل از دوبار شستن، خاک مالی شود. و در این مورد و نیز در مورد موش و خوک مستحب است هفت بار شسته شود و در مورد دیگر نجاسات مستحب است سه بار شسته شود.

و غساله از نظر حکم مانند محلِ غساله قبل از انفصال غساله است.

[۸] **اَلرَّابِعَةُ: اَلْمُطَهِّرَاتُ عَشَرَةٌ: اَلْمَاءُ مُطْلَقاً، وَ الْأَرْضُ تُطَهِّرُ بَاطِنَ النَّعْلِ وَ أَسْفَلَ الْقَدَمِ، وَ التُّرَابُ فِي الْوُلُوْغِ، وَ الْجِسْمُ الطَّاهِرُ فِي غَيْرِ المُتَعَدِّي مِنَ الْغَائِطِ، وَ الشَّمْسُ مَا جَفَّفَتْهُ مِنَ الْحُصرِ وَ الْبَوَارِي وَ مَا لاَ يُنْقَلُ، وَ النَّارُ مَا أَحَالَتْهُ رماداً أَوْ دُخاناً، وَ نَقْصُ الْبِئْرِ، وَ ذَهَابُ ثُلُثَيِ الْعَصِيْرِ، وَ الْاِسْتِحَالَةُ وَ انْقِلاَبُ الْخَمْرِ خَلاًّ، وَ الْإِسْلاَمُ. وَ تَطْهُرُ الْعَيْنُ وَ الْفَمُ وَ الْأَنْفُ بَاطِنُهَا وَكُلُّ بَاطِنٍ بِزَوَالِ الْعَيْنِ. ثُمَّ الطَّهَارَةُ إِسْمٌ لِلْوُضُوءِ وَ الْغُسْلِ وَ التَّيَمُّمِ.**

فَهُنَا فُصُوْلٌ ثَلاَثَةٌ:

---

[۸] **چهارم:** مطهِّرات [پاک کننده‌ها] ده تا هستند:

۱ـ آب پاک کنندهٔ مطلقِ نجاسات است [به شرط قبول تطهیر]

۲ـ زمین پاک کنندهٔ ته کفش و کف پا است.

۳ـ خاک پاک کنندهٔ ظرفی است که سگ از آن نوشیده است.

۴ـ و جسم پاک، پاک کنندهٔ مخرج از نجاست غیر متعدی است.

۵ـ خورشید پاک کنندهٔ چیزهایی است که آنها را خشک می‌کند از قبیل انواع حصیر و بوریا و چیزهای غیرقابل نقل.

۶ـ آتش پاک کنندهٔ چیزی است که آن را به خاکستر یا دود تبدیل کند.

۷ـ کم شدن آب چاه [در اثر کشیدن آب از آن]

۸ـ تبخیر دو سوم آب انگور

۹ـ استحاله و تبدیل شدن شراب به سرکه

۱۰ـ اسلام

و داخلِ چشم و بینی و هر داخلی با از بین رفتن عینِ نجاست طاهر می‌شود.

«طهارت» اسمی است برای سه چیز: وضو، غسل و تیمم. پس در اینجا سه فصل است:

اَلْفَصْلُ ٱلْأَوَّلُ: فِي ٱلْوُضُوءِ

[۹] وَ مُوْجِبُهُ: اَلْبَوْلُ وَ ٱلْغَائِطُ وَ الرِّيْحُ وَ النَّوْمُ ٱلْغَالِبُ عَلَى ٱلسَّمْعِ وَ ٱلْبَصَرِ وَ مُزِيلُ ٱلْعَقْلِ وَ الاسْتِحَاضَةُ.

[۱۰] وَ وَاجِبُهُ: اَلنِّيَّةُ مُقَارِنَةً لِغَسْلِ ٱلْوَجْهِ مُشْتَمِلَةً عَلَى ٱلتَّقَرُّبِ وَ ٱلْوُجُوبِ وَ ٱلْإِسْتِبَاحَةِ، وَ جَرْيُ ٱلْمَاءِ عَلَىٰ مَا دَارَتْ عَلَيْهِ ٱلْإِبْهَامُ وَ ٱلْوُسْطَىٰ عَرْضاً وَ مَا بَيْنَ ٱلْقُصَاصِ إِلَىٰ آخِرِ الذَّقَنِ طُوْلاً وَ تخْلِيْلُ خَفِيْفِ ٱلشَّعْرِ، ثُمَّ غَسْلُ ٱلْيُمْنَىٰ مِنَ ٱلْمِرْفَقِ إِلَىٰ أَطْرَافِ ٱلْأَصَابِعِ ثُمَّ ٱلْيُسْرَىٰ كَذَلِكَ، ثُمَّ مَسْحُ مُقَدَّمِ ٱلرَّأْسِ بِمُسَمَّاهُ، ثُمَّ ظَهْرُ ٱلرِّجْلِ ٱلْيُمْنَىٰ ثُمَّ ٱلْيُسْرَىٰ كَذَلِكَ بِمُسَمَّاهُ بِبَقِيَّةِ ٱلْبَلَلِ فِيْهِمَا مُرَتَّباً مُوَالِياً بِحَيْثُ لاَ يَجِفُّ ٱلسَّابِقُ.

فصل اول : در وضو

[۹] آنچه موجب وضو می‌شود عبارتست از: بول، مدفوع، باد، خوابی که بر گوش و چشم غلبه کند آنچه عقل را زایل کند و استحاضه.

[۱۰] واجبات وضو: این است که شخص مقارن با شستن صورت دارای نیّت باشد و این نیت مشتمل بر قصد تقرّب و وجوب و استباحه باشد. و نیز باید آب بر روی صورت به اندازه‌ای که عرض آن به مقدار فاصلهٔ انگشت شست و وُسطیٰ و طول آن که از رستنگاه موی سر تا انتهای چانه است جاری شود و کسی که موی کم‌پُشت بر صورت دارد باید آب را در لابلای موها وارد سازد. پس از صورت باید دست راست از آرنج تا سرانگشتان و سپس دست چپ به همین گونه شسته شود. پس از آن باید مسح جلوی سر ـ به مقداری که مسح صادق باشد ـ انجام شود و سپس باید مسح پای راست و به دنبال آن مسح پای چپ ـ به مقداری که مسح صادق باشد ـ با باقیمانده آب وضو که در اعضا است انجام شود. و کارهای وضو باید پشت سر هم انجام شوند به گونه‌ای که هنگام شستن یک عضو، آب عضو قبلی خشک نشده باشد.

[۱۱] وَ سُنَنُهُ: آلسِّوَاكُ، وَ آلتَّسْمِيَةُ، وَ غَسْلُ آلْيَدَيْنِ مَرَّتَيْنِ قَبْلَ إِدْخَالِهِمَا آلْإِنَاءَ، وَ آلْمَضْمَضَةُ، وَ آلْإِسْتِنْشَاقُ، وَ تَثْلِيثُهُمَا، وَ تَثْنِيَةُ آلْغَسَلاَتِ، وَ آلدُّعَاءُ عِنْدَ كُلِّ فِعْلٍ، وَ بَدْأَةُ آلرَّجُلِ بِالظَّهْرِ وَ آلثَّانِيَة بِالبَطْنِ، عَكْسَ آلْمَرْأَةِ وَ تَتَخَيَّرُ آلْخُنْثَىٰ.

[۱۲] وَ آلشَّاكُّ فِيْهِ فِي أَثْنَائِهِ يَسْتَأْنِفُ وَ بَعْدَهُ لاَ يَلْتَفِتُ، وَ فِي آلْبَعْضِ يَأْتِي بِهِ عَلَىٰ حَالِهِ إِلاَّ مَعَ آلْجِفَافِ فَيُعِيْدُ وَ لَوْ شَكَّ بَعْدَ آنْتِقَالِهِ عَنْهُ لاَ يَلْتَفِتُ، وَ آلشَّاكُّ فِي آلطَّهَارَةِ مُحْدِثٌ وَ الشَّاكُّ فِي آلْحَدَثِ مُتَطَهِّرٌ وَ فِيْهِمَا مُحْدِثٌ.

---

[۱۱] مستحبات وضو عبارتست از: مسواک زدن، نام خداوند را بر زبان جاری کردن، دوبار شستن دستها قبل از فرو بردن آنها در ظرفِ آب وضو، سه بار مضمضه کردن آب در دهان، سه بار استنشاق آب در بینی، دو بار شستن صورت و دستها، دعا هنگام انجام هر یک از افعال، شستن پشت دست در بار اول و روی دست در بار دوّم برای مردان و عکسِ آن برای زنان و خنثی در این مورد مخیّر است.

[۱۲] شخصی که در بین وضو، در [نیت] وضو شک کند باید دوباره وضو بگیرد. وکسی که پس از پایان وضو در آن شک کند باید به شک خود توجهی نکند. وکسی که در حال وضو گرفتن در برخی از افعال وضو شک کند باید آن را انجام دهد، مگر در صورتی که آبِ اعضاء سابق خشکیده باشد، در این صورت باید دوباره وضو بگیرد. اگر کسی پس از وضو در بعضی از اجزاء وضو شک کند، باید به این شک توجهی نکند.

کسی که [پس از حدث] در طهارت خود شک دارد، محدث محسوب می‌شود و کسی که [پس از طهارت] در حدث شک کند، با طهارت محسوب می‌شود. و کسی که در حدث و طهارت ـ هر دو ـ شک دارد مُحدِث محسوب می‌شود.

مَسَائِلُ

[۱۳] يَجِبُ عَلَى ٱلْمُتَخَلِّي سَتْرُ ٱلْعَوْرَةِ، وَ تَرْكُ ٱسْتِقْبَالِ ٱلْقِبْلَةِ وَ دَبْرِهَا، وَ غَسْلُ ٱلْبَوْلِ بِالْمَاءِ وَ ٱلْغَائِطِ مَعَ ٱلتَّعَدِّي، وَ إِلاَّ فَثَلاَثَةُ أَحْجَارٍ أَبْكَارٍ أَوْ بَعْدَ طَهَارَتِهَا فَصَاعِداً أَوْ شِبْهِهَا، وَ يُسْتَحَبُّ ٱلتَّبَاعُدُ، وَ ٱلْجَمْعُ بَيْنَ ٱلْمُطَهِّرَيْنِ، وَ تَرْكُ ٱسْتِقْبَالِ ٱلنَّيِّرَيْنِ وَ ٱلرِّيحِ، وَ تَغْطِيَةُ ٱلرَّأْسِ، وَ ٱلدُّخُولُ بِالْيُسْرىٰ، وَ ٱلْخُرُوجُ بِالْيُمْنىٰ، وَ ٱلدُّعَاءُ فِي أَحْوَالِهِ، وَ ٱلْإِعْتِمَادُ عَلَى ٱلْيُسْرَىٰ، وَ ٱلْإِسْتِبْرَاءُ، وَ ٱلتَّنَحنُحُ ثَلاَثاً وَ ٱلْإِسْتِنْجَاءُ بِالْيَسَارِ، وَ يُكْرَهُ بِالْيُمْنىٰ وَ الْبَوْلُ قَائِماً وَ مُطْمِحاً به وَ فِي ٱلْمَاء جارياً وَ الحَدَثُ في ٱلشَّارِعِ وَٱلْمَشْرَعِ وَ ٱلْفِنَاءِ وَ ٱلْمَلْعَنِ وَ تَحْتَ ٱلْمُثْمِرَةِ وَفَيْءِ ٱلنُّزَّالِ وَ ٱلْجِحَرَةِ وَ ٱلسِّوَاكُ وَ ٱلْكَلاَمُ الاّ بِذِكْرِاللّٰهِ تَعَالىٰ وَ ٱلْأَكْلُ وَ ٱلشُّرْبُ.

چند مسأله

[۱۳] پوشاندن عورت بر متخلی [هنگام تخلی] واجب است و واجب است رو به قبله و پشت به قبله نباشد. و واجب است محل بول و مدفوع را در صورت تجاوز با آب بشوید و در صورت عدم تجاوزِ مدفوع با سه یا بیشتر از سه سنگ و مانند آن که هنوز آلوده نشده و یا پس از آلودگی تطهیر شده‌اند، مخرج مدفوع را پاک کند.

مستحب است متخلی از مردم بدور باشد و نیز مستحب است: بکارگیری هر دو مطهِّر [آب و سنگ]، قرار نگرفتن در مقابل خورشید و ماه وباد، پوشاندن سر، با پای چپ داخل شدن، با پای راست خارج شدن، دعا در حالات تخلّی، تکیه بر پای چپ کردن، استبراء، سه بار تنحنح کردن، استنجاء با دستِ چپ. و [امّا] استنجاء با دست راست مکروه است.

بول کردن بحالت ایستاده و رو به بالا در هوا و در آب جاری مکروه است. و نیز مکروه است تخلّی در راهِ عبور و مرور و راه آب و حریم خانه و محل اجتماع مردم و زیر درخت ثمربخش و در سایه گاهی که برای فرود آیندگان فراهم شده است و در

وَ يَجُوزُ حِكَايَةُ ٱلْأَذَانِ وَ قِرائَةُ آيَةِ ٱلْكُرْسِيِّ وَ لِلضَّرُورَةِ.

ٱلْفَصْلُ ٱلثَّانِي : فِي ٱلْغُسْلِ

[١٤] وَ مُوْجِبُهُ : ٱلْجَنَابَةُ وَ ٱلْحَيْضُ وَ ٱلْاِسْتِحَاضَةُ مَعَ غَمْسِ ٱلْقُطْنَةِ وَ ٱلنِّفَاسُ وَ مَسُّ ٱلْمَيِّتِ ٱلنَّجِسِ آدَمِيّاً وَ ٱلْمَوتُ.

[١٥] وَ مُوجِبُ ٱلْجَنَابَةِ: ٱلْإِنْزَالُ، وَ غَيْبُوبَةُ ٱلْحَشَفَةِ قُبُلاً أَوْ دُبُراً أَنْزِلَ اَوْلاٰ فَيَحْرُمُ عَلَيْهِ قَرَاءَةُ ٱلْعَزَائِمِ، وَ ٱللَّبْثُ فِي ٱلْمَسَاجِدِ، وَ ٱلْجَوَازُ فِي ٱلْمَسْجِدَيْنِ، وَ وَضْعُ شَيْءٍ فِيْهَا، وَ مَسُّ خَطِّ ٱلْمُصْحَفِ أَوْ آسْمِ ٱللّٰهِ تَعَالَىٰ أَو آسْمِ ٱلنَّبِيِّ أَوِ اَحَدِ ٱلْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ ٱلسَّلاَمُ، وَ يُكْرَهُ لَه ٱلْأَكْلُ وَ ٱلشُّرْبُ حَتَّىٰ يَتَمَضْمَضَ أوْ يَسْتَنْشِقَ، وَ ٱلنَّوْمُ إِلاَّ بَعْدَ ٱلْوُضُوءِ،

لانهٔ حشرات. و در حالت تخلّی مکروه است مسواک زدن و جز به ذکر خدا سخن گفتن و خوردن و آشامیدن.

و حکایت کردن اذان و خواندن آیة الکرسی و [سخن گفتن، اگر] ضرورتی پیش آید، در حال تخلی جایز است.

فصل دوم : در غسل

[۱۴] آنچه موجب غسل می‌شود شش چیز است: ۱ـ جنابت ۲ـ حیض ۳ـ استحاضه در فرضی که خون پنبه را فرا بگیرد ۴ـ نفاس ۵ـ تماس با مردهٔ نجسِ انسان ۶ـ مردن.

[۱۵] آنچه موجب جنابت می‌شود انزال مَنی و فرو رفتن و پنهان شدن سرِ آلت در جلو یا پشت است، چه انزال منی بشود و چه نشود. و برانسانِ جُنُب خواندن سوره‌های عزائم [۳۲، ۴۱، ۵۳ و ۹۶]، درنگ در مساجد، گذشتن از داخل دو مسجد [یعنی مسجدالحرام و مسجدالنبی ﷺ]، گذاشتن چیزی در داخل مساجد و تماس با خطوط قرآن یا اسم خداوند یا اسم پیامبر ﷺ و ائمهٔ علیهم‌السلام حرام است.

و بر فرد جُنُب خوردن و آشامیدن مکروه است، مگر آنکه مضمضه و استنشاق کند. و مکروه است خوابیدن، مگر پس از وضو و مکروه است خضاب کردن، خواندن

وَ ٱلْخِضَابُ، وَ قِرَاءَةُ مَا زَادَ عَلَىٰ سَبْعِ آيَاتٍ، وَ ٱلْجَوَازُ فِي ٱلْمَسَاجِدِ.

[۱٦] وَ وَاجِبُهُ: ٱلنِّيَّةُ مُقَارِنَةً، وَ غَسْلُ ٱلرَّأْسِ وَ ٱلرَّقَبَةِ، ثُمَّ ٱلْأَيْمَنِ ثُمَّ ٱلْأَيْسَرِ، وَ تَخْلِيلُ مَانِعِ وُصُولِ ٱلْمَاءِ، وَ يُسْتَحَبُّ ٱلْإِسْتِبْرَاءُ بِٱلْبَوْلِ وَ ٱلْمَضْمَضَةُ وَ ٱلْإِسْتِنْشَاقُ بَعْدَ الغَسْلِ لِلْيَدَيْنِ ثَلاثاً، وَ ٱلْمُوَالاَةُ، وَ نَقْضُ ٱلْمَرْأَةِ ٱلضَّفَائِرَ، وَ تَثْلِيثُ ٱلْغَسْلِ، وَ فِعْلُهُ بِصَاعٍ.

[۱۷] وَ لَوْ وَجَدَ بَلَلاً بَعْدَ ٱلْإِسْتِبْرَاءِ لَمْ يَلْتَفِتْ وَ بِدُونِهِ يَغْتَسِلُ، وَ ٱلصَّلاَةُ ٱلسَّابِقَةُ صَحِيحَةٌ، وَ يَسْقُطُ ٱلتَّرْتِيبُ بِٱلْإِرْتِمَاسِ، وَ يُعَادُ بِٱلْحَدَثِ فِي أَثْنَائِهِ عَلَى ٱلْأَقْوَىٰ.

[۱۸] وَ أَمَّا ٱلْحَيْضُ: فَهُوَ مَا تَرَاهُ ٱلْمَرْأَةُ بَعْدَ تِسْعِ سِنِينَ وَ قَبْلَ سِتِّينَ إِنْ كَانَتْ قُرَشِيَّةً أَوْ

بیش از هفت آیه از قرآن و تردّد در مساجد.

[۱۶] واجبات غسل عبارتست از: نیّت در حال انجام غسل، شستن سر و گردن، پس از آن شستن طرفِ راست بدن و سپس شستن طرف چپ بدن، و رسانیدن آب به پوست در جائی که مانع وجود دارد.

در غسل مستحب است : استبراء با بول کردن، مضمضه و استنشاق کردن پس از سه بار شستنِ دستها، پشت سر هم انجام دادنِ اعمال غسل، و موهای بافته را باز کردن برای زنان، سه بار شستن هر یک از اعضاء و انجام دادن غُسل [با مستحبّاتش] با یک صاع آب [= تقریباً سه کیلو].

[۱۷] اگر [کسی که در اثر انزال منی جنب شده]، پس از استبراء به بول [و غسل] رطوبتی در خود بیابد، نباید بدان اعتنا کند، ولی اگر استبراء نکرده باید دوباره غسل کند و نمازی که پیش از خروج رطوبت بجا آورده صحیح است. در غسل ارتماسی، ترتیبِ اعمال غسل ساقط می‌شود. و بنابر قولِ اقوی با پیدایش حَدَث در اثناء غسل، باید غسل را دوباره بجای آورد.

حیض

[۱۸] حیض خونی است که زنان قرشی یا نبطی پس از ۹ سالگی تا قبل از ۶۰ سالگی

نَبْطِيَّةً وَ إلاَّ فَالْخَمْسُونَ، وَ أَقَلُّهُ ثَلاَثَةُ ايّامٍ مُتَوَالِيَةٍ وَ أَكْثَرُهُ عَشَرَةٌ وَ هُوَ أَسْوَدُ أَوْ أَحْمَرُ حَارٌّ لَهُ دَفْعٌ و قُوةٌ عِنْدَ خُرُوجِهِ غَالِباً. وَ مَتَىٰ أَمْكَنَ كَوْنُهُ حَيْضاً حُكِمَ بِهِ وَ لَوْ تَجَاوَزَ ٱلْعَشَرَةَ فَذَاتُ ٱلْعَادَةِ ٱلْحَاصِلَةِ باسْتِوَاءِ الدَّمِ مَرَّتَيْنِ تَأْخُذُهَا، وَ ذَاتُ ٱلتَّمْيِيْزِ تَأْخُذُهُ بِشَرْطِ عَدَمِ تَجَاوُزِ حَدَّيْهِ فِي ٱلْمُبْتَدِئَةِ وَ ٱلْمُضْطَرِبَةِ، وَ مَعَ فَقْدِهِ تَأْخُذُ ٱلْمُبْتَدِئَةُ عَادَةَ أَهْلِهَا، فَإِنِ ٱخْتَلَفْنَ فَأَقْرَانُهَا، فَإِنْ فُقِدْنَ أَو ٱخْتَلَفْنَ فَكَالْمُضْطَرِبَهِ فِي أَخْذِ عَشَرَةٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَ ثَلاَثَةٍ مِنْ آخَرَ أَوْ سَبْعَةٍ سَبْعَةٍ.

[۱۹] وَ يَحْرُمُ عَلَيْهَا ٱلصَّلاَةُ وَ ٱلصَّوْمُ وَ تَقْضِيْهِ وَ ٱلطَّوَافُ وَ مَسُّ ٱلْقُرْآنِ وَ يُكْرَهُ حَمْلُهُ

و دیگر زنان [پس از ۹ سالگی] تا قبل از ۵۰ سالگی می‌بینند. کمترین مدتِ حیض سه روز پیاپی و طولانی‌ترین آن ده روز است. خون حیض، سیاه یا سرخِ همراه با حرارت است و بهنگام خروج غالباً با فشار و قوّت همراه است.

در هر زمان که امکانِ حیض بودنِ خون وجود داشته باشد، حکم به حیض می‌شود.

اگر دیدن خون از ۱۰ روز بیشتر شود، زنی که بخاطر دوبار دیدنِ خون بطور مساوی، دارای عادت شده، همان را حیض محسوب می‌کند.

زن دارای تمییز [که چندگونه خون می‌بیند] در صورتی که مبتدئه یا مضطربه باشد آن راکه قوی‌تر است حیض قرار می‌دهد بشرط آنکه از دو حدّاقل و اکثر حیض [سه روز و ده روز] تجاوز نکند. و اگر تمییز در کار نیست، مبتدئه باید عادتِ خانوادهٔ خود را ملاک قرار دهد. و اگر آنها با یکدیگر اختلاف در عادت داشتند باید عادت همسالان خود را ملاک قرار دهد و در صورتِ نبودنِ همسالان و یا مختلف بودن عادات آنها، باید مانند مضطربه ده روز از یک ماه و سه روز از ماه دیگر و یا هفت روز از هر ماه را عادت خود قرار دهد.

[۱۹] نماز خواندن و روزه گرفن بر حائض حرام است و روزه را باید قضا کند. و نیز طواف و تماس با خطوط قرآن بر حائض حرام است. و امّا حمل و نقلِ قرآن و تماس با حواشیِ خطوط قرآن ـ همانند جنب ـ بر حائض مکروه است. و نیز حرام

وَ لَمْسُ هَامِشِهِ كَالْجُنُبِ وَ يَحْرُمُ اللَّبْثُ فِي الْمَسَاجِدِ وَ قِرَاءَةُ الْعَزَائِمِ وَ طَلاَقُهَا وَ وَطْؤُهَا قُبُلاً عَالِماً عَامِداً فَتَجِبُ الْكَفَّارَةُ احْتِيَاطاً بِدِينَارٍ فِي الثُّلْثِ الْأَوَّلِ ثُمَّ نِصْفِهِ فِي الثُّلْثِ الثَّانِي ثُمَّ رُبْعِهِ فِي الثُّلْثِ الْأَخِيرِ، وَ يُكْرَهُ قِرَاءَةُ بَاقِي الْقُرْآنِ وَ الْاِسْتِمْتَاعُ بِغَيْرِ الْقُبُلِ.

[۲۰] وَ يُسْتَحَبُّ الْجُلُوسُ فِي مُصَلاَّهَا بَعْدَ الْوُضُوءِ وَ تَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَىٰ بِقَدْرِ الصَّلاَةِ، وَ يُكْرَهُ لَهَا الْخِضَابُ وَ تَتْرُكُ ذَاتُ الْعَادَةِ بِرُؤْيَةِ الدَّمِ وَ غَيْرُهَا بَعْدَ ثَلاَثَةٍ وَ يُكْرَهُ وَطْؤُهَا بَعْدَ الْاِنْقِطَاعِ قَبْلَ الْغُسْلِ عَلَى الْأَظْهَرِ وَ تَقْضِي كُلَّ صَلاَةٍ تَمَكَّنَتْ مِنْ فِعْلِهَا قَبْلَهُ أَوْ فِعْلِ رَكْعَةٍ مَعَ الطَّهَارَةِ بَعْدَهُ.

است درنگ نمودن در مساجد، خواندن سوره‌های عزیمت، و طلاق دادن حائض و جماع با او از جلو از روی علم و قصد که در این صورت بنابر احتیاط در ثُلث اولِ حیض یک دینار و در ثلثَ دوم نیم دینار و در ثلث اخیر یک چهارمِ دینار بعنوان کفّاره بر مرد واجب می‌شود.

خواندن غیر سور عزائم بر حائض مکروه است و نیز بر شوهر مکروه است لذت بردن از غیر جلو زن.

[۲۰] مستحب است که حائض پس از وضو در جایگاه نماز خود بنشیند و به اندازهٔ مدت نماز ذکر خدا بگوید. و خضاب کردن برای حائض مکروه است.

زنی که دارای عادت است به محض دیدنِ خون باید عبادت را ترک کند و غیر او پس از سه روز باید عبادت را ترک گوید.

جماع‌کردن با زن از جلو پس از قطع شدن خون و قبل‌از غُسل بنا بر اظهر مکروه است.

زن حائض بایستی هر نمازی را که قبل از حیض می‌توانست بجای آورد و [بجا نیاورده] و یا پس از حیض فرصتِ انجام یک رکعتِ آن را با طهارت داشته [و انجام نداده]، قضا کند.

[۲۱] وَ أَمَّا ٱلْإِسْتِحَاضَةُ: فَهِيَ مَا زَادَ عَلَىٰ ٱلْعَشَرَةِ أَوِ ٱلْعَادَةِ مُسْتَمِرّاً أَوْ بَعْدَ ٱلْيَأْسِ أَوْ بَعْدَ ٱلنِّفَاسِ، وَ دَمُهَا أَصْفَرُ بَارِدٌ رَقِيْقٌ فَاتِرٌ غَالِباً. فَإِذَا لَمْ تُغْمَسْ ٱلْقُطْنَةَ تَتَوَضَّؤُ لِكُلِّ صَلاَةٍ مَعَ تَغْيِيرِهَا، وَ مَا يَغْمِسُهَا بِغَيْرِ سَيْلٍ تَزِيْدُ ٱلْغُسْلَ لِلصُّبْحِ، وَ مَا يَسِيْلُ تَغْتَسِلُ أَيْضاً لِلظُّهْرَيْنِ ثُمَّ لِلْعِشَائَيْنِ وَ تُغَيِّرُ ٱلْخِرْقَةَ فِيْهِمَا.

[۲۲] وَ أَمَّا ٱلنِّفَاسُ: فَدَمُ ٱلْوِلاَدَةِ مَعَهَا أَوْ بَعْدَهَا وَ أَقَلُّهُ مُسَمَّاهُ وَ أَكْثَرُهُ قَدْرُ ٱلْعَادَةِ فِي ٱلْحَيْضِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهَا عادةٌ فَالْعَشَرَةُ عَلَى المَشْهُورِ. وَ حُكْمُهَا كَالْحَائِضِ، وَ يَجِبُ ٱلْوُضُوءُ مَعَ غُسْلِهِنَّ، وَ يُسْتَحَبُّ قَبْلَهُ.

استحاضه

[۲۱] و آن خونِ مازاد بر ده روز و یا مازاد بر عادت بطور مستمر و یا پس از یائسگی [سن ۵۰ یا ۶۰ سالگی] و یا خونِ بعد از نفاس است و این خون زرد رنگ، سرد، رقیق و غالباً بدون فشار است.

در صورتی که خون استحاضه پنبه را فرا نگیرد، زن بایستی برای هر نماز یک وضو بگیرد و پنبه را عوض کند. و در صورتی که پنبه را فرا بگیرد ولی جاری نشود علاوه بر آنچه در صورت اول گفتیم باید برای نماز صبح غسل هم بکند. و در صورتی که خون از پنبه جاری شود [علاوه بر آنچه گذشت] برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشاء نیز یک غسل انجام دهد و در این دو صورت اخیر پارچه را نیز عوض کند.

نفاس

[۲۲] خونِ زایمان است که یا با زایمان و یا پس از آن می‌باشد.

کمترین مقدار نفاس آن است که خون نفاس بر آن صادق باشد و بیشترین مقدار آن باندازهٔ ایام عادت در حیض است و اگر زن صاحب عادت نباشد حداکثر نفاس بنابر قول مشهور ده روز است.

و حکم نفساء مانند حکم حائض است. وضو همراه با غسل آنان واجب است و مستحب است وضو قبل از غسل باشد.

[۲۳] وَ أَمَّا غُسْلُ ٱلْمَسِّ لِلْمَيِّت: فَبَعْدَ ٱلْبَرْدِ وَ قَبْلَ ٱلتَّطْهِيرِ وَ يَجِبُ فِيْهِ ٱلْوُضُوءُ.

ٱلْقَوْلُ فِي أَحْكَامِ ٱلْأَمْوَاتِ وَ هِيَ خَمْسَةٌ

[۲٤] ٱلْإِحْتِضَارُ: وَ يَجِبُ تَوْجِيْهُهُ إِلَى ٱلْقِبْلَةِ بِحَيْثُ لَوْ جَلَس آسْتَقْبَلَ، وَ يُسْتَحَبُّ نَقْلُهُ إِلَى مُصَلاَّهُ وَ تَلْقِيْنُهُ ٱلشَّهَادَتَيْنِ وَ ٱلْإِقْرَارَ بِالْإِثْنَى عَشَرَ عَلَيْهِمُ ٱلسَّلاَمُ وَكَلِمَاتِ ٱلْفَرَجِ وَ قِرَاءَةُ ٱلْقُرْآنِ عِنْدَهُ وَ ٱلْمِصْبَاحُ إِنْ مَاتَ لَيْلاً، وَ لْتُغْمَضْ عَيْنَاهُ وَ يُطْبَقْ فُوهُ وَ تُمَدَّ يَدَاهُ إِلَىٰ جَنْبَيْهِ وَ يُغَطَّىٰ بِثَوْبٍ، وَ يُعَجَّلْ تَجْهِيْزُهُ إِلاَّ مَعَ ٱلْإِشْتِبَاهِ فَيُصْبَرُ عَلَيْهِ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ، وَ يُكْرَهُ حُضُورُ ٱلْجُنُبِ أَوِ ٱلْحَائِضِ عِنْدَهُ وَ طَرْحُ حَدِيْدٍ عَلَىٰ بَطْنِهِ.

غسل مس میّت

[۲۳] این غسل وقتی است که [تماس با مرده] پس از سرد شدن بدن و قبل از تطهیر [اتمام غسل] باشد و در آن وضو واجب است.

سخن پیرامون احکام مردگان

احکام مردگان پنج امر است:

[۲۴] احتضار

واجب است شخصِ در حال احتضار را رو به قبله قرار دهند بگونه‌ای که اگر بنشیند روبه قبله‌باشد.و مستحب‌است او را به‌جایگاه نمازش‌انتقال‌دهند و شهادتین و اعتراف به امامان دوازده‌گانه و کلمات فَرَج [گشایش و راحتی] را به او تلقین دهند و بر بالینش قرآن تلاوت کنند و اگر در شب مرده باشد، چراغ روشن نمایند.

چشمان و دهان میّت باید بسته شود و دستهایش به پهلو دراز شوند و در پارچه‌ای پوشیده گردد و در تکفین و تدفین او شتاب شود، مگر اینکه فوت و عدم فوت مشتبه شود که در این صورت بایستی سه روز صبر کرد.

حاضر شدن جُنُب یا حائض بر بالین میّت و گذاشتن آهن بر روی شکم او مکروه است.

[۲۵] الثَّاني: اَلْغُسْلُ: وَ يَجِبُ تَغْسِيْلُ كُلِّ مُسْلِمٍ أَوْ بِحُكْمِهِ وَ لَوْ سِقْطاً إِذَا كَانَ لَهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُر بالسِّدْرِ ثُمَّ اَلْكَافُورِ ثُمَّ اَلْقَرَاحِ كَالْجَنَابَةِ مَقْتَرِناً بِالنِّيَّةِ وَ اَلْأَوْلَىٰ بِالْمِيرَاثِ أَوْلَىٰ بِأَحْكَامِهِ وَ اَلزَّوْجُ أَوْلَىٰ مُطْلَقاً، وَ تَجِبُ اَلْمُسَاوَاةُ فِي اَلرُّجُولِيَّةِ وَ اَلْأُنُوثِيَّةِ فِي غَيْر اَلزَّوْجَيْنِ وَ مَعَ اَلتَّعَذُّرِ فَالْمَحْرَمُ مِنْ وَرَاءِ اَلثِّيَابِ فَإِنْ تَعَذَّرَ فَالْكَافِرُ وَ اَلْكَافِرَةُ بِتَعْلِيمِ اَلْمُسْلِمِ وَ يَجُوزُ تَغْسِيْلُ اَلرَّجُلِ اَبْنَةَ ثَلاَثِ سِنِينَ مُجَرَّدَةً وَكَذَا اَلْمَرْأَةُ.

[۲۶] وَ اَلشَّهِيدُ لاَ يُغَسَّلُ وَلاَ يُكَفَّنُ بَلْ يُصَلَّىٰ عَلَيْهِ وَ يَجِبُ إِزَالَةُ اَلنَّجَاسَةِ عَنْ بَدَنِهِ أَوَّلاً وَ يُسْتَحَبُّ فَتْقُ قَمِيصِهِ وَ نَزْعُهُ مَنْ تَحْتِهِ وَ تَغْسِيْلُهُ عَلَىٰ سَاجَةٍ مُسْتَقْبِلَ اَلْقِبْلَةِ وَ تَثْلِيثُ

---

[۲۵] ۲ـ غُسل

غسل دادن با سدر و سپس کافور و سپس آب خالص در مورد هر مردهٔ مسلمان یا کسی که در حکم مسلمان است ـ و لو بچهٔ سقطی که چهار ماهه باشد ـ واجب است. این غسلها مانند غسل جنابت و همراه با نیّت است. در انجام احکامِ میّت، کسی که از نظر ارث اولیٰ است نسبت به دیگران اولویت دارد. و شوهر در این امر بطور مطلق نسبت به زن خود اولیٰ است.

واجب است غسل دهنده و میّت از نظر مرد یا زن بودن یکسان باشند، مگر در مورد زن و شوهر.

در صورتی که این امر امکان نداشت، باید محرَم از روی پارچه غسل دهد و اگر این هم ممکن نبود، باید مردِ کافر مرد مسلمان را و زن کافر زن مسلمان را به طریقی که مسلمان تعلیم می‌دهد غسل دهد.

مرد می‌تواند دختر سه سالهٔ برهنه را غسل دهد و نیز زن می‌تواند پسر سه سالهٔ برهنه را غسل دهد.

[۲۶] شهید غُسل داده نمی‌شود و کفن بر او پوشیده نمی‌گردد بلکه بر او نماز خوانده می‌شود.

اَلْغَسَلاَتِ وَ غَسْلُ يَدَيْهِ مَعَ كُلِّ غَسْلَةٍ وَ مَسْحُ بَطْنِهِ فِي اَلْأُولَيَيْنِ وَ تَنْشِيفُهُ بِثَوبٍ وَ إِرْسَالُ اَلْمَاءِ فِي غَيْرِ اَلْكَنِيْفِ وَ تَرْكُ رُكُوبِهِ وَ إِقْعَادِهِ وَ قَلْمِ ظُفْرِهِ وَ تَرْجِيلِ شَعْرِهِ.

[۲۷] اَلثَّالِثُ: اَلْكَفَنُ: وَ اَلْوَاجِبُ مِئْزَرٌ وَ قَمِيصٌ وَ إِزَارٌ مَعَ اَلْقُدْرَةِ، وَ تُسْتَحَبُّ اَلْحِبْرَةُ وَ اَلْعِمَامَةُ وَ اَلْخَامِسَةُ وَ لِلْمَرْأَةِ اَلْقِنَاعُ بَدَلاً عَنِ اَلْعِمَامَةِ وَ اَلنَّمَطُ، وَ يَجِبُ إِمْسَاسُ مَسَاجِدِهِ اَلسَّبْعَةِ بِالْكَافُورِ، وَ يُسْتَحَبُّ كَوْنُهُ ثَلاَثَةَ عَشَرَ دِرْهَماً وَ ثُلُثاً وَ وَضْعُ اَلْفَاضِلِ عَلَىٰ صَدْرِهِ وَكِتَابَةُ اَسْمِهِ وَ أَنَّهُ يَشْهَدُ اَلشَّهَادَتَينِ وَ أَسْمَاءِ اَلْأَئِمَةِ عَلَيْهِمُ اَلسَّلاَمُ

واجب است در ابتداء نجاست از بدن مرده پاک شود و مستحب است گشودن پیراهن مرده، و در آوردن آن از طرفِ پائین، و رو به قبله غسل دادن او بر روی تختهٔ ساج، و سه بار تکرار کردنِ هر یک از شستن‌ها، و شستن دستهای او در هر یک از شستنهای سه‌گانه، و دست کشیدن بر شکم او در شستن‌های اول و دوم، و خشک کردن او با پارچه و ریختن آب غسل در غیر جای نجاست. و مستحب است ترکِ سوار شدن بر میّت و ترکِ نشاندنِ او و ترکِ گرفتن ناخن و شانه زدن موهای او.

[۲۷] ۳ـ کَفَن

واجبِ کفن عبارتست از: مِئزَر یا لُنگ [که ناف تا زانو را می‌پوشاند]، قمیص یا پیراهن [که از شانه تا نیمهٔ ساق پا را می‌پوشاند] و إزار یا چادر سرتاسری [که کل بدن را می‌پوشاند] و همهٔ اینها در صورت توانائی واجب است. چند چیز برای میّت مستحب است: حِبَرَة [که پارچه‌ای یمنی است] و عمامه [برای مرد] و خامسه [که بر کمر و ران‌ها پیچیده می‌شود] و مقنعه بجای عمامه و نَمَط [پارچه‌ای پشمی که همهٔ بدن را می‌پوشاند] برای زنان.

مالیدن کافور بر سجده گاههای هفتگانهٔ میّت واجب است و مستحب است میزان آن به مقدار سیزده درهم و یک سوم درهم باشد و مستحب است زیادی کافور را روی سینهٔ میّت قرار دهند. و مستحب است بر عمامه و قمیص و إزار و حبره اسم میّت و

عَلَى ٱلْعِمَامَةِ وَ ٱلْقَمِيصِ وَ ٱلْإِزَارِ وَ ٱلْحِبْرَةِ وَ ٱلْجَرِيْدَتَيْنِ مِنْ سَعْفِ ٱلنَّخْلِ أَوْ شَجَرٍ رَطْبٍ فَالْيُمْنَىٰ عِنْدَ ٱلتَرْقُوَةِ بَيْنَ ٱلْقَمِيصِ وَ بَشَرَتِهِ وَ ٱلْأُخْرَىٰ بَيْنَ ٱلْقَمِيصِ وَ ٱلْإِزَارِ مِنْ جَانِبِهِ ٱلْأَيْسَرِ.

[۲۸] وَلْيُخَطْ بِخُيُوطِهِ وَ لاَ تُبَلَّ بِالرِّيْقِ، وَ تُكْرَهُ ٱلْأَكْمَامُ ٱلْمُبْتَدِأَةُ وَ قَطْعُ ٱلْكَفَنِ بِالْحَدِيْدِ وَ جَعْلُ ٱلْكَافُورِ فِي سَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ عَلَى ٱلْأَشْهَرِ، وَ يُسْتَحَبُّ آغْتِسَالُ ٱلْغَاسِلِ قَبْلَ تَكْفِينِهِ أَوِ ٱلْوُضُوءُ.

[۲۹] اَلرَّابِعُ: ٱلصَّلاَةُ عَلَيْهِ: وَ تَجِبُ عَلَىٰ كلّ مَنْ بَلَغَ سِتّاً مِمَّنْ لَهُ حُكْمُ ٱلْإِسْلاَمِ.

وَ وَاجِبُهَا : ٱلْقِيَامُ و اسْتِقْبَالُ الْمُصَلّى ٱلْقِبْلَةَ وَ جَعْلُ رَأْسِ ٱلْمَيِّتِ إِلَىٰ يَمِينِ ٱلْمُصَلِّي

اینکه گواهی به شهادتین می‌دهد و اسماء ائمه را بنویسند و مستحب است نوشتن اینها بر دو تکه از شاخهٔ درخت خرما یا شاخهٔ درختی تازه که یکی را در طرف راست و نزدیکِ ترقوه [استخوان سینه] بین پیراهن و پوست بدن قرار دهند و دیگری را در طرف چپ بین پیراهن و اِزار [چادر سرتاسری] بگذارند.

[۲۸] و مستحب است کفن با نخ‌های خودش دوخته شود و با آب دهان مرطوب نشود.

مکروه است از ابتداء برای کفن آستین گذاشته شود و نیز مکروه است که کفن با آهن بریده شود و بنابر اشهرِ اقوال، مکروه است در گوش و چشم میّت کافور قرارداده شود.

مستحب است کسی که میّت را غسل می‌دهد و می‌خواهد او را کفن کند قبل از تکفین، یا غسل کند و یا وضو بگیرد.

[۲۹] ۴ـ نماز بر میّت

نمازخواندن بر مرده‌ای که‌به شش سالگی رسیده و حکم اسلام بر او جاری است واجب‌می‌باشد. واجبات نماز میّت عبارتست از: ایستادن، رو به قبله بودن نمازگزار، گذاشتن سر مرده بطرفِ راستِ نمازگزار، نیّت و به قصد تقرب به خداوند بخواند و

وَ آلنِّيَّةُ مُتَقَرِّباً مُقارِنَةً لِلتَّكبِيرِ وَ تَكْبِيرَاتٌ خَمْسٌ، يَتَشَهَّدُ آلشَّهَادَتَيْنِ عَقِيبَ آلأُوْلَىٰ وَ يُصَلِّي عَلَى آلنَّبِيِّ وَ آلِهِ عَقِيبَ آلثَّانِيَةِ وَ يَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ آلْمُؤْمِنَاتِ عَقِيبَ آلثَّالِثَةِ وَ لِلْمَيِّتِ عَقِيبَ آلرَّابِعَةِ وَ فِي آلْمُسْتَضْعَفِ بِدُعَائِهِ وَ على آلطِّفْلِ لِأَبَوَيْهِ وَ آلْمُنَافِقِ يُقْتَصَرُ عَلَىٰ أَرْبَعَةٍ وَ يَلْعَنُهُ.

[۳۰] وَ لاَ تُشْتَرَطُ فِيْهَا آلطَّهَارَةُ وَ لاَ آلتَّسْلِيمُ، وَ يُسْتَحَبُّ إِعْلاَمُ آلْمُؤْمِنِينَ بِهِ وَ مَشْيُ آلْمُشَيِّعِ خَلْفَهُ أَوْ إِلَىٰ أَحَدِ جَانِبَيْهِ وَ آلتَّرْبِيعُ وَ آلدُّعَاءُ وَ آلطَّهَارَةُ وَ لَوْ مُتَيَمِّماً مَعَ خَوْفِ آلْفَوْتِ وَ آلْوُقُوفُ عِنْدَ وَسَطِ آلرَّجُلِ وَ صَدْرِ آلْمَرْأَةِ عَلَى آلأَشْهَرِ وَ آلصَّلاَةُ فِي آلْمُعْتَادَةِ وَ رَفْعُ آلْيَدَيْنِ فِي آلتَّكْبِيرِ كُلِّهِ عَلَى آلأَقْوَىٰ.

نیت باید مقارن با تکبیر باشد و تکبیرهای پنجگانه: بدنبال تکبیر اول شهادتین می‌گوید، پس از تکبیر دوم بر پیامبر ﷺ و آلِ او درود می‌فرستد، بعد از تکبیر سوم در حق زنان و مردان مؤمن دعا می‌کند و پس از تکبیر چهارم در حقِ میّت دعا می‌کند و در مورد فردِ مستضعف [مثل کسی که بنا به عللی مذهب حق را نشناخته و با حق دشمنی ندارد و تابع فرد مشخصی هم نیست] دعای مستضعفین را بر او بخواند و در مورد کودک برای پدر و مادرش دعا می‌کند و در مورد فرد منافق [= مخالف اهل بیت ﷺ] تنها به چهار تکبیر اکتفا می‌شود و مصلیٰ پس از تکبیر چهارم او را لعن می‌کند.

[۳۰] و در نماز بر میّت طهارت و سلام دادن شرط نیست. و مستحب است مرگِ میّت را به مؤمنین خبر دهند و اینکه تشییع کننده پشتِ سر و یا در یکی از دو طرف میّت راه برود و اینکه چهار نفر میّت را حمل کنند و در حال حمل دعا نمایند. و مستحب است داشتنِ طهارت و لو بصورت تیمّم، در صورتی که ترس از فوتِ نماز داشته باشد. و بنابر قولِ اشهر مستحب است نمازگزار مقابلِ میانهٔ مرد و سینهٔ زن بایستد. و مستحب است نماز در جاهایی باشد که معمولاً نماز میّت می‌خوانند. و بنا بر قولِ اَقوایٰ مستحب است در هر تکبیر دستها را بالا ببرد.

[۳۱] وَ مَنْ فَاتَهُ بَعْضُ ٱلتَّكْبِيْرِ أَتَمَّ ٱلْبَاقِيَ وَلاءً وَ لَوْ عَلَى ٱلْقَبْرِ و يُصَلِّي عَلىٰ مَنْ لَمْ يُصَلَّ عَلَيه يَوْماً و لَيْلَةً وَ دَائِماً وَ لَوْ حَضَرَتْ جَنَازَةٌ في الْأَثْنَاء اتمهّا ثُمَّ آسْتَأْنَفَ عَلَيْهَا، وَ ٱلْحَدِيْثُ يَدُلُّ عَلَى آحْتِسَابِ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلتَّكْبِيْرَاتِ لَهُمَا ثُمَّ يَأْتِي بِالْبَاقِي لِلثَّانِيَةِ وَ قَدْ حَقَّقْنَاهُ فِي آلذِّكْرَىٰ.

[۳۲] اَلْخَامِسُ: دَفْنُهُ: وَ ٱلْوَاجِبُ مُوَارَاتُهُ فِي ٱلْأَرْضِ مُسْتَقْبِلَ ٱلْقِبْلَةِ عَلَى جَانِبِهِ ٱلْأَيْمَنِ، وَ يُسْتَحَبُّ اَنْ يَكُونَ عُمْقُهُ نَحْوَ قَامَةٍ وَ وَضْعُ ٱلْجَنَازَةِ أَوَّلاً وَ نَقْلُ ٱلرَّجُلِ فِي ثَلاَثِ دَفَعَاتٍ وَ ٱلسَّبْقُ بِرَأْسِهِ وَ ٱلْمَرْأَةُ عَرْضاً وَ نُزُولُ ٱلْأَجْنَبِيِّ إلاَّ فِيْهَا.

---

[۳۱] و کسی که به برخی از تکبیرهای نماز میّت نرسیده است، پس از نماز باید بدون درنگ ـ گرچه بر سر قبر باشد ـ آنها را تمام کند.

کسی که قصد دارد بر میّتی که بر او نماز نخوانده، نماز بخواند تا یک شبانه‌روز و یا تا هر زمان می‌تواند نماز را بجای آورد.

اگر در بین نماز بر میّتی، جنازهٔ دیگری حاضر شود، باید نماز اول را تمام کند و سپس بر دیگری دوباره نماز بخواند، و در حدیث آمده که نمازگزار باید تکبیرات باقی مانده را برای هر دو جنازه بحساب آورد و سپس کمبود آنها را برای دومی دوباره انجام دهد. وما تحقیق پیرامون این حدیث و دلالت آن را در کتاب ذکریٰ آورده‌ایم.

[۳۲] ۵ـ دفنِ میّت

واجب است جنازه در درون زمین رو به قبله و بر جانبِ راستش پنهان گردد. و مستحب است عمقِ قبر به اندازهٔ یک قد آدم معمولی باشد، و اینکه جنازه را نخست نزدیک قبر بگذارند و جنازهٔ مرد را سه بار از زمین بردارند و در بار سوم او از سمت سر در قبر فرود آورند. و مستحب است زن را از عَرْض در قبر بگذارند. مستحب است برای گذاشتن جنازه در قبر، فرد بیگانه داخل قبر شود، مگر در مورد زنان [که بهتر است محرم او باشد].

[۳۳] وَ حَلُّ عُقَدِ ٱلْأَكْفَانِ وَ وَضْعُ خَدِّهِ عَلَى ٱلتُّرَابِ وَ جَعْلُ تُرْبَةٍ مَعَهُ وَ تَلْقِينُهُ الشَّهَادَتَيْنِ وَ ٱلدُّعَاءُ لَهُ وَ ٱلْخُرُوجُ مِنْ قِبَلِ ٱلرِّجْلَيْنِ وَ ٱلْإِهَالَةُ بِظُهُورِ ٱلْأَكُفِّ مُسْتَرْجِعِينَ وَ رَفْعُ ٱلْقَبْرِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَ تَسْطِيحُهُ وَصَبُّ ٱلْمَاءِ عَلَيْهِ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ دَوْراً وَ ٱلْفَاضِلُ عَلَى وَسَطِهِ مُسْتَقْبِلاً وَ وَضْعُ ٱلْيَدِ عَلَيْهِ مُتَرَحِّماً وَ تَلْقِينُ ٱلْوَلِيِّ بَعْدَ ٱلْإِنْصِرَافِ، وَ يَتَخَيَّرُ فِي ٱلْإِسْتِقْبَالِ وَ ٱلاسْتِدْبَارِ، وَ تُسْتَحَبُّ ٱلتَّعْزِيَةُ قَبْلَ ٱلدَّفْنِ وَ بَعْدَهُ وَكُلُّ أَحْكَامِهِ مِنْ فُرُوضِ ٱلْكِفَايَةِ أَوْ نَدْبِهَا.

ٱلْفَصْلُ ٱلثَّالِثُ : فِي ٱلتَّيَمُّمِ

[۳٤] وَ شَرْطُهُ عَدَمُ ٱلْمَاءِ أَوْ عَدَمُ ٱلْوُصُولِ إِلَيْهِ أَوِ ٱلْخَوْفُ مِنْ ٱسْتِعْمَالِهِ، وَ يَجِبُ طَلَبُهُ مِنَ

---

[۳۳] از جملهٔ مستحاب است: باز کردن گره‌های کفن، گذاشتن گونهٔ راست میّت بر خاک، گذاشتن مقداری از تربت امام حسین علیه السلام با او، تلقین شهادتین به او، دعا برای او، خروج از قبر از طرف پاهای او، ریختن خاک در قبر با پشت دستها در حال گفتن انا للّه و انا الیه راجعون، و بالا آوردن قبر به مقدار چهار انگشت، هموار کردن سطحِ قبر، رو به قبله آب ریختن بر قبر از طرفِ سر به سمت پاهای میّت بصورت دائره‌وار و سپس مازاد آب را بر وسطِ قبر ریختن، گذاردن دست بر قبر هنگام دعا و طلب رحمت برای او، تلقین گفتن ولیِ میّت پس از رفتن مردم و تلقین گوینده در اینکه رو به قبله یا پشت به قبله باشد مختار است.

و مستحب است پیش از دفن و بعد از دفن میّت [به صاحبان عزا] تسلیت گویند.

همهٔ احکامِ میّت از جملهٔ واجبات یا مستحبات کفائی بشمار می‌روند.

فصل سوم : در تیمّم

[۳۴] شرط تیمّم، فقدان آب یا عدم دسترسی به آن و یا ترس از بکار بردن آن [بخاطر بیماری] است. و واجب است انسان برای یافتن آب از چهار طرف به مقدار پرتاب یک تیر در زمین ناهموار و پرتاب دو تیر در زمین هموار به جستجو بپردازد.

اَلْجَوَانِبِ اَلْأَرْبَعَةِ غَلْوَةَ سَهْمٍ فِي اَلْحَزْنَةِ وَ سَهْمَيْنِ فِي اَلسَّهْلَةِ، وَ يَجِبُ بِالتُّرَابِ اَلطَّاهِرِ أَوِ اَلْحَجَرِ لاَ بِالْمَعَادِنِ وَ لاَ اَلنُّورَةِ، وَ يُكْرَهُ بِالسَّبْخَةِ وَ اَلرَّمْلِ، وَ يُسْتَحَبُّ مِنَ اَلْعَوَالِي.

[٣٥] وَ اَلْوَاجِبُ: اَلنِّيَّةُ، وَ اَلضَّرْبُ عَلَى اَلْأَرْضِ بِيَدَيْهِ مَرَّةً لِلْوُضُوءِ فَيَمْسَحُ بِهِمَا جَبْهَتَهُ مِنْ قُصَاصِ اَلشَّعْرِ إِلَى طَرَفِ اَلْأَنْفِ اَلْأَعْلَى ثُمَّ ظَهْرِ يَدِهِ اَلْيُمْنَى بِبَطْنِ اَلْيُسْرَىٰ مِنَ اَلزَّنْدِ إِلَى أَطْرَافِ اَلْأَصَابِعِ ثُمَّ اَلْيُسْرَى كَذَلِكَ وَ مَرَّتَيْنِ لِلْغُسْلِ وَ يَتَيَمَّمُ غَيْرُ اَلْجُنُبِ مَرَّتَيْنِ، وَ يَجِبُ فِي اَلنِّيَّةِ اَلْبَدَلِيَّةُ وَ اَلْإِسْتِبَاحَةُ وَ اَلْوَجْهُ وَ اَلْقُرْبَةُ.

[٣٦] وَ تَجِبُ اَلْمُوَالاَةُ، وَ يُسْتَحَبُّ نَفْضُ اَلْيَدَيْنِ وَلْيَكُنْ اَلتَيَمُّمُ عِنْدَ آخِرِ اَلْوَقْتِ وُجُوباً مَعَ اَلطَّمَعِ فِي اَلْمَاءِ وَ إِلاَّ آسْتِحْبَاباً و لو تَمَكَّنَ مِنَ اَلْمَاءِ اَنْتَقَضَ، وَ لَوْ وَجَدَهُ فِي أَثْنَاءِ اَلصَّلاَةِ أَتَمَّهَا عَلَى اَلْأَصَحِّ.

تیمّم باید بر خاکِ پاک یا سنگ باشد نه بر معادن و آهک، و مکروه است تیمّم کردن بر زمین نمکزار و شن‌زار، و مستحب است تیمّم بر جاهای بلندِ زمین.

[۳۵] واجب است در تیمم نیت کند و برای تیمم بدل از وضـو یک بـار دو کـفِ دستها را بر زمین زند و سپس پیشانی خود از محل رویش مو تا انتهایِ بـالای بـینی مسح کند و سپس پشت دست راست را با کف دستِ چپ از مچ تا نوک انگشتان مسح کند و آنگاه دست چپ را به همین صورت مسح کند. برای تیمم بدل از غُسل باید دو بار دستها را بر زمین زند. [یکبار برای پیشانی و یک بار برای دستها]

غیر جُنب بایستی دوبار تیمم نماید. و در نیتِ تیمم قصدِ بدلیت، قصد استباحه، قصد وجه و قصد قربت واجب است.

[۳۶] در تیمم، موالات واجب است و تکان دادن دستها [پس از زدن بـر زمـین] مستحب است. تیمم باید نزدیکِ اواخرِ وقت باشد و این تأخیر در صورتی که امـید یافتن آب داشته باشد واجب است و در صورتِ یأس، مستحب است. و اگر کسی که دارای تیمم است توانِ استفاده از آب پیدا کند، تیمم او باطل می‌شود. و اگر در بین نماز آب پیدا کند، بنابر قولِ صحیح‌تر، لازم است نماز را تمام کند.

كِتَابُ الصَّلاَةِ

فُصُولُهُ أَحَدَ عَشَرَ

اَلْأَوَّلُ : فِي أَعْدَادِهَا

[١]وَ اَلْوَاجِبُ سَبْعٌ: اَلْيَوْمِيَّةُ وَ اَلْجُمُعَةُ وَ اَلْعِيْدَانِ وَ اَلْآيَاتُ وَ اَلطَّوَافُ وَ اَلْأَمْوَاتُ وَ اَلْمُلْتَزَمُ بِنَذْرٍ وَ شِبْهِهِ.

وَ اَلْمَنْدُوبُ لاَحَصْرَ لَهُ وَ أَفْضَلُهُ اَلرَّوَاتِبُ، فَلِلظُّهْرِ ثَمَانٍ قَبْلَهَا وَ لِلْعَصْرِ ثَمَانٍ قَبْلَهَا وَ لِلْمَغْرِبِ أَرْبَعٌ بَعْدَهَا وَ لِلْعِشَاءِ رَكْعَتَانِ جَالِساً ـ وَ يَجُوزُ قَائِماً ـ بَعْدَهَا وَ ثَمَانِي اَللَّيْلِ وَ رَكْعَتَا اَلشَّفْعِ وَ رَكْعَةُ اَلوَتْرِ وَ رَكْعَتَا اَلصُّبْحِ قَبْلَهَا.

کتاب نماز

این کتاب مشتمل بر یازده فصل است:

فصل اول : در تعداد نمازها

[۱] تعداد نمازهای واجب [بطور کلی] هفت تاست: ۱ـ نمازهای روزانه ۲ـ نماز جمعه ۳ـ نماز دو عید قربان و فطر ۴ـ نماز آیات ۵ـ نماز طواف ۶ـ نماز اموات ۷ـ نمازهائی که از راه نذر و امثال آن واجب می‌شود.

نمازهای مستحبی بی‌شمار است و برترین آنها نوافلِ نمازهای یومیه هستند: نافلهٔ ظهر هشت رکعت پیش از نماز ظهر است و نافلهٔ عصر نیز هشت رکعت پیش از آن است. و نافلهٔ مغرب چهار رکعت پس از آن است و نافلهٔ عشاء دو رکعتِ نشسته ـ که می‌توان ایستاده نیز خواند ـ پس از نماز عشاء است. و نماز نافلهٔ شب هشت رکعت و پس از آن نماز شفع دو رکعت و نماز وتر یک رکعت است. و نافله صبح دو رکعت قبل از نماز صبح است.

[۲] وَ فِي ٱلسَّفَرِ تَنْتَصِفُ ٱلرُّبَاعِيَّةُ وَ تَسْقُطُ رَاتِبَةُ ٱلْمَقْصُورَةِ، وَ لِكُلِّ رَكْعَتَيْنِ مِنَ ٱلنَّافِلَةِ تَشَهُّدٌ وَ تَسْلِيمٌ، وَ لِلْوَتْرِ بِانْفِرَادِهِ، وَ لِصَلاَةِ ٱلْأَعْرَابِيِّ تَرْتِيبُ ٱلظُّهْرَيْنِ بَعْدَ ٱلثُّنَائِيَّةِ.

ٱلْفَصْلُ ٱلثَّاني : فِي شُروطِهَا

[۳] وَ هِيَ سَبْعَةٌ:

أَلْوَقْتُ: فَلِلظُّهْرِ زَوَالُ ٱلشَّمْسِ ٱلْمَعْلُومُ بِزِيْدِ ٱلظِّلِّ بَعْدَ نَقْصِهِ، وَ لِلْعَصْرِ ٱلْفَرَاغُ مِنْهَا وَ لَوْ تَقْدِيْراً وَ تَأْخِيْرُهَا إِلَى مَصِيرِ ٱلظِّلِّ مِثْلَيْهِ أَفْضَلُ، وَ لِلْمَغْرِبِ ذِهَابُ ٱلْحُمْرَةِ

---

[۲] در هنگام سفر و ترس نماز چهار رکعتی نصف شده، نافلهٔ آن ساقط می‌شود. در نمازهای نافله در هر دو رکعت تشهد و سلامی وجود دارد.

در نماز وتر [که یک رکعت است] بتنهائی تشهد وسلام وجود دارد.

نماز اعرابی [از نظر تشهد و سلام] همان ترتیب نماز صبح و ظهر و عصر را دارد. [نماز اعرابی ده رکعت است که دو رکعت اول آن یک تشهد و سلام دارد و سپس دو نماز چهار رکعتی هر کدام مانند نماز ظهر و عصر دو تشهد و یک سلام دارند که در مجموعِ ۱۰ رکعت، پنج تشهد و سه سلام وجود خواهد داشت.]

فصل دوم : در شرائط نماز

[۳] شرائط نماز ۷ تاست:

شرط اول : وقت

وقت نماز ظهر هنگام زوال خورشید است که با زیاد شدن طول سایه پس از کاهش آن معلوم می‌شود. وقت نماز عصر از هنگام فارغ شدن از نماز ظهر است، و لو فرضی باشد. و البته به تأخیر انداختن نماز عصر تا وقتی که طول سایه به اندازهٔ طول شاخص شود بهتر است.

وقت نماز مغرب هنگامی است که سرخیِ طرفِ مشرق برطرف شود. و وقت نماز عشاء هنگامی است که از نماز مغرب فارغ شود والبته به تأخیرانداختن نماز عشاء تا وقتی که سرخیِ طرفِ مغرب ناپدید شود بهتر است.

اَلْمَشْرِقِيَّةِ، وَ لِلْعِشَاءِ اَلْفَرَاغُ مِنْهَا وَ تَأْخِيرُهَا إِلَى ذَهَابِ اَلْمَغْرِبِيَّةِ أَفْضَلُ، وَ لِلصُّبْحِ طُلُوعُ اَلْفَجْرِ.

[٤] وَ يَمْتَدُّ وَقْتُ اَلظُّهْرَيْنِ إِلَى اَلْغُرُوبِ وَ اَلْعِشَاءَيْنِ إِلَى نِصْفِ اَللَّيْلِ وَ يَمْتَدُّ وَقْتُ اَلصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ اَلشَّمْسُ، وَ نَافِلَةُ اَلظُّهْرِ مِنَ اَلزَّوَالِ إِلَى أَنْ يَصِيرَ اَلْفَيْءُ قَدَمَيْنِ وَ لِلْعَصْرِ أَرْبَعَةَ أَقْدَامٍ وَ لِلْمَغْرِبِ إِلَى ذِهَابِ اَلْحُمْرَةِ اَلْمَغْرِبِيَّةِ، وَ لِلْعِشَاءِ كَوَقْتِهَا. وَ لِلَّيْلِ بَعْدَ نِصْفِهِ إِلَى طُلُوعِ اَلْفَجْرِ، وَ لِلصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ اَلْحُمْرَةُ.

[٥] وَ تُكْرَهُ اَلنَّافِلَةُ اَلْمُبْتَدَأَةُ بَعْدَ صَلاَتَيِ اَلصُّبْحِ وَ اَلْعَصْرِ وَ عِنْدَ طُلُوعِ اَلشَّمْسِ وَ غُرُوبِهَا وَ قِيَامِهَا إِلاَّ يَوْمَ اَلْجُمُعَةِ، وَ لاَ تُقَدَّمُ اَلنَّافِلَةُ اَللَّيْلِيَّةُ إِلاَّ لِعُذْرٍ وَ قَضَاؤُهَا أَفْضَلُ فَأَوَّلُ اَلْوَقْتِ أَفْضَلُ إِلاَّ لِمَنْ يَتَوَقَّعُ زَوَالَ عُذْرِهِ وَ لِصَائِمٍ يُتَوَقَّعُ فِطْرُهُ وَ لِلْعِشَاءَيْنِ إِلَى

وقت نماز صبح از طلوع فجر [سپیدهٔ صبح] است.

[۴] وقت نماز ظهر و عصر تا مغرب ادامه دارد و وقت نماز مغرب و عشاء تا نصفِ شب و وقت نماز صبح تا طلوع خورشید ادامه می‌یابد.

وقت نافلهٔ ظهر از هنگام زوال خورشید است تا وقتی که طول سایهٔ شاخص به اندازهٔ دو قدَم [قدم = $\frac{1}{7}$ طول شاخص] شود و وقت نافلهٔ عصر تا زمانی است که طول سایه به اندازهٔ چهار قدَم شود.

وقت نافلهٔ مغرب تا زمان ناپدید شدن سرخیِ مغرب و وقت نافلهٔ عشاء مانند وقتِ نماز عشاء [تا نیمهٔ شب] است.

وقت نافلهٔ شب از نیمهٔ شب تا طلوع فجر و وقت نافلهٔ صبح تا هنگامی است که سرخِ مشرق آشکار شود.

[۵] خواندن نماز نافلهٔ مبتدئه [بدون سبب و تبرّعی] پس از نماز صبح و عصر و هنگام طلوع خورشید [بلافاصله پس از طلوع] و نزدیکِ غروب خورشید و نیز هنگام عمود شدن آفتاب ـ باستثناء روز جمعه ـ مکروه است.

نماز نافلهٔ شب پیش از وقت خوانده نمی‌شود مگر در صورتی که عذری باشد و

اَلْمَشْعَرِ وَ يُعَوَّلُ فِي اَلْوَقْتِ عَلَى اَلظَّنِّ مَعَ تَعَذُّرِ اَلْعِلْمِ فَإِنْ دَخَلَ وَ هُوَ فِيهَا أَجْزَأَ وَ إِنْ تَقَدَّمَتْ أَعَادَ.

[٦] اَلثَّانِي: اَلْقِبْلَةُ: وَ هِيَ اَلْكَعْبَةُ لِلْمُشَاهِدِ أَوْ حُكْمِهِ وَجِهَتُهَا لِغَيْرِهِ، وَ عَلَامَةُ اَلْعِرَاقِ وَ مَنْ فِي سَمْتِهِمْ جَعْلُ اَلْمَغْرِبِ عَلَى اَلْأَيْمَنِ وَ اَلْمَشْرِقِ عَلَى اَلْأَيْسَرِ وَ اَلْجَدْيِ خَلْفَ اَلْمِنْكَبِ اَلْأَيْمَنِ، وَ لِلشَّامِ جَعْلُهُ خَلْفَ اَلْأَيْسَرِ وَ سُهَيْلٍ بَيْنَ اَلْعَيْنَيْنِ.

[٧] وَ لِلْمَغْرِبِ جَعْلُ اَلثُّرَيَّا وَ اَلْعَيُّوقِ عَلَى يَمِينِهِ و شِمَالِهِ، وَ اَلْيَمَنُ تُقَابِلُ اَلشَّامَ، وَ يُعَوَّلُ

قضاء آن بهتر از تقدیم آن است. فضیلت نماز اول وقت بیشتر است مگر برای کسی که امید دارد پس از اولِ وقت عذرش مرتفع شود و روزه‌داری که دیگران به انتظار افطار او هستند و کسی که از عرفات بسوی مشعر می‌رود در هنگام نماز مغرب و عشاء.

اگر تحصیل علمِ به وقت نماز ممکن نباشد بایستی به ظنّ اعتماد کرد.

اگر بر اساس ظنّ به وقت، نماز بخواند و یا در حال نماز، وقت فرا رسد، آن نماز مُجزی است. ولی اگر تمام نماز پیش از وقت انجام شده باشد، باید آن را اعاده کند.

شرط دوم : قبله

[۶] قبله خود کعبه است برای کسی که آن را مشاهده می‌کند و یا به منزلهٔ چنین کسی است، و قبله برای دیگران، سمتِ کعبه است. نشانهٔ قبله برای مردم عراق و کسانی که در طرفِ آنان هستند اینست که مغرب را در جانبِ راست و مشرق را در جانب چپ و ستارهٔ جُدَی را بر پشت شانهٔ راست خود قرار دهند.

نشانهٔ قبله برای مردم شام اینست که ستارهٔ جُدَی را بر پشت شانهٔ چپ و ستاره سهیل را [در آغاز طلوعش] میانِ دو چشم خود قرار دهند.

[۷] نشانهٔ قبله برای مردم مغرب [مثل حبشه] این است که ستارهٔ پروین [ثریا] را در جانب راست و ستارهٔ عیّوق را در جانب چپ خود قرار دهند.

و نشانهٔ مردم یمن، مقابلِ نشانهٔ مردم شام است.

بر قبلهٔ شهر می‌توان اعتماد کرد، مگر اینکه علم به خطای آن حاصل شود. و در

عَلَى قِبْلَةِ ٱلْبَلَدِ إِلاَّ مَعَ عِلْمِ ٱلْخَطَإِ، فَلَو فُقِدَ ٱلْأَمَارَاتُ قَلَّدَ، وَ لَوِ ٱنْكَشَفَ ٱلْخَطَأُ لَمْ يُعِدْ مَاكَانَ بَيْنَ ٱلْيَمِينِ وَ ٱلْيَسَارِ وَ يُعِيْدُ مَاكَانَ إِلَيْهِمَا فِي وَقْتِهِ، وَ ٱلْمُسْتَدْبِرُ يُعِيْدُ وَ لَوْ خَرَجَ ٱلْوَقْتُ.

[۸] ٱلثَّالِثُ: سَتْرُ ٱلْقُبُلِ وَ ٱلدُّبُرِ لِلرَّجُلِ، وَ جَمِيعِ ٱلْبَدَنِ عَدَا ٱلْوَجْهِ وَ ٱلْكَفَّيْنِ وَ ظَاهِرِ ٱلْقَدَمَيْنِ لِلْمَرْأَةِ وَ يَجِبُ كَوْنُ ٱلسَّاتِرِ طَاهِراً وَ عُفِيَ عَمَّا مَرَّ وَ عَنْ نَجَاسَةِ ٱلْمُرَبِّيَةِ لِلصَّبِيِّ ذَاتِ ٱلثَّوْبِ ٱلْوَاحِدِ.

وَ يَجِبُ غَسْلُهُ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً وَ عَمَّا يَتَعَذَّرُ إِزَالَتُهُ فَيُصَلِّي فِيْهِ لِلضَّرُورَةِ وَ ٱلْأَقْرَبُ تَخْيِيرُ ٱلْمُخْتَارِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ٱلصَّلاةِ عَارِياً فَيُومِي بِالرُّكُوعِ وَ ٱلسُّجُودِ.

صورتی که نشانه‌های قبله مفقود باشد، نمازگذار بایستی تقلید کند.

اگر پس از نماز، خطای قبله آشکار شود، نمازهائی راکه به جهتِ بینِ راست و چپ خوانده، اعاده نمی‌کند، ولی نمازهائی راکه کاملاً به سمت چپ یا راستِ قبله خوانده است ـ در صورتی که وقت باقی است ـ اعاده می‌کند. واماکسی که اصلاً نماز را پشت به قبله خوانده است ـ و لو وقت هم گذشته باشد ـ باید دوباره بخواند.

شرط سوم : پوشانیدن عورت

[۸] عورت در مردان قُبُل [جلو] و دُبُر [عقب] و در زنان جمیع بدن بجز صورت، دو کفِ دستها و روی قدمهاست.

ساتر بایستی طاهر باشد ولی نجاست آنچه که قبلاً گفته‌ایم [مثل خون کمتر از درهم بغلی] و نجاست لباس زن پرستار کودک که یک جامه بیشتر ندارد بخشیده شده است و لازم است جامهٔ مذکور را روزی یکبار بشویند. و نیز آنچه که برطرف کردن نجاستِ آن متعذر است مورد عفو است و با این لباس در هنگام ضرورت می‌تواند نماز بخواند.

و قولِ نزدیک‌تر به صواب اینست که شخص مختار [غیر مضطرّ] می‌تواند در جامهٔ نجس نماز بخواند و یا برهنه نماز بجای آورد و در این صورت بایستی رکوع و سجود را با اشاره انجام دهد.

[۹] وَ يَجِبُ كَوْنُهُ غَيْرَ مَغْصُوبٍ وَ غَيْرَ جِلْدٍ وَ صُوفٍ وَ شَعْرٍ مِنْ غَيْرِ ٱلْمَأْكُولِ إِلاَّ ٱلْخَزَّ وَ ٱلسِّنْجَابَ وَ غَيْرَ مَيْتَةٍ وَ غَيْرَ ٱلْحَرِيْرِ لِلرَّجُلِ وَ ٱلْخُنْثَىٰ، وَ يَسْقُطُ سَتْرُ ٱلرَّأْسِ عَنِ ٱلْأَمَةِ ٱلْمَحْضَةِ وَ ٱلصَّبِيَّةِ وَ لاَ تَجُوزُ ٱلصَّلاَةُ فِيْمَا يَسْتُرُ ظَهْرَ ٱلْقَدَمِ إِلاَّ مَعَ ٱلسَّاقِ.

[۱۰] وَ يُسْتَحَبُّ فِي ٱلْعَرَبِيَّةِ وَ تَرْكُ ٱلسَّوَادِ عَدَا ٱلْعِمَامَةِ وَ ٱلْكِسَاءِ وَ ٱلْخُفِّ وَ تَرْكُ ٱلرَّقِيْقِ وَ ٱشْتِمَالُ ٱلصَّمَّاءِ.

وَ يُكْرَهُ تَرْكُ ٱلتَّحَنُّكِ مُطْلَقاً وَ تَرْكُ ٱلرِّدَاءِ لِلْإِمَامِ وَ ٱلنِّقَابُ لِلْمَرْأَةِ وَ ٱللِّثَامُ لَهُمَا فَإِنْ مَنَعَا ٱلْقِرَاءَةَ حَرُمَا،وَ يُكْرَهُ فِي ثَوْبِ ٱلْمُتَّهَمِ بِالنَّجَاسَةِ أَوِ ٱلْغَصْبِ وَ فِي ذِي ٱلتَّمَاثِيْلِ أَوْ خَاتَمٍ فِيْهِ صُورَةٌ أَوْ قَبَاءٍ مَشْدُودٍ فِي غَيْرِ ٱلْحَرْبِ.

---

[۹] واجب است جامهٔ نمازگزار غصبی نباشد و از پوست، پشم، مو و کُرک حیوانِ حرام گوشت ـ بجز خَز و سنجاب ـ ساخته نشده باشد. و نیز از مردار نباشد و برای مرد و خنثی از ابریشمِ محض نباشد پوشانیدن سر برای کنیزی که رِقّ محض است و برای دختر بچه ساقط می‌شود.

نماز خواندن در آنچه که روی پا را بپوشاند جایز نیست، مگر اینکه ساق‌دار باشد.

[۱۰] نماز خواندن در نعلین عربی [از جهت اقتداء به پیامبر اکرم ﷺ] مستحب است. و نیز مستحب است ترک جامهٔ سیاه مگر عمامه و عبا و کفش، و ترکِ جامهٔ نازک و اینکه دو طرف رداء را زیر بغل قرار دهد و بر روی یک دوش بیندازد [اشتمال صمّاء]

و تحت الحنک نبستن عمامه ـ چه برای امام جماعت و چه غیر او ـ مکروه است و نیز برای امام جماعت رداء نینداختن مکروه است.

نقاب بر چهره زدن برای زن و دهان بند زدن برای مرد و زن در هنگام نماز مکروه است و اگر هر یک از نقاب یا دهان بند مانع قرائت شوند حرام‌اند.

نماز خواندن در جامه‌ای که متهم به نجاست یا غصب است و در جامه‌ای که منقوش به تصاویر است و همراه با انگشتری که در آن صورت است و در قبائی که ـ در غیر مورد جنگ ـ دکمه یا بند آن محکم بسته شده باشد مکروه است.

[۱۱] اَلرَّابِعُ : اَلْمَكَانُ: وَ يَجِبُ كَوْنُهُ غَيْرَ مَغْصُوبٍ خَالِياً مِنْ نَجَاسَةٍ مُتَعَدِّيَةٍ، طَاهِرَ اَلْمَسْجَدِ وَ اَلْأَفْضَلُ اَلْمَسْجِدُ. وَ يَتَفَاوَتُ فِي اَلْفَضِيْلَةِ فَالْمَسْجِدُ اَلْحَرَامُ بِمَائَةِأَلْفِ صَلاَةٍ وَ اَلنَّبَوِيُّ بِعَشْرَةِ آلاَفٍ وَ كُلٌّ مِنْ مَسْجِدِ اَلْكُوفَةِ وَ اَلْأَقْصَىٰ بِأَلْفٍ وَ اَلْجَامِعُ بِمَائَةٍ وَ اَلقَبِيْلَةُ بِخَمْسٍ وَ عِشْرِيْنَ وَ اَلسُّوقُ بِإِثْنَتَي عَشْرَةَ وَ مَسْجِدُ اَلْمَرْأَةِ بَيْتُهَا.

[۱۲] وَ يُسْتَحَبُّ اتِّخَاذُ اَلْمَسَاجِدِ اسْتِحْبَاباً مُؤَكَّداً مَكْشُوفَةً وَ اَلْمِيْضَاةُ عَلَىٰ بَابِهَا وَ اَلْمَنَارَةُ مَعَ حَائِطِهَا، وَ تَقْدِيْمُ اَلدَّاخِلِ يَمِيْنَهُ وَ اَلْخَارِجِ يَسَارَهُ وَ تَعَاهُدُ نَعْلِهِ وَ اَلدُّعَاءُ فِيْهِمَا وَ صَلاَةُ اَلتَّحِيَّةِ قَبْلَ جُلُوسِهِ.

وَ يَحْرُمُ زَخْرَفَتُهَا وَ نَقْشُهَا بِالصُّوَرِ وَتَنْجِيْسُهَا وَ إِخْرَاجُ اَلْحَصَىٰ مِنْهَا فَيُعَادُ.

شرط چهارم : مکان نماز

[۱۱] مکان نماز بایستی غیر غصبی و خالی از نجاستِ ساری و محل سجده باید پاک باشد و بهترین مکان برای نماز مسجد است و مساجد از حیث فضیلت مختلف‌اند: فضیلت نماز در مسجدالحرام مساوی با صدهزار و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی با ده هزار و در هر یک از مسجد کوفه یا مسجدالاقصی مساوی با هزار نماز و در مسجد جامع مساوی با صد نماز و در مسجد قبیله مساوی با بیست و پنج نماز و در مسجدِ سوق [بازار] مساوی با دوازده نماز است.

مسجد زن خانهٔ اوست.

[۱۲] مستحب مؤکد است که مساجد بدون سقف ساخته شوند و مستحب است طهارتخانه نزدیکِ در آن و مناره با دیوار مسجد ساخته شود.

کسی که وارد مسجد می‌شود مستحب است ابتدا پای راست خود و کسی که از مسجد خارج می‌شود مستحب است ابتدا پای چپ خود را جلو بگذارد.

مستحب است شخص در هنگام ورود و خروج کفشهای خود را وارسی کند و دعا بخواند و پیش از آنکه در مسجد بنشیند نماز تحیّت بخواند.

آراستن مساجد به طلا و منقوش نمودن آنها به تصاویر و نجس کردن آنها و بیرون

[۱۳] وَ يُكْرَهُ تَعْلِيَتُهَا وَ ٱلْبُصَاقُ وَ رَفْعُ ٱلصَّوْتِ وَ قَتْلُ ٱلْقُمَّلِ وَ بَرْيُ ٱلنَّبْلِ وَ عَمَلُ ٱلصَّانِعِ وَ تَمْكِيْنُ ٱلْمَجَانِيْنِ وَ ٱلصِّبْيَانِ وَ إِنْفَاذُ ٱلْأَحْكَامِ وَ تَعْرِيْفُ ٱلضَّوَالِّ وَ إِنْشَادُ الشِّعْرِ وَ الْكَلاَمُ فِيْهَا بِأَحَادِيْثِ ٱلدُّنْيَا.

[۱٤] وَ تُكْرَهُ ٱلصَّلاَةُ فِي ٱلْحَمَّامِ وَ بُيُوتِ ٱلْغَائِطِ وَ ٱلنَّارِ وَٱلْمَجُوسِ وَ ٱلْمَعْطِنِ وَ مَجْرَى ٱلْمَاءِ وَ ٱلسَّبَخَةِ وَ قُرَى ٱلنَّمْلِ وَ ٱلثَّلْجِ ٱخْتِيَارَاً وَ بَيْنَ ٱلْمَقَابِرِ إِلاَّ بِحَائِلٍ وَ لَوْ عَنَزَةٍ أَوْ بُعْدِ عَشَرَةِ أَذْرُعٍ وَ فِي ٱلطَّرِيْقِ وَ بَيْتٍ فِيْهِ مَجُوسِيٌّ وَ إِلَىٰ نَارٍ مُضْرَمَةٍ أَوْ تَصَاوِيْرَ أَوْ مُصْحَفٍ أَوْ بَابٍ مَفْتُوحَيْنِ أَوْ وَجهِ إِنْسَانٍ أَوْ حَائِطٍ يَنِزُّ مِنْ بَالُوعَةٍ وَ فِي مَرَابِضِ ٱلدَّوَابِّ إِلاَّ ٱلْغَنَمَ، وَ لاَ بَأْسَ بِالْبِيْعَةِ وَ ٱلْكَنِيْسَةِ مَعَ عَدَمِ ٱلنَّجَاسَةِ.

بردن سنگریزه از آنها حرام است. و اگر بیرون ببرد واجب است زود بازگرداند.

[۱۳] بلند ساختن مساجد، آب دهان انداختن در مسجد، بلند کردن صدا، کشتن شپش، تراشیدن تیر، ساختن صنایع، جای دادن دیوانگان و کودکان، اجراء احکام، معرفی کردن گمشده‌ها، خواندن شعر و سخن گفتن پیرامون امور دنیا در مساجد مکروه است.

[۱۴] نماز خواندن در حمام، مستراح، آتشخانه، خانه‌های مجوسیان، محلِ فرود شتران، مجاری آبها، زمین نمکزار،خاکهائی که مورچه‌ها در اطراف سوراخ خود فراهم می‌کنند، بر روی برف در حال اختیار، در بین قبرها مگر در صورتی که چیزی - و لو عصا - حائل باشد و یا بین نمازگزار و قبر ده ذراع فاصله باشد، در راه، در خانه‌ای که مجوسی در آن است، در مقابل آتش برافروخته، به سمت تصاویر یا قرآنِ و درب گشوده، در مقابل صورتِ انسان، به سمت دیواری که از رطوبت چاه [فاضلابِ] نَم کشیده و در جایگاه چهارپایان - بجز گوسفند - مکروه است.

نماز خواندن در معبد یهودیان [بیعه] و معبد مسیحیان [کنیسه] در صورتی که نجس نباشد اشکال ندارد.

[۱۵] وَ يُكْرَهُ تَقَدُّمُ ٱلْمَرْأَةِ عَلَى ٱلرَّجُلِ أَوْ مُحَاذَاتُهَا لَهُ عَلَى ٱلْأَصَحِّ وَ يَزُوْلُ بِالْحَائِلِ أَوْ بُعْدُ عَشَرَةِ أَذْرُعٍ وَ لَوْ حَاذَى سُجُوْدُهَا قَدَمَهُ فَلاَمَنْعَ، وَ يُرَاعىٰ فِي مَسْجَدِ ٱلجِبْهَةِ ٱلْأَرْضُ أَوْ نَبَاتُهَا مِنْ غَيْرِ ٱلْمَأْكُوْلِ وَ ٱلْمَلْبُوْسِ عَادَةً وَ لاَ يَجُوْزُ عَلَى ٱلْمَعَادِنِ وَ يَجُوْزُ عَلَى ٱلْقِرْطَاسِ ٱلْمُتخَذِ مِنَ ٱلنَّبَاتِ وَ يُكْرَهُ ٱلْمَكْتُوْب.

[۱٦] ٱلْخَامِسُ: طَهَارَةُ ٱلْبَدَنِ مِنَ ٱلْحَدَثِ وَ ٱلْخَبَثِ، وَ قَدْ سَبَقَ.

ٱلسَّادِسُ: تَرْكُ ٱلْكَلاَمِ وَ ٱلْفِعْلِ ٱلْكَثِيْرِ عَادَةً وَ تَرْكُ ٱلسُّكُوْتِ ٱلطَّوِيْلِ عَادَةً وَ تَرْكُ ٱلْبُكَاءِ لِأُمُورِ ٱلدُّنْيَا وَ تَرْكُ ٱلْقَهْقَهَةِ وَ ٱلتَّطْبِيْقِ وَ ٱلْكَتْفِ إِلاَّ لِتَقِيَّةٍ وَ ٱلْأَلْتِفَاتِ إِلَى مَا وَرَاءِهِ وَ ٱلْأَكْلِ وَ ٱلشُّرْبِ إِلاَّ فِي ٱلْوَتْرِ لِمُرِيْدِ ٱلصَّوْمِ فَيَشْرِبُ.

---

[۱۵] بنابر قول صحیح‌تر جلو یا برابر ایستادن زن نسبت به مرد مکروه است. و اگر حائلی در کار باشد و یا بین آنها ده ذراع فاصله بیفتد، کراهت از بین می‌رود. اگر سجده گاه زن محاذیِ قدمهای مرد باشد اشکالی ندارد.

سجده گاه پیشانی بایستی زمین یا آنچه از زمین می‌روید باشد مگر چیزهایی که عادتاً خوردنی و پوشیدنی است و سجده بر چیزهای معدنی جایز نیست و بر کاغذی که از گیاهان ساخته می‌شود جایز است ولی بر کاغذ نوشته شده مکروه است.

شرط پنجم : طهارت بدن

[۱۶] شرط پنجم پاکی بدن از حَدَث و خَبَث است که بحث پیرامون آن قبلاً گذشت.

شرط ششم : ترکِ کلام و...

شرط ششم عبارتست از ترک کلام در بین نماز و ترکِ کاری که عادتاً زیاد باشد و ترک سکوتی که عادتاً طولانی باشد و ترک گریه برای امور دنیوی و ترک خندهٔ بلند [قهقهه] و ترک تطبیق [دست را، میان دو ران قرار دادن هنگام رکوع] و ترک تکتّف [دست بسته نماز خواندن] مگر بخاطر تقیّه، وترک توجه و برگشتن به پشت سر و ترک خوردن و آشامیدن بجز در نماز وتر برای شخصی که قصد گرفتن روزه دارد که در این صورت می‌تواند بنوشد.

[۱۷] اَلسَّابِعُ: اَلْإِسْلَامُ فَلاَ تَصِحُّ اَلْعِبَادَةُ مِنَ اَلْكَافِرِ وَ إِنْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ، وَ اَلتَّمْيِيزُ فَلا تَصِحُّ مِنَ اَلْمَجْنُونِ وَ اَلْمُغْمَىٰ عَلَيْهِ وَ غَيْرُ اَلْمُمَيِّزِ لِأَفْعَالِهَا وَ يُمَرَّنُ اَلصَّبِيُّ لِسِتٍّ.

اَلْفَصْلُ اَلثَّالِثُ : فِي كَيْفِيَّةِ اَلصَّلاَةِ

[۱۸] وَ يُسْتَحَبُّ اَلْأَذَانُ وَ اَلْإِقَامَةُ بِأَنْ يَنْوِيَهُمَا وَ يُكَبِّرَ أَرْبَعاً فِي أَوَّلِ اَلْأَذَانِ ثُمَّ اَلتَّشَهُّدَانِ ثُمَّ اَلْحَيْعَلاَتُ اَلثَّلاَثُ ثُمَّ اَلتَّكْبِيرُ ثَمَّ اَلتَّهْلِيْلُ مَثْنَىً وَ اَلْإِقَامَةُ مَثْنىً وَ يَزِيْدُ بَعْدَ حَيَّ عَلَىٰ خَيْرِ اَلْعَمَلِ قَدْ قَامَتِ اَلصَّلاَةُ مَرَّتَيْنِ وَ يُهَلِّلُ فِي آخِرِهَا مَرَّةً. وَ لاَ يَجُوزُ اَعْتِقَادُ شَرْعِيَّةِ غَيْرِ هَذِهِ فِي اَلْأَذَانِ وَ اَلْإِقَامَةِ كَالتَّشَهُّدِ بِالْوِلاَيَةِ وَ أَنَّ مُحَمَّداً وَ آلِهِ خَيْرُ اَلْبَرِيَّةِ وَ إِنْ كَانَ اَلْوَاقِعُ كَذَلِكَ.

شرط هفتم: اسلام

[۱۷] شرط هفتم مسلمان بودن است و لذا هیچ عبادتی از هیچ کافری صحیح نیست گرچه عبادت بر او واجب است. و تمییز نیز لازم است، لذا عبادت دیوانگان و بی‌هوشان وکودکانِ بدون قدرتِ تمییز نسبت به کارهای خود صحیح نیست. بجاست کودکان را از شش سالگی برای نماز تمرین دهند.

فصل سوم : در کیفیت نماز

[۱۸] اذان و اقامه مستحب است و کیفیت آنها این است که نمازگزار آنها را نیت کند و در شروع اذان چهار بار تکبیر بگوید و سپس دو شهادت و آنگاه سه حیعله [حیّ علی] و بعد تکبیر و تهلیل را هر یک دو بار بگوید. در اقامه همهٔ اینها هر یک دوبار گفته می‌شود و پس از «حیّ علی خیر العمل» دو مرتبه گفته می‌شود «قد قامت الصلوة» و در پایان فقط یک بار گفته می‌شود «لا اله الاّ اللّه» و در اذان و اقامه اعتقاد به مشروعیت چیزی غیر از آنچه گفتیم جایز نیست مثل شهادت دادن به ولایت امیرالمومنین علی علیه‌السلام و شهادت به اینکه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل ایشان بهترین مخلوقات خدایند، گرچه در واقع چنین هست.

[۱۹] وَ ٱسْتِحْبَابُهُمَا فِي ٱلْخَمْسِ أَدَاءً وَ قَضَاءً لِلْمُنْفَرِدِ وَ ٱلْجَامِعِ، وَ قِيلَ: يَجِبَانِ فِي ٱلْجَمَاعَةِ وَ يَتَأَكَّدَانِ فِي ٱلْجَهْرِيَّةِ وَ خُصُوصاً ٱلصُّبْحِ وَ ٱلْمَغْرِبِ وَ يُسْتَحَبَّانِ لِلنِّسَاءِ سِرّاً. وَ لَوْ نَسِيَهُمَا تَدَارَكَهُمَا مَا لَمْ يَرْكَعْ، وَ تَسْقُطَانِ عَنِ ٱلْجَمَاعَةِ ٱلثَّانِيَةِ مَا لَمْ تَتَفَرَّقِ ٱلْأُوْلَىٰ، وَ يَسْقُطُ ٱلْأَذَانُ فِي عَصْرَيْ عَرَفَةٍ وَ ٱلْجُمُعَةِ وَ عِشَاءِ ٱلْمُزْدَلِفَةِ.

[۲۰] وَ يُسْتَحَبُّ رَفْعُ ٱلصَّوتِ بِهِمَا لِلرَّجُلِ وَ ٱلتَّرْتِيلُ فِيهِ وَ ٱلْحَدْرُ فِيهَا، وَ ٱلرَّاتِبُ يَقِفُ عَلَىٰ مُرْتَفِعٍ وَ ٱسْتِقْبَالُ ٱلْقِبْلَةِ وَ ٱلْفَصْلُ بَيْنَهُمَا بِرَكْعَتَيْنِ أَوْ سَجْدَةٍ أَوْ جَلْسَةٍ أَوْ خُطْوَةٍ أَوْ سَكْتَةٍ وَ تَخْتَصُّ ٱلْمَغْرِبُ بِالْأَخِيرَيْنِ وَ يُكْرَهُ ٱلْكَلَامُ فِي خِلَالِهِمَا.

---

[۱۹] استحباب اذان و اقامه در تمام نمازهای پنجگانه هست چه اَدا و چه قضاء باشند، چه فرادیٰ و چه به جماعت برگزار شوند، و گفته شده که در نماز جماعت اذان و اقامه واجب‌اند و در نمازهای جَهری [که مردان بایستی بلند بخوانند] بویژه نماز صبح و مغرب این دو مؤکد می‌شوند. زنان مستحب است اذان و اقامه را آهسته بخوانند. اگر نمازگزار اذان واقامه را فراموش کند، مادام که به رکوع نرفته می‌تواند جبران کند. هرگاه جماعت اوّل متفرق نشده باشند، اذان و اقامه از جماعت دوم ساقط است. و اذان در نماز عصر روز عرفه و عصر جمعه و عشاء مزدلفة [موضعی میان عرفات و منیٰ] ساقط می‌شود.

[۲۰] مستحب است مرد اذان و اقامه را با صدای بلند بگوید و اذان را با ترتیل و آرامی بخواند و اقامه را با سرعت بگوید.

مؤذن دائمی بجاست در مکان بلندی بایستد. مستحب است در اذان و اقامه رو به قبله بودن و فاصله انداختن بین این دو با دو رکعت نماز یا انجام یک سجده یا یکبار نشستن یا گامی برداشتن یا با یک وقفه. و دو امر اخیر ـ گام برداشتن و سکوت [وقفه] ـ بخصوص در مورد نماز مغرب گفته شده است. سخن گفتن در بین اذان و اقامه مکروه است.

[۲۱] وَ يُسْتَحَبُّ ٱلطَّهَارَةُ وَ ٱلْحِكَايَةُ لِغَيْرِ ٱلْمُؤَذِّنِ، وَ يُكْرَهُ ٱلتَّرْجِيعُ، ثُمَّ يَجِبُ ٱلْقِيَامُ مُسْتَقِلاً مَعَ ٱلْمُكْنَةِ فَإِنْ عَجَزَ فَفِي ٱلْبَعْضِ فَإِنْ عَجَزَ آعتَمَدَ، فَإِنْ عَجَزَ قَعَدَ فَإِنْ عَجَزَ آضْطَجَعَ فَإِنْ عَجَزَ آسْتَلْقَىٰ وَ يُومِيءُ لِلرُّكُوعِ وَ ٱلسُّجُودِ بِالرَّأْسِ فَإِنْ عَجَزَ غَمَّضَ عَيْنَيْهِ لَهُمَا وَ فَتَحَهُمَا لِرَفْعِهِمَا.

[۲۲] وَ ٱلنِّيَّةُ مُعَيِّنَةُ ٱلْفَرْضِ وَ ٱلْأَدَاءِ أَوِ ٱلْقَضَاءِ وَ ٱلْوُجُوبِ أَوِ ٱلنَّدَبِ وَ ٱلْقُرْبَةِ وَ تَكْبِيرَةُ ٱلْإِحْرَامِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَ سَائِرُ ٱلْأَذْكَارِ ٱلْوَاجِبَةِ، وَ تَجِبُ ٱلْمُقَارَنَةُ لِلنِّيَّةِ وَ آسْتِدَامَةُ حُكْمِهَا

---

[۲۱] مستحب است شخص در حال اذان و اقامه با طهارت باشد و نیز مستحب است حکایت کردن اذان برای غیرمؤذن. و ترجیع در صوت [چهچهه زدن] مکروه است.

پس از اذان و اقامه، در صورتِ توانائی مستقلاً [بدون اتکا] ایستادن واجب است و اگر بدون اتکاء نمی‌تواند بایستد، باید در بخشی از نماز بدون اتکاء بر چیزی بایستد و اگر از این هم عاجز است می‌تواند بر چیزی تکیه کند و اگر باز هم عاجز است، می‌نشیند و اگر از نشستن عاجز است می‌تواند به پهلو بخوابد و اگر از آن نیز عاجز بود می‌تواند به پشت بخوابد و برای رکوع و سجود با سر اشاره نماید و اگر از انجام اینکار هم عاجز باشد می‌تواند برای رفتن به رکوع و سجود چشم خود را ببندد و برای برخاستن از رکوع و سجود چشمها را باز کند.

[۲۲] واجب است نیت که مشخص کنندهٔ نوع فریضه باشد و اداء و قضاء و وجوب و استحباب آن را تعیین نماید و نیز واجب است قصد قربت و تکبیرة الاحرام که مانند سایر اذکار واجب نماز بایستی به زبان عربی باشد.

واجب است نماز همراه با نیت باشد و حکم آن [نیّت] تا پایان نماز ادامه داشته باشد.

و واجب است در دو رکعت اول حمد و سورهٔ کامل بخواند مگر در صورتِ ضرورت [که سوره ساقط می‌شود] ولی در سایر رکعات حمدِ تنها یا تسبیح چهارگانه [یکبار گفتن سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر] یا تسبیح نه گانه [سه بار

إِلَى ٱلْفَرَاغِ وَ قَرَاءَةُ ٱلْحَمْدِ وَ سُوْرَةٍ كَامِلَةٍ إِلاَّ مَعَ ٱلضَّرُوْرَةِ فِي ٱلْأُولَيَيْنِ، وَ تُجْزِيءُ فِي غَيْرِهِمَا ٱلْحَمْدُ وَحْدَهَا أَوِ ٱلتَّسْبِيْحُ أَرْبَعاً أَوْ تِسْعاً أَوْ عَشْراً أَوِ ٱثْنَتَيْ عَشَرَةَ وَ ٱلْحَمْدُ أَوْلَىٰ.

[۲۳] وَ يَجِبُ ٱلْجَهْرُ فِي ٱلصُّبْحِ وَ أُوْلَيَي ٱلْعِشَاءَيْنِ وَ ٱلْإِخْفَاتُ فِي ٱلْبَوَاقِي، وَ لاَ جَهْرَ عَلَى ٱلْمَرْأَةِ، وَ تَتَخَيَّرُ ٱلْخُنْثَىٰ، ثُمَّ ٱلتَّرْتِيْلُ وَ ٱلْوُقُوفُ وَ تَعَمُّدُ ٱلْإِعْرَابِ وَ سُؤَالُ ٱلرَّحْمَةِ وَ ٱلتَّعَوُّذُ مِنَ ٱلنِّقْمَةِ مُسْتَحَبٌ، وَكَذَا تَطْوِيْلُ ٱلسُّورَةِ فِي ٱلصُّبْحِ وَ تَوَسُّطُهَا فِي ٱلظُّهْرِ وَ ٱلْعِشَاءِ وَ قَصْرُهَا فِي ٱلْعَصْرِ وَ ٱلْمَغْرِبِ وَ مَعَ خَوْفِ ٱلضِّيْقِ، وَ ٱخْتِيَارِ «هَلْ أَتَىٰ وَ هَلْ أَتَيٰكَ» فِي صُبْحِ ٱلْإِثْنَيْنِ وَ ٱلْخَمِيْسِ وَ «ٱلْجُمُعَةِ وَ ٱلْمُنَافِقِيْنَ» فِي ظُهْرَيْهَا وَ جُمُعَتِهَا، وَ «ٱلْجُمُعَةِ وَ ٱلتَّوْحِيْدِ» فِي صُبْحِهَا. وَ «ٱلْجُمُعَةِ وَ ٱلْأَعْلَىٰ»

گفتن سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه] یا تسبیح دهگانه [سه بار تسبیح قبلی و یکبار گفتن و اللّه اکبر] یا تسبیح دوازده‌گانه [سه بار گفتنِ تسبیح چهارگانه] کفایت می‌کند و البته حمد اولویت دارد.

[۲۳] واجب است مردها نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء را با صدای بلند و بقیّه را آهسته بخوانند. و زن هرگز نباید نماز را بلند بخواند و خنثی میان جَهر [بلند خواندن] و اِخفات [آهسته خواندن] مخیّر است.

ترتیل در قرائت، وقف کردن در مواضع وقف، اظهار حرکات و اعراب کلمات، طلب رحمت و پناه بردن به خداوند از نقمت مستحب است.

در نماز صبح خواندن سور طولانی و در نماز ظهر و عشاء خواندن سور متوسط و در نماز عصر و مغرب خواندن سوره‌های کوتاه مستحب است. و نیز در صورت خوف از تنگی وقت خواندن سور کوتاه.مستحب است.

خواندن سورهٔ «هل اتی» و سورهٔ «هل اتیک» در نماز صبح دوشبه و پنجشنبه؛ و خواندن سوره‌های جمعه و منافقین در نمازهای ظهر و عصر روز جمعه و در نماز

فِي عِشَائَيْهَا، وَ تَحْرُمُ ٱلْعَزِيْمَةُ فِي ٱلْفَرِيْضَةِ.

[٢٤] وَ يُسْتَحَبُّ ٱلْجَهْرُ فِي نَوَافِلِ ٱللَّيْلِ وَ ٱلسِّرُّ فِيَ ٱلنَّهَارِ، وَ جَاهِلُ ٱلْحَمْدِ يَجِبُ عَلَيْهِ ٱلتَّعَلُّمُ فَإِنْ ضَاقَ ٱلْوَقْتُ قَرَأَ مَا يُحْسِنُ مِنْهَا فَإِنْ لَمْ يُحْسِنْ قَرَأَ مِنْ غَيْرِهَا بِقَدْرِهَا فَإِنْ تَعَذَّرَ ذَكَرَ ٱللَّهَ بِقَدْرِهَا، وَ «ٱلضُّحَىٰ وَ أَلَمْ نَشْرَحْ» سُوْرَةٌ، وَ «ٱلْفِيْلُ وَ لِإِيْلاَفِ» سُوْرَةٌ وَتَجِبُ ٱلْبَسْمَلَةُ بَيْنَهُمَا.

[٢٥] ثُمَّ يَجِبُ ٱلرُّكُوْعُ مُنْحَنِياً إِلَىٰ أَنْ تَصِلَ كَفَّاهُ رُكْبَتَيْهِ مُطمَئِنّاً بِقَدْرِ وَاجِبِ ٱلذِّكْرِ وَ هُوَ: سُبْحَانَ رَبِّيَ ٱلْعَظِيْمِ وَ بِحَمْدِهِ أَوْ سُبْحَانَ ٱللَّهِ ثَلاَثاً أَوْ مُطْلَقُ ٱلذِّكْرِ لِلْمُضْطَرِّ وَ رَفْعُ ٱلرَّأْسِ مِنْهُ مُطْمَئِنّاً.

جمعه؛ و خواندن سوره‌های جمعه و توحید در نماز صبح جمعه؛ و خواندن سوره‌های جمعه واعلی در نماز مغرب و عشای روز جمعه مستحب است. در نماز فریضه خواندن سورهٔ عزیمت حرام است.

[۲۴] در نافله‌های شب، بلند خواندن و در نافله‌های روز آهسته خواندن نماز مستحب است.

کسی که سورهٔ حمد را نمی‌داند واجب است آن را فرا گیرد و اگر فرصت کوتاه است آنچه از حمد می‌داند بایستی بخواند و اگر چیزی از آن را بدرستی نمی‌داند، می‌بایست از سورهٔ دیگری باندازهٔ حمد بخواند و اگر این هم ممکن نیست باید به مقدار سورهٔ حمد ذکر خدا بگوید.

«و الضحیٰ» و «الم نشرح» یک سوره بحساب می‌آیند و همینطور «فیل» و «لایلاف». وگفتن بسم‌اللّه الرحمن الرحیم بین آنها واجب است.

[۲۵] پس از قرائت، رکوع در حال خمیدگی تا آنجا که دو کف دستهای مصلّی به زانوهایش برسد و آرام گرفتن در این حال باندازهٔ گفتن ذکرِ واجبِ رکوع، واجب است. ذکر رکوع عبارت است از «سبحان ربی العظیم و بحمده» یا سه بار «سبحان اللّه» و یا مطلقِ ذکر برای کسی که مضطرّ است. سپس واجب است سر از رکوع برداشته و آرام گرفتن.

[٢٦] وَ يُسْتَحَبُّ ٱلتَّثْلِيثُ فِي ٱلذِّكْرِ فَصَاعِداً وَتْراً وَ ٱلدُّعَاءُ أَمَامَهُ وَ تَسْوِيَةُ ٱلظَّهْرِ وَ مَدُّ ٱلْعُنُقِ وَ ٱلتَّجْنِيحُ وَ وَضْعُ ٱلْيَدَيْنِ عَلَى ٱلرُّكْبَتَيْنِ وَ ٱلْبَدْأَةُ بِالْيُمْنَىٰ مُفَرَّجَتَيْنِ وَٱلتَّكْبِيرُ لَهُ رَافِعاً يَدَيْهِ إِلَىٰ حِذَاءِ شَحْمَتَيْ أُذُنَيْهِ وَ قَوْلُ: سَمِعَ ٱللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَ ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ فِي رَفْعِهِ مُطْمَئِنّاً.

[٢٧] وَ يُكْرَهُ أَنْ يَرْكَعَ وَ يَدَاهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ، ثُمَّ تَجِبُ السَّجْدَتَانِ عَلَى ٱلْأَعْضَاءِ ٱلسَّبْعَةِ قَائِلاً فِيهِمَا: سُبْحَانَ رَبِّيَ ٱلْأَعْلَىٰ وَ بِحَمْدِهِ، أَوْ مَا مَرَّ مُطْمَئِنّاً بِقَدْرِهِ، ثُمَّ رَفْعُ رَأْسِهِ مُطْمَئِنّاً، وَ يُسْتَحَبُّ ٱلطُّمَأْنِينَةُ عَقِيبَ ٱلثَّانِيَةِ وَ ٱلزِّيَادَةُ عَلَى ٱلْوَاجِبِ وَ ٱلدُّعَاءُ وَ ٱلتَّكْبِيرَاتُ ٱلْأَرْبَعُ وَ ٱلتَّخْوِيَةُ لِلرَّجُلِ وَ ٱلتَّوَرُّكُ بَيْنَ ٱلسَّجْدَتَيْنِ.

---

[۲۶] مستحب است ذکر سه بار و بیش از آن باشد و نیز اینکه شمارهٔ ذکرها فرد باشد. و مستحب است نمازگذار پیش از ذکر دعا بخواند و پشت خود را صاف و گردن را به صورت کشیده نگاه دارد و دستها را همچون دو بال پرندگان درآورده، در حالی که انگشتان را گشوده است، کف دستها را بر سر زانوها قرار دهد و نخست از دست راست آغاز کند و پیش از رکوع تکبیر بگوید در حالی که دستها را تا مقابل لالهٔ گوش بالا می‌برد، و در حال بازگشت از رکوع «سمع اللّه لمن حمده و الحمد للّه ربّ العالمین» بگوید و آرام بگیرد.

[۲۷] مکروه است نمازگزار در حالی رکوع کند که دستهایش زیر جامه‌اش پنهان باشد.

پس از رکوع واجب است بر اعضاء هفتگانه دو سجده بجای آورد و در حال سجده با آرامش بگوید: سبحان ربی الاعلی و بحمده یا آنچه گفته شد [= سه بار «سبحان اللّٰه»] و سپس سر را از سجده گاه بردارد، و آرام گیرد.

طمأنینه [آرام نشستن] پس از سجدهٔ دوم، اضافه کردن بر ذکر واجب، دعا خواندن، گفتن تکبیرهای چهارگانه، بالا گرفتن آرنجها از زمین و به زمین گذاشتن آنها پیش از زانوها برای مردان و تورّک [نشستن بر ران چپ و قرار دادن روی پای راست بر کفِ پای چپ و قرار دادن نشیمنگاه بر زمین] در بین دو سجده مستحب است.

[۲۸] ثُمَّ يَجِبُ ٱلتَّشَهُّدُ عَقِيْبَ ٱلثَّانِيَةِ وَكَذَا آخِرَ ٱلصَّلاَةِ وَ هُوَ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ ٱللَّـهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيْكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ٱللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، جَالِساً مُطْمَئِناً بِقَدْرِهِ.

[۲۹] و يُسْتَحَبُّ ٱلتَّوَرُّكُ وَ ٱلزِّيَادَةُ فِي ٱلثَّنَاءِ وَ ٱلدُّعَاءِ، ثُمَّ يَجِبُ ٱلتَّسلِيمُ وَ لَـهُ عِـبَارَتَانِ: ٱلسَّلاَمُ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ ٱللَّهِ ٱلصَّالِحِيْنَ أَوْ: ٱلسَّلاَمُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ ٱللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، وَ بِأَيِّهِمَا بَدَأَ كَانَ هُوَ الْوَاجِبُ وَ ٱسْتُحِبَّ ٱلْآخَرُ.

[۳۰] و يُسْتَحَبُّ فِيْهِ ٱلتَّوَرُّكُ وَ إِيْمَاءُ ٱلْمُنْفَرِدِ إِلَى ٱلْقِبْلَةِ ثُمَّ يُومِي بِمُؤَخَّرِ عَيْنَيْهِ عَنْ يَمِيْنِهِ وَ ٱلْإِمَامُ بِصَفْحَةِ وَجْهِهِ يَمِيْناً وَ ٱلْمَأْمُومُ كَذٰلِكَ، وَ إِنْ كَانَ عَلَى يِسَارِهِ أَحَدٌ سَلَّمَ أُخْرَىٰ مُؤمِئاً إِلَىٰ يَسَارِهِ، وَلْيَقْصُدِ ٱلْـمُصَلِّي ٱلْأَنْـبِيَاءَ وَ ٱلْـمَلاَئِكَةَ وَ ٱلْأَئِـمَّةَ وَ ٱلْـمُسْلِمِيْنَ

---

[۲۸] بدنبال رکعت دوم و نیز در آخر نماز تشهد واجب است و آن اینست: اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له واشهد انّ محمداً عبده و رسوله اللّهم صلی علی محمّد و آل محمد. و تشهد بایستی در حالت نشسته و در مدتِ تشهد بآرامش باشد.

[۲۹] تورّک [به معنایی که گذشت] و افزودن برحمد و دعا در حال تشهد مستحب است. پس از تشهد، سلامِ نماز واجب است و برای سلام دو عبارت هست: «السلام علینا و علی عباداللّه الصالحین» و «السلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته» نمازگزار هر یک از این دو را نخست بگوید واجب است و دیگری مستحب خواهد بود.

[۳۰] در هنگام سلام، تورک مستحب است و نیز مستحب است کسی که فُرادیٰ نماز می‌خواند، در سلام به سمت قبله اشاره کند و سپس با کنارهٔ چشمانش بسمت راستِ خود اشاره نماید و در نماز جماعت، امام به تمام صورت به طرف راست اشاره کند و همینطور مأموم، و اگر در سمتِ چپ امام کسی باشد سلام دیگری بگوید در حالی که به طرف چپ اشاره می‌کند.

نمازگزار بایستی در سلامِ نماز، پیامبران، فرشتگان، امامان علیهم‌السلام و مسلمانان از انس و جنّ را قصد کند و مأموم [علاوه بر اینها]، می‌بایست سلام را به امام جماعت نیز

مِنَ ٱلْإِنْسِ وَ ٱلْجِنِّ، وَ ٱلْمَأْمُومُ ٱلرَّدَّ عَلَىٰ ٱلْإِمَامِ، وَ يُسْتَحَبُّ ٱلسَّلَامُ ٱلْمَشْهُورُ.

ٱلْفَصْلُ ٱلرَّابِعُ : فِي بَاقِي مُسْتَحَبَّاتِهَا

[۳۱] وَ هِيَ: تَرْتِيْلُ ٱلتَّكْبِيْرِ، وَ رَفْعُ ٱلْيَدَيْنِ بِهِ كَمَا مَرَّ مُسْتَقْبِلَ ٱلْقِبْلَةِ بِبُطُونِ ٱلْيَدَيْنِ مَجْمُوعَةَ ٱلْأَصَابِعِ مَبْسُوطَةَ ٱلْإِبْهَامَيْنِ، وَ ٱلتَّوَجُّهُ بِسِتِّ تَكْبِيْرَاتٍ: يُكَبِّرُ ثَلَاثاً وَ يَدْعُو وَ ٱثْنَتَيْنِ وَ يَدْعُو وَ وَاحِدَةً وَ يَدْعُو، وَ يَتَوَجَّهُ بَعْدَ ٱلتَّحْرِيْمَةِ، وَ تَرَبُّعُ ٱلْمُصَلِّي قَاعِداً حَالَ قِرَاءَتِهِ وَثَنْيُ رِجْلَيْهِ حَالَ رُكُوعِهِ وَ تَوَرُّكُهُ حَالَ تَشَهُّدِهِ.

[۳۲] وَ ٱلنَّظَرُ قَائِماً إِلَىٰ مَسْجِدِهِ وَ رَاكِعاً إِلَى مَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ وَ سَاجِداً إِلَىٰ أَنْفِهِ وَ مُتَشَهِّداً إِلَىٰ حُجْرِهِ، وَ وَضْعُ ٱلْيَدَيْنِ قَائِماً عَلَىٰ فَخِذَيْهِ بِحِذَا رُكْبَتَيْهِ مَضْمُومَةَ ٱلْأَصَابِعِ وَ

برگرداند. سلامِ مشهور [السلام علیک ایها النبیّ ﷺ...] مستحب است.

فصل چهارم : در دیگر مستحبّاب نماز

[۳۱] این مستحبّات عبارتند از: ترتیل در تکبیر، بالا بردن دستها برای تکبیر - بگونه‌ای که پیشتر گذشت - در حالی که کف دستها رو به قبله و انگشتان بسته و دو انگشتِ ابهام [شَست] باز باشد.

مستحب است توجه با شش تکبیر در آغاز نماز به اینصورت که سه تکبیر بگوید و سپس دعا بخواند و بار دیگر دو تکبیر بگوید و دعا بخواند و بعد یک تکبیر بگوید و دعا کند و بعد از تکبیرة الاحرام نیز دعای توجه [انی وجهت وجهی...] بخواند.

مستحب است نمازگزار - در صورتی که نماز را نشسته می‌خواند - در حال قرائت چهار زانو بنشیند و در حال رکوع پاها را دو تا کند و در حال تشهد تورّک داشته باشد.

[۳۲] و مستحب است در حال ایستادن به سجده گاه نظر کند و در حالت رکوع به میان دو پانگاه کند و در حال سجده به انتهاء بینی و در حالت تشهد به دامن خود نظر نماید و در حال قیام انگشتان دست را ببندد و بر رانها محاذی با زانوها قرار دهد و در حال رکوع دستها را در حالیکه انگشتان و انگشت ابهام نیز همه باز هستند بر خود

رَاكِعاً عَلَىٰ عَيْنَيْ رُكْبَتَيْهِ، ٱلْأَصَابِعُ وَ ٱلْإِبْهَامُ مَبْسُوطَةٌ جُمَعَ، وَ سَاجِداً بِحِذَاءِ أُذُنَيْهِ، وَ مُتَشَهِّداً وَ جَالِساً عَلَىٰ فَخِذَيْهِ كَهَيْئَةِ ٱلْقِيَامِ.

[۳۳] وَ يُسْتَحَبُّ ٱلْقُنُوتُ عَقِيْبَ قِرَاءَةِ ٱلثَّانِيَةِ بِالْمَرْسُومِ وَ أَفْضَلُهُ كَلِمَاتُ ٱلْفَرَجِ وَ أَقَلُّهُ سُبْحَانَ ٱللَّهِ ثَلاَثاً أَوْ خَمْساً، وَلْيَدْعُ فِيْهِ و فى أَحْوالِ ٱلصَّلاَةِ لِدِيْنِهِ وَ دُنْيَاهُ مِنَ ٱلْمُبَاحِ، وَ تَبْطُلُ لَوْ سَأَلَ ٱلْمُحَرَّمَ.

[۳٤] وَ ٱلتَّعْقِيْبُ وَ أَفْضَلُهُ ٱلتَّكْبِيْرُ ثَلاَثاً رَافِعاً ثُمَّ ٱلتَّهْلِيْلُ بِالْمَرْسُومِ ثُمَّ تَسْبِيْحُ ٱلزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا ٱلسَّلاَمُ يُكَبِّرُ أَرْبَعاً وَ ثَلاَثِيْنَ وَ يَحْمَدُ ثَلاَثاً وَ ثَلاَثِيْنَ وَ يُسَبِّحُ ثَلاَثَةً وَ ثَلاَثِيْنَ، ثُمَّ ٱلدُّعَاءُ بِمَا سَنَحَ، ثُمَّ سَجْدَتَا ٱلشُّكْرِ وَ يُعَفِّرُ بَيْنَهُمَا وَ يَدْعُو بِالْمَرْسُومِ.

زانوها قرار دهد و در حالت سجود، دستها را مقابل گوشها بر زمین بگذارد و در حالتِ تشهد و نشستن، همانند حالِ قیام دستها را بر رانها قرار دهد.

[۳۳] قنوت خواندن پس از قرائتِ رکعت دوم به قنوتِ معمول مستحب است و بهتر از همهٔ قنوتها کلماتِ فرج [لا اله الا اللّه الحلیم الکریم...] است و کمتر از همه سه یا پنج بار سبحان اللّه گفتن است [در قنوت، مأموم از امام متابعت می‌کند]. نمازگزار بایستی در قنوت و در دیگر حالاتِ نماز برای دین و دنیای خود از امور مباح طلب کند، و اگر از امور حرام چیزی درخواست نماید، نمازش باطل می‌شود.

[۳۴] تعقیب در نماز [دعا خواندن پس از نماز] از مستحبّات است و بهتر از همه گفتن سه بار تکبیر در حالی که دستها را [تا مقابل گوش] بالا می‌بَرَد و سپس تهلیلِ مرسوم [= لا إله إلا اللّه إلهً واحداً و نحنُ له مسلمون...] و پس از آن تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام است و کیفیت این تسبیح این است که به ترتیب ۳۴ مرتبه اللّه اکبر و ۳۳ مرتبه الحمدللّه و ۳۳ مرتبه سبحان اللّه بگوید و سپس به هر دعایی که خواست دعا کند و پس از دعا دو سجدهٔ شکر بجای آورده و در بین دو سجده [پیشانی و دو طرف صورت را] بر خاک گذارد. و دعای رسیده از ائمّه علیهم السلام را بخواند.

اَلْفَصْلُ اَلْخَامِسُ : فِي اَلتُّروكِ

[۳۵] وَ هِيَ مَا سَلَفَ وَ اَلتَّأْمِيْنُ إلاَّ لِتَقِيَّةٍ وَ تَبْطُلُ اَلصَّلوةُ بِفِعْلِه لِغَيرِهَا، وَكَذا تَرْكُ اَلْوَاجِبِ عَمْداً أَوْ أَحَدِ اَلْأَرْكَانِ اَلْخَمْسِ وَلَوْ سَهْواً وَ هِيَ: اَلنِّيَّةُ وَ اَلْقِيَامُ وَ اَلتَّحْرِيْمَةُ وَ اَلرُّكُوعُ وَ اَلسَّجْدَتَانِ مَعاً، وَكَذَا اَلْحَدَثُ وَ يَحْرُمُ قَطْعُهَا اَخْتِيَاراً. وَ يَجُوزُ قَتْلُ اَلْحَيَّةِ وَعَدُّ اَلرَّكَعَاتِ بِالْحَصىٰ وَ اَلتَّبَسُّمُ، وَ يُكْرَهُ اَلْإِلْتِفَاتُ يَمِيْناً وَ شِمَالاً وَاَلتَّمَطِّي وَ اَلْعَبَثُ وَ اَلتَّنَخُّمُ وَ اَلْفَرْقَعَةُ وَ اَلتَّأَوُّهُ بِحَرْفٍ وَ اَلْأَنِيْنُ بِهِ وَ مُدَافَعَةُ اَلْأَخْبَثَيْنِ أَوِ اَلرِّيْحِ.

تَتِمَّةٌ

[۳۶] يُسْتَحَبُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَجْمَعَ بَيْنَ قَدَمَيْهَا فِي اَلْقِيَامِ وَ اَلرَّجُلُ يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا إِلَىٰ شِبْرٍ أَوْ

فصل پنجم : در اموری که نمازگزار بایستی آنها را ترک کند

[۳۵] بخشی از این امور [در شرطِ ششم] گذشت و بقیّه عبارتست از: آمین گفتن مگر در حالت تقیّه، و اگر آمین گفتن در غیر صورت تقیّه باشد نماز باطل می‌شود. و نیز در صورتی که نمازگزار عمداً یکی از واجبات نماز را ترک کند، نماز باطل می‌شود و نیز ترک کردن یکی از ارکان پنجگانهٔ نماز ـ گرچه سهوی باشد ـ موجب بطلان نماز است و این ارکان عبارتند از: نیّت، قیام، تکبیرة الاحرام، رکوع و دو سجده با هم. حَدَث نیز موجب بطلان نماز است. و قطع کردن نماز بصورت اختیاری حرام است. کشتن مار، شمردن رکعات بوسیلهٔ سنگریزه و لبخند زدن در اثناء نماز جایز است. مکروه است نمازگزار در حین نماز به راست و چپ توجه کند، خمیازه بکشد و برای رفع خستگی دستها را بکشد، با عضوی بازی کند، آب بینی و خلط گلو را بیرون اندازد، و با شکستن انگشتان صدا ایجاد کند، و آه و ناله به یک حرف داشته باشد، و ادرار و مدفوع و باد را در خود حبس کند.

تتمّه

[۳۶] مستحب است زنان در حالتِ قیام، پاها را به هم بچسبانند و مردان به اندازهٔ یک وجب یا به اندازهٔ فاصلهٔ انگشت سبّابه و ابهام میان پاها فاصله بگذارند. و زنـها

فِتْرٍ وَ تَضُمُّ ثَدْيَيْهَا إِلَىٰ صَدْرِهَا وَ تَضَعُ يَدَيْهَا فَوْقَ رُكْبَتَيْهَا رَاكِعَةً وَ تَجْلِسُ عَلَى إِلْيَتَيْهَا وَ تَبْدَأُ بِالْقُعُودِ قَبْلَ ٱلسُّجُودِ، فَإِذَا تَشَهَّدَتْ ضَمَّتْ فَخِذَيْهَا وَ رَفَعَتْ رُكْبَتَيْهَا مِنَ ٱلْأَرْضِ، فَإِذَا نَهَضَتْ ٱنْسَلَّتْ.

ٱلْفَصْلُ ٱلسَّادِسُ : فِي بَقِيَّةِ ٱلصَّلَوَاتِ

[۳۷] فَمِنْهَا ٱلْجُمُعَةُ وَ هِيَ رَكْعَتَانِ كَالصُّبْحِ عِوَضَ ٱلظُّهْرِ وَ يَجِبُ فِيْهَا تَقْدِيْمُ ٱلْخُطْبَتَيْنِ ٱلْمُشْتَمِلَتَيْنِ عَلَىٰ حَمْدِ ٱللَّهِ وَ ٱلثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ ٱلصَّلاَةِ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَ آلِهِ صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ ٱلْوَعْظِ وَ قِرَاءَةِ سُورَةٍ خَفِيْفَةٍ، وَ يُسْتَحَبُّ بَلاَغَةُ ٱلْخَطِيْبِ وَ نَزَاهَتُهُ وَ مُحَافَظَتُهُ عَلَىٰ أَوَائِلِ ٱلْأَوْقَاتِ وَ ٱلتَّعَمُّمِ وَ ٱلْإِعْتِمَادُ عَلَىٰ شَيْءٍ.

پستانها را به سینه بچسبانند و در حالِ رکوع دستها را بالاتر از زانو قرار دهند و [در حال تشهد و غیر آن] بر روی باسَن قرار گیرند و پیش از سجود بنشینند و در تشهد رانها را بهم نزدیک کرده، زانوان را از زمین بالاتر بگیرند و هنگام برخاستن دست‌ها را به زمین تکیه دهد [چونان کسی که از درون چیزی بیرون می‌آید بلند شوند.]

فصل ششم : در سایر نمازهای واجب

نماز جمعه

[۳۷] از جملهٔ نمازهای واجب، نماز جمعه است که مانند نماز صبح دو رکعت است و بجای نماز ظهر خوانده می‌شود.

واجب است پیش از نماز جمعه دو خطبه خوانده شود که مشتمل باشند بر حمد و ستایش خداوند و درود و سلام بر پیامبر و خاندان او علیهم‌السلام و نصیحت وموعظه و در آنها سوره‌ای کوتاه نیز خوانده شود.

[نیّت در دو خطبهٔ نماز واجب است.] مستحب است خطیب، بلیغ و منزّه باشد و نماز را اول وقت بخواند و عمامه بسر بگذارد و در حال خطبه بر چیزی [مثل عصا و شمشیر و تفنگ] تکیه کند.

[۳۸] وَ لاَ يَنْعَقِدُ إِلاَّ بِإِمَامٍ أَوْ نَائِبِهِ وَ لَوْ فَقِيهاً مَعَ إِمْكَانِ ٱلْإِجْتِمَاعِ فِي ٱلْغَيْبَةِ وَ آجْتِمَاعِ خَمْسَةٍ، وَ تَسْقُطُ عَنِ ٱلْمَرْأَةِ وَ ٱلْعَبْدِ وَ ٱلْمُسَافِرِ وَ ٱلْهِمِّ وَ ٱلْأَعْمَىٰ وَ ٱلْأَعْرَجِ وَ مَنْ بَعُدَ بِأَزْيَدَ مِنْ فَرْسَخَيْنِ، وَ لاَ تَنْعَقِدُ جُمْعَتَانِ فِي أَقَلَّ مِنْ فَرْسَخٍ، وَ يَحْرُمُ ٱلسَّفَرُ بَعْدَ ٱلزَّوَالِ عَلَى ٱلْمُكَلَّفِ بِهَا.

[۳۹] وَ يُزَادُ فِي نَافِلَتِها أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَ ٱلْأَفْضَلُ جَعْلُهَا سُدَاسَ فِي ٱلْأَوْقَاتِ ٱلثَّلاثَةِ وَ رَكْعَتَانِ عِنْدَ ٱلزَّوَالِ، وَ ٱلْمُزَاحَمُ عَنِ ٱلسُّجُودِ يَلْتَحِقُ فَإِنْ سَجَدَ مَعَ ثَانِيَةِ ٱلْإِمَامِ نَوَىٰ بِهِمَا ٱلْأُوْلَىٰ.

---

[۳۸] نماز جمعه برپا نمی‌شود مگر توسط امام معصوم(ع) و یا در زمان غیبت توسط نائب امام ـ و لو فقیه باشد ـ در صورتی که امکان اجتماع باشد. و این اجتماع، اجتماع پنج نفر [یا بیشتر است که یکی از آنان امام] باشد. نماز جمعه از زن، بنده، امسافر، پیرمرد ناتوان، نابینا، لنگ و کسی که منزلش بیش از دو فرسخ تا نماز فاصله دارد، ساقط می‌شود. در کمتر از یک فرسخ دو نماز جمعه برپا نمی‌شود. بر کسی که مکلّف بخواندن نماز جمعه است، سفر کردن پس از زوال [ظهر شرعی] حرام است.

[۳۹] در نافلهٔ نماز جمعه ۴ رکعت [بر نوافل ظهر و عصر] افزوده می‌شود و بهتر اینست که نافلهٔ جمعه را به ۳ تا شش رکعت و یک دو رکعت تقسیم کند [و ۶ رکعت اول را هنگام طلوع آفتاب و ۶ رکعت دوم را هنگام بالا آمدن آفتاب و ۶ رکعت سوم را پیش از زوال آفتاب] و دو رکعت آخر را پس از ظهر شرعی بخواند. اگر کسی نتواند [همراه امام در رکعت اول] سجده کند، [پس از برخاستن بقیّه افراد از سجده، می‌تواند سجده کند] و به آنان ملحق شود، و اگر [نتوانست ملحق شود تا اینکه] امام به سجدهٔ رکعت دوم رسید، می‌تواند با امام سجده کند و نیّت سجده‌های رکعت اوّل را داشته باشد.

[٤٠] وَ مِنْهَا صَلاَةُ ٱلْعِيدَيْنِ وَ تَجِبُ بِشُرُوطِ ٱلْجُمُعَةِ وَ ٱلْخُطْبَتَانِ بَعْدَهَا، وَ يَجِبُ فِيْهَا ٱلتَّكْبِيرُ زَائِداً عَنِ ٱلْمُعْتَادِ خَمْساً فِي ٱلْأُولَىٰ وَ أَرْبَعاً فِي ٱلثَّانِيَةِ وَ ٱلْقُنُوتُ بَيْنَهَا وَيُسْتَحَبُّ بِالْمَرْسُومِ، وَ مَعَ ٱخْتِلاَلِ ٱلشَّرَائِطِ تُصَلَّىٰ جَمَاعَةً وَ فُرَادَىٰ مُسْتَحَبّاً وَ لَوْ فَاتَتْ لَمْ يُقْضَ.

[٤١] وَ يُسْتَحَبُّ ٱلْإِصْحَارُ بِهَا إِلاَّ بِمَكَّةَ، وَ أَنْ يَطْعَمَ فِي ٱلْفِطْرِ قَبْلَ خُرُوجِهِ وَ فِي ٱلْأَضْحَىٰ بَعْدَ عَوْدِهِ مِنْ أُضْحِيَّتِهِ، وَ يُكْرَهُ ٱلتَّنَفُّلُ قَبْلَهَا وَ بَعْدَهَا إِلاَّ بِمَسْجِدِ ٱلنَّبِيِّ صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ يُسْتَحَبُّ ٱلتَّكْبِيرُ فِي ٱلْفِطْرِ عَقِيبَ أَرْبَعٍ أَوَّلُهَا ٱلْمَغْرِبُ لَيْلَتَهُ وَ فِي ٱلْأَضْحَىٰ عَقِيبَ خَمْسَ عَشَرَ بِمِنَىٰ وَ عَشْرٍ بِغَيْرِهَا أَوَّلُهَا ظُهْرُ ٱلنَّحْرِ وَ صُورَتُهُ:

---

[۴۰] نماز عیدین

از سایر نمازهای واجب، نماز عیدین است [عید فطر و قربان]. نماز عید در صورتِ تحقق شرائط نماز جمعه واجب می‌شود، با این تفاوت که در نماز عید دو خطبه پس از نماز خوانده می‌شود. در نماز عید علاوه بر تکبیر معمولی، پنج تکبیر در رکعت اول و ۴ تکبیر در رکعت دوم و قنوت در بین هر دو تکبیر واجب است و مستحب است در قنوت‌ها دعای مرسوم [اللهم اهل الکبریاء...] خوانده شود. اگر شرائط وجوب نماز عید فراهم نشود، می‌توان آن را به جماعت یا فرادی استحباباً بجا آورد. و اگر نماز عید از انسان فوت بشود قضا ندارد.

[۴۱] مستحب است انسان برای نماز عید ـ در غیر مکّه ـ به صحرا برود و در عید فطر پیش از رفتن به نماز چیزی بخورد و در عید قربان پس از نماز از قربانی تناول کند. و مکروه است انسان پیش از نماز عید و پس از آن نافله بخواند مگر در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

در عید فطر گفتن تکبیر پس از چهار نماز ـ که از نماز مغربِ شبِ عید آغاز می‌شود [مغرب و عشاء شب عید و نماز صبحِ و نمازِ روز عید] ـ مستحب است. و در عید قربان گفتن تکبیر پس از پانزده نماز در مِنیٰ و پس از ده نماز در غیر مِنیٰ ـ که آغاز آنها نماز ظهر روزِ عید قربان است ـ مستحب است. و صورت تکبیر این است:

اَللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اَللّٰهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ مَا هَدَانَا.
وَ يَزِيْدُ فِي اَلْأَضْحَىٰ: اَللّٰهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيْمَةِ اَلْأَنْعَامِ.
وَ لَوِ اتَّفَقَ عِيْدٌ وَ جُمْعَةٌ تَخَيَّرَ اَلْقَرَوِيُّ بَعْدَ حُضُورِ اَلْعِيْدِ فِي اَلْجُمْعَةِ.

[٤٢] وَ مِنْهَا اَلْآيَاتُ وَ هِيَ: اَلْكُسُوفَانِ وَ اَلزَّلْزَلَةُ وَ اَلرِّيحُ اَلسَّوْدَاءُ أَوِ اَلصَّفْرَاءُ وَ كُلُّ مُخَوِّفٍ سَمَاوِيٍّ. وَ تَجِبُ فِيْهَا اَلنِّيَّةُ وَ اَلتَّحْرِيْمَةُ وَ قِرَاءَةُ اَلْحَمْدِ وَ سُوْرَةٍ ثُمَّ اَلرُّكُوْعُ ثُمَّ يَرْفَعُ وَ يَقْرَأُهُمَا هَكَذَا خَمْساً ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ يَقُوْمُ إِلَى اَلثَّانِيَةِ وَ يَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ أَوَّلاً.

[٤٣] وَ يَجُوْزُ لَهُ قِرَاءَةُ بَعْضِ اَلسُّورَةِ لِكُلِّ رُكُوعٍ وَ لاَ يَحْتَاجُ إِلَى اَلْفَاتِحَةِ إِلاَّ فِي اَلْأَوَّلِ

«اللّه اکبر، اللّه اکبر، لا اله الا اللّه، و اللّه اکبر علی ما هدانا» و در عید قربان این تکبیر اضافه می‌شود: «اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام».

اگر روز عید و جمعه مقارن شوند، کسی که برای نماز از قریه‌ای به شهر آمده پس از خواندن نماز عید، برای حضور در نماز جمعه مخیّر است.

[۴۲] نماز آیات

یکی‌از نمازهای واجب، نماز آیات می‌باشد و آن نمازِ خسوف و کسوف [ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی]، زلزله، طوفان و بادِ سیاه و زرد، و هر حادثهٔ ترس‌آور آسمانی است.

در نماز آیات نیّت، تکبیرة الاحرام و خواندن حمد و سوره واجب است. سپس نمازگزار رکوع می‌کند و پس از رکوع برمی‌خیزد و دوباره حمد و سوره می‌خواند و رکوع بجا می‌آورد تا پنج بار و سپس دو سجده می‌کند و برای رکعت دوّم برمی‌خیزد و این رکعت را نیز همانند رکعت اول انجام می‌دهد.

[۴۳] نمازگزار می‌تواند به قرائت قسمتی از سوره [و لو یک آیه] برای هر رکوع اکتفا کند و نیازی به خواندنِ فاتحه الکتاب نیست مگر در قیامِ اوّل. بنابراین آنچه واجب است خواندن یک سورهٔ کامل و یکبار حمد در هر رکعت است.

و اگر در یک رکعت با هر حمد در هر قیام سوره‌ای کامل بخواند و در رکعت دیگر

فَيَجِبُ إِكْمَالُ سُورَةٍ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ مَعَ ٱلْحَمْدِ مَرَّةً وَلَوْ أَتَمَّ مَعَ ٱلْحَمْدِ فِي رَكْعَةٍ سُوْرَةً وَ بَعَّضَ فِي ٱلْأُخْرىٰ جَازَ بَلْ لَوْ أَتَمَّ ٱلسُّوْرَةَ فِي بَعْضِ ٱلرُّكُوْعَاتِ وَ بَعَّضَ فِي أُخَرَ جَازَ.

[٤٤] وَ يُسْتَحَبُّ ٱلْقُنُوتُ عَقِيْبَ كُلِّ مُزْدَوجٍ وَ ٱلتَّكْبِيْرُ لِلرَّفْعِ مِنَ ٱلرُّكُوعِ وَ ٱلتَّسْمِيْعُ فِي ٱلْخَامِسِ وَ ٱلْعَاشِرِ وَ قِرَاءَةُ ٱلطِّوَالِ مَعَ ٱلسَّعَةِ وَ ٱلْجَهْرُ فِيْهَا وَكَذَا يَجْهَرُ فِي ٱلْجُمُعَةِ وَ ٱلْعِيدَيْنِ، وَ لَوْ جَامَعَتِ ٱلْحَاضِرَةَ قَدَّمَ مَاشَاءَ، وَ لَوْ تَضَيَّقَتْ إِحْدٰيهُمَا قَدَّمَهَا، وَ لَوْ تَضَيَّقَتَا فَالْحَاضِرَةُ.

[٤٥] وَ لاَ تُصَلَّىٰ عَلَى ٱلرَّاحِلَةِ إِلاَّ لِعُذْرٍ كَغَيْرِهَا مِنَ ٱلْفَرَائِضِ، وَ تُقْضَىٰ مَعَ ٱلْفَواتِ وُجُوباً مَعَ تَعَمُّدِ ٱلتَّرْكِ أَوْ نِسْيَانِهِ أَوِ ٱسْتِيْعَابِ ٱلْاِحْتِرَاقِ مُطْلَقاً.

سوره را تجزیه کند جایز است. بلکه اگر سوره را در برخی رکوع‌ها تمام بخواند و در برخی دیگر تجزیه کند، جایز است.

[۴۴] خواندن قنوت بدنبال هر دو قیام، گفتن تکبیر هنگام سربرداشتن از رکوعها، گفتن «سمع اللّه لِمَن حمده» در خصوص رکوع پنجم و دهم و خواندن سوره‌های بلند ـ در صورت وسعتِ وقت ـ و با صدای بلند خواندنِ نماز مستحب است و همچنین بلند خواندنِ نماز جمعه و عیدین از مستحبات است.

اگر نماز آیات و یومیه مقارن شوند، هر کدام را بخواهد می‌تواند مقدم کند، و اگر وقتِ یکی از آنها تنگ است بایستی آن را مقدم دارد و اگر وقتِ هر دو نماز تنگ است، بایستی نماز یومیه را مقدم بدارد.

[۴۵] نماز آیات همانند سایر نمازهای واجب، نباید سوار بر مرکب خوانده شود مگر بخاطر عذری.

در صورتی که نماز آیات فوت شود، بایستی قضاء آن را بجا آورد، خواه عمداً ترک شده باشد خواه فراموش شده باشد و یا تمام قرص گرفته باشد مطلقاً [چه شخص از آن آگاه شود و چه نشود].

[٤٦] وَ يُسْتَحَبُّ ٱلْغُسْلُ مَعَ ٱلتَّعَمُّدِ وَ ٱلْاِسْتِيْعَابِ، وَكَذَا يُسْتَحَبُّ ٱلْغُسْلُ لِلْجُمُعَةِ وَ ٱلْعِيْدَيْنِ وَ فُرَادَىٰ رَمَضَانَ وَلَيْلَةِ ٱلْفِطْرِ وَ لَيْلَتَيْ نِصْفِ رَجَبٍ وَ شَعْبَانَ وَ ٱلْمَبْعَثِ وَ ٱلْغَدِيْرِ وَ ٱلْمُبَاهَلَةِ وَ عَرَفَةَ وَ نَيْرُوزِ ٱلْفُرْسِ، وَ ٱلْإِحْرَامِ، وَ ٱلطَّوَافِ، وَ زِيَارَةِ ٱلْمَعْصُومِيْنَ، وَ ٱلسَّعْيِ إِلَىٰ رُؤْيَةِ ٱلْمَصْلُوبِ بَعْدَ ثَلاَثَةٍ، وَ ٱلتَّوْبَةِ عَنْ فِسْقٍ أَوْكُفْرٍ، وَ صَلاَةِ ٱلْحَاجَةِ، وَ ٱلْاِسْتِخَارَةِ، وَ دُخُولِ ٱلْحَرَمِ وَ مَكَّةَ وَ ٱلْمَدِيْنَةِ وَ ٱلْمَسْجِدَيْنِ.

[٤٧] وَ مِنْهَا ٱلْمَنْذُورَةُ وَ شِبْهُهَا وَ هِيَ تَابِعَةٌ لِلنَّذْرِ ٱلْمَشْرُوعِ.

وَ مِنْهَا صَلاَةُ ٱلنِّيَابَةِ بِإِجَارَةٍ أَوْ بِحَمْلٍ عَنِ ٱلْأَبِ وَ هِيَ بِحَسَبِ مَا يَلْتَزِمُ بِهِ.

---

[۴۶] در قضاء نماز آیات، در صورتی که عمداً ترک شده باشد و تمام قرص نیز گرفته باشد، غسل کردن مستحب است. و نیز مستحب است غسلِ جمعه، روز عید فطر، روز عید قربان، شبهای فردِ ماه رمضان، شب عید فطر، شب نیمهٔ ماه رجب، شب نیمهٔ شعبان، روز مبعث، روز عید غدیر، روز مباهله، روز عرفه، نوروزِ اهل فارس، احرام حج یا عمره، طواف، زیارت یکی از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، رفتن برای دیدارِ شخصی که او را به دار زده‌اند و سه روز از بدار آویختن او گذشته است، توبه کردن از فسق یا کفر، نماز حاجت و استخاره، ورود به حرم [مکه]، ورود به مکّه، مدینه، مسجدالحرام، مسجدالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله [و کعبه.]

[۴۷] نماز نذر و مانند آن

از سایر نمازهای واجب، نمازی است که با نذر و شبه آن [مانند عهد و قسم] بر انسان واجب شود و این نماز [از نظر کیفیت و عدد] تابع نذر مشروع و امثال آن است.

نماز نیابت

یکی از نمازهای واجب، نماز نیابت است که از طریق اجیر شدن از سوی میّت و یا قبول انجام از جانب پدر بر انسان واجب می‌شود و کیفیت و کمیت این نماز بسته به امری است که شخص بدان ملتزم می‌شود.

[٤٨] وَ مِنَ ٱلْمَنْدُوبَاتِ صَلاَةُ ٱلْاِسْتِسْقَاءِ وَ هِيَ كَالْعِيْدَيْنِ وَ تُحَوَّلُ ٱلرِّدَاءُ يَمِيْنَاً وَ يَسَاراً وَلْتَكُنْ بَعْدَ صَوْمِ ثَلاثَةٍ آخِرُهَا ٱلْإِثْنَيْنِ أَوِ ٱلْجُمُعَةِ، وَ ٱلتَّوبَةِ، وَ رَدِّ ٱلْمَظَالِمِ.

[٤٩] وَ مِنْهَا نَافِلَةُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ هِيَ أَلْفُ رَكْعَةٍ غَيْرَ ٱلرَّوَاتِبِ، فِي ٱلْعِشْرِيْنَ عِشْرُونَ كُلَّ لَيْلَةٍ ثَمَانٍ بَعْدَ ٱلْمَغْرِبِ وَ ٱثْنَتَا عَشَرَةَ بَعْدَ ٱلْعِشَاءِ، وَ فِي ٱلْعَشْرِ ٱلْأَخِيْرِ ثَلاَثُونَ وَ فِي لَيَالِي ٱلْإِفْرَادِ كُلَّ لَيْلَةٍ مَائَةٌ وَ يُجوْزُ ٱلْاِقْتِصَارُ عَلَيْهَا فَيُفَرِّقُ ٱلثَّمَانِيْنَ عَلَى ٱلْجُمَعِ.

وَ مِنْهَا نَافِلَةُ ٱلزِّيَارَةِ وَ ٱلْاِسْتِخَارَةِ وَ ٱلشُّكْرِ وَ غَيْرِ ذٰلِكَ.

---

[۴۸] نمازهای مستحب

نماز باران

یکی از نمازهای مستحب، نمازِ طلب باران است که شبیه نماز عیدین می‌باشد و در آن رداء را ـ از جهت راست و چپ ـ وارونه به تن می‌کنند. این نماز پس از سه روز روزه گرفتن که پایان آن دوشنبه یا جمعه باشد و بعد از توبه و ردّ مظالم، خوانده می‌شود.

[۴۹] نماز نافلۀ رمضان

یکی از نمازهای مستحب، نماز نافلۀ رمضان است که بدون نوافل روزانه، هزار رکعت است: در بیست شبِ اول، شبی بیست رکعت که هشت رکعت پس از نماز مغرب و دوازده رکعت پس از نماز عشاء انجام می‌شود. و در هر شب از دهۀ آخر ۳۰ رکعت است [به همان کیفیت] و در شبهای نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوّم هر شب صد رکعت خوانده می‌شود. و جایز است در این سه‌شب به همین صد رکعت اکتفا شود و هشتاد رکعت باقیمانده بر چهار جمعۀ ماه توزیع گردد.

سایر نوافل

از نمازهای مستحب دیگر، نافلۀ زیارت، نماز استخاره، نماز شکر و غیر اینهاست. [و امّا نوافل مستحبی که عنوان خاصی ندارند، بیشمار است.]

اَلْفَصْلُ اَلسَّابِعُ : فِي اَلْخَلَلِ فِي اَلصَّلاَةِ

[۵۰] وَ هُوَ إِمَّا عَنْ عَمْدٍ أَوْ سَهْوٍ أَوْ شَكٍّ. فَفِي اَلْعَمْدِ تَبْطُلُ بِالْإِخْلاَلِ بِالشَّرْطِ أَوِ اَلْجُزْءِ وَ لَوْ كَانَ جَاهِلاً إِلاَّ اَلْجَهْرَ وَ اَلْإِخْفَاتَ، وَ فِي اَلسَّهْوِ يَبْطُلُ مَا سَلَفَ، وَ فِي اَلشَّكِّ لاَ يَلْتَفِتُ إِذَا تَجَاوَزَ مَحَلَّهُ، وَ لَوْ كَانَ فِيهِ أَتَى بِهِ، فَلَوْ ذَكَرَ فِعْلَهُ بَطَلَتْ إِنْ كَانَ رُكْناً وَ إِلاَّ فَلاَ.

[۵۱] وَ لَوْ نَسِيَ غَيْرَ اَلرُّكْنِ فَلاَ اَلْتِفَاتَ وَ لَوْ لَمْ يَتَجَاوَزْ مَحَلَّهُ أَتَى بِهِ وَ كَذَا اَلرُّكْنُ وَ يَقْضِي بَعْدَ اَلصَّلاَةِ اَلسَّجْدَةَ وَ اَلتَّشَهُّدَ وَ اَلصَّلاَةَ عَلَى اَلنَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ يَسْجُدُ لَهُمَا سَجْدَتَيِ اَلسَّهْوِ وَ تَجِبَانِ أَيْضاً لِلتَّكَلُّمِ نَاسِياً وَ لِلتَّسْلِيمِ فِي اَلْأُولَيَيْنِ نَاسِياً وَ لِلزِّيَادَةِ أَوِ اَلنَّقِيصَةِ غَيْرِ اَلْمُبْطِلَةِ وَ لِلْقِيَامِ فِي مَوْضِعِ قُعُودٍ وَ عَكْسِهِ وَ لِلشَّكِّ بَيْنَ اَلْأَرْبَعِ وَ اَلْخَمْسِ.

فصل هفتم : در بیان احکام خلل نماز

[۵۰] خلل واقع در نماز یا عمدی است، یا سهوی و یا ناشی از شکّ است. اگر عمدی باشد نماز باطل می‌شود چراکه در شرط یا جزءِ نماز اخلال شده است و لو اینکه نمازگزار جاهل به حکم باشد، مگر در مسئلهٔ جهر و اخفات [بلند و یا آهسته خواندن نماز].

اگر اخلال سهوی باشد، آنچه پیشتر گذشت باطل می‌شود [سهو در ارکان پنجگانه] و در صورت شک، اگر نمازگزار از محلِ جزءِ مشکوک گذشته باشد، نباید به شک خود اعتنا کند و اگر شک در محل باشد، باید آن را انجام دهد. و اگر پس از انجامِ مشکوک بخاطر آورد که قبلاً آن را بجای آورده، در صورتی که جزء مشکوک از ارکان باشد، نماز باطل می‌شود و اگر رکن نباشد، نماز باطل نمی‌شود.

[۵۱] اگر غیر رکن را فراموش کند نباید بدان اعتنا کند و اگر محل آن نگذشته است باید آن را انجام دهد و همینطور است در رکن. و یک سجده یا تشهد و یا صلوات بر پیامبر ﷺ را می‌تواند پس از نماز قضا کند و برای تشهد و سجدهٔ فراموش شده علاوه بر قضاء، دو سجدهٔ سهو نیز لازم است.

وَ يَجِبُ فِيْهِمَا ٱلنِّيَّةُ وَ مَا يَجِبُ فِي سُجُودِ ٱلصَّلاَةِ، وَ ذِكْرُهُمَا:
بِسْمِ ٱللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ صَلَّى ٱللَّهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَوْ بِسْمِ ٱللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ ٱلسَّلاَمُ عَلَيْكَ أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ ٱللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، ثُمَّ يَتَشَهَّدُ وَ يُسَلِّمُ.

[۵۲] وَ ٱلشَّاكُّ فِي عَدَدِ ٱلثُّنَائِيَّةِ أَوِ ٱلثُّلاَثِيَّةِ أَوْ فِي ٱلْأُولَيَيْنِ مِنَ ٱلرُّبَاعِيَّةِ أَوْ فِي عَدَدٍ غَيْرِ مَحْصُورٍ أَوْ قَبْلَ إِكْمَالِ ٱلسَّجْدَتَيْنِ فِيْمَا يَتَعَلَّقُ بِالْأُولَيَيْنِ يُعِيْدُ، وَإِنْ أَكْمَلَ ٱلْأُولَيَيْنِ وَ شَكَّ فِي ٱلزَّائِدِ فَهُنَا صُوَرٌ خَمْسٌ: ٱلشَّكُّ بَيْنَ ٱلْإِثْنَتَيْنِ وَ ٱلثَّلاَثِ، وَ ٱلشَّكُ بَيْنَ ٱلثَّلاَثِ وَ ٱلْأَرْبَعِ وَيَبْنِي عَلَى ٱلْأَكْثَرِ فِيْهِمَا ثُمَّ يَحْتَاطُ بِرَكْعَتَيْنِ جَالِساً أَوْ رَكْعَةٍ قَائِماً، وَ ٱلشَّكُّ بَيْنَ ٱلْإِثْنَتَيْنِ وَ ٱلْأَرْبَعِ يَبْنِيَ عَلَى ٱلْأَرْبَعِ وَيَحْتَاطُ بِرَكْعَتَيْنِ قَائِماً.

دو سجدهٔ سهو ـ همچنین ـ برای سخن گفتن در نماز از روی فراموشی، سلام دادن در دو رکعت اول از روی فراموشی، هر گونه زیاده و نقصانی که موجب بطلان نباشد، ایستادن بجای نشستن و بالعکس، و برای شک چهار و پنج واجب است. و در دو سجدهٔ سهو نیت و آنچه در سجدهٔ نماز واجب است، وجوب دارد، و ذکر دو سجدهٔ سهو بدین صورت است: «بسم اللّه و باللّه و صلی اللّه علی محمّد و آل محمّد» و یا «بسم اللّه و باللّه و السلام علیک ایها النبیّ و رحمة اللّه وبرکاته»، پس از سجده تشهد می‌خواند و سلام می‌دهد.

[۵۲] کسی که در رکعات نماز دو رکعتی یا سه رکعتی و یا در دو رکعتِ اول نماز چهار رکعتی، یا در تعداد نامشخص یا قبل از اِکمال دو سجدهٔ رکعات اول و دوم شک کند، باید نماز را دوباره بخواند. و اگر دو رکعت نخست را در نماز چهار رکعتی بخواند و سپس دربارهٔ زائد بر آن شک کند، پنج صورت دارد:

۱ـ شک بین دو و سه ۲ـ شک بین سه و چهار بطور مطلق [چه قبل و چه بعد از اکمال دو سجده]. در این دو صورت بایستی نمازگزار بنا را بر اکثر گذارد و پس از انجام نماز، دو رکعت نماز احتیاط نشسته و یا یک رکعت ایستاده بجای آورد.

۳ـ شک بین دو و چهار، که بایستی در آن بنا را بر چهار بگذارد و پس از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

[٥٣] وَ ٱلشَّكُّ بَيْنَ ٱلْإِثْنَتَيْنِ وَ ٱلثَّلاَثِ وَ ٱلْأَرْبَعِ يَبْنِي عَلَى ٱلْأَرْبَعِ وَ يَحْتَاطُ بِرَكْعَتَيْنِ قَائِماً أَوْ بِرَكْعَتَيْنِ جَالِساً وَ قِيلَ: يُصَلِّي رَكْعَةً قَائِماً ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ جَالِساً، ذَكَرَهُ ٱبْنُ بَابَوَيْهِ وَ هُوَ قَرِيبٌ، وَ ٱلشَّكُّ بَيْنَ ٱلْأَرْبَعِ وَ ٱلْخَمْسِ وَ حُكْمُهُ قَبْلَ ٱلرُّكُوعِ كَالشَّكِّ بَيْنَ ٱلثَّلاَثِ وَ ٱلْأَرْبَعِ وَ بَعْدَهُ سَجْدَتَا ٱلسَّهْوِ. وَ قِيلَ: تَبْطُلُ ٱلصَّلاَةُ لَوْ شَكَّ وَ لَمَّا يَكْمُلِ ٱلسُّجُودُ إِذَا كَانَ قَدْ رَكَعَ، وَ ٱلْأَصَحُّ ٱلصِّحَّةُ لِقَوْلِهِمْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّلاَمُ: مَا أَعَادَ ٱلصَّلاَةَ فَقِيهٌ.

مَسَائِلُ سَبْعٌ

[٥٤] **الْأُولىٰ**: لَوْ غَلَبَ عَلَى ظَنِّهِ أَحَدُ طَرَفَي مَا شَكَّ فِيهِ بَنَىٰ عَلَيْهِ، وَ لَوْ أَحْدَثَ قَبْلَ ٱلْاِحْتِيَاطِ أَوِ ٱلْأَجْزَاءِ ٱلْمَنْسِيَّةِ تَطَهَّرَ وَ أَتَىٰ بِهَا عَلَى ٱلْأَقْوىٰ، وَ لَوْ ذَكَرَ مَا فَعَلَ فَلاَ

---

[۵۳] ۴ـ شک بین دو و سه و چهار، که بایستی بنا را بر چهار بگذارد و پس از نماز [بنا به قول مشهور] دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و یا دو رکعت نماز احتیاط نشسته بجای آورد. برخی گفته‌اند یک رکعت احتیاط ایستاده و سپس دو رکعت نشسته می‌خواند. این قول را ابن بابویه ذکر کرده است، و این قولی قریب به واقع است.

۵ـ شک بین چهار و پنج، که حکم آن پیش از رکوع، همانند حکم شکِ سه و چهار است و اگر پس از رکوع باشد، باید پس از نماز دو سجدهٔ سهو نیز بجای آورد. برخی گفته‌اند در صورتِ شک اگر هنوز سجود را تکمیل نکرده، امّا رکوع را بجای آورده باشد، نماز باطل است. ولی قول صحیح‌تر، صحت نماز است. زیرا ائمّه علیهم السّلام فرموده‌اند: فرد آشنا به احکام نمازش را اعاده نمی‌کند.

مسائل هفتگانه

[۵۴] **مسألهٔ ۱ـ** اگر با تأمل یکی از دو طرف [یا اطرافِ شک] به گمانش غلبه پیدا کند، بایستی بنا را بر آن بگذارد. اگر نمازگزار پیش از نماز احتیاط یا اجزاء فراموش شده محدث شود، بنا بر قول اقوی بایستی تحصیل طهارت کند و سپس نماز احتیاط و اجزاء مزبور را بجای آورد. و اگر آنچه انجام داده بخاطرش بیاید، نباید نماز را اعاده

إِعَادَةَ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَحْدَثَ.

[۵۵] اَلثَّانِيَةُ: حَكَمَ اَلصَّدُوقُ اَبْنُ بَابَوَيْهِ بِالْبُطْلاَنِ فِي اَلشَّكِّ بَيْنَ اَلاِثْنَتَيْنِ وَ اَلْأَرْبَعِ، وَ اَلرِّوَايَةُ مَجْهُولَةُ اَلْمَسْؤُولِ.

[۵۶] اَلثَّالِثَةُ: أَوْجَبَ أَيْضاً اَلاِحْتِيَاطَ بِرَكْعَتَيْنِ جَالِساً لَوْ شَكَّ فِي اَلْمَغْرِبِ بَيْنَ اَلاِثْنَتَيْنِ وَ اَلثَّلاَثِ وَ ذَهَبَ وَهْمُهُ إِلَى اَلثَّالِثَةِ عَمَلاً بِرِوَايَةِ عَمَّارٍ اَلسَّابَاطِيِّ عَنِ اَلصَّادِقِ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ وَ هُوَ فَطَحِيٌّ، وَ أَوْجَبَ أَيْضاً رَكْعَتَيْنِ جُلُوساً لِلشَّكِّ بَيْنَ اَلْأَرْبَعِ وَ اَلْخَمْسِ وَ هُوَ مَتْرُوكٌ.

[۵۷] اَلرَّابِعَةُ: خَيَّرَ اَبْنُ اَلْجُنَيْدِ رَحِمَهُ اَللَّهُ اَلشَّاكَّ بَيْنَ اَلثَّلاَثِ وَ اَلْأَرْبَعِ بَيْنَ اَلْبِنَاءِ عَلَى اَلْأَقَلِّ وَ اَلاِحْتِيَاطِ أَوْ عَلَى اَلْأَكْثَرِ وَ يَحْتَاطُ بِرَكْعَةٍ وَ رَكْعَتَيْنِ، وَ هُوَ خِيَرَةُ اَلصَّدُوقِ وَ تَرُدُّهُ اَلرِّوَايَاتُ اَلْمَشْهُورَةُ.

کند مگر اینکه یادش بیاید که [در بین نماز اصلی و احتیاط] محدث بوده است.

[۵۵] مسألهٔ ۲ـ ابا جعفر محمد بن بابویه در صورت شکِ بین دو و چهار، حکم به بطلان نماز کرده است و مستند ایشان روایتی است که معلوم نیست در آن از چه کسی این مسئله پرسیده شده است.

[۵۶] مسألهٔ ۳ـ همچنین مرحوم ابن بابویه در صورتِ شک بین دو و سه در نماز مغرب و غلبه یافتن طرفِ سه، به مقتضای عمل به روایت عمّار ساباطی از امام صادق علیه السلام دو رکعت نماز احتیاط نشسته را واجب دانسته است، و حال آنکه عمار ساباطی فَطَحی مذهب بوده است.

همچنین ایشان در صورت شک بین چهار و پنج، دو رکعت نماز احتیاط نشسته را واجب دانسته است، ولی این قول متروک است.

[۵۷] مسألهٔ ۴ـ ابن جنید رحمه الله در شک بین سه و چهار، نمازگزار را مخیّر کرده بین اینکه بنا را بر اقل گذاشته، نماز احتیاط بجای نیاورد، و یا اینکه بنا را بر اکثر بگذارد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند. این قول مختار ابن بابویه نیز هست، امّا روایات مشهور این قول را رد می‌کنند.

[۵۸] اَلْخامِسَةُ: قالَ عَلِيُّ بْنُ بابَوَيْهِ رَحِمَهُ اللّٰهُ فِي الشَّكِّ بَيْنَ الْاِثْنَتَيْنِ وَ الثَّلاثِ: إِنْ ذَهَبَ الْوَهْمُ إِلَى الثّالِثَةِ أَتَمَّها رابِعَةً ثُمَّ احْتاطَ بِرَكْعَةٍ وَ إِنْ ذَهَبَ الْوَهْمُ إِلَى الْاِثْنَتَيْنِ بَنَى عَلَيْهِ وَ تَشَهَّدَ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ وَ سَجَدَ لِلسَّهْوِ وَ إِنْ اعْتَدَلَ الْوَهْمُ تَخَيَّرَ بَيْنَ الْبِناءِ عَلَى الْأَقَلِّ وَ التَّشَهُّدِ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ وَ بَيْنَ الْبِناءِ عَلَى الْأَكْثَرِ وَ الْاِحْتِياطِ، وَ الشُّهْرَةُ تَدْفَعُهُ.

[۵۹] اَلسّادِسَةُ: لا حُكْمَ لِلسَّهْوِ مَعَ الْكَثْرَةِ وَ لا لِلسَّهْوِ فِي السَّهْوِ وَ لا لِسَهْوِ الْإِمامِ مَعَ حِفْظِ الْمَأْمُومِ وَ بِالْعَكْسِ.

اَلسّابِعَةُ: أَوْجَبَ ابْنا بابَوَيْهِ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ عَلَى مَنْ شَكَّ بَيْنَ الثَّلاثِ وَ الْأَرْبَعِ وَظَنَّ الْأَكْثَرَ، وَ فِي رِوايَةِ إِسْحاقِ بْنِ عَمّارٍ عَنِ الصّادِقِ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِذا ذَهَبَ وَهْمُكَ إِلَى التَّمامِ أَبَداً فِي كُلِّ صَلاةٍ فَاسْجُدْ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ، وَ حُمِلَتْ عَلَى النَّدْبِ.

---

[۵۸] مسألهٔ ۵ـ علی‌بن بابویه رحمه‌الله گفته است: [در نماز چهار رکعتی]، در صورت شک بین دو و سه اگر گمان به سه رود، بایستی بنا را بر سه بگذارد و رکعت چهارم را بخواند و پس از نماز یک رکعت احتیاط بجای آورد. و اگر گمان به دو باشد، بایستی بنا را بر دو گذاشته، در هر یک از رکعات باقیمانده تشهد بخواند و آنگاه سجدهٔ سهو بجای آورد. واما اگر شک همچنان باقی بماند [و طرفی غلبه پیدا نکند] مخیر است بین اینکه بنا را بر اقل گذاشته، در هر یک از رکعات باقیمانده تشهد بخواند، و یا اینکه بنا را بر اکثر بگذارد و سپس نماز احتیاط بخواند. امّا آنچه مشهور بین اصحاب است این قول را رد می‌کند.

[۵۹] مسألهٔ ۶ـ برای سهو کثیر، شک در شک، شک امام جماعت در صورت حفظ مأموم و بالعکس حکمی نیست.

مسألهٔ ۷ـ علی بن بابویه و محمد بن بابویه [رهما] در شک سه و چهار در صورتی که گمان نمازگزار به طرف چهار باشد دو سجدهٔ سهو را واجب دانسته‌اند. و در روایت اسحق بن عمّار نیز از حضرت صادق علیه‌السلام آمده است که: همیشه در هر نماز اگر گمان تو به جانب تام بودن نماز رفت، دو سجدهٔ سهو بجای آور. امّا این روایت حمل بر استحباب شده است.

اَلْفَصْلُ اَلثَّامِنُ : فِي اَلْقَضَاءِ

[٦٠] يَجِبُ قَضَاءُ اَلْفَرَائِضِ اَلْيَوْمِيَّةِ مَعَ اَلْفَوَاتِ حَالَ اَلْبُلُوغِ وَ اَلْعَقْلِ وَ اَلْخُلُوِّ عَنِ اَلْحَيْضِ وَ اَلنِّفَاسِ وَ اَلْكُفْرِ اَلْأَصْلِيِّ، وَ يُرَاعَىٰ فِيهِ اَلتَّرْتِيبُ بِحَسَبِ اَلْفَوَاتِ وَ لاَ يَجِبُ اَلتَّرْتِيبُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَلْحَاضِرَةِ، نَعَمْ يُسْتَحَبُّ، وَ لَوْ جَهِلَ اَلتَّرْتِيبَ سَقَطَ، وَ لَوْ جَهِلَ عَيْنَ اَلْفَائِتَةِ صَلَّىٰ صُبْحاً وَ مَغْرِباً وَ أَرْبَعاً مُطْلَقَةً.

[٦١] وَ اَلْمُسَافِرُ يُصَلِّي مَغْرِباً وَ ثُنَائِيَّةً مُطْلَقَةً، وَ يَقْضِي اَلْمُرْتَدُّ زَمَانَ رِدَّتِهِ وَ فَاقِدُ اَلطَّهُورِ عَلَى اَلْأَقْوَىٰ، وَ أَوْجَبَ اَبْنُ اَلْجُنَيْدِ اَلْإِعَادَةَ عَلَى اَلْعَارِي إِذَا صَلَّى ثُمَّ وَجَدَ اَلسَّاتِرَ فِي اَلْوَقْتِ، وَ هُوَ بَعِيدٌ.

[٦٢] وَ يُسْتَحَبُّ قَضَاءُ اَلنَّوَافِلِ اَلرَّاتِبَةِ فَإِنْ عَجَزَ تَصَدَّقَ، وَ يَجِبُ عَلَى اَلْوَلِيِّ قَضَاءُ مَا فَاتَ

فصل هشتم : در قضاء نماز

[۶۰] اگر نمازهای واجب یومیه در حال بلوغ، عقل، خالی بودن از حیض و نفاس و کفر اصلی از انسان فوت شوند، قضاء آنها واجب است. و در قضاء، بایستی ترتیب نمازها بر حسب فوتِ آنها رعایت شود. ولی ترتیب بین نماز قضا و نماز ادا واجب نیست، البته مستحب هست. و اگر ترتیب نمازها را نداند، وجوب ترتیب ساقط خواهد شد.

اگر شخص نداند که کدام نماز از او فوت شده، بایستی یک نماز صبح، یک نماز مغرب و یک نماز چهار رکعتیِ مطلق بخواند.

[۶۱] و امّا مسافر بایستی یک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتیِ مطلق بجا آورد.

فرد مرتّد باید نمازهای زمان ارتداد خود را قضا کند. و نیز بنا بر قول اقوی کسی که فاقد طهور بوده است بایستی نمازهای خود را قضا کند.

ابن جنید در مورد کسی که برهنه باشد و در همین حال نماز بخواند و سپس در وقت ساتری بیاید، اعادهٔ نماز را واجب دانسته است، امّا این قولی بعید است.

[۶۲] قضاء نافله‌های روزانه مستحب است و اگر نمی‌تواند قضا کند، صدقه بده.

قضاء نمازهای پدر که در بیماری از او فوت شده بر ولیّ او [پسر بزرگتر] واجب

أَبَاهُ فِي مَرَضِهِ، وَ قِيلَ : مُطْلَقاً، وَ هُوَ أَحْوَطُ. وَ لَوْ فَاتَ ٱلْمُكَلَّفَ مَالَمْ يُحْصِهِ تَحَرَّىٰ وَ بَنَىٰ عَلَىٰ ظَنِّهِ وَ يَعْدِلُ إِلَى ٱلسَّابِقَةِ لَوْ شَرَعَ فِي ٱللاَّحِقَةِ، وَ لَوْ تَجَاوَزَ مَحَلَّ ٱلْعُدُولِ أَتَمَّهَا ثُمَّ تَدَارَكَ ٱلسَّابِقَةَ لاَ غَيْرُ.

مَسَائِلُ

[۶۳] ٱلْأُولىٰ: ذَهَبَ ٱلْمُرْتَضَى وَ ٱبْنُ ٱلْجُنَيْدِ وَ سَلاَّرُ إِلَى وُجُوبِ تَأْخِيرِ أُوْلِي ٱلْأَعْذَارِ إِلَىٰ آخِرِ ٱلْوَقْتِ وَ جَوَّزَهُ ٱلشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرِ ٱلطُّوسِي رَحِمَهُ ٱللَّهُ أَوَّلَ ٱلْوَقْتِ، وَ هُوَ ٱلْأَقْرَبُ.

[۶۴] ٱلثَّانِيَةُ: ٱلْمَرْوِيُّ فِي ٱلْمَبْطُونِ ٱلْوُضُوءُ لِكُلٍّ وَ ٱلْبِنَاءُ إِذَا فَجَأَهُ ٱلْحَدَثُ وَ أَنْكَرَهُ بَعْضُ

است. و برخی گفته‌اند قضاء همهٔ نمازهای فوت شدهٔ پدر بر ولیّ واجب است و احوط همین قول است.

اگر مکلف شمارهٔ نمازهای فوت شده‌اش را نمی‌داند، باید تلاش کند که ظنّی نسبت به تعداد آنها پیدا کند و سپس بنا را بر همان ظن خود بگذارد. و اگر مکلّف پس از شروع قضاء فریضهٔ بعدی، متوجه شود که فریضهٔ قبلی را نیز بایستی قضا کند، بایستی به فریضهٔ قبلی برگردد. و اگر از محل عدول گذشته باشد، باید آن را تمام کند و سپس فقط نماز قبلی را قضا کند نه نماز بعدی را.

[۶۳] چند مسأله

مسألهٔ ۱ـ سید مرتضی، ابن جنید و سلاّر [رهم] معتقدند کسانی که عذری دارند، واجب است نمازشان را تا آخر وقت تأخیر بیندازند، امّا شیخ ابوجعفر طوسی ﷺ خواندن نماز در اول وقت را نیز جایز می‌داند و همین قول به صواب نزدیکتر است.

[۶۴] مسألهٔ ۲ـ در مورد شخص مبطون [کسی که همواره از او حدث صادر می‌شود] روایت شده که بایستی برای هر نماز وضو بگیرد و [فقط] در اثناء نماز وقتی حدثی از او صادر می‌شود، بنا را بر صحت نماز بگذارد. امّا برخی از اصحاب این قول را ردّ کرده‌اند، امّا نزدیکتر به صواب همان قول اول است زیرا رجالِ خبری که منقول از امام باقر علیه السلام [و دال بر صحتِ بخشی از نماز که پس از تحصیل طهارت انجام شده]

ٱلْأَصْحَابِ، وَ ٱلْأَقْرَبُ ٱلْأَوَّلُ لِتَوثِيقِ رِجَالِ ٱلْخَبَرِ عَنِ ٱلْبَاقِرِ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ وَ شُهْرَتِهِ بَيْنَ ٱلْأَصْحَابِ.

[٦٥] ٱلثَّالِثَةُ: يُسْتَحَبُّ تَعْجِيْلُ ٱلْقَضَاءِ وَ لَوْ كَانَ نَافِلَةً لَمْ يُنْتَظَرْ بِقَضَائِهَا مِثْلُ زَمَانِ فَواتِـهَا، وَ فِي جَوَازِ ٱلنَّافِلَةِ لِمَنْ عَلَيْهِ فَرِيْضَةٌ قَوْلاَنِ أَقْرَبُهُمَا ٱلْجَوَازُ، وَ قَد بَـيَّنَّا مَأْخَـذَهُ فِـي كِتَابِ ٱلذِّكْرَىٰ.

ٱلْفَصْلُ ٱلتَّاسِعُ : فِي صَلاَةِ ٱلْخَوْفِ

[٦٦] وَ هِيَ مَقْصُورَةٌ سَفَراً وَ حَضَراً، جَمَاعَةً وَ فُرَادَىٰ وَ مَعَ إِمْكَانِ ٱلْاِفْتِرَاقِ فِرْقَتَيْنِ وَكَونِ ٱلْعَدُوِّ فِي خَلاَفِ ٱلْقِبْلَةِ يُصَلُّونَ صَلاَةَ ذَاتِ ٱلرُّقَاعِ بِأَنْ يُصَلِّي ٱلْإِمَامُ بِفِرْقَةٍ رَكْعَةً ثُمَّ يُتِمُّونَ ثُمَّ تَأْتِي ٱلْأُخْرَىٰ فَيُصَلِّي بِهِمْ رَكْعَةً ثُمَّ يَنْتَظِرُهُمْ حَتَّىٰ يُتِمُّوا وَ يُسلِّمُ بِهِمْ، وَ فِي ٱلْمَغْرِبِ يُصَلِّي بِإِحْدٰيهُمَا رَكْعَتَيْنِ.

می‌باشد، مورد توثیق قرار گرفته‌اند و همچنین این روایت در میان اصحاب مشهور است.

[۶۵] **مسألهٔ ۳ـ** شتاب داشتن در قضاء نماز مستحب‌است. اگر نمازِ فوت‌شده از نمازهای نافله باشد، نباید به انتظار وقتی نشست که آن نماز در آن وقت فوت شده است. و در مورد اینکه آیا کسی که نماز فریضه برعهدهٔ اوست می‌تواند نافله بخواند یا نـه؟ دو قـول است و قول به جواز به صواب نزدیکتر است و دلیل این قول را ما در کتاب «ذکریٰ» بیان کرده‌ایم.

فصل نهم : در نماز خوف

[۶۶] این نماز چه در سفر و چه در حضر، چه به جماعت و چه فـرادیٰ شکسـته خوانده می‌شود. و در صورتی که ممکن باشد مسلمین دو گروه شوند و نیز دشمن در جهت خلاف قبله باشد، بایستی نماز ذات الرقاع بخوانند بدین صورت که امام با یک گروه، یک رکعت از نماز را می‌خواند و سپس آنها خود نمازشان را تـمام مـی‌کنند و بلافاصله گروه دیگر می‌آیند و امام با آنها نیز رکعت دوم را بجا می‌آورد و امام قدری انتظار می‌کشد که گروه دوم نمازشان را تمام کنند تا با آنها سلام بدهد. و در نماز مغرب بایستی امام با یکی از آن دو گروه دو رکعت را بجماعت بخواند.

[۶۷] وَ يَجِبُ عَلى ٱلْمُصَلِّينَ أَخْذُ ٱلسِّلاَحِ، وَ مَعَ ٱلشِّدَّةِ يُصَلُّونَ بِحَسْبِ ٱلْمُكْنَةِ إِيْمَاءً مَعَ تَعَذُّرِ الرُكُوعِ وَ ٱلسُّجُودِ، وَ مَعَ عَدَمِ ٱلْإِمْكَانِ يُجْزِيهِمْ عَنْ كُلِّ رَكْعَةٍ: سُبْحَانَ ٱللَّهِ وَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ ٱللَّهُ وَ ٱللَّهُ أَكْبَرُ.

ٱلْفَصْلُ ٱلْعَاشِرُ : فِي صَلاَةِ ٱلْمُسَافِرِ

[۶۸] وَ شَرْطُهَا: قَصْدُ ٱلْمَسَافَةِ سِتَّةٌ وَ تِسْعِيْنَ أَلْفَ ذِرَاعٍ أَوْ نِصْفَهَا لِمُرِيْدِ ٱلرُّجُوعِ لِيَوْمِهِ، وَ أَنْ لاَ يَقْطَعَ ٱلسَّفَرَ بِمُرُورِهِ عَلَىٰ مَنْزِلِهِ، أَوْ نِيَّةِ مُقَامِ عَشَرَةٍ أَوْ مُضِيِّ ثَلاَثِيْنَ يَوْماً فِي مِصْرٍ، وَ أَنْ لاَ يَكْثُرَ سَفَرُهُ كَالْمُكَارِي وَ ٱلْمَلاَّحِ وَ ٱلْأَجِيْرِ وَ ٱلْبَرِيْدِ، وَ أَنْ لاَ يَكُونَ مَعْصِيَةً، وَ أَنْ يَتَوَارَىٰ عَنْ جُدْرَانِ بَلَدِهِ أَوْ يَخْفَىٰ عَلَيْهِ أَذَانُهُ فَيَتَعَيَّنَ ٱلْقَصْرُ إِلاَّ فِي

---

[۶۷] در این نماز واجب است که نمازگزاران سلاحهایشان را با خود داشته باشند. و در صورت سختی شدید، نمازگزاران بایستی هر گونه که ممکن است نماز بخوانند و اگر رکوع و سجود ناممکن است، بایستی با اشاره رکوع و سجود کنند و اگر این هم ممکن نیست، کافی است برای هر رکعتی «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر» بگویند.

فصل دهم : در نماز مسافر (نماز قصر)

[۶۸] از شرائط این نماز قصد طی کردن مسافتی است بمقدار ۹۶۰۰۰ ذراع و یا نصف این مقدار برای کسی که قصد رجوع در همان روز را دارد.

شرط دیگر این است که مسافر با عبور از وطن خود سفرش را قطع نکند، یا قصد ده روز ماندن در جائی را نداشته باشد، یا از توقف او در جائی بدون نیّت اقامت سی روز نگذشته باشد.

شرط دیگر این است که کثیرالسفر نباشد مانند مُکاری [کسی که چهارپا کرایه می‌دهد]، ناخدای کشتی، نوکر در سفر و چارپا [نامه‌رسان]. شرط دیگر این است که سفر، سفر معصیت نباشد و شرط دیگر این است که دیوارهای شهر بر او ناپدید شوند و یا اذان شهر را نشنود. در صورت وجود این شرائط، نماز قصر [شکسته] بر مسافر متعین می‌شود، بجز در مسجد مکّه، مسجد مدینه، مسجد کوفه و حرم حسینی ـ که بر

مَسْجِدَيِ مَكَّةَ وَ الْمَدِيْنَةِ وَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ الْحَائِرِ عَلَىٰ مُشَرِّفِهِ السَّلاَمُ فَيَتَخَيَّرُ فِيهَا وَ الْإِتْمَامُ أَفْضَلُ.

[٦٩] وَ مَنَعَهُ أَبُو جَعْفَرُ ابْنُ بَابَوَيْهِ، وَ طَرَّدَ الْمُرْتَضَىٰ وَ ابْنُ الْجُنَيْدِ الْحُكْمَ فِي مَشَاهِدِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلاَمُ. وَ لَوْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْوَقْتُ حَاضِراً أَوْ أَدْرَكَهُ بَعْدَ سَفَرِهِ أَتَمَّ عَلَى الْأَقْوَىٰ، وَ يُسْتَحَبُّ جَبْرُ كُلِّ مَقْصُورَةٍ بِالتَّسْبِيْحَاتِ الْأَرْبَعِ ثَلاَثِيْنَ مَرَّةً.

اَلْفَصْلُ الْحَادِيَ عَشَرَ : فِي الْجَمَاعَةِ

[٧٠] وَ هِيَ مُسْتَحَبَّةٌ فِي الْفَرِيْضَةِ، مُتَأَكِّدَةٌ فِي الْيَومِيَّةِ، وَاجِبَةٌ فِي الْجُمْعَةِ وَ الْعِيْدَيْنِ مَعَ وُجُوبِهِمَا، بِدْعَةٌ فِي النَّافِلَةِ إِلاَّ فِي الْإِسْتِسْقَاءِ وَ الْعِيْدَيْنِ الْمَنْدُوبَةِ وَ الْغَدِيْرِ وَ الْإِعَادَةِ وَ يُدْرِكُهَا بِإِدْرَاكِ الرُّكُوعِ، وَ يُشْتَرَطُ بُلُوغُ الْإِمَامِ وَ عَقْلُهُ وَ عَدَالَتُهُ

مشرّفِ به آنجا سلام خدا باد ـ که شخص بینِ قصر و اتمامِ نماز مخیّر است و افضل آن است که نماز را تمام بخواند.

[۶۹] ابوجعفر محمد بن بابویه رحمه‌الله تخییر مزبور را ممنوع دانسته است و سید مرتضی و ابن جنید حکم به تخییر را شامل مشاهد همهٔ ائمه علیهم‌السلام می‌دانند.

اگر در حالی که مکلّف هنوز به سفر نرفته است وقت داخل شود و یا پس از انتهاء سفر، هنوز وقت داشته باشد، بنا بر قول اقوی باید [در هر دو صورت] نماز را تمام بخواند.

مستحب‌است نمازگزار برای جبران هر نمازِ قصر، تسبیحات اربعه را سی بار تکرار کند.

فصل یازدهم : در نماز جماعت

[۷۰] برگزاری جماعت در نمازهای واجب مستحب است و در نمازهای یومیه مستحبّ مؤکد است و در نماز جمعه و نماز عیدین ـ در صورتی که واجب باشند ـ واجب است و در نمازهای نافله بدعت است، بجز در نماز باران و نماز عیدین ـ در صورتی که مستحب باشند ـ و نماز عید غدیر و نمازی که اعاده می‌شود.

نمازگزار جماعت را در صورتی درک می‌کند که به رکوع امام برسد.

در امام جماعت بلوغ، عقل، عدالت و مرد بودن شرط است و زن می‌تواند برای زن

وَ ذُكُورِيَّتُهُ، وَ تَؤُمُّ ٱلْمَرْأَةُ مِثْلَهَا لاَ ذَكَراً وَ لاَ خُنثَىٰ وَ لاَ تَؤُمُّ ٱلْخُنْثَىٰ غَيْرَ ٱلْمَرْأَةِ، وَ لاَ تَصِحُّ مَعَ حَائِلٍ بَيْنَ ٱلْإِمَامِ وَ ٱلْمَأْمُومِ إِلاَّ فِي ٱلْمَرْأَةِ خَلْفَ ٱلرَّجُلِ وَ لاَ مَعَ كَوْنِ ٱلْإِمَامِ أَعْلَىٰ بِالْمُعْتَدِّ.

[۷۱] وَ تُكْرَهُ ٱلْقِرَاءَةُ خَلْفَهُ فِي ٱلْجَهْرِيَّةِ لاَ فِي ٱلسِّرِّيَّةِ، وَ لَوْ لَمْ يَسْمَعْ وَ لَوْ هَمْهَمَةً فِي ٱلْجَهْرِيَّةِ قَرَأَ مُسْتَحَبّاً، وَ تَجِبُ نِيَّةُ ٱلْإِيتِمَامِ بِالْمُعَيَّنِ، وَ يَقْطَعُ ٱلنَّافِلَةَ قِيلَ: وَ ٱلْفَرِيضَةَ، لَوْ خَافَ ٱلْفَوْتَ وَ إِتْمَامُهَا رَكْعَتَينِ حَسَنٌ، نَعَمْ يَقْطَعُهَا لِإِمَامِ ٱلْأَصْلِ، وَ لَوْ أَدْرَكَهُ بَعْدَ ٱلرُّكُوعِ سَجَدَ ثُمَّ ٱسْتَأْنَفَ ٱلنِّيَّةَ بِخِلاَفِ إِدْرَاكِهِ بَعْدَ ٱلسُّجُودِ فَإِنَّهَا تُجْزِئُهُ

امام جماعت باشد، امّا برای مرد و خنثی نمی‌تواند و خنثی جز برای زن نمی‌تواند امام جماعت باشد.

اگر بین امام و مأموم حائلی باشد جماعت صحیح نیست مگر در مورد زن که پشت مرد قرار می‌گیرد. همچنین اگر امام به مقدار قابل توجهی بالاتر از مأموم قرار گیرد، جماعت صحیح نیست.

[۷۱] قرائت حمد و سوره توسط مأموم در نمازهای جهری [صبح و مغرب و عشاء] ـ نه در سرّی ـ پشت سر امام مکروه است. ولی اگر مأموم صدای قرائت امام را در نمازهای جهری ـ و لو به صورت همهمه ـ نشنود، مستحب است خود آهسته بخواند. نیّتِ اقتدا کردن به امامِ جماعت معیّن از واجبات است.

مأموم برای شرکت در جماعت بایستی نماز نافله را قطع کند. وگفته شده که نماز فریضه را نیز ـ در صورتی که بترسد جماعت از دست برود ـ بایستی قطع کند و قول به اینکه نماز فریضه را بایستی در رکعت دوم تمام کند، قول خوبی است. البته نماز فریضه را برای شرکت در نماز امام معصوم علیه السلام بایستی قطع کند.

اگر مأموم پس از رکوع به امام برسد بایستی با او سجده کند و سپس دوباره نیّت کند، بخلاف اینکه بعد از سجده به امام برسد که در این صورت همان نیّت ابتدائی برای او کافیست و فضیلت نماز جماعت را در هر دو مورد مذکور درک خواهد کرد.

وَ يُدْرِكُ فَضِيْلَةَ ٱلْجَمَاعَةِ فِي ٱلْمَوضِعَيْنِ، وَ تَجِبُ ٱلْمُتَابَعَةُ فَلَوْ تَقَدَّمَ نَاسِياً تَدَارَكَ وَ عَامِداً آسْتَمَرَّ.

[۷۲] وَ يُسْتَحَبُّ إِسْمَاعُ ٱلْإِمَامِ مَنْ خَلْفَهُ وَ يُكْرَهُ ٱلْعَكْسُ، وَ أَنْ يَأْتَمَّ كُلٌّ مِنَ ٱلْحَاضِرِ وَ ٱلْمُسَافِرِ بِصَاحِبِهِ بَلِ بِالْمُسَاوِي، وَ أَنْ يَؤُمَّ ٱلْأَجْذَمُ وَ ٱلْأَبْرَصُ وَ ٱلْمَحْدُودُ بَعْدَ تَوْبَتِهِ وَ ٱلْأَعْرَابِيُّ بِالْمُهَاجِرِ وَ ٱلْمُتَيَمِّمُ بِالْمُتَطَهِّرِ بِالْمَاءِ، وَ أَنْ يُسْتَنَابَ ٱلْمَسْبُوقُ، وَ لَوْ تَبَيَّنَ عَدَمُ ٱلْأَهْلِيَّةِ فِي ٱلْأَثْنَاءِ آنْفَرَدَ وَ بَعْدَ ٱلْفَرَاغِ لاَ إِعَادَةَ، وَ لَوْ عَرَضَ لِلْإِمَامِ مُخْرِجٌ

واجب است مأموم در اعمال نماز از امام پیروی کند و اگر از روی فراموشی بر امام پیشی گیرد، باید دوباره آنچه را انجام داده با امام بجای آورد. و اگر عمداً از امام سبقت گیرد، مرتکب گناه شده و بایستی نماز را ادامه دهد [تا امام به او برسد].

[۷۲] مستحب است امام صدایش را به مأمومین که پشت سر او هستند برساند و عکس این کار مکروه است. همچنین اقتدا کردن مسافر به حاضر و یا حاضر به مسافر مکروه است بلکه [بهتر است] اقتدا به مساوی کند. و یا اقتداء یکی به دیگری در مثل نماز صبح و مغرب باشد].

اگر مبتلای به جذام یا بَرَص برای فرد سالم امامت جماعت کند مکروه است و نیز امامت کردن شخصی که حدّ درباره‌اش جاری شده پس از توبه، و امامتِ بادیه‌نشین برای مهاجر [مهاجر از بلاد کفر به بلاد اسلام] و امامت کسی که تیمّم کرده برای متطهر بآب مکروه است. همچنین نائبِ امام جماعت شدن برای کسی که در قسمتی از نماز به امام نرسیده است کراهت دارد.

اگر در بین نماز بر مأموم معلوم شود که امام جماعت اهلیت امامت را ندارد، بایستی قصدفرادیٰ کند ولی اگر این امر پس از نماز بر او معلوم گردد، اعاده لازم نیست.

اگر در بین نماز برای امام امری پیش آید که او را از نماز خارج می‌کند، بایستی نائب بگیرد.

اَسْتَنَابَ، وَ يُكْرَهُ اَلْكَلاَمُ بَعْدَ قَدْ قَامَتِ اَلصَّلاَةُ.

[۷۳] وَ اَلْمُصَلِّي خَلْفَ مَنْ لاَ يُقْتَدَىٰ بِهِ يُؤَذِّنُ لِنَفْسِهِ وَ يُقِيمُ، فَإِنْ تَعَذَّرَ اَقْتَصَرَ عَلَىٰ قَدْ قَامَتِ الصَّلوٰةُ إِلَىٰ آخِرِ اَلْإِقَامَةِ، وَ لاَ يَؤُمُّ القَاعِدُ اَلْقائِمَ وَ لاَ اَلْأُمِّيُّ اَلقَارِئَ وَ لاَ اَلْمَؤُوفُ اَللِّسَانِ بِالصَّحِيْحِ، وَ يُقَدَّمُ اَلْأَقْرَأُ فَالْأَفْقَهُ فَالْأَقْدَمُ هِجْرَةً فَالْأَسَنُّ فَالْأَصْبَحُ، وَ اَلرَّاتِبُ أَوْلَىٰ مِنَ اَلْجَمِيْعِ وَكَذَا صَاحِبُ اَلْمَنْزِلِ وَ اَلْإِمَارَةِ، وَ يُكْرَهُ إِمَامَةُ اَلْأَبْرَصِ وَ اَلْأَجْذَمِ وَ اَلْأَعْمَىٰ بِغَيْرِهِمْ.

پس از گفتن «قد قامت الصلوة» سخن گفتن کراهت دارد.

[۷۳] و اگر نمازگزار پشت سر کسی نماز می‌خواند که نمی‌تواند به او اقتدا کند، بایستی شخصاً اذان و اقامه بگوید و اگر این مقدار ممکن نیست، می‌تواند به گفتن «قد قامت الصلوة» تا آخر اقامه اکتفا کند.

کسی که نشسته برای ایستاده، کسی که قرائتش خوب نیست برای کسی که قرائتش نیکوست و کسی که آفتی در زبان دارد برای کسی که از این نظر سالم است نباید امامت نماید.

برای امامت کسی که قرائت بهتری دارد مقدم است. پس از اوکسی است که با فقه آشنائی بیشتری دارد، سپس کسی که زودتر به داراسلام مهاجرت کرده، سپس کسی است که مُسِنّ‌تر است و سپس کسی که خوش سیماتر است. وامام راتب نسبت به همه اولیٰ است و همینطور است صاحبخانه و صاحب حکومت در قلمرو امارت خود. امامتِ شخص مبتلاء به برص، جذام و نابینا برای دیگران کراهت دارد.

كِتَابُ ٱلزَّكَاةِ

وَ فُصُولُهُ أَرْبَعَةٌ

ٱلْأَوَّلُ

[۱] تَجِبُ زَكَاةُ ٱلْمَالِ عَلَىٰ ٱلْبَالِغِ ٱلْعَاقِلِ ٱلْحُرِّ ٱلْمُتَمَكِّنِ مِنَ ٱلتَّصَرُّفِ، فِي ٱلْأَنْعَامِ ٱلثَّلاَثَةِ وَ ٱلْغَلاَّتِ ٱلْأَرْبَعِ وَ ٱلنَّقْدَيْنِ. وَ تُسْتَحَبُّ فِيْمَا تُنْبِتُ ٱلْأَرْضُ مِنَ ٱلْمَكِيْلِ وَ ٱلْمَوْزُونِ وَ فِي مَالِ ٱلتِّجَارَةِ، وَ أَوْجَبَهَا ٱبْنُ بَابَوَيْهِ فِيْهِ وَ فِي إِنَاثِ ٱلْخَيْلِ ٱلسَّائِمَةِ، دِينَارَانِ عَنِ ٱلْعَتِيْقِ وَ دِيْنَارٌ عَنِ غَيْرِهِ، وَ لاَ يُسْتَحَبُّ فِي ٱلرَّقِيْقِ وَ ٱلْبِغَالِ وَ ٱلْحَمِيْرِ.

كتاب زكات

این کتاب مشتمل بر چهار فصل است:

فصل اول

[۱] زکات مال بر شخص بالغ وعاقل و آزاد که قدرت بر تصرف داشته باشد در انعام ثلاثه [گاو و گوسفند و شتر] و غلاّت اربع [گندم، جو، مویز و خرما] و نقدین [طلا و نقره] واجب است. و زکات در آنچه که از زمین می‌روید وکیلی و وزنی است و در سرمایهٔ تجارت استحباب دارد. ابن بابویه ﷺ زکات را در مال التجاره و در اسب ماده‌ای که خود می‌چرد واجب دانسته، مقدار آن را در اسب عتیق [کریم] دو دینار و در غیر آن یک دینار قرار داده است.

زکات در برده‌ها، قاطرها و الاغ‌ها استحباب ندارد.

[۲] فَنُصُبُ ٱلْإِبِلِ آثْنَا عَشَرَ: خَمْسَةٌ، كُلُّ وَاحِدٍ خَمْسٌ، فِي كُلِّ وَاحِدٍ شَاةٌ، ثُمَّ سِتٌّ وَ عِشْرُونَ فَبِنْتُ مَخَاضٍ ثُمَّ سِتٌّ وَ ثَلاثُونَ فَبِنْتُ لَبونٍ، ثُمَّ سِتٌّ وَ أَرْبَعُونَ فَحِقَّةٌ، ثُمَّ إِحْدَىٰ وَ سِتُّونَ فَجَذَعَةٌ، ثُمَّ سِتٌّ وَ سَبْعُونَ فَبِنْتَا لَبُونٍ، ثُمَّ إِحْدَىٰ وَ تِسْعُونَ حِقَّتَانِ، ثُمَّ كُلُّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ وَكُلُّ أَرْبَعِيْنَ بِنْتُ لَبُونٍ.

[۳] وَ فِي ٱلْبَقَرِ نِصَابَانِ: ثَلاثُونَ فَتَبِيْعٌ أَوْ تَبِيْعَةٌ، وَ أَرْبَعُونَ فَمُسِنَّةٌ.

وَ لِلْغَنَمِ خَمْسَةٌ: أَرْبَعُونَ فَشَاةٌ، ثُمَّ مَائَةٌ وَ إِحْدَىٰ وَ عِشْرُونَ فَشَاتَانِ، ثُمَّ مِائَتَانِ

نصاب حیوان

[۲] شتر دوازده نصاب دارد که تا پنج نصاب، هر نصابی پنج شتر است و برای هر یک از نصابها، یک گوسفند بایستی بعنوان زکات بدهد. نصاب ششم در شتر، بیست و شش شتر است که زکات آن یک شتر بنت مخاض [شتر ماده‌ای کـه وارد دو سـالگی شده] می‌باشد. نصاب هفتم سی و شش شتر است که زکات آن یک شتر بنت لبون [شتر مادهٔ دو تا سه سال] می‌باشد. نصاب هشتم چهل و شش شتر است که زکـات آن یک شتر حِقّه [شتر سه تا چهار ساله] می‌باشد. نصاب نهم شصت و یک شتر است که زکات آن یک شتر جَذَعه [چهار تا پنج ساله] می‌باشد. نصاب دهم هفتاد و شش شتر است که زکات آن دوشتر بنت لبون می‌باشد. نصاب یازدهم نود و یک شتر است که زکات آن دو شتر حِقّه است. نصاب دوازدهم این است که از این پس در هر پنجاه شتر یک حِقّه یا در هر چهل شتر یک بنت لبون بعنوان زکات بپردازد.

[۳] نصاب‌های گاو دو تاست: نصاب اول سی گاو است و زکات آن یک تبیع یا تبیه [گوسالهٔ نر یا ماده‌ای که یک ساله تا دو ساله باشد] است. نصاب دوم چهل گاو است که زکات آن یک مسنّه [گوسالهٔ مادهٔ دو تا سه ساله] می‌باشد.

نصابهای گوسفند پنج تاست: نصاب اول چهل گوسفند است که زکات آن یک گوسفند می‌باشد. نصاب دوم، صد و بیست و یک گوسفند است که زکات آن دو گوسفند می‌باشد. نصاب سوم، دویست و یک گوسفند است که زکات آن سه گوسفند می‌باشد. نصاب

وَ وَاحِدَةٌ فَثَلاثٌ، ثُمَّ ثَلاثُمِائَةٍ وَ وَاحِدَةٌ فَأَرْبَعٌ عَلَى ٱلْأَقْوىٰ، ثُمَّ فِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ.

[٤] وَ كُلَّمَا نَقَصَ عَنِ ٱلنِّصَابِ فَعَفْوٌ وَ يُشْتَرَطُ فِيْهَا ٱلسَّوْمُ وَ ٱلْحَوْلُ بِمُضِيِّ أَحَدَ عَشَرَ شَهْراً هِلاَلِيَّةً، وَ لِلسِّخَالِ حَوْلٌ بِانْفِرَادِهَا بَعْدَ غِنَائِهَا بِالرَّعْيِ، وَ لَو ثُلِّمَ ٱلنِّصَابُ فِي ٱلْحَولِ فَلاَ شَيءَ وَ لَو فَرَّبِه وَ يُجْزِيءُ ٱلْجِذْعُ مِنَ ٱلضَّأْنِ وَ ٱلثَّنِيُّ مِنَ ٱلْمَعْزِ.

[٥] وَ لاَ تُؤْخَذُ ٱلرُّبَّىٰ وَ لاَ ذَاتُ ٱلْعِوَارِ وَ لاَ ٱلْمَرِيْضَةُ وَلاَ ٱلْهَرِمة، وَلاَ تُعَدُّ ٱلْأَكُولَةُ وَلاَ فَحْلُ ٱلضِّرَابِ، وَ تُجْزِيءُ ٱلْقِيْمَةُ وَ ٱلْعَيْنُ أَفْضَلُ، وَ لَوْ كَانَتِ ٱلْغَنَمُ مَرْضَىٰ فَمِنْهَا، وَ لاَ يُجْمَعُ بَيْنَ مُفْتَرِقٍ فِي ٱلْمُلْكِ وَ لاَ يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ فِيْهِ.

چهارم، سیصد و یک گوسفند است که بنا بر قـولِ اقـوی، زکـات آن چـهار گـوسفند می‌باشد. نصاب پنجم این است که از این پس در هر صد گوسفند یکی را زکات بدهد.

[۴] هر گاه تعداد چهارپایان از حد نصاب کمتر باشد، زکات بخشوده می‌شود.

شرائط وجوب زکات در چهارپایان یکی این است که چَرائی باشند و دیگر اینکه یک سال که [در باب زکات] یازده ماه قمری است بر آنها بگذرد. برای هر یک از اولاد چهارپایان ـ پس از آنکه با چریدن از شیرخوردن بی‌نیاز گشـتند ـ بـایستی یک سـال جداگانه منظور گردد. اگر پیش از گذشتِ سال، از حد نصاب کم شود، زکات واجب نیست، و لو این تقلیل بخاطر فرار از پرداخت زکات باشد. برای پرداخت زِکات [در صورتی که آنچه می‌پردازد گوسفند باشد] میش هفت ماهه و بز یکساله کفایت می‌کند.

[۵] و چهارپایانی که تازه زائیده‌اند و آنها که معیوب، بیمار و پیر هسـتند بـعنوان زکات گرفته نمی‌شوند. حیوانی که آن را برای خوردن فربه می‌کنند و نیز حیوان نری که برای آبستن کردن حیوانـات مـاده از آن اسـتفاده مـی‌کنند، در نـصاب مـحسوب نمی‌شود. در زکات، قیمت بجای اصل مال کفایت می‌کند، امّا اخراج زکـات از اصـلِ مال بهتر است. اگر همهٔ گوسفندان مریض باشند، زکات از همانها پرداخت می‌شود.

حد نصاب برای هر ملکی بایستی جداگانه محاسبه شود و یک مِلک از شـخص واحد نیز تفکیک و تفریق نمی‌پذیرد.

[٦] وَ أَمَّا ٱلنَّقْدَانِ يُشْتَرَطُ فِيهِمَا ٱلنِّصَابُ وَ ٱلسِّكَّةُ وَ ٱلْحَوْلُ. فَنِصَابُ ٱلذَّهَبِ عِشْرُونَ دِيْنَاراً ثُمَّ أَرْبَعَةُ دَنَانِيْرَ، وَ نِصَابُ ٱلْفِضَّةِ مِائَتَا دِرْهَمٍ ثُمَّ أَرْبَعُونَ دِرْهَمَاً، وَ ٱلْـمُخْرَجُ رُبْعُ ٱلْعُشرِ مِنَ ٱلْعَيْنِ وَ تُجزِيءُ ٱلْقِيمَةُ.

[٧] وَ أَمَّا ٱلْغَلاَّتُ: فَيُشْتَرطُ فِيْهَا ٱلتَّمَلُّكُ بِالزِّرَاعَةِ أَوِ ٱلْإِنْتِقَالِ قَبْلَ ٱنْعِقَادِ ٱلثَّمَرَةِ وَ ٱلْحَبِّ، وَ نِصَابُهَا أَلْفَانِ وَ سَبْعُمِائَةِ رَطْلٍ بِالْعِرَاقِيِّ، وَ يَجِبُ فِي ٱلزَّائِدِ مُطْلَقاً، وَ ٱلْـمُخْرَجُ ٱلْعُشْرُ إِنْ سُقِيَ سَيْحاً أَوْ بَعْلاً أَوْ عِذْباً وَ نِصْفُ ٱلْعُشْرِ بِغَيْرِهِ، وَ لَوْ سُقِيَ بِهِمَا فَالْأَغْلَبُ، وَ مَعَ ٱلتَّسَاوِي ثَلاَثَةُ أَرْبَاعِ ٱلْعُشْرِ.

---

[۶] نصاب طلا و نقره

شرائط وجوب زکات در طلا و نقره این است که: به حد نصاب برسند، مسکوک باشند و سال بر آنها سپری شود.

نصاب اول طلا بیست دینار است و نصاب بعدی چهار دینار می‌باشد. نصاب اوّل نقره دویست درهم است و نصاب بعدی چهل درهم می‌باشد. مقدار زکات در هر یک از این دو، یک چهارمِ عُشر [= یک چهلم] از عین مال است و البته قیمت آن نیز کفایت می‌کند.

[۷] نصاب غلاّت

شرائط وجوب زکات در غلاّت این است که شخص از راه کاشتن مالک آنها شده باشد و یا پیش از انعقاد میوه و دانه به مِلک او منتقل شده باشند. نصاب غلاّت ۲۷۰۰ رطل عراقی است و اضافه بر این، هر مقدار باشد زکات در آن واجب است.

اگر زراعت با آب جاری آبیاری شود و یا ریشهٔ گیاه از رطوبت زمین و یا آب باران استفاده کند، مقدار زکات $\frac{۱}{۱۰}$ است و در غیر این صورت، مقدار زکات نصفِ یک دهم [= $\frac{۱}{۲۰}$] است. و اگر زراعت از هر دو طریق آبیاری می‌شود، باید طریقی که غالب‌تر است ملحوظ شود، و اگر هر دو طریق مساوی است مقدار زکات سه چهارمِ عشر [= $\frac{۳}{۴۰}$] است.

اَلْفَصْلُ اَلثَّانِي

[۸] إِنَّمَا تُسْتَحَبُّ زَكَاةُ اَلتِّجَارَةِ مَعَ اَلْحَوْلِ وَ قِيَامِ رَأْسِ اَلْمَالِ فَصَاعِداً وَ نِصَابِ اَلْمَالِيَّةِ فَيُخْرَجُ رُبْعُ عُشْرِ اَلْقِيْمَةِ، وَ حُكْمُ بَاقِي أَجْنَاسِ اَلزَّرْعِ حُكْمُ اَلْوَاجِبِ، وَ لاَ يَجُوزُ تَأْخِيرُ اَلدَّفْعِ عَنْ وَقْتِ اَلْوُجُوبِ مَعَ اَلْإِمْكَانِ فَيَضْمَنُ وَ يَأْثِمُ.

[۹] وَ لاَ تُقَدَّمُ عَلَىٰ وَقْتِ اَلْوُجُوبِ إِلاَّ قَرْضاً فَتُحْتَسَبُ عِنْدَ اَلْوُجُوبِ بِشَرْطِ بَقَاءِ اَلْقَابِضِ عَلَى اَلصِّفَةِ، وَ لاَ يَجُوزُ نَقْلُهَا عَنْ بَلَدِ اَلْمَالِ إِلاَّ مَعَ إِعْوَازِ اَلْمُسْتَحَقِّ فَيَضْمَنُ لاَمَعَهُ، وَ فِي اَلْإِثْمِ قَوْلاَنِ وَ يُجْزِيءُ.

فصل دوم

[۸] زکات تجارت در صورتی استحباب دارد که سال بر آن سپری شود و مقدار سرمایه یا بیش از آن در طول سال باقی بوده، بحدّ نصاب مالی [طلا و نقره] برسد. در این صورت $\frac{1}{40}$ مقدار قیمت بعنوان زکات پرداخت می‌شود. حکم غلاّتی که زکات در آنها مستحب است [مثل برنج، عدس، ...] مانند حکم غلاّتی است که زکات در آنها واجب است.

در صورتِ امکان، تأخیر در پرداخت زکات از هنگام وجوب جایز نیست و لذا اگر ـ در این صورت ـ تأخیر کند، ضامن و معصیت کار است.

[۹] و نیز فرد نباید پرداخت زکات را از وقت وجوب آن جلو بیندازد مگر بعنوان قرض، که در این صورت بایستی هنگام وجوب زکات، نیّت کند آنچه پرداخته بعنوان زکات بحساب آید، البته بشرط آنکه گیرندهٔ زکات همچنان بر وصف خود باقی باشد.

انتقال دادن زکات از شهری که مال زکاتی در آن واقع است، جایز نمی‌باشد مگر اینکه مستحقّی در آن شهر یافت نشود، در غیر این صورت ضامن است و در اینکه این عمل گناه است یا نه، دو قول است و البته کفایت از زکات می‌کند.

اَلْفَصْلُ اَلثَّالِثُ : فِي اَلْمُسْتَحِقِّ

[۱۰] وَ هُوَ اَلْفُقَرَاءُ وَ اَلْمَسَاكِيْنُ وَ يَشْمُلُهُمَا مَنْ لاَ يَمْلِكُ مَؤُونَةَ سَنَةٍ، وَ اَلْمَرْوِيُّ أَنَّ اَلْمِسْكِيْنَ أَسْوَأُ حَالاً، وَ اَلدَّارُ وَ اَلْخَادِمُ مِنَ اَلْمَؤُونَةِ، وَ يُمْنَعُ ذُو اَلصَّنْعَةِ وَ اَلضَّيْعَةِ إِذَا نَهَضَتْ بِحَاجَتِهِ وَ إِلاَّ تَنَاوَلَ اَلتَّتِمَّةَ لاَ غَيْرُ وَ اَلْعَامِلُونَ وَهُمُ اَلسُّعَاةُ فِي تَحْصِيْلِهَا.

[۱۱] وَ اَلْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ وَهُمْ كُفَّارٌ يُسْتَمَالُونَ إِلَى اَلْجِهَادِ، قِيْلَ: وَ مُسْلِمُونَ أَيْضاً، وَ فِي اَلرِّقَابِ وَهُمُ اَلْمُكَاتَبُونَ وَ اَلْعَبِيْدُ تَحْتَ اَلشِّدَّةِ، وَ اَلْغَارِمُونَ وَهُمُ اَلْمَدِيْنُونَ فِي

فصل سوم

[۱۰] این فصل در باب مستحقّین زکات است که عبارتند از: فقرا و مساکین؛ و تعریفی که هر دو عنوان را شامل شود این است: کسی که مخارج سالانهٔ خود را نداشته باشد. در روایت آمده که حالِ مسکین بدتر از فقیر است.

خانه و خدمتگزار جزو مخارج سالانه محسوب می‌شوند.

کسانی که صاحب صنعت و دارای کالایی هستند که نیاز آنان را برطرف می‌کند نمی‌توانند از زکات استفاده کنند. و اگر بخشی از هزینهٔ سالشان باقی می‌ماند، فقط در همان باقیمانده می‌توانند از زکات استفاده کنند، نه در غیر آن.

گروه دیگر از مستحقین زکات کسانی هستند که در امر زکات کار می‌کنند، یعنی آنها که برای جمع‌آوری آن می‌کوشند.

[۱۱] گروه دیگر از مستحقّین زکات کفّاری هستند که با پرداخت زکات، آنها را برای شرکت در جهاد متمایل کنند که مولَّفة القلوب نامیده می‌شوند. عده‌ای گفته‌اند از مسلمانان نیز می‌توانند چنین باشند.

مصرف دیگر زکات در مورد بردگان است و منظور، بندگان مکاتب‌اند [بنده‌ای که شرط کرده پولی به مولا بدهد و خود را آزاد کند] و نیز بندگانی که تحت فشار واقع شده‌اند.

غَيْرِ مَعْصِيَةٍ، وَ ٱلْمَرْوِيُّ: أَنهُ لاَ يُعْطَىٰ مَجْهُولُ ٱلْحَالِ وَ يُقَاصُّ ٱلْفَقِيْرُ بِهَا وَ إِنْ مَاتَ أَوْ كَانَ وَاجِبَ ٱلنَّفَقَةِ، وَ فِي سَبِيْلِ ٱللّٰهِ وَ هُوَ ٱلْقُرَبُ كُلُّهَا.

[۱۲] وَ ٱبْنُ ٱلسَّبِيْلِ وَ هُوَ ٱلْمُنْقَطِعُ بِهِ وَ لاَ يَمْنَعُ غِنَاهُ فِي بَلَدِهِ مَعَ عَدَمِ تَمَكُّنِهِ مِنَ ٱلاِعْتِيَاضِ عَنْهُ وَ مِنْهُ ٱلضَّيْفُ. وَ تُشْتَرَطُ ٱلْعَدَالَةُ فِيْمَنْ عَدَا ٱلْمُؤَلَّفَةِ، وَ لَوْكَانَ ٱلسَّفَرُ مَعْصِيَةً مُنِعَ.

[۱۳] وَ يُعْطَى ٱلطِّفْلُ وَ لَوْكَانَ أَبَـوَاهُ فَـاسِقَيْنَ وَ قِـيْلَ: ٱلْـمُعْتَبَرُ تَـجَنُّبُ ٱلْكَـبَائِرِ. وَ يُـعِيْدُ ٱلْمُخَالِفُ ٱلزَّكَاةَ لَوْ أَعْطَاهَا مِثْلَهُ وَ لاَ يُعِيْدُ بَاقِيَ ٱلْعِبَادَاتِ وَ يُشْـتَرَطُ أَنْ لاَ يَكُـونَ

مصرف دیگر زکات در مورد بدهکارانی است که از وام خود در معصیت استفاده نکرده باشند.

در روایت آمده که نباید زکات به فرد مجهول‌الحال داده شود.

طلبکار می‌تواند [از باب تقاصّ] طلبِ خود از بدهکارِ تهیدست را بعنوان زکات محسوب کند، گرچه بدهکار مرده یا واجب النفقه باشد. مصرف دیگر زکات، هر گونه مصرفی است که در راه خدا و موجب قرب به خدا باشد.

[۱۲] دیگر از مستحقّین زکات، مسافری است که در بین راه مانده است. و اگر در شهر خود دارای مکنت و ثروت باشد، مانع از پرداخت زکات نمی‌شود، البته در صورتی که نتواند مال خود را در سفر معاوضه کند. مهمان نیز حکم مسافر در راه مانده را دارد.

بجز مؤلّفة القلوب، در سایر مستحقین زکات، عدالت شرط است. و اگر سفر مسافرِ در راه مانده، سفر معصیت باشد از زکات ممنوع است.

[۱۳] [شرط عدالت در کودکان معتبر نیست و] زکات بـآنان پرداخت می‌شود، گرچه والدین آنها فاسق باشند. برخی گفته‌اند در مستحقین زکات اجتناب از گناهان کبیره شرط است.

مخالف [سنّی] اگر زکات را به شخصی مانند خود داده باشد بایستی اعاده کند، ولی

وَاجِبَ اَلنَّفَقَةِ عَلَى اَلْمُعْطِي وَ لاَ هَاشِمِياً إِلاَّ مِنْ قَبِيْلِهِ أَوْ تَعَذَّرَ كِفَايَتُهُ مِنَ اَلْخُمْسِ.

[۱٤] وَ يَجِبُ دَفْعُهَا إِلَى اَلْإِمَامِ مَعَ اَلطَّلَبِ بِنَفْسِهِ أَوْ بِسَاعِيْهِ، قِيْلَ: وَكذا اِلَـى اَلْـفَقِيْهِ فِـي اَلْغَيْبَةِ وَ دَفْعُهَا إِلَيْهِمْ إِبْتِدَاءً أَفْضَلُ وَ قِيْلَ: يَجِبُ. وَ يُصَدَّقُ اَلْمَالِكُ فِي اَلْإِخْرَاجِ بِغَيْرِ يَمِينٍ.

[۱٥] وَ تُسْتَحَبُّ قِسْمَتُهَا عَلَى اَلْأَصْنَافِ وَ إِعْطَاءُ جَمَاعَةٍ مِنْ كُلِّ صِنْفٍ وَ يَجُوزُ لِلْوَاحِدِ وَ اَلْإِغْنَاءِ إِذَاكَانَ دَفْعَةً، وَ أَقَلُّ مَا يُعْطَىٰ آسْتِحْبَاباً مَا يَجِبُ فِي أَوَّلِ نُصُبِ اَلنَّقْدَيْنِ،

اعادهٔ بقیّهٔ عبادات لازم نیست. شرط دیگر در مستحقّ زکات این است که واجب النفقهٔ زکات دهنده نباشد و نیز اینکه از سلسلهٔ سادات هاشمی نباشد، مگر اینکه پرداخت کنندهٔ زکات نیز هاشمی باشد و یا آنکه مقدار خمس برای او کافی نباشد.

[۱۴] در صورتی که امام معصوم یا عامل او زکات را طلب کنند، پرداخت زکات به آنان واجب است. برخی گفته‌اند در زمان غیبت امام علیه السلام پرداخت زکات به فقیه واجب است. و افضل آن است که شخص از ابتدا بدون طلب، زکات را به آنان پرداخت کند و برخی گفته‌اند که پرداخت زکات بدون طلب واجب است.

قولِ شخص مالک در اینکه زکات را پرداخت نموده، بدون قسم خوردن بایستی تصدیق شود.

[۱۵] تقسیم زکات بین اصناف هشتگانهٔ مستحقین و اعطاء آن به گروهی از هر صنف استحباب دارد و البته دادنِ همهٔ زکات به یک صنف جایز است.

اگر زکات یکباره به مستحق پرداخت شود، جایز است [بیش از حد کفایت] به او پرداخت شود تا غنی گردد.

کمترین مقداری که استحباباً به مستحق پرداخت می‌شود، مقدارِ واجب در نصابِ اول طلا و نقره است.

و مستحب است که امام علیه السلام یا نائب او در حق مالک دعا کنند، در زمان غیبت،

وَ يُسْتَحَبُّ دُعَاءُ ٱلْإِمَامِ أَوْ نَائِبِه لِلْمَالِكِ وَ مَعَ ٱلْغَيْبَةِ لاَ سَاعِيَ وَ لاَ مُؤَلَّفَ إِلاَّ لِمَنْ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَلْيُخَصَّ بِزَكَاةِ ٱلنَّعَمِ ٱلْمُتَجَمِّلُ وَ إِيْصَالُهَا إِلَىٰ ٱلْمُسْتَحْيِي مِنْ قَبُولِهَا هَدِيَّةً.

ٱلْفَصْلُ ٱلرَّابِعُ : فِي زَكَاةِ ٱلْفِطْرَةِ

[۱٦] وَ تَجِبُ عَلَى ٱلْبَالِغِ ٱلْعَاقِلِ ٱلْحُرِّ ٱلْمَالِكِ قُوْتَ سَنَتِهِ عَنْهُ وَعَنْ عِيَالِهِ وَ لَوْ تَبَرُّعاً، وَ تَجِبُ عَلَى ٱلْكَافِرِ وَ لاَ تَصِحُّ مِنْهُ، وَ ٱلْاِعْتِبَارُ بِالشُّرُوطِ عِنْدَ ٱلْهِلاَلِ، وَ يُسْتَحَبُّ لَوْ تَجَدَّدَ ٱلسَّبَبُ مَا بَيْنَ ٱلْهِلاَلِ إِلَى ٱلزَّوَالِ.

[۱۷] وَ قَدْرُهَا صَاعٌ مِنَ ٱلْحِنْطَةِ أَوِ ٱلشَّعِيْرِ أَوِ ٱلتَّمْرِ أَوِ ٱلزَّبِيْبِ أَوْ ٱلْأَرُزِّ أَوِ ٱلْإِقْطِ أَوِ ٱللَّبَنِ،

کارگزاران زکات و مؤلَّفة القلوب جزء مستحقین نیستند مگر آنکه کسی [مثل فقیه] به این دو گروه نیاز پیدا کند.

زکات چهارپایان را بایستی اختصاصاً به اهل تجمل پرداخت و برای کسی که از پذیرفتن زکات حیا دارد بایستی بعنوان هدیه ارسال کرد.

فصل چهارم : زکات فطره

[۱۶] زکات فطره بر شخص بالغ، عاقل و آزادی که مالک قوتِ یکسال خود باشد، واجب است. شخص باید زکات فطره را از طرف خود و همسر و فرزندان و هر کس دیگری که نانخور او محسوب می‌شود، و لو تبرعاً [مثل مهمان] از مال خود خارج کند.

پرداخت زکات فطره بر کافر واجب است ولی عمل او صحیح نیست. و معتبر بودن شرائط زکات فطره، در هنگام هلال [ماه شوال] است و البته اگر موجباتِ زکات فطره بین هلال ماه شوّال تا ظهر روز عید فطر فراهم شود، پرداخت زکات فطره مستحبّ است.

[۱۷] مقدار زکات فطره یک صاع [تقریباً معادل سه کیلو] از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا برنج یا کشک و یا شیر است و از همه بهتر خرماست، [سپس مویز] و پس از

وَ أَفْضَلُهَا ٱلتَّمْرُ ثُمَّ مَا يَغْلِبُ عَلَىٰ قُوتِهِ، وَ ٱلصَّاعُ تِسْعَةُ أَرْطَالٍ، وَ لَوْ مِنَ ٱللَّبَنِ فِي ٱلْأَقْوَىٰ، وَ يَجُوزُ إِخْرَاجُ ٱلْقِيمَةِ بِسِعْرِ ٱلْوَقْتِ.

[۱۸] وَ تَجِبُ ٱلنِّيَّةُ فِيهَا وَ فِي ٱلْمَالِيَّةِ، وَ مَنْ عَزَلَ إِحْدٰيهُمَا لِعذْرٍ ثُمَّ تَلَفَتْ لَمْ يَضْمَنْ وَ مَصْرَفُهَا مَصْرَفُ ٱلْمَالِيَّةِ، وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ لاَ يَقْصُرَ ٱلْعَطَاءُ عَنْ صَاعٍ إِلاَّ مَعَ ٱلْإِجْتِمَاعِ وَ ضِيقِ ٱلْمَالِ، وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يُخَصَّ بِهَا ٱلْمُسْتَحِقُّ مِنَ ٱلْقَرَابَةِ وَ ٱلْجَارِ وَ لَوْ بَانَ ٱلْآخِذُ غَيْرَ مُسْتَحِقٍّ ٱرْتُجِعَتْ، وَ مَعَ ٱلتَّعَذُّرِ يُجْزِيءُ إِنِ ٱجْتَهَدَ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ عَبْدَهُ.

آن هرچه که خوراک غالب شخص محسوب می‌شود. صاع [واجب] برابر است با نُه رطل حتی از شیر بنا بر قول اقویٰ [برخی گفته‌اند در شیر یک صاع واجب نیست، بلکه شش رطل یا چهار رطل کافیست].

می‌توان زکات فطره را از قیمتِ جنس به نرخ روز محاسبه کرد.

[۱۸] در زکات فطره و در زکات مال، نیّت کردن واجب است. اگر کسی بخاطر وجود محذوری [که مانع جدا کردن زکات است]، در نیّت خود زکات فطره یا زکات مال را از مال معیّنی کنار بگذارد و سپس [بدون تفریط و سهل‌انگاری] آن مال تلف شود، ضامن نخواهد بود. موارد مصرف زکات فطره، همان موارد مصرف زکات اموال است. مستحب است آنچه از زکات فطره به کسی عطا می‌شود، از یک صاع کمتر نباشد، مگر در صورتی که گروهی از مستحقّین اجتماع کرده باشند و مقدار زکات هم کم باشد. و نیز مستحب است زکات فطره به افراد مستحق از خویشاوندان و همسایگان اختصاص یابد.

اگر بعد از پرداخت روشن شود که گیرندهٔ زکات، مستحق نبوده، [در صورتی که ممکن باشد] از او پس گرفته می‌شود. و اگر ممکن نباشد، در صورتی که صاحب مال در شناختِ وضعیت گیرنده تلاش لازم را انجام داده باشد، مُجزی [کافی] خواهد بود، بجز صورتی که گیرندهٔ زکات عبدِ صاحب مال باشد.

كِتَابُ ٱلْخُمْسِ

[١] وَ يَجِبُ فِي ٱلْغَنِيْمَةِ بَعْدَ إِخْرَاجِ ٱلْمُؤَنِ وَ ٱلْمَعْدِنِ وَ ٱلْغَوْصِ وَ أَرْبَاحِ ٱلْمَكَاسِبِ وَ ٱلْحَلاَلِ ٱلْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ وَ لاَ يَتَمَيَّزُ وَ لاَ يُعْلَمُ صَاحِبُهُ وَ ٱلْكَنْزِ إِذَا بَلَغَ عِشْرِيْنَ دِيْنَاراً، قِيل: وَ ٱلْمَعْدِنُ كَذَلِكَ. وَ قَالَ ٱلشَّيْخُ فِي ٱلْخِلاَفِ: لاَ نِصَابَ لَهُ. وَ ٱعْتَبَرَ أَبُو ٱلصَّلاَحِ فِيْهِ دِيْنَاراً، كَالْغَوْصِ وَ أَرْضِ ٱلذِّمِّيِّ ٱلْمُنْتَقِلَةِ إِلَيْهِ مِنْ مُسْلِمٍ وَ لَمْ يَذْكُرْهَا كَثِيْرٌ.

[٢] وَ أَوْجَبَهُ أَبُو ٱلصَّلاَحِ فِي ٱلْمِيْرَاثِ وَ ٱلصَّدَقَةِ وَ ٱلْهِبَةِ وَ ٱنْكَرَهُ ٱبْنُ إِدْرِيْسَ

كتاب خمس

[١] [در هفت چيز خمس واجب است: اول] غنيمت پس از كنار گذاشتن مخارج آن. [دوّم] معدن. [سوم] آنچه از طريق غواصى از دريا بدست آيد. [چهارم] سودِ كسب. [پنجم] مال حلالى كه مخلوط به حرام است و حرام مشخص نباشد و نيز صاحب آن مشخص نيست. [ششم] گنج، در صورتى كه به مقدار بيست دينار برسد، و گفته‌اند معدن نيز اين شرط را دارد، ولى شيخ طوسى رحمه الله در كتاب خلاف مى‌گويد براى معدن نصابى وجود ندارد. ابو الصلاح در معدن همانند غوص نصاب يک دينار را معتبر شمرده است. [هفتم] زمين كُفّار اهل ذمه، در صورتى كه از مسلمانان به آنها منتقل شده باشد. اين مورد از خمس را بسيارى از فقها ذكر نكرده‌اند.

[٢] ابو الصلاح در ارث، صدقه و هبه خمس را واجب دانسته، امّا ابن ادريس منكر خمس در اينها شده است، و قول ابو الصلاح قول نيكوئى است. شيخ مفيد رحمه الله در

وَ ٱلْأَوَّلُ أَحْسَنُ. وَ ٱعْتَبَرَ ٱلْمُفِيْدُ فِي ٱلْغَنِيْمَةِ وَ ٱلْغَوْصِ وَ ٱلْعَنْبَرِ عِشْرِيْنَ دِيْنَاراً عَيْناً أَوْ قِيمَةً، وَ ٱلْمَشْهُورُ أَنَّهُ لاَ نِصَابَ لِلْغَنِيْمَةِ، وَ يُعْتَبَرُ فِي ٱلْأَرْبَاحِ مَؤُوْنَتُهُ وَ مَؤُونَةُ عِيَالِهِ مُقْتَصِداً.

[۳] وَ يُقَسَّمُ سِتَّةَ أَقْسَامٍ: ثَلاَثَةٌ لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ ٱلسَّلاَمُ تُصْرَفُ إِلَيْهِ حَاضِراً وَ إِلَىٰ نُوَّابِهِ غَائِباً أَوْ تُحْفَظُ، وَ ثَلاَثَةٌ لِلْيَتَامَىٰ وَ ٱلْمَسَاكِيْنِ وَ أَبْنَاءِ ٱلسَّبِيْلِ مِنَ ٱلْهَاشِمِيِّيْنَ بِالْأَبِ وَ قَالَ ٱلْمُرْتَضَىٰ: وَ بِالْأُمِّ. وَ يُشْتَرَطُ فَقْرُ شُرَكَاءِ ٱلْإِمَامِ، وَ يَكْفِي فِي ٱبْنِ ٱلسَّبِيْلِ ٱلْفَقْرُ فِي بَلَدِ ٱلتَّسْلِيْمِ، وَلاَ يُعْتَبَرُ ٱلْعَدَالَةُ وَ يُعْتَبَرُ ٱلْإِيْمَانُ.

[٤] وَ نَفْلُ ٱلْإِمَامِ أَرْضٌ ٱنْجَلَىٰ عَنْهَا أَوْ تَسَلَّمَتْ طَوْعاً أَوْ بَادَ أَهْلُهَا، وَ ٱلْآجَامُ، وَ رُؤُوسُ

غنیمت و غوص و عنبر بیست دینار بودن عین یا قیمت آن را لازم دانسته است، در حالی که قول مشهور این است که غنیمت نصاب ندارد.

در خمسِ سود کسب، لازم است ابتداءً مخارج معمول و متوسط یکسال شخص و خانوادهٔ او کنار گذاشته شود.

[۳] خمس به شش قسمت تقسیم می‌شود: سه قسمت از آنِ امام معصوم علیه‌السلام است که به ایشان ـ در زمان حضور ـ و یا نائب ایشان ـ در زمان غیبت ـ پرداخته می‌شود و یا محفوظ می‌ماند، و سه قسمت دیگر از آنِ یتیمان، فقیران و مسافران در راه مانده‌ای است که از طرف پدر از سادات هاشمی باشند ولی سید مرتضی معتقد است گرچه از طرف مادر هاشمی باشند کافی است.

در سه گروه فوق که شریک امام علیه‌السلام در خمس‌اند، فقر و تنگدستی شرط است و در موردِ مسافرِ در راه مانده، همینکه در مکانی که خمس به او تسلیم می‌شود فقیر باشد کافیست. در این سه گروه، عدالت شرط نیست ولی ایمان [شیعه بودن] معتبر است.

[۴] و امّا انفالِ امام معصوم علیه‌السلام عبارتست از زمینی که مردم آن کوچ کرده باشند، یا زمینی که صاحب آن به میل و رغبت آن را به مسلمین واگذار کرده باشد، یا زمینی که

اَلْجِبَالِ، وَ بُطُونُ اَلْأَوْدِيَةِ وَ مَا يَكُونُ بِهَا، وَ صَوَافِي مُلُوكِ اَلْحَرْبِ، وَ مِيْرَاثُ فَـاقِدِ اَلْوَارِثِ، وَ اَلْغَنِيْمَةُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ. أَمَّا اَلْمَعَادِنُ فَالنَّاسُ فِيْهَا شَرْعٌ.

اهل آن از بین رفته باشند، و نی‌زارها، سرِ کوهها و داخلِ دره‌ها و آنچه در آنهاست و آنچه سلاطین کفّار حربی از اموال اختصاصی برای خویش برگزیده‌اند و میراث کسی که وارث ندارد و غنیمتی که بدون اذن امام بدست آید.

و اما در معادن همهٔ مردم علی‌السویه سهم دارند.

كِتَابُ ٱلصَّوْمِ

[١] وَ هُوَ ٱلْكَفُّ عَنِ ٱلْأَكْلِ وَ ٱلشُّرْبِ مُطْلَقاً، وَ ٱلْجِمَاعِ كُلِّهِ وَ ٱلْاِسْتِمْنَاءِ وَ إِيْصَالِ ٱلْغُبَارِ ٱلْمُتَعَدِّي وَ ٱلْبَقَاءِ عَلَى ٱلْجِنَابَةِ، وَ مُعَاوَدَةِ ٱلنَّومِ جُنُباً بَعْدَ ٱنْتِبَاهَتَيْنِ فَيُكَفِّرُ، وَ يَقْضِي لَوْ تَعَمَّدَ ٱلْإِخْلاَلَ وَ يَقْضِي لَوْ عَادَ بَعْدَ ٱنْتِبَاهَةٍ أَو ٱحْتَقَنَ بِالْمَائِعِ أَوِ ٱرْتَمَسَ مُتَعَمِّداً، أَوْ تَنَاوَلَ مِنْ دُونِ مُرَاعَاةٍ مُمْكِنَةٍ فَأَخْطَأَ سَوَاءٌ كَانَ مُسْتَصْحِبَ ٱللَّيْلِ أَوِ ٱلنَّهَارِ.

[٢] وَ قِيْلَ: لَوْ أَفْطَرَ لِظُلْمَةٍ مُوهِمَةٍ ظَانّاً فَلاَ قَضَاءَ، أَوْ تَعَمَّدَ ٱلْقَيءَ أَوْ أُخْبِرَ بِدُخُولِ ٱللَّيْلِ فَأَفْطَرَ أَوْ بِبَقَائِهِ فَتَنَاوَلَ وَ يَظْهَرُ ٱلْخِلاَفُ، أَوْ نَظَرَ إِلَى ٱمْرَأَةٍ أَوْ غُلاَمٍ فَأَمْنَىٰ، وَ لَوْ

کتاب روزه

[۱] روزه یعنی خودداری کردن در روز از مطلقِ خوردن و آشامیدن، آمیزش جنسی به همهٔ اقسام آن، استمناء، رساندن غبار به حلق، در حال جنابت ماندن تا اذان صبح، و خوابیدن با حال جنابت پس از دوبار بیداری.

اگر در هر یک از این امور عمداً اخلال نماید باید هم کفاره بدهد و هم روزه را قضا کند. و اگر جُنُب پس از یک بیداری به خواب برگردد یا شخص روزه‌دار با مایعی تنقیه کند، یا عمداً سرش را زیر آب فرو برد، یا بدون مراعات احتیاط ممکن در وقت صبح و مغرب، بخورد و بیاشامد و سپس خطایش آشکار شود، خواه استصحاب شب کند یا روز، باید روزه را قضا کند ولی کفاره ندارد.

[۲] برخی گفته‌اند اگر بخاطر تاریکی زیاد که موهِم پیدایش شب است گمان کند که شب شده و افطار نماید، قضا ندارد. و نیز در صورتی که عمداً قِی کند، یا در

قَصَدَ فَالْأَقْرَبُ ٱلْكَفَّارَةُ وَ خُصُوصاً مَعَ ٱلْاِعْتِيَادِ إِذْ لاَ يَنْقُصُ عَنِ ٱلْاِسْتِمْنَاءِ بِيَدِهِ أَوْ مُلاَعَبَةٍ.

[۳] وَ تَتَكَرَّرُ ٱلْكَفَّارَةُ بِتَكَرُّرِ ٱلْوَطْءِ أَوْ تَغَايُرِ ٱلْجِنْسِ أَوْ تَخَلُّلِ ٱلتَّكْفِيرِ أَوِ آخْتِلاَفِ ٱلْأَيَّامِ وَ إِلاَّ فَوَاحِدَةٌ، وَ يَتَحَمَّلُ عَنِ ٱلزَّوْجَةِ ٱلْمُكْرَهَةِ ٱلْكَفَّارَةَ، وَ ٱلتَّعْزِيْرَ بِخَمْسَةٍ وَ عِشْرِيْنَ سَوْطاً فَيُعَزَّرُ خَمْسِيْنَ وَ لَوْ طَاوَعَتْهُ فَعَلَيْهَا.

ٱلْقَوْلُ فِي شُرُوطِهِ

[٤] وَ يُعْتَبَرُ فِي ٱلْوُجُوبِ ٱلْبُلُوغُ وَ ٱلْعَقْلُ وَ ٱلْخُلُوُّ مِنَ ٱلْحَيْضِ وَ ٱلنِّفَاسِ وَ ٱلسَّفَرِ، وَ فِي ٱلصِّحَّةِ ٱلتَّمِيِيْزُ وَ ٱلْخُلُوُّ مِنْهُمَا وَ مِنَ ٱلْكُفْرِ، وَ يَصِحُّ مِنَ ٱلْمُسْتَحَاضَةِ إِذَا فَعَلَتِ

صورتی که به او بگویند شب فرا رسیده و او هم افطار کند و یا بگویند هنوز شب باقیست و او هم هنگام سحر چیزی بخورد و بعداً خلاف آن ثابت شود و یا در صورتی که به زن یا پسر بچه‌ای نگاه کند و [بدون قصد و عادت]، منی از او خارج شود باید روزه را قضا کند. و اگر با قصد انزال نظر کند، قولِ اقرب به صواب این است که کفاره هم بر او واجب می‌شود، بخصوص اگر معتاد به این کار باشد، زیرا این کار کمتر از استمناء با دست و یا ملاعبه [بازی شهوت‌آور] نیست.

[۳] در صورت تکرار جماع یا تغایر مُبطلِ روزه یا پرداخت کفاره بین دو فعلِ مبطل روزه یا اختلاف در روزها، کفاره مکرّر می‌شود و در غیر این صور یک کفاره کافی است.

شوهر بایستی کفارهٔ همسری راکه مجبور به جماع کرده بپردازد و نیز تعزیر به ۲۵ تازیانهٔ او را متحمل شده، مجموعاً ۵۰ تازیانه بخورد. و اگر زن در این امر با شوهر خود همراهی کند، مُجازات بر عهدهٔ خود اوست.

شرائط روزه

[۴] در وجوب روزه بلوغ و عقل و در حیض و نفاس و در سفر نبودن شرط است. و در صحت روزه، ممیّز بودن و عدم حیض و نفاس و کفر شرط است. روزهٔ زن مستحاضه در صورتی که غسل واجب خود را انجام داده باشد، صحیح است. و نیز

اَلْوَاجِبَ مِنَ اَلْغُسْلِ وَ مِنَ اَلْمُسَافِرِ فِي دَمِ اَلْمُتْعَةِ وَ بَدَلِ اَلْبَدَنَهِ وَ اَلنَّذْرِ اَلْمُقَيَّدِ بِـهِ، قِيْلَ: وَ جَزَاءِ اَلصَّيْدِ. وَ يُمَرَّنُ اَلصَّبِيُّ لِسَبْعٍ وَ قَالَ اَبْنَا بَابَوَيْهِ وَ اَلشَّيْخُ فِي اَلنِّهَايَهِ: لِتِسْعٍ.

[۵] وَ اَلْمَرِيْضُ يَتَّبِعُ ظَنَّهُ فَلَوْ تَكَلَّفَهُ مَعَ ظَنِّ اَلضَّرَرِ قَضَىٰ. وَتَجِبُ فِيْهِ اَلنِّيَّةُ اَلْمُشْتَمِلَةُ عَلَى اَلْوَجْهِ وَ اَلْقُرْبَةِ لِكُلِّ لَيْلَةٍ، وَ اَلْـمُقَارَنَةُ مُـجْزِئَةٌ وَ اَلنَّـاسِي يُـجَدِّدُهَا إِلَـى اَلزَّوَالِ، وَ اَلْمَشْهُورُ بَيْنَ اَلْقُدَمَاءِ اَلْإِكْتِفَاءُ بِنِيَّةٍ وَاحِدَةٍ لِلشَّهْرِ، وَ اَدَّعَىٰ اَلْمُرتَضَىٰ فِي اَلرَّسِيَّةِ فِيْهِ اَلْإِجْمَاعَ، وَ اَلْأَوَّلُ أَوْلَىٰ. وَ يُشْتَرَطُ فِيْمَا عَدَا رَمَضَانَ اَلتَّعْيِيْنُ.

[۶] وَ يُعْلَمُ بِرُؤْيَةِ اَلْهِلاَلِ أَوْ شَهَادَةِ عَدْلَيْنِ أَوْ شِيَاعٍ أَوْ مُـضِيِّ ثَـلاَثِيْنَ مِـنْ شَـعْبَانَ لاَ

روزهٔ مسافر در حجّ تمتّع [که توانِ قربانی گوسفند ندارد پذیرفته و] صحیح است و همچنین ۱۸ روزه‌ای که عوض از شتر قربانی است در سفر صحیح است و نیز روزهٔ نذری که مقیّد به سفر باشد صحیح است و گفته شده روزه‌ای که کفارهٔ صید در سفر حج است نیز صحیح می‌باشد.

کودک را بایستی از هفت سالگی بـه روزه گـرفتن تـمرین داد و شـیخ صـدوق و پسرش[رهما] و شیخ طوسیﷺ در نهایهٔ گفته‌اند کودک از نه سالگی باید تمرین داده شود.

[۵] شخص مریض بایستی تابع ظنّ خود باشد و لذا اگر با وجودِ ظنّ بـه ضـرر، روزه را به سختی بگیرد باید آن را قضا کند. روزه‌دار بایستی برای هر شب، نیّتِ همراه با قصد وجه و قصد قربت داشته باشد و اگر نیّت را مقارن با طلوع فجر قرار دهد کافی است. و کسی که نیّت را در شب فراموش کند، بایستی تا ظهر نیت کند. قول مشهور در بین قدماء این است که یک نیّت برای کل رمضان کـافی است و سـید مـرتضیﷺ در کتاب «الرّسیّة» بر این مطلب ادعای اجماع کرده است ولی قول اول اولیٰ است. و در غیر روزهٔ رمضان، تعیین مشخصات روزه در نیّت شرط است.

[۶] ماه رمضان با رؤیت هلال یا شهادت دو عادل یا شایع شدن یا گذشت سی‌روز پس از شعبان معلوم می‌گردد نه با یک شاهد عادل در اوّل ماه. و در هوای صاف برای

بِالْوَاحِدِ فِي أَوَّلِهِ، وَ لاَ تُشْتَرَطُ ٱلْخَمْسُونَ مَعَ ٱلصَّحْوِ، وَ لاَ عِبْرَةَ بِالْجَدْوَلِ وَ ٱلْعَدَدِ وَ ٱلْعُلُوِّ وَ ٱلاِنْتِفَاخِ وَ ٱلتَّطَوُّقِ وَ ٱلْخِفَاءِ لَيْلَتَيْنِ.

[۷] وَ ٱلْمَحْبُوسُ يَتَوَخَّىٰ عَلَىٰ ظَنِّهِ فَإِنْ وَافَقَ أَجْزَأَ فَإِنْ ظَهَرَ ٱلتَّقَدُّمُ أَعَادَ، وَ ٱلْكَفُّ مِنْ طُلُوعِ ٱلْفَجْرِ ٱلثَّانِي إِلَىٰ ذِهَابِ ٱلْحُمْرَةِ ٱلْمَشْرِقِيَّةِ، وَ لَوْ قَدِمَ ٱلْمُسَافِرُ أَوْ بَرِئَ ٱلْمَرِيْضُ قَبْلَ ٱلزَّوَالِ وَ لَمْ يَتَنَاوَلاَ أَجْزَأَهُمَا ٱلصَّوْمُ بِخِلاَفِ ٱلصَّبِيِّ وَ ٱلْكَافِرِ وَ ٱلْحَائِضِ وَ ٱلنُّفَسَاءِ وَ ٱلْمَجْنُونِ وَ ٱلْمُغْمَىٰ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ يُعْتَبَرُ زَوَالُ ٱلْعُذْرِ قَبْلَ ٱلْفَجْرِ.

[۸] وَ يَقْضِيهِ كُلُّ تَارِكٍ لَهُ عَمْداً أَوْ سَهْواً أَوْ لِعُذْرٍ إِلاَّ ٱلصَّبِيُّ وَ ٱلْمَجْنُونُ وَ ٱلْمُغْمَىٰ عَلَيْهِ وَ ٱلْكَافِرُ ٱلْأَصْلِيُّ، وَ تُسْتَحَبُّ ٱلْمُتَابَعَةُ فِي ٱلْقَضَاءِ، وَ رِوَايَةُ عَمَّارٍ عَنِ ٱلصَّادِقِ

شایع شدن رؤیت هلال قولِ ۵۰ نفر شرط نیست. جدول، عدد، بالا آمدن هلال، بزرگی جرم نورانی ماه، وجود هالهٔ نور در پیرامون ماه و پنهانیِ ماه در دو شب برای ثابت شدن ماه رمضان معتبر نیست.

[۷] کسی که زندانی است و از وضع ماهها خبر ندارد باید تفحص کرده، به ظن خود عمل کند و اگر ظن او با واقع مطابق درآمد، کفایت می‌کند و اگر آشکار گردید که پیش از رمضان روزه گرفته، بایستی دوباره روزه بگیرد.

لازم است شخص روزه‌دار از هنگام طلوع فجر دوم [اذان صبح] تا زوال سرخیِ مشرقی [مغرب] از مبطلات روزه خودداری کند.

اگر شخص مسافر قبل از ظهر به وطن خود وارد شود و یا بیمار قبل از ظهر بهبود یابد در حالی که هنوز چیزی از مبطلات روزه را مرتکب نشده باشند، روزهٔ آنها کفایت می‌کند، بر خلافِ کودکی که به بلوغ می‌رسد و کافر و حائض و نفساء و دیوانه و بیهوش که در اینها زوال عذر پیش از سپیدهٔ صبح شرط است.

[۸] کسی که روزه را عمداً یا سهواً یا بخاطر عذری ترک کند بایستی آن را قضا کند، بجز کودک، دیوانه، و بیهوش و کافر اصلی.

در قضا، پشت سر هم گرفتن روزه‌ها مستحب است، امّا از مضمون روایت عمّار از

عَلَيْهِ ٱلسَّلاَمُ تَتَضَمَّنُ ٱسْتِحْبَابَ ٱلتَّفْرِيْقِ.

مَسَائِلُ

[۹] اَلْأُولىٰ: مَنْ نَسِيَ غُسْلَ ٱلْجَنَابَةِ قَضَى ٱلصَّلاَةَ وَ ٱلصَّوْمَ فِي ٱلْأَشْهَرِ، وَ يَتَخَيَّرُ قَاضِي رَمَضَانَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ٱلزَّوَالِ، فَإِنْ أَفْطَرَ بَعْدَهُ أَطْعَمَ عَشْرَةَ مَسَاكِيْنَ، فَإِنْ عَجَزَ صَامَ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ.

[۱۰] اَلثَّانِيَةُ: اَلْكَفَّارَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ ٱلنَّذْرِ ٱلْمُعَيَّنِ وَ ٱلْعَهْدِ عِتْقُ رَقَبَةٍ أَوْ صِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ أَوْ إِطْعَامُ سِتِّيْنَ مِسْكِيْناً، وَ لَوْ أَفْطَرَ عَلَىٰ مُحَرَّمٍ مُطْلَقاً فَثَلاَثٌ.

[۱۱] اَلثَّالِثَةُ: لَوِ ٱسْتَمَرَّ ٱلْمَرِيْضُ إِلَىٰ رَمَضَانَ آخَرَ فَلاَ قَضَاءَ، وَ يَفْدِيْ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ بِمُدٍّ، وَ لَوْ بَرِئَ وَ تَهَاوَنَ فَدَىٰ وَقَضَىٰ، وَ لَوْ لَمْ يَتَهَاوَنْ قَضَىٰ لاَ غَيْرُ.

حضرت صادق ؑ بدست می‌آید که تفکیک روزه‌های قضاء استحباب دارد.

چند مسأله

[۹] **مسألهٔ اول:** کسی که غسل جنابت را فراموش کند، بنا بر اشهرِ اقوال بایستی نماز و روزهٔ خود را قضا کند.

کسی که قضا روزهٔ رمضان را بجا می‌آورد از طلوع فجر تا ظهر مخیّر است که بر روزه باقی بماند یا افطار کند، امّا اگر بعد از ظهر افطار کند، باید ده مسکین طعام بدهد و اگر نمی‌تواند، سه روز روزه بگیرد.

[۱۰] **مسألهٔ دوم:** کفارهٔ روزهٔ رمضان و کفارهٔ نذر معیّن و عهد، آزاد کردن یک بنده، یا دو ماه پیاپی روزه گرفتن و یا اطعامِ شصت مسکین است. و اگر با امر حرامی ـ مطلقاً ـ افطار کند، هر سه کفاره با هم لازم است.

[۱۱] **مسألهٔ سوم:** اگر مرض مریض تا رمضان دیگر ادامه یابد، قضاء روزه لازم نیست و باید برای هر روز، یک مُدّ طعام فدیه بدهد. و اگر مرض بهبود یافت ولی در قضاء روزه سهل‌انگاری کرد، باید هم یک مدّ طعام بدهد و هم قضاء روزه را بجا آورد و اگر سهل‌انگاری نکند، فقط باید قضا کند.

[۱۲] اَلرَّابِعَةُ: إِذَا تَمَكَّنَ مِنَ اَلْقَضَاءِ ثُمَّ مَاتَ قَضَىٰ عَنْهُ أَكْبَرُ وُلْدِهِ اَلذُّكُورِ، وَ قِيْلَ: اَلْوَلِيُّ مُطْلَقاً. وَ فِي اَلقَضَاءِ عَنِ اَلْمُسَافِرِ خِلاَفٌ أَقْرَبُهُ مُرَاعَاةُ تَمَكُّنِهِ مِنَ اَلْمُقَامِ وَ اَلْقَضَاءِ، وَ يَقْضِي عَنِ اَلْمَرْأَةِ وَ اَلْعَبْدِ، وَ اَلْأُنْثَىٰ لاَ تَقْضِي وَ تَتَصَدَّقُ مِنَ اَلتَّرِكَةِ عَنِ اَلْيَومِ بِمُدٍّ، وَ يَجُوزُ فِي اَلشَّهْرَيْنِ اَلْمُتَتَابِعَيْنِ صَوْمُ شَهْرٍ وَ اَلصَّدَقَةُ عَنْ آخَرَ.

[۱۳] اَلْخَامِسَةُ: لَوْ صَامَ اَلْمُسَافِرُ عَالِماً أَعَادَ، وَ لَوْ كَانَ جَاهِلاً فَلاَ، وَ اَلنَّاسِي يُلْحَقُ بِالْعَامِدِ، وَ كُلَّمَا قَصُرَتِ اَلصَّلاَةُ قَصُرَ اَلصَّوْمُ، إِلاَّ أَنَّهُ يُشْتَرَطُ اَلْخُرُوجُ قَبْلَ اَلزَّوَالِ.

[۱٤] اَلسَّادِسَةُ: اَلشَّيْخَانُ إِذَا عَجَزَا فَدَيَا بِمُدٍّ وَ لاَ قَضَاءَ، وَ ذُوْ اَلْعِطَاشِ اَلْمَأْيُوسِ مِنْ بُرْئِهِ

---

[۱۲] **مسألۀ چهارم:** اگر کسی برای قضاء روزه قدرت داشته باشد ولی بمیرد، بایستی پسر بزرگِ او از جانب او قضا کند. و برخی گفته‌اند قضاء آن بر ولیّ او ـ بطور مطلق ـ واجب است. در قضاء از جانبِ مسافر، اقوال مختلف است و قول صائب‌تر این است که در این مورد نیز بایستی مسألۀ تمکن و قدرت بر اقامت و قضاء مورد ملاحظه قرار گیرد.

روزۀ فوت شده از زن و بنده نیز باید [توسط پسر بزرگ یا ولی] قضا شود. و بر دختر لازم نیست روزۀ کسی را قضا کند.

[در جائی که روزۀ میّت قضا نمی‌شود،] باید از ترکۀ او برای هر روز روزۀ فوت شده، یک مدّ طعام صدقه بدهند. و در مورد دو ماه روزۀ پی در پی، ولیّ می‌تواند یک ماه را روزه بگیرد و بجای روزۀ ماه دیگر [از مال میّت] صدقه بدهد.

[۱۳] **مسألۀ پنجم:** اگر مسافری که عالم به حکم است روزه بگیرد، باید اعاده نماید و اگر جاهل به حکم باشد، اعاده ندارد و کسی که حکم را فراموش کرده، مانند عامد است. هر جا نماز قصر شود، روزه نیز شکسته می‌شود، با این تفاوت که قصر روزه مشروط به این است که قبل از ظهر از وطن [یا جائی که به حکم وطن است] خارج شود.

[۱۴] **مسألۀ ششم:** پیرمردان و پیرزنانی که نمی‌توانند روزه بگیرند باید برای هر روز یک مُدّ طعام فدیه بدهند و قضاء بر آنان واجب نیست. و حکم کسی که مرض

كَذَلِكَ وَ لَوْ بَرِىءَ قَضَىٰ.

[۱۵] اَلسَّابِعَةُ: اَلْحَامِلُ اَلْمُقْرِبُ وَ اَلْمُرْضِعُ اَلْقَلِيْلَةُ اَللَّبَنِ يُفْطِرَانِ وَ يَفْدِيَانِ، وَ لاَ يَجِبُ صَوْمُ اَلنَّافِلَةِ بِشُرُوعِهِ فِيْهِ، نَعَمْ يُكْرَهُ نَقْضُهُ بَعْدَ اَلزَّوَالِ إِلاَّ لِمَنْ يُدعَىٰ إِلَىٰ طَعَامٍ.

[۱۶] اَلثَّامِنَةُ: يَجِبُ تَتَابُعُ اَلصَّوْمِ إِلاَّ أَرْبَعَةً: اَلنَّذْرَ اَلْمُطْلَقَ وَ مَا فِي مَعْنَاهُ، وَ قَضَاءَ اَلْوَاجِبِ، وَ جَزَاءَ اَلصَّيْدِ، وَ اَلسَّبْعَةَ فِي بَدَلِ الْهَدْيِ. وَكُلَّمَا أَخَلَّ بِالْمُتَابَعَةِ لِعُذْرٍ بَنَىٰ وَ لاَ لَهُ يَسْتَأْنِفُ إِلاَّ فِي اَلشَّهْرَيْنِ اَلْمُتَتَابِعَيْنِ بَعْدَ شَهْرٍ وَ يَوْمٍ مِنَ اَلثَّانِي، وَ فِي اَلشَّهْرِ بَعْدَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً، وَ فِي ثَلاَثَةِ اَلْمُتْعَةِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ ثَالِثُهُمَا اَلْعِيْدُ.

عطش دارد و امیدی به بهبودی خود ندارد نیز همین است و اگر احیاناً بهبود یافت باید روزه را قضا کند.

[۱۵] مسألهٔ هفتم: زن حامله‌ای که وضع حمل او نزدیک است و زن شیردهی که شیر او کم است، بایستی روزهٔ خود را افطار کنند و برای هر روز یک مدّ طعام بدهند.

با شروع روزهٔ مستحبی، این روزه واجب نمی‌شود ولی افطار آن پس از ظهر [قبل از مغرب] مکروه است، مگر برای کسی که او را به غذا دعوت کنند.

[۱۶] مسألهٔ هشتم: پی در پی گرفتن روزه واجب است مگر در چهار مورد: اول در نذر بطور مطلق و آنچه در حکم نذر است [مثل عهد و قَسَم]؛ دوّم در قضای روزهٔ واجب؛ سوّم در کفارهٔ صید و چهارم در هفت روز روزه‌ای که عوض از قربانی حج است.

اگر کسی بخاطر عذری استمرار روزه‌ها را قطع کند، [پس از برطرف شدن عذر] بایستی بنا را بر ما سبق بگذارد، و اگر بدون عذر باشد، بایستی روزه‌ها را از سر بگیرد، بجز در سه مورد: اول ـ در دو ماه روزهٔ پیاپی پس از روزهٔ ماه اول و یک روز از ماه دوم؛ دوم ـ در یک ماه روزهٔ واجب پس از پانزده روزِ اوّل؛ سوم ـ در سه روز روزهٔ عوض از قربانِ حجّ تمتّع پس از دو روز روزه‌ای که روز سوم آن عید قربان است.

[۱۷] اَلتَّاسِعَةُ: لاَ يَفْسُدُ اَلصِّيَامُ بِمَصِّ اَلْخَاتَمِ وَزَقِّ اَلطَّائِرِ وَ مَضْغِ اَلطَّعَامِ. وَ يُكْرَهُ مُبَاشَرَةُ اَلنِّسَاءِ وَ اَلاِكْتِحَالُ بِمَا فِيْهِ مِسْكٌ وَ إِخْرَاجُ اَلدَّمِ اَلْمُضْعِفُ وَ دُخُولُ اَلْحَمَّامِ وَ شَمُّ الرَّيَاحِيْنِ وَ خُصُوصاً اَلنَّرْجِسَ وَ اَلاِحْتِقَانُ بِالْجَامِدِ وَ جُلُوسُ اَلْمَرْأَةِ وَ اَلْخُنْثَىٰ فِي اَلْمَاءِ وَ اَلظَّاهِرُ أَنَّ اَلْخَصِيَّ اَلْمَمْسُوحَ كَذَلِكَ وَ بَلُّ اَلثَّوبِ عَلَى اَلْجَسَدِ وَ اَلْهَذَرُ.

[۱۸] اَلعَاشِرَةُ: يُسْتَحَبُّ مِنَ اَلصَّوْمِ أَوَّلُ خَمِيْسٍ مِنَ اَلشَّهْرِ وَ آخِرُ خَمِيْسٍ مِنْهُ، وَ أَوَّلُ أَربَعَةٍ مِنَ اَلْعَشْرِ اَلْأَوْسَطِ، وَ أَيَّامُ اَلْبِيْضِ وَ مَوْلِدُ اَلنَّبِيِّ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ، وَ مَبْعَثُهُ، وَ يَوْمُ اَلْغَدِيْرِ، وَ اَلدَّحْوُ، وَ عَرَفَةُ لِمَنْ لاَ يُضْعِفُهُ عَنِ اَلدُّعَاءِ مَعَ تَحَقُّقِ اَلْهِلاَلِ، وَ اَلْمُبَاهَلَةُ وَ اَلْخَمِيْسُ، وَ اَلْجُمُعَةُ، وَ سِتَّةُ أَيَّامٍ بَعْدَ عِيْدِ اَلْفِطْرِ، وَ أَوَّلُ ذِيْ اَلْحَجَّةِ وَ رَجَبٌ كُلُّهُ، وَ شَعْبَانُ.

---

[۱۷] **مسألۀ نهم:** روزۀ انسان با مکیدن انگشتر [و امثال آن] و غذا دادن به پرندگان با دهان و جویدن غذا باطل نمی‌شود.

هنگام روزه مکروه است مباشرت با زنان [بدون جماع]، سرمه کشیدن با چیزی که مُشک در آن است، اخراج خون از بدن که مایه ضعف شود، استحمام، بوئیدن گلهای معطر بخصوص گل نرگس، تنقیه با مادۀ جامد، نشستن زن و خنثی در میان آب ـ و علی الظاهر حکم اختۀ بدون آلت نیز همین است ـ و مرطوب کردن لباس بر بدن و سخنان بیهوده گفتن.

[۱۸] **مسألۀ دهم:** از مستحبات است روزۀ نخستین و آخرین پنجشنبۀ هر ماه، و نخستین چهارشنبۀ دهۀ وسط هر ماه، و روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه [ایام البیض]، و روز تولد پیامبر ﷺ [۱۷ ربیع]، و روز مبعث [۲۷ رجب] و روز عید غدیر [۱۸ ذیحجه]، و روز دحوالارض [۲۵ ذیقعده]، و روز عرفه [۹ ذیحجه] در صورت محقّق بودن هلال اول ذیحجه برای شخصی که روزه گرفتن او را نسبت به دعاء روز عرفه تنبل نکند، و روز مباهله [۲۴ ذیحجه]، و روزهای پنجشنبه و جمعۀ هر هفته، و شش روز پس از عید فطر، و روز اول ذیحجه، و تمام ماه رجب و شعبان.

[۱۹] **اَلْحَادِيَةَ عَشَرَ**: يُسْتَحَبُّ ٱلْإِمْسَاكُ فِي ٱلْمُسَافِرِ وَ ٱلْمَرِيْضِ بِزَوَالِ عُذْرِهِمَا بَعْدَ ٱلتَّنَاوُلِ أَوْ بَعْدَ ٱلزَّوَالِ، وَ مَنْ سَلَفَ مِنْ ذَوِيْ ٱلْأَعْذَارِ ٱلَّتِي يَزُوْلُ فِي أَثْنَاءِ ٱلنَّهَارِ.

[۲۰] **اَلثَّانِيَةَ عَشَرَ**: لاَ يَصُومُ ٱلضَّيْفُ بِدُونِ إِذْنِ مُضِيفِهِ، وَ قِيْلَ: بِالْعَكْسِ أَيْضاً، وَ ٱلْمَرْأَةُ وَ ٱلْعَبْدُ بِدُوْنِ إِذْنِ ٱلزَّوْجِ وَ ٱلْمَالِكِ وَ لاَ ٱلْوَلَدُ بِدُونِ إِذْنِ ٱلْوَالِدِ، وَ ٱلْأَوْلَىٰ عَدَمُ ٱنْعِقَادِهِ مَعَ ٱلنَّهْيِ.

[۲۱] **اَلثَّالِثَةَ عَشَرَةَ**: يَحْرُمُ صَوْمُ ٱلْعِيْدَيْنِ وَ أَيَّامِ ٱلتَّشْرِيْقِ لِمَنْ كَانَ بِمِنَىٰ، وَ قَيَّدَهُ بَعْضُ ٱلْأَصْحَابِ بِالنَّاسِكِ، وَ صَوْمُ يَوْمِ ٱلشَّكِّ بِنِيَّةِ ٱلْفَرْضِ وَ لَوْ صَامَهُ بِنِيَّةِ ٱلنَّفْلِ أَجْزَأَ

---

[۱۹] **مسألهٔ یازدهم**: برای مسافر یا بیماری که پس از تناول مفطر و یا بعد از ظهر مانع آنها از روزه گرفتن بر طرف شود و بطور کلی برای هر یک از صاحبان عذری ـ که پیشتر گذشت ـ اگر عذر آنها در وسط روز برطرف شود، مستحب است تا مغرب امساک نمایند.

[۲۰] **مسألهٔ دوازدهم**: مهمان بدون اجازهٔ میزبان نباید روزه بگیرد و عکس آن را نیز گفته‌اند. و زن بدون اذن شوهر و عبد بدون اذن مالک و فرزند بدون اذن پدر نباید روزه بگیرند، و اولی این است که روزه با وجود نهی اینان اصلاً منعقد نمی‌شود.

[۲۱] **مسألهٔ سیزدهم**: روزهٔ عید فطر و عید قربان [مطلقاً] و روزهٔ ایام تشریق [۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذیحجه] ـ برای کسی که در مِنیٰ است ـ حرام می‌باشد و برخی از علماء امامیه حرمت روزهٔ ایام تشریق را منحصر به کسی می‌دانند که در حال انجام مناسک حج باشد.

همچنین روزه گرفتن به نیّت واجب در روزِ شک حرام است و اگر شخص به نیّت استحباب روزه بگیرد و سپس روشن شود که آن روز از رمضان بوده، مُجزی [کافی] است. و اگر نیّت را مردّد بگذارد، دو قول است و قول اقرب به صواب این است که اینگونه نیّت کافی و درست است.

نذر معصیت و روزه‌ای که برای معصیت باشد، روزهٔ سکوت، روزهٔ وِصال [مثل

إنْ ظَهَرَ كَونُهُ مِنْ رَمَضَانَ، وَلَوْ رَدَّدَ فَقَولاَنِ أَقْرَبُهُمَا ٱلْإِجْزَاءُ. وَ يَحْرُمُ نَذْرُ ٱلْمَعْصِيَةِ وَ صَوْمُهُ وَ ٱلصَّمْتُ وَ ٱلْوِصَالُ وَ صَوْمُ ٱلْوَاجِبِ سَفَراً سِوَىٰ مَا مَرَّ.

[۲۲] ٱلرَّابِعَةَ عَشَرَةَ: يُعَزَّرُ مَنْ أَفْطَرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ عَامِداً عَالِماً لاَ لِعُذْرٍ، فَإِنْ عَادَ عُزِّرَ، فَإِنْ عَادَ قُتِلَ، وَلَوْكَانَ مُسْتَحِلاًّ قُتِلَ إِنْ كَانَ وُلِدَ عَلَى ٱلْفِطْرَةِ وَ ٱسْتُتِيبَ إِنْ كَانَ عَنْ غَيْرِهَا.

[۲۳] ٱلْخَامِسَةَ عَشَرَةَ: ٱلْبُلُوغُ ٱلَّذِي يَجِبُ مَعَهُ ٱلْعِبَادَةُ، ٱلْاِحْتِلاَمُ أَوِ ٱلْإِنْبَاتُ أَوْ بُلُوغُ خَمْسَ عَشَرَةَ سَنَةً فِي ٱلذَّكَرِ وَ تِسْعٍ فِي ٱلْأُنْثَىٰ، وَقَالَ فِي ٱلْمَبْسُوطِ وَ تَبِعَهُ ٱبْنُ حَمْزَةَ: بُلُوغُهَا بِعَشَرٍ. قَالَ ٱبْنُ إِدْرِيسَ: ٱلْإِجْمَاعُ وَاقِعٌ عَلَى ٱلتِّسْعِ.

[۲٤] وَ يُلْحَقُ بِذَلِكَ ٱلْاِعْتِكَافُ وَ هُوَ مُسْتَحَبٌّ خُصُوصاً فِي ٱلْعَشْرِ ٱلْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ

روزهٔ ۴۸ ساعته بدون افطار] و روزهٔ واجب در سفر ـ بجز آنچه قبلاً گفته شد ـ حرام است.

[۲۲] مسألهٔ چهاردهم: کسی که عالماً و عامداً روزهٔ ماه رمضان را باطل کند ـ نه کسی که بخاطر عذر افطار می‌کند ـ باید تعزیر شود. و اگر بار دوم چنین کرد باز هم تعزیر می‌شود و در بار سوم بایستی کشته شود. و اگر افطار روزه را حلال بداند در صورتی که بر فطرت اسلام متولد شده باشد بلافاصله بایستی کشته شود و امّا اگر بر غیر فطرت اسلام باشد بایستی از او خواسته شود که توبه کند.

[۲۳] مسألهٔ پانزدهم: مراد از «بلوغ» که با آن عبادت بر انسان واجب می‌شود، محتلم شدن یا روئیدن مو یا رسیدن به سن پانزده سالگی برای مذکّر و خنثی و سنّ نُه سالگی در مؤنث است.

شیخ طوسی‌﵀ در مبسوط و نیز ابن حمزه به تبعیت از ایشان گفته‌اند که بلوغِ مؤنث، رسیدن به ده سالگی است، امّا ابن ادریس می‌گوید بلوغ مؤنث در نه سالگی مورد اجماع است.

اعتکاف

[۲۴] اعتکاف از ملحقات روزه و از مستحبات ـ به ویژه در دههٔ پایانی رمضان ـ

رَمَضَانَ. وَ يُشْتَرَطُ ٱلصَّوْمُ، فَلاَ يَصِحُّ إِلاَّ مِنْ مُكَلَّفٍ يَصِحُّ مِنْهُ ٱلصَّوْمُ فِي زَمَانٍ يَصِحُّ صَوْمُهُ وَ أَقَلُّهُ ثَلاَثَةُ أَيَّامٍ، وَ ٱلْمَسْجِدُ ٱلْجَامِعُ، وَ ٱلْحَصْرُ فِي ٱلْأَرْبَعَةِ أَوِ ٱلْخَمْسَةِ ضَعِيفٌ، وَ ٱلْإِقَامَةُ بِمُعْتَكَفِهِ فَيَبْطُلُ بِخُرُوجِهِ إِلاَّ لِضَرُورَةٍ أَوْ طَاعَةٍ كَعِيَادَةِ مَرِيضٍ أَوْ شَهَادَةٍ أَوْ تَشْيِيعِ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ لاَ يَجْلِسُ لَوْ خَرَجَ وَ لاَ يَمْشِي تَحْتَ ظِلٍ آخْتِيَاراً، وَ لاَ يُصَلِّي إِلاَّ بِمُعْتَكَفِهِ إِلاَّ فِي مَكَّةَ.

[۲۵] وَ يَجِبُ بِالنَّذْرِ وَ شِبْهِهِ وَ بِمُضِيِّ يَوْمَيْنِ عَلَى ٱلْأَشْهَرِ، وَ فِي ٱلْمَبْسُوطِ: يَجِبُ بَالشُّرُوعِ. وَ يُسْتَحَبُّ ٱلْإِشْتِرَاطُ كَالْمُحْرِمِ وَ قِيلَ مُطْلَقاً فَإِنْ شَرَطَ وَ خَرَجَ فَلا قَضَاءَ،

محسوب می‌شود. در اعتکاف روزه گرفتن شرط است و لذا جز از مکلفین که روزهٔ آنها صحیح است ـ آن هم در ایامی که بتوانند روزهٔ صحیح بگیرند ـ اعتکاف صحیح واقع نمی‌شود. کمترین مدتِ اعتکاف سه روز است و بایستی در مسجد جامع باشد. منحصر ساختن اعتکاف به مساجد چهارگانه [مسجد الحرام، مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم، مسجد کوفه و مسجد بصره] یا پنجگانه [باضافهٔ مسجد مدائن] قول ضعیفی است.

شرط است که معتکف در مسجد اقامت کند لذا اگر خارج شود اعتکاف باطل می‌شود مگر بخاطر ضرورتی و یا انجام طاعتی باشد مثل عیادت از بیمار، یا شهادت در دادگاه یا تشییعِ مؤمن. و در این صور اگر خارج شد نباید در جائی بنشیند و یا با اختیار زیر سایه راه برود. شخص معتکف نباید نماز را جز در جای اعتکاف خود بجای آورد مگر اینکه در مکه باشد.

[۲۵] اعتکاف با نذر و امثال آن [عهد و یمین] واجب می‌شود و نیز ـ بنا به قولِ اشهر ـ با گذشت دو روز از آن وجوب پیدا می‌کند. و اما شیخ طوسی رحمه الله در مبسوط گفته است: اعتکاف با شروع در آن [مطلقاً] واجب می‌شود.

مستحب است معتکف ـ مانند مُحرِم ـ در آغاز شرط کند [که در صورت پیدایش عارضه‌ای از اعتکاف منصرف شود] و گفته شده که این شرط بطور مطلق مستحب

وَ لَوْ لَمْ یَشْتَرِطْ وَ مَضَیٰ یَوْمَانِ أَتَمَّ، وَ یَحْرُمُ عَلَیْهِ نَهَاراً مَا یَحْرُمُ عَلَی ٱلصَّائِمِ، وَ لَیْلاً وَ نَهَاراً ٱلْجِمَاعُ وَ شَمُّ ٱلطِّیْبِ وَ ٱلْإِسْتِمْتَاعُ بِالنِّسَاءِ.

[٢٦] وَ یُفْسِدُهُ مَا یُفْسِدُ ٱلصَّومَ، وَ یُکَفِّرُ إِنْ فَسَدَ ٱلثَّالِثُ أَوْکَانَ وَاجِباً، وَ یَجِبُ بِالْجِمَاعِ فِي ٱلْوَاجِبِ نَهَاراًکَفَّارَتَانِ إِنْ کَانَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ قِیْلَ: مُطْلَقاً، وَ لَیْلاً وَاحِدَةٌ، فَإِنْ أَکْرَهَ ٱلْمُعْتَکِفَةَ فَأَرْبَعٌ عَلَی ٱلْأَقْوَیٰ.

است. و در صورت شرط اگر از اعتکاف خارج شود قضا لازم نیست ولی اگر شرط نکند و دو روز از اعتکاف گذشته باشد، روز سوّم را بایستی تمام کند.

در روز آنچه بر روزه‌دار حرام است بر معتکف نیز حرام است و در شب و روز آمیزش جنسی، استشمام بوی خوش و لذت‌جوئی از زنان حرام است.

[۲۶] آنچه مُبطل روزه است اعتکاف را نیز باطل می‌کند. و اگر معتکف، روزهٔ روز سوم یا روزهٔ واجب اعتکاف [و لو روزهای اوّل و دوّم] را باطل کند، باید کفاره بدهد.

اگر معتکف در روز آمیزش کند، در صورتی که اعتکافِ واجب در ماه رمضان باشد بایستی دو کفاره بدهد و برخی گفته‌اند مطلقاً [چه در رمضان و چه در غیر آن] بایستی دو کفاره بدهد. و امّا اگر در شب جماع کند یک کفاره واجب است. و اگر مرد معتکف، زنی را که در حال اعتکاف است به آمیزش مجبور کند، بنا بر قول اقوی بایستی چهار کفاره بدهد.

كِتَابُ ٱلْحَجِّ

وَ فِيْهِ فُصُولٌ

ٱلْأَوَّلُ

[١] يَجِبُ ٱلْحَجُّ عَلَى ٱلْمُسْتَطِيعِ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَ ٱلنِّسَاءِ وَ ٱلْخُنَاثَىٰ عَلَى ٱلْفَوْرِ مَرَّةً بِأَصْلِ ٱلشَّرْعِ، وَ قَدْ تَجِبُ بِالنَّذْرِ وَ شِبْهِهِ وَ ٱلْإِسْتِئْجَارِ وَ ٱلْإِفْسَادِ وَ يُسْتَحَبُّ تَكْرَارُهُ وَ لِفَاقِدَ ٱلشَّرَائِطِ لاَ يُجْزِى كَالْفَقِيْرِ وَ ٱلْعَبْدِ بِإِذْنِ مَوْلاَهُ، وَ شَرْطُ وَجُوبِهِ ٱلْبُلُوغُ وَ ٱلْعَقْلُ وَ ٱلْحُرِّيَةُ وَ ٱلزَّادُ وَ ٱلرَّاحِلَةُ وَ ٱلتَّمَكُّنُ مِنَ ٱلْمَسِيْرِ.

[٢] وَ شَرْطُ صِحَّتِهِ ٱلْإِسْلاَمُ، وَ شَرْطُ مُبَاشَرَتِهِ مَعَ ٱلْإِسْلاَمِ ٱلتَّمْيِيْزُ. وَ يُحْرِمُ ٱلْوَلِيُّ عَنِ

کتاب حج

این کتاب مشتمل بر چند فصل است:

فصل اول

[۱] بنا بر اصل شرع یک بار حج بر هر فرد مستطیع از مرد و زن و خنثی وجوب فوری دارد. گاهی حج بخاطر نذر و امثال آن و اجیر شدن و یا باطل بجا آوردن آن واجب می‌شود.

تکرار حج مستحب است. و حج کسی که فاقد شرائط است ـ مثل فقیر یا بنده‌ای که باذن مولایش می‌باشد ـ از انجامِ حجِّ پس از حصول شرائط کفایت نمی‌کند.

شرائط وجوب حج عبارتند از: بلوغ، عقل، حرّیت [عبد نبودن]، توشهٔ سفر و مَرکب داشتن و متمکن بودن از طیّ مسیر.

[۲] شرط صحت حج مسلمان بودن است و شرطِ کسی که می‌خواهد خود شخصاً

غَيْرِ ٱلْمُمَيِّزِ نَدْباً، وَ يُشْتَرَطُ فِي صَحَّتِهِ مِنَ ٱلْعَبْدِ إِذْنُ ٱلْمَوْلَىٰ، وَ شَرْطُ صِحَّةِ ٱلنَّدْبِ مِنَ ٱلْمَرْأَةِ إِذْنُ ٱلزَّوْجِ، وَ لَوْ أُعْتِقَ ٱلْعَبْدُ أَوْ بَلَغَ ٱلصَّبِيُّ أَوْ أَفَاقَ ٱلْمَجْنُونُ قَبْلَ أَحَدِ ٱلْمَوْقِفَيْنِ صَحَّ وَ أَجْزَأَهُ عَنْ حِجَّةِ ٱلْإِسْلَامِ، وَ يَكْفِي ٱلْبَذْلُ فِي تَحَقُّقِ ٱلْوُجُوبِ وَ لاَ يُشْتَرَطُ صِيغَةٌ خَاصَّةٌ.

[۳] وَ لَوْ حَجَّ بِهِ بَعْضُ إِخْوَانِهِ أَجْزَأَهُ عَنِ ٱلْفَرْضِ، وَ يُشْتَرَطُ وُجُودُ مَا يَمُوَّنُ بِهِ عِيَالَهُ ٱلْوَاجِبِي ٱلنَّفَقَةِ إِلَىٰ رُجُوعِهِ، وَ فِي ٱسْتِنَابَةِ ٱلْمَمْنُوعِ بِكِبَرٍ أَوْ مَرَضٍ أَوْ عَدُوٍّ قَوْلاَنِ، ٱلْمَرْوِيُّ عَن عَلِيٍّ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ذٰلِكَ، وَ لَوْ زَالَ ٱلْعُذْرُ حَجَّ ثَانِياً. وَ لاَ يُشْتَرَطُ ٱلرُّجُوعُ

حج بجا آورد، مميِّز بودن است. ولیِّ فردِ غیر مميِّز اگر بخواهد او را استحباباً حج دهد بر او احرام می‌بندد. شرط صحتِ حجِّ عبد، اذن مولای اوست و شرط درستیِ حجّ استحبابی برای زن، اذن شوهر اوست.

اگر پس از آغاز به حج و قبل از رسیدن به یکی از دو موقف [مشعر الحرام و عرفات]، عبد آزاد شود و یا کودک نابالغ، بالغ گردد و یا مجنون، بهبودی یابد، همین عمل از حَجّةُ الاسلام آنها کفایت می‌کند.

اگر زاد و راحلهٔ حج را به کسی ببخشد، همین امر، حج را بر او واجب می‌کند و شرط نیست که بخشش با صیغهٔ خاص باشد.

[۳] اگر بعضی از برادران شخصی را به حج ببرند، از حج واجب او کفایت می‌کند. شرط است کسی که به حج می‌رود خرجیِ اهل و عیالِ واجب‌النفقهٔ خود تا هنگام مراجعتش را داشته باشد. اینکه آیا کسی که بخاطر پیری یا بیماری یا ترس از دشمن شخصاً نمی‌تواند در حج شرکت کند واجب است نائی بگیرد یا نه، دو قول است [عده‌ای قائل به وجوب‌اند و عده‌ای قائل به عدم وجوب]، آنچه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده این است که باید نائب بگیرد. چنین کسی اگر عذرش برطرف شود، باید شخصاً دوباره حج را بجا آورد.

از شرائط وجوب حج بر انسان این نیست که در هنگام مراجعت، بقدر کفایتِ

إِلَىٰ كِفَايَةٍ عَلَىٰ ٱلْأَقْوَىٰ، وَ لاَ فِي ٱلْمَرْأَةِ ٱلْمَحْرَمُ، وَ يَكْفِي ظَنُّ ٱلسَّلاَمَةِ.

[٤] وَ ٱلْمُسْتَطِيعُ يُجْزِئُهُ ٱلْحَجُّ مُتَسَكِّعاً، وَ ٱلْحَجُّ مَاشِياً أَفْضَلُ إِلاَّ مَعَ ٱلضَّعْفِ عَنِ ٱلْعِبَادَةِ فَالرُّكُوبُ أَفْضَلُ، فَقَدْ حَجَّ ٱلْحَسَنُ عَلَيْهِ ٱلسَّلاَمُ مَاشِياً مِرَاراً، وَ قِيلَ: إِنَّهَا خَمْسَةٌ وَ عِشْرُونَ حِجَّةً، وَ ٱلْمَحَامِلُ تُسَاقُ بَيْنَ يَدَيْهِ.

[٥] وَ مَنْ مَاتَ بَعْدَ ٱلْإِحْرَامِ وَ دُخُولِ ٱلْحَرَمِ أَجْزَأَهُ، وَ لَوْ مَاتَ قَبْلَ ذٰلِكَ وَكَانَ قَدِ ٱسْتَقَرَّ فِي ذِمَّتِهِ قُضِيَ عَنْهُ مِنْ بَلَدِهِ فِي ظَاهِرِ ٱلرِّوَايَةِ، فَلَوْ ضَاقَتِ ٱلتَّرِكَةُ فَمِنْ حَيْثُ بَلَغَتْ وَ لَوْ مِنَ ٱلْمِيقَاتِ.

زندگی، دارائی داشته باشد.

در وجوب حج بر زنان، همراه داشتنِ مَحرَم شرط نیست، بلکه ظنّ آنان به سلامتِ در سفر حج، کفایت می‌کند.

[۴] فرد مستطیع اگر حج را با زحمت [بدون زاد و راحله] انجام دهد، مُجزی است. پیاده به حج رفتن بهتر از سواره رفتن است، مگر اینکه پیاده روی موجب ضعف در عبادت شود که در این صورت سواره رفتن افضل است. امام مجتبیٰ علیه السلام چندین بار پیاده به حج مشرف شدند. گفته‌اند تعداد این حج‌ها ۲۵ بار بوده است و این در حالی بود که کجاوه‌ها و بارها پیشاپیش ایشان حرکت داده می‌شدند.

[۵] کسی که پس از احرام بستن و داخل شدن به حرم فوت کند، همین مقدار، از حج او کفایت می‌کند. و اگر پیش از این بمیرد و حج در ذمه‌اش مستقر شده باشد، ظاهر روایت این است که باید قضاء آن را از محل سکونت‌اش برای او بجا آورند. و اگر اموال باقیماندهٔ او کفایت نمی‌کند، از هر کجاکه مقدور است و کفایت می‌کند ـ و لو از میقات ـ می‌بایست قضاء حج را بجا آورند.

اگر کسی در حالی که مسلمان است حج بجا آورد و سپس مرتد شود و دوباره مسلمان گردد، اقرب این است که لازم نیست حج قبلی‌اش را اعاده کند. نیز اگر کسی در حالی که مخالفِ شیعه است حج بجا آورد و سپس مستبصر گردد [شیعه شود]،

وَ لَوْ حَجَّ ثُمَّ ٱرْتَدَّ ثُمَّ عَادَ لَمْ يُعِدْ علی ٱلْأَقْرَبِ، فَلَوْ حَجَّ مُخَالِفاً ثمَّ ٱسْتَبْصَرَ لَمْ يُعِدْ إلاَّ أَنْ يُخِلَّ بِرُكْنٍ، نَعَمْ يُسْتَحَبُّ ٱلْإِعَادَةُ.

ٱلْقَولُ فِي حَجِّ ٱلْأَسْبَابِ

[٦] لَوْ نَذَرَ ٱلْحَجَّ وَ أَطْلَقَ كَفَتِ ٱلْمَرَّةُ وَ لاَ تُجْزِئُ عَنْ حِجَّةِ ٱلْإِسْلاَمِ وَ قِيلَ إنْ نَوىٰ حَجَّةَالنَّذْرِ أَجْزَأَتْ وَإلاَّ فَلاَ وَلَوْ قَيَّد نَذرَه بِحَجَّةِالْإِسْلاٰمِ فَهِيَ وَاحِدَةٌ وَلَوْ قَيَّدَ غَيْرَهَا فَهُمَا ٱثْنَتَانِ وَكَذَا ٱلْعَهْدُ وَ ٱلْيَمِيْنُ، وَ لَوْ نَذَرَ ٱلْحَجَّ مَاشِياً وَجَبَ وَ يَقُومُ فِي ٱلْمَعْبَرِ، فَلَوْ رَكِبَ طَرِيْقَهُ أَوْ بَعْضَهُ قَضَىٰ مَاشِياً، وَ لَوْ عَجَزَ عَنِ ٱلْمَشْيِ رَكِبَ وَ سَاقَ بَدَنَةً.

اعاده لازم نیست، مگر آنکه در انجام رکنی از ارکان حج اخلال کرده باشد. البته [بنابر نصّ]، اعاده برای فرد مزبور استحباب دارد.

سخن دربارهٔ حجّ اسباب

[۶] اگر کسی که بصورت مطلق نذر کند که حج برود، یک بار کفایت می‌کند و این، از حَجّة الاسلام کفایت نمی‌کند. و گفته‌اند اگر کسی نیتِ حج نذری کند، [اگر در این صورت، حجة الاسلام بر او واجب شود] از هر دو کفایت می‌کند، ولی اگر بدینگونه نیّت نکند از هر دو کفایت نمی‌کند.

اگر کسی نذر خود را مقیّد به حَجة الاسلام کند، حجّی [که بر او واجب است] یکی بیش نیست ولی اگر نذر را مقیّد به غیر حجةالاسلام کند، دو حج بر او واجب است. حکم حجِّ با عهد و یمین [قسم] نیز مانند نذر است. اگر کسی نذر کند که پیاده به حج برود، این عمل بر او واجب می‌شود و باید در معابر [که بایستی با کشتی یا قایق یا... عبور کند] سرپا بایستد. چنین شخصی اگر تمام راه یا بعضی از آن را سواره برود، باید دوباره بصورت پیاده حجّ را قضا کند. و اگر از راه رفتن عاجز شود، می‌تواند سواره برود و در این صورت باید یک بَدَنَة [شتر جوان ماده‌ای که پنج سال کامل داشته باشد] بدهد.

[۷] وَ يُشْتَرَطُ فِي ٱلنَّائِبِ ٱلْبُلُوغُ وَ ٱلْعَقْلُ وَ ٱلْخُلُوُّ مِنْ حَجٍّ وَاجِبٍ مَعَ ٱلتَّمَكُّنِ مِنْهُ وَ لَوْ مَشْياً وَ ٱلْإِسْلاَمُ وَ إِسْلاَمُ ٱلْمَنُوبِ عَنْهُ وَ ٱعْتِقَادُهُ ٱلْحَقَّ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ أَبَا ٱلنَّائِبِ. وَ يُشْتَرَطُ نِيَّةُ ٱلنِّيَابَةِ مِنْهُ وَ تَعَيُّنُ ٱلْمَنُوبِ عَنْهُ قَصْداً، وَ يُسْتَحَبُّ لَفْظاً عِنْدَ ٱلْأَفْعَالِ، وَ تَبْرَأُ ذِمَّتُهُ لَوْ مَاتَ مُحْرِماً بَعْدَ دُخُولِ ٱلْحَرَمِ وَ إِنْ خَرَجَ مِنْهُ بَعْدُ، وَ لَوْ مَاتَ قَبْلَ ذٰلِكَ ٱسْتُعِيدَ مِنَ ٱلْأُجْرَةِ بِالنِّسْبَةِ.

[۸] وَ يَجِبُ عَلَى ٱلْأَجِيرِ ٱلْإِتْيَانُ بِمَا شَرَطَ عَلَيْهِ حَتَّى ٱلطَّرِيقِ مَعَ ٱلْغَرَضِ، وَ لَيْسَ لَهُ ٱلاِسْتِنَابَةُ إِلاَّ مَعَ ٱلْإِذْنِ صَرِيحاً أَوْ إِيقَاعُ ٱلْعَقْدِ مُقَيَّداً بِالْإِطْلاَقِ، وَ لاَ يَحِجُّ عَنْ ٱثْنَيْنِ فِي عَامٍ، وَ لَوِ ٱسْتَأْجَرَه لِعَامٍ فَسَبَقَ أَحَدُهُمَا صَحَّ السَّابِقُ وَ إِنْ ٱقْتَرَنَا بَطَلاَ، وَ تَجُوزُ

---

[۷] شرائط نائب در حج

شرائط نائب در حج این است که: بالغ و عاقل باشد، بر ذمّه‌اش حج واجب نباشد، توانِ رفتن به حج ـ و لو به صورت پیاده ـ را دارا باشد، نائب و منوب عنه هر دو مسلمان باشند و عقیدهٔ منوب عنه حق [تشیّع] باشد، مگر اینکه وی پدرِ نائب باشد. شرط است که نائب، نیّتِ نیابت از منوب عنه کند و در هنگام قصد حج [بطور کلی] منوب عنه را تعیین نماید و در سائر افعال مستحب است که لفظاً نیز او را نام ببرد. اگر نائب پس از احرام و دخول در حرم ـ گرچه پس از آن از حرم خارج شده باشد ـ بمیرد، ذمّه‌اش خالی می‌شود. ولی اگر قبل از این [احرام و دخول در حرم] بمیرد، اُجرت حج نسبت به باقیماندهٔ افعال از او بازپس گرفته می‌شود [و حج نائب و منوب عنه انجام نمی‌شود].

[۸] بر اجیر در حج واجب است که آنچه بر او شرط شده ـ و لو رفتن از راه مخصوص در صورتی که غرضی بر آن مترتب باشد ـ را انجام دهد. نائب خود نمی‌تواند نائب دیگر بگیرد مگر اینکه از طرف منوب عنه اذنِ صریح به او داده شده باشد و یا عقد اجاره و استنابهٔ همراه با قیدِ اطلاق واقع شده باشد.

یک نائبِ حج نمی‌تواند در یک سال برای دو نفر نیابت کند. و اگر دو فرد در یک سال وی را برای نیابت اجیر کنند و اجازهٔ یکی مقدم بر دیگری باشد، حجّ برای همان

اَلنِّيَابَةُ فِي أَبْعَاضِ اَلْحجِّ، كَالطَّوَافِ وَ اَلسَّعْيِ وَ اَلرَّمْيِ مَعَ اَلْعَجْزِ، وَ لَوْ أَمْكَنَ حَمْلُهُ فِي اَلطَّوَافِ وَ اَلسَّعْيِ وَجَبَ وَ يُحْتَسَبُ لَهُمَا.

[۹] وَ كَفَّارَةُ اَلْإِحْرَامِ فِي مَالِ اَلْأَجِيْرِ وَ لَوْ أَفْسَدَ حَجَّهُ قَضَىٰ فِي اَلْقَابِلِ، وَ اَلْأَقْرَبُ اَلْإِجْزَاءُ، وَ يَمْلِكُ اَلْأُجْرَةَ. وَ يُسْتَحَبُّ إِعَادَةُ فَاضِلِ اَلْأُجْرَةِ، وَ اَلْإِتْمَامُ لَهُ لَوْ أَعْوَزَ وَ تَرْكُ نِيَابَةِ اَلْمَرْأَةِ اَلصَّرُوْرَةِ وَ اَلْخُنْثَى اَلصَّرُورَةِ، وَ يُشْتَرَطُ عِلْمُ اَلْأَجِيْرِ بِالْمَنَاسِكِ وَ قُدْرَتُهُ عَلَيْهَا وَ عَدَالَتُهُ فَلاَ يُسْتَأْجَرُ فَاسِقٌ وَ لَوْ حَجَّ أَجْزَأَهُ، وَ اَلْوَصِيَّةُ بِالْحَجِّ تَنْصَرِفُ إِلَىٰ أُجْرَةِ اَلْمِثْلِ وَ يَكْفِي اَلْمَرَّةُ إِلاَّ مَعَ إِرادَةِ اَلتَّكْرَارِ.

شخص صحیح است، ولی اگر هر دو اجازه مقارن باشند، هر دو باطل‌اند.

در صورت عجز، اجازه در بعضی اعمال حج مثل طواف و سعی و رمی نیز جائز است و اگر در طواف و سعی امکان این باشد که او را حمل کنند، واجب است [این کار بر نائب گرفتن مقدم شود] و در این صورت آن عمل برای حامل و محمول [در صورتی که نیت کرده باشند] محسوب می‌شود.

[۹] کفارهٔ احرام از مالِ اجیر پرداخت می‌شود. و اگر نائب، حجّ را فاسد انجام دهد باید در سال آینده آن را قضا نماید و در این مسئله اَقْربِ اقوال این است که این قضا، مُجزی از حج‌ای که برای آن اجیر شده بود، می‌باشد و نائب، مالکِ اجرت می‌شود.

مستحب است که اجیر، زیادهٔ اجرت را برگرداند و مستحب است که مستأجر کمبود اجرت را به او بپردازد [اگر نائب از آنچه ابتداءً بعنوان اجرت پذیرفته، بیشتر خرج کرده است].

مستحب است زن و خنثی‌ای که به حج نرفته‌اند نائب نشوند. شرط است کسی که اجیر در حج می‌شود علم به مناسک داشته باشد و نیز توان انجام آنها را داشته باشد و عادل باشد. لذا شخص فاسق نباید اجیر شود و البته اگر فاسق اجیر شد، کفایت می‌کند.

اگر وصیت به حج، مطلق گذاشته شود [اجرت تعیین نشود] منصرف به اجرة‌المثل می‌شود و یکبار حج کفایت می‌کند مگر این که در وصیت، تکرار آن خواسته شده باشد.

[۱۰] وَ لَوْ عَيَّنَ ٱلْقَدْرَ وَ ٱلنَّائِبَ تَعَيَّنَا، وَ لَوْ عَيَّنَ لِكُلِّ سَنَةٍ قَدْراً وَ قَصُرَ كَمُلَ مِنَ ٱلثَّانِيَةِ فَالثَّالِثَةِ، وَلَوْزَادَ حَجَّ مَرَّتَيْنِ فِي عَامٍ مِنْ ٱثْنَيْنِ. وَ ٱلْوَدَعِيُّ ٱلْعَالِمُ بِامْتِنَاعِ ٱلْوَارِثِ يَسْتَأْجِرُ عَنْهُ مَنْ يَحِجُّ أَوْ بِنَفْسِهِ، وَ لَوْ كَانَ عَلَيْهِ حِجَّتَانِ إِحْدَيهُمَا نَذْرٌ فَكَذَلِكَ إِذِ ٱلْأَصَحُّ أَنَّهُمَا مِنَ ٱلْأَصْلِ، وَ لَوْ تَعَدَّدُوا وُزِّعَتْ، وَ قِيلَ : يَفْتَقِرُ إِلَى إِذْنِ ٱلحَاكِمِ، وَ هُوَ بَعِيدٌ.

ٱلْفَصْلُ ٱلثَّانِي : فِي أَنْوَاعِ ٱلْحَجِّ

[۱۱] وَ هِيَ ثَلَاثَةٌ :

تَمَتُّعٌ: وَ هُوَ فَرْضُ مَنْ نأىٰ عَنْ مَكَّةَ بِثَمَانِيَةٍ وَ أَرْبَعِينَ مِيلاً مِنْ كُلِّ جَانِبٍ عَلَىٰ

---

[۱۰] اگر در وصیت، موصي مقدار اجرت و شخصِ نائب را معین کند، تعیّن پیدا می‌کنند. اگر شخص برای هر سال، مقداری از مال را معین کند و این مقدار کم آید، از مقدارِ سال دوم برداشت می‌شود و اگر باز هم کفایت نکرد از مقدارِ سال سوم. اگر مالی که برای حج یک سال تعیین شده زیاد آید، دو حج در یک سال توسط دو نائب انجام می‌شود.

کسی که امانت‌دار اموال میّت است اگر بداند ورثه از انجام حج برای مورِّث امتناع می‌کنند، از جانب میّت برای حج نائب می‌گیرد و یا خودش از طرفِ میّت حج انجام می‌دهد. و نیز همینطور است اگر بداند که دو حج بر گردنِ میّت بوده که یکی از آنها نذری است. دلیل مطلب این است که بنا بر قول اصحّ، مخارج این دو حج از اصل مالِ میّت خارج می‌شود. اگر اموالِ امانتیِ میّت متعدد باشد پول حج بر همه توزیع می‌شود و گفته شده که در اینجا اذنِ حاکم شرط است ولی این قول بعید بنظر می‌رسد.

فصل دوم : انواع حج

[۱۱] حج سه نوع است:

۱ـ **تمتع:** این حج بر کسانی واجب است که بنا بر قول اصحّ، به مقدار ۴۸ میل [۱۶ فرسنگ شرعی] از هر طرف از مکه دور باشند. این افراد باید عمرهٔ خود را بر حج

اَلْأَصَحِّ، وَ يُقَدِّمُ عُمْرَتَهُ عَلَىٰ حَجِّهِ نَاوِياً بِهَا اَلتَّمَتُّعَ.

وَ قِرَانٌ، وَ إِفْرَادٌ: وَ هُوَ فَرْضُ مَنْ نَقَصَ عَنْ ذٰلِكَ، وَ لَوْ أَطْلَقَ اَلنَّاذِرُ تَخَيَّرَ فِي اَلثَّلاَثَةِ وَ كَذَا يَتَخَيَّرُ مَنْ حَجَّ نَدْباً، وَ لَيْسَ لِمَنْ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ نَوْعٌ اَلْعُدُولُ إِلَىٰ غَيْرِهِ عَلَى اَلْأَصَحِّ إِلاَّ لِضَرُورَةٍ.

[۱۲] وَ لاَ يَقَعُ اَلْإِحْرَامُ بِالْحَجِّ وَ عُمرَةِ اَلتَّمَتُّعِ إِلاَّ فِي شَوَّالٍ وَ ذِي اَلْقَعْدَةِ وَ ذِي اَلْحَجَّةِ. وَ يُشْتَرَطُ فِي اَلتَّمَتُّعِ جَمْعُ اَلْحَجِّ وَ اَلْعُمْرَةِ لِعَامٍ وَاحِدٍ وَ اَلْإِحْرَامُ بِالْحَجِّ لَهُ مِنْ مَكَّةَ وَ أَفْضَلُهَا اَلْمَسْجِدُ ثُمَّ اَلْمَقَامُ أَوْ تَحْتَ اَلْمِيزَابِ، وَ لَوْ أَحْرَمَ بِغَيْرِهَا لَمْ يُجزىء إِلاَّ مَعَ اَلتَّعَذُّرِ، وَ لَوْ ضَاقَ اَلْوَقْتُ عَنْ إِتْمَامِ اَلْعُمْرَةِ بِحَيْضٍ أَوْ نِفَاسٍ أَوْ عُذْرٍ أَوْ عَدُوٍّ عَدَلَ إِلَى اَلْإِفْرَادِ وَ أَتَىٰ بِالْعُمْرَةِ مِنْ بَعْدُ.

مقدم کنند و در این عمره باید نیّتِ تمتّع داشته باشند.

۲ و ۳ـ قِران و اِفراد: هر یک از این دو بر کسی واجب است که فاصلهٔ وی تا مکـه کمتر از مقدار مذکور باشد. اگر کسی که حج نذر می‌کند، مطلق بگذارد در انجام هر یک از سه نوع حج مخیّر است. همچنین کسی که حج مستحبی انجام می‌دهد در انجام هر یک از سه نوع مزبور اختیار دارد. بنا بر قولِ اصحّ، کسی که نوع خاصی از حج بر او متعین است، نباید به نوع دیگری عدول کند مگر ضرورتی در کار باشد.

[۱۲] اِحرام برای حج یا عمرهٔ تمتع جز در ماههای شوال و ذی قعده و ذی حجّه محقق نمی‌شود. در تمتع شرط است که حجّ و عمره با هم در یک سال انـجام شـود. برای متمتع شرط است که احرامِ حجّ او از مکه بـاشد و بـرترین جـای مکـه مسـجد الحرام است، پس از آن، مقامِ ابراهیم یا زیر ناودان است. اگر شخص در غیر مکه مُحرِم شود، کفایت نمی‌کند مگر اینکه عذر متحقّق و موجودی داشته باشد.

اگر [شخص عمرهٔ تمتع را آغاز کند و] برای اتمامِ عمره بخاطر حیض یا نفاس یا عذر دیگری یا وجود دشمن کمبود وقت پیدا کند، عدولِ به حجّ اِفراد می‌کند و عمرهٔ مفرده را پس از حج انجام می‌دهد.

[۱۳] وَ يُشْتَرَطُ فِي ٱلْإِفْرَادِ ٱلنِّيَّةُ وَ إِحْرَامُهُ مِنَ ٱلْمِيْقَاتِ أَوْ مِنْ دُوَيْرَةِ أَهْلِهِ إِنْ كَانَتْ أَقْرَبَ إِلَى عَرَفَاتٍ، وَ فِي ٱلْقِرَانِ ذَلِكَ وَ عَقْدُهُ بِسِيَاقِ ٱلْهَدْيِ وَ إِشْعَارِهِ إِنْ كَانَ بَدَنَةً وَ يُقَلِّدُهُ إِنْ كَانَ غَيْرَهَا بِأَنْ يُعَلِّقَ فِي رَقَبَتِهِ نَعْلاً قَدْ صَلَّىٰ فِيْهِ وَ لَوْ نَافِلَةً، وَ لَوْ قَلَّدَ ٱلْإِبِلَ جَازَ.

مَسَائِلُ

[۱٤] الْأُولىٰ: يَجُوزُ لِمَنْ حَجَّ نَدْباً مُفْرِداً ٱلْعُدُولُ إِلَى ٱلتَّمَتُّعِ لٰكِنْ لاَ يُلَبِّي بَعْدَ طَوَافِهِ وَسَعْيِهِ، فَلَوْ لَبَّىٰ بَطَلَتْ مُتْعَتُهُ وَ بَقِيَ عَلَىٰ حَجِّهِ، وَ قِيْلَ: لاَ آعْتِبَارَ إِلاَّ بِالنِّيَّةِ وَ لاَ يَجُوزُ ٱلْعُدُولُ لِلْقَارِنِ، وَ قِيْلَ: يَجُوزُ ٱلْعُدُوْلُ عَنِ ٱلْحَجِّ ٱلْوَاجِبِ أَيْضاً، كَمَا أَمَرَ بِهِ ٱلنَّبِيُّ صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ لَمْ يَسُقْ مِنَ ٱلصَّحَابَةِ، وَ هُوَ قَوِيٌّ.

---

[۱۳] نیّت در حج اِفراد شرط است و اِحرام آن از میقات است و یا از مسکنِ خانوادهٔ شخص، در صورتی که خانهٔ وی به عرفات از میقات نزدیک‌تر باشد. در حج قِران نیز همین امور مذکور در حج اِفراد، شرط است. باضافهٔ اینکه اِحرام بستن در حج قِران با سوق دادنِ قربانی و اِشعار [زخم کردن و خون آلود نمودن طرف راست کوهان شتر] ـ در صورتی که بَدَنَه [نوعی شتر] باشد ـ و تقلید ـ در صورتی که قربانی غیر از بَدَنَة باشد ـ صورت می‌گیرد. تقلید آن است که کسی که قربانی را حرکت می‌دهد کفشی را در آن نماز ـ و لو نماز نافله ـ خوانده، بر گردن قربانی بیاندازد. اگر در شتر، بجای اشعار، تقلید صورت گیرد جائز است.

چند مسأله

[۱۴] **اول:** برای کسی که حج اِفراد مستحبی انجام می‌دهد جائز است که به عمرهٔ تمتّع عدول کند، ولی باید پس از طواف و سعی‌اش، تلبیه [لبیک گفتن] نکند. اگر چنین کند، عمرهٔ تمتّع او باطل می‌شود و بر حجّ باقی می‌ماند. گفته شده [قول ابن ادریس] که جز به نیّت اعتبار نیست و جائز نیست کسی که حج قِران بجا می‌آورد، از آن عدول کند. نیز گفته شده که از حج واجب هم می‌تواند عدول کرد، کما اینکه پیامبر ﷺ به فردی از صحابه که قربانی برای حج نبرده بود، امر کردند که عدول کند، و این قول، قوی است.

[۱۵] **اَلثَّانِيَةُ:** يَجُوزُ لِلْقَارِنِ وَ ٱلْمُفْرِدِ إِذَا دَخَلاَ مَكَّةَ ٱلطَّوَافُ وَ ٱلسَّعْيُ إِمَّا ٱلْوَاجِبُ أَوِ ٱلنَّدْبُ لٰكِنْ يُجَدِّدَانِ ٱلتَّلْبِيَةَ عَقِيبَ صَلاَةِ ٱلطَّوَافِ، فَلَوْ تَرَكَاهَا أَحَلاَّ عَلَى ٱلْأَشْهَرِ.

[۱۶] **اَلثَّالِثَةُ:** لَوْ بَعُدَ ٱلْمَكِّيُّ ثُمَّ حَجَّ عَلَىٰ مِيقَاتٍ أَحْرَمَ مِنْهُ وُجُوباً، وَلَوْكَانَ لَهُ مَنْزِلاَنِ بِمَكَّةَ وَ بِالْآفَاقِ وَ لَوْ غَلَبَتْ إِقَامَتُهُ فِي ٱلْآفَاقِ تَمَتَّعَ، وَ لَوْ تَسَاوَيَا تَخَيَّرَ، وَ ٱلْمُجَاوِرُ بِمَكَّةَ سَنَتَيْنِ يَنْتَقِلُ فِي ٱلثَّالِثَةِ إِلَى ٱلْإِفْرَادِ وَ ٱلْقِرَانِ وَ قَبْلَهَا يَتَمَتَّعُ، وَ لاَ يَجِبُ ٱلْهَدْيُ عَلَىٰ غَيْرِ ٱلْمُتَمَتِّعِ وَ هُوَ نُسُكٌ لاَ جُبْرَانٌ.

[۱۷] **اَلرَّابِعَةُ:** لاَ يَجُوزُ ٱلْجَمْعُ بَيْنَ ٱلنُّسُكَيْنِ بِنِيَّةٍ وَاحِدَةٍ فَيَبْطُلُ، وَلاَ إِدْخَالُ أَحَدِهِمَا عَلَىٰ ٱلْآخَرِ قَبْلَ تَحَلُّلِهِ مِنَ ٱلْأَوَّلِ فَيَبْطُلُ ٱلثَّانِي إِنْ كَانَ عُمْرَةً أَوْ حَجّاً قَبْلَ ٱلسَّعْيِ، وَ لَوْ

---

[۱۵] دوم: برای کسی که حج قِران و اِفراد انجام می‌دهد جائز است که وقتی داخل مکّه می‌شود طواف و سعیِ واجب یا مستحب انجام دهد، ولی بایستی پس از نماز طواف تلبیه را مجدداً انجام دهد و اگر آن را انجام ندهد، بنابر قول اَشهر از اِحرام خارج و مُحِلّ می‌شود.

[۱۶] سوّم: اگر فردی که اهل مکه است از میقات خود دور شود و سپس از یکی از میقاتها حج انجام دهد، واجب است از همان میقات محرِم شود و اگر دو منزل دارد که یکی در مکه است و یکی در جای دور [که موجب حج تمتع می‌شود]، در صورتی که اقامت وی در آن منزل دورتر بیشتر باشد باید حج تمتع انجام دهد. [و اگر بیشتر در منزل مکه باشد باید حج قِران یا اِفراد بجا آورد] و اگر مقدار اقامتش در دو منزل مساوی است مخیّر است. [و اگر مقدارِ اقامت برایش مشتبه باشد باید حج تمتع انجام دهد.] کسی که دو سال مجاور مکه باشد، در سال سوم حج واجب او به افراد یا قِران مبدّل می‌شود و پیش از سال سوم، باید حج تمتع انجام دهد. قربانی بر کسی که حج تمتع بجا نمی‌آورد، واجب نیست و قربانی عبادت است، نه کفّاره.

[۱۷] چهارم: با یک نیّت بین دو عبادت [حج و عمره] نمی‌توان جمع کرد و در این صورت هر دو باطل می‌شوند. همچنین داخل کردن یکی در دیگری قبل از مُحِلّ شدن از اوّلی جائز نیست و در این صورت عبادتِ دوّم باطل می‌شود البته در صورتی

كَانَ قَبْلَ ٱلتَّقْصِيْرِ وَ تَعَمَّدَ ذَلِكَ فَالْمَرْوِيُّ: أَنَّهُ يَبْقَىٰ عَلَى حَجِّهِ مُفْرِدَةً. وَ لَوْ كَانَ نَاسِياً صَحَّ إِحْرَامُهُ ٱلثَّانِي وَ يُسْتَحَبُّ جَبْرُهُ بِشَاةٍ.

ٱلْفَصْلُ ٱلثَّالِثُ : فِي ٱلْمَوَاقِيْتِ

[۱۸] لاَ يَصِحُّ ٱلْإِحْرَامُ قَبْلَ ٱلْمِيْقَاتِ، إِلاَّ بِالنَّذْرِ وَ شِبْهِهِ إِذَا وَقَعَ ٱلْإِحْرَامُ فِي أَشْهُرِ ٱلْحَجِّ، وَ لَوْ كَانَ عُمْرَةً مُفْرَدَةً لَمْ يُشْتَرَطْ، وَ لَوْ خَافَ مُرِيْدُ ٱلْاِعْتِمَارِ فِي رَجَبٍ تَقَضِّيَهُ جَازَ لَهُ ٱلْإِحْرَامُ قَبْلَ ٱلْمِيْقَاتِ وَ لاَ يَجِبُ إِعَادَتُهُ فِيْهِ، وَلاَ يَتَجَاوَزُ ٱلْمِيْقَاتَ بِغَيْرِ إِحْرَامٍ، فَيَجِبُ ٱلرُّجُوعُ إِلَيْهِ فَلَوْ تَعَذَّرَ بَطَلَ إِنْ تَعَمَّدَهُ وَ ٱلْإِحْرَامُ مِنْ حَيْثُ أَمْكَنَ، وَ لَوْ دَخَلَ مَكَّةَ خَرَجَ إِلَىٰ أَدْنَى ٱلْحِلِّ فَإِنْ تَعَذَّرَ فَمِنْ مَوْضِعِهِ وَ لَوْ أَمْكَنَهُ ٱلرُّجُوعُ إِلَى ٱلْمِيْقَاتِ وَجَبَ.

که عبادت دوم عمره باشد و یا حجّ قبل از سعی و تقصیر باشد و این ادخال عمداً صورت بگیرد. آنچه در روایت آمده این است که چنین فردی بر حجّ مفرده باقی می‌ماند. و امّا اگر این کار را از روی فراموشی انجام داده باشد، احرامِ دوّم وی صحیح است و مستحب است که برای جبران این امر، یک گوسفند ذبح کند.

فصل سوّم : میقات‌ها

[۱۸] اِحرام بستن اگر در ماههای حج واقع شود، قبل از رسیدن به میقات صحیح نیست مگر بخاطر نذر وامثال آن [عهد و یمین]. و اگر عمرهٔ مفرده باشد، [وقوع اِحرام در ماههای حرام] شرط نیست. و کسی که می‌خواهد در ماه رجب عمره بجا آورد، اگر خوفِ این داشته باشد که تأخیر بیفتد می‌تواند قبل از میقات اِحرام ببندد و اعادهٔ احرام در میقات [در فرضهای یاد شده] واجب نیست. و جایز نیست بدون احرام از میقات بگذرد. و [اگر عبور کرد] واجب است برگردد. و اگر بازگشت وی به میقات ناممکن شود در صورتی که عمداً از آن عبور کرده باشد عبادتش باطل است. و [اگر عبور وی عمدی نباشد] از هر جا ممکن است اِحرام می‌بندد. اگر [بدون احرام] داخل مکه شده باشد باید به نزدیکترین محلّ خارج از حرم خارج شود، و اگر این کار ممکن نباشد از همان موضع خود در مکه مُحرِم می‌شود و اگر برگشت به میقات برایش ممکن باشد، واجب است برگردد.

[۱۹] وَ ٱلْمَوَاقِيْتُ سِتَّةٌ : ذُو ٱلْحُلَيْفَةِ لِلْمَدِيْنَةِ، وَ ٱلْجُحْفَةُ لِلشَّامِ، وَ يَلَمْلَمُ لِلْيَمَنِ، وَ قَرْنُ الْمَنَازِلِ لِلطَّائِفِ، وَ ٱلْعَقِيْقُ لِلْعِرَاقِ وَ أَفْضَلُهُ ٱلْمَسْلَخُ، ثُمَّ غَمْرَةُ، ثُمَّ ذَاتُ عِرْقٍ.
وَ مِيْقَاتُ حَجِّ ٱلتَّمَتُّعِ مَكَّةُ، وَ حَجُّ ٱلْإِفْرَادِ مَنْزِلُهُ كَمَا سَبَقَ، وَكُلُّ مَنْ حَجَّ عَلَىٰ مِيْقَاتٍ فَهُوَ لَهُ، وَ لَوْ حَجَّ عَلَىٰ غَيْرِ مِيْقَاتٍ كَفَتْهُ ٱلْمُحَاذَاةُ، وَ لَوْ لَمْ يُحَاذِ أَحْرَمَ مِنْ قَدْرٍ يُشْتَرَكُ فِيْهِ ٱلْمَوَاقِيْتُ.

ٱلْفَصْلُ ٱلرَّابِعُ : فِي أَفْعَالِ ٱلْعُمْرَةِ

[۲۰] وَ هِيَ ٱلْإِحْرَامُ وَ ٱلطَّوَافُ وَ ٱلسَّعْيُ وَ ٱلتَّقْصِيْرُ. وَ يَزِيْدُ فِي عُمْرَةِ ٱلْإِفْرَادِ بَعْدَ ٱلتَّقْصِيْرِ طَوَافُ ٱلنِّسَاءِ وَ يَجُوزُ فِيْهَا ٱلْحَلْقُ لاَ فِي عُمْرَةِ ٱلتَّمَتُّعِ.

ٱلْقَوْلُ فِي ٱلْإِحْرَامِ

[۲۱] يُسْتَحَبُّ تَوْفِيْرُ شَعْرِ ٱلرَّأْسِ لِمَنْ أَرَادَ ٱلْحَجَّ مِنْ أَوَّلِ ذِي ٱلْقَعْدَةِ وَ آكَدُ مِنْهُ هِلاَلَ

---

[۱۹] میقات‌ها شش‌تا هستند: ۱ـ ذوالحُلَیفَة برای مدینه ۲ـ جُحفة برای شام ۳ـ یَلَمْلَم برای یمن ۴ـ قَرْن المنازل برای طائف ۵ـ عقیق برای عراق، و بهترین جای عقیق مَسْلَح و سپس غَمْره و پس از آن ذاتِ عِرق است. ۶ـ میقات حج تمتع، مکّه و حجّ اِفراد ـ همانطور که گفتیم ـ منزلِ شخص است. هر کسی از هر میقات که حج بجا می‌آورد، همان میقات برای حج او محسوب می‌شود. و اگر از غیر میقات بخواهد حج انجام دهد، کافی است که محاذیِ با میقات باشد. و اگر با هیچ میقاتی محاذی نیست باید از مقداری که قدر مشترک بین مواقیت است مُحرِم شود.

فصل چهارم : اعمال عُمره

[۲۰] اعمال عمره عبارتند از: احرام، طواف، سعی، تقصیر. و در عمرهٔ مفرده پس از تقصیر، طواف نساء نیز اضافه می‌شود. در عمرهٔ مفرده [به جای تقصیر] حَلْق [سر تراشیدن] نیز جائز است بخلاف عمرهٔ تمتع [که حتماً باید تقصیر کند].

سخن دربارهٔ اِحرام

[۲۱] مستحب است کسی که می‌خواهد حج تمتع بجا آورد از اول ذی قعده موی

ذِي ٱلْحَجَّةِ، وَ ٱسْتِكْمَالُ ٱلتَّنْظِيْفِ بِقَصِّ ٱلْأَظْفَارِ وَ أَخْذِ ٱلشَّارِبِ وَ ٱلْإِطْلاَءِ، وَلَوْ سَبَقَ أَجْزَأَ مَا لَمْ يَمْضِ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً وَ ٱلْغُسْلُ وَ صَلاَةُ سُنَّةِ ٱلْإِحْرَامِ وَ ٱلْإِحْرَامُ عَقِيْبَ ٱلظُّهْرِ أَوْ فَرِيْضَةٍ، وَ تَكْفِي ٱلنَّافِلَةُ عِنْدَ عَدَمِ وَقْتِ ٱلْفَرِيْضَةِ.

[۲۲] وَ تَجِبُ فِيْهِ ٱلنِّيَّةُ ٱلْمُشْتَمِلَةُ عَلَىٰ مُشَخِّصَاتِهِ مَعَ ٱلْقُرْبَةِ، وَ يُقَارَبُ بِهَا:
لَبَّيْكَ ٱللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ ٱلْحَمْدَ وَ ٱلنِّعْمَةَ وَ ٱلْمُلْكَ لَكَ لاَ شَرِيكَ لَك لَبَّيْكَ.
وَ لَبْسُ ثَوْبَيِ ٱلْإِحْرَامِ مِنْ جِنْسِ مَا يُصَلَّىٰ فِيْهِ. يَأْتَزِرُ بِأَحَدِهِمَا وَ يَرْتَدِى بِالآخَرِ.
وَ ٱلْقَارِنُ يَعْقِدُ إِحْرَامَهُ بِالتَّلْبِيَةِ أَوْ بِالْإِشْعَارِ وَ ٱلتَّقْلِيْدِ، وَ يَجُوزُ ٱلْحَرِيْرُ وَ ٱلْمَخِيْطُ لِلنِّسَاءِ، وَ يُجْزِئُ ٱلْقَبَاءُ مَقْلُوباً لَوْ فَقَدَ ٱلرِّدَاءَ، وَ ٱلسَّرَاوِيْلُ لَوْ فَقَدَ ٱلْإِزَارَ.

سر خود را زیاد کند واین استحباب از هنگام هلال ذی حجة مؤکّد است. نیز مستحب است رعایت کمال نظافت بوسیلهٔ گرفتن ناخن‌ها، گرفتنِ موی شارب [سبیل]، نوره کشیدن، و اگر این کار را قبلاً انجام داده باشد، اگر بیش از ۱۵ روز از آن نگذشته باشد، کفایت می‌کند. نیز مستحب است غسل کردن، و نماز سنّت اِحرام را خواندن، و احرام بستن پس از نمازِ ظهر یا فریضه‌ای دیگر، و اگر وقت فریضه نیست، احرام بستن پس از نافله هم کفایت می‌کند.

[۲۲] در احرام، نیّت واجب است و باید مشتمل بر خصوصیاتِ آن و هم با قصد قربت باشد و مقارنِ آن، شخص بگوید: لبیّک، اللّهم لبیّک لبیّک، انّ الحمدَ و النعمة و المُلکَ لَکَ، لا شریک لکَ، لبیّک.

پوشیدن دو لباس اِحرام از واجبات است. این لباس از جنس چیزی است که مُحرِم در آن نماز می‌خواند: یکی را اِزار [مانند لنگ] و دیگری را رِداء قرار می‌دهد.

کسی که حجّ قِران انجام می‌دهد، پس از نیّتِ احرام، باید اِحرام خود را با تلبیه [لبیک گفتن] یا با اِشعار و تقلید [معنای این دو گذشت] محقّق نماید.

برای زنان اِحرام در حریر و لباسِ دوخته جائز است. و اگر کسی رِدا نداشته باشد، می‌تواند قبا را به‌صورت وارونه‌بپوشد و اگر اِزار نداشته‌باشد، پوشیدن شلوار جائز است.

[۲۳] وَ يُسْتَحَبُّ لِلرَّجُلِ رَفْعُ ٱلصَّوتِ بِالتَّلْبِيَةِ وَلْتُجَدَّدْ عِنْدَ مُخْتَلَفِ ٱلْأَحْوَالِ وَ يُضَافُ إِلَيْهَا ٱلتَّلْبِيَاتُ ٱلْمُسْتَحَبَّةُ وَ يَقْطَعُهَا ٱلْمُتَمَتِّعُ إِذَا شَاهَدَ بُيُوتَ مَكَّةَ، وَ ٱلْحَاجُّ إِلَىٰ زَوَالِ عَرَفَةَ، وَ ٱلْمُعْتَمِرُ مُنْفَرِداً إِذَا دَخَلَ ٱلْحَرَمَ وَ ٱلْإِشْتِرَاطُ وَ يُكْرَهُ ٱلْإِحْرَامُ فِي ٱلسُّودِ وَ ٱلْمُعَصْفَرَةِ وَ شِبْهِهِمَا، وَ ٱلنَّومُ عَلَيْهَا وَ ٱلوَسِخَةُ وَ ٱلْمُعَلَّمَةُ وَ دُخُولُ ٱلْحَمَّامِ وَ تَلْبِيَةُ ٱلْمُنَادِي.

وَ أَمَّا ٱلتُّرُوكُ ٱلْمُحَرَّمَةُ فَثَلاَثُونَ

[۲٤] صَيْدُ ٱلْبَرِّ وَ لَوْ دَلاَلَةً وَ إِشَارَةً، وَلاَ يَحْرُمُ صَيْدُ ٱلْبَحْرِ وَ هُوَ مَا يَبِيْضُ وَ يَفْرَخُ فِيْهِ، وَ ٱلنِّسَاءُ بِكُلِّ آسْتِمْتَاعٍ حَتَّى ٱلْعَقْدِ، وَ ٱلْإِسْتِمْنَاءُ، وَ لَبْسُ ٱلْمَخِيْطِ وَ شِبْهِهِ، وَ عَقْدُ

---

[۲۳] مستحب است که مردان هنگام تلبیه، صدا را بلند کنند و در حالات مختلف آن را تکرار نمایند. استحباب دارد که تلبیه‌های مستحبّی نیز بر تلبیهٔ واجب افزوده شود. کسی که عمرهٔ تمتع انجام می‌دهد وقتی خانه‌های مکّه را مشاهده کرد، تلبیه را قطع می‌کند و کسی که حج انجام می‌دهد تا ظهر روز عرفه و کسی که عمرهٔ مفرده بجا می‌آورد تا داخل شدن به حرم تلبیه را ادامه می‌دهد. مستحب است پیش از نیتِ احرام بر خداوند شرط کند [که اگر در ضمن احرام، مانعی پیش آید، خداوند او را مُحِلّ کند.] اِحرام بستن با لباس سیاه و لباسی که رنگ عُصْفُر [نام گیاهی است] و امثال آن را دارد مکروه است. نیز خوابیدن بر چنین فرشهای رنگ‌آمیزی شده و احرام در لباسهای آلوده یا رنگارنگ،و داخل شدن به حمّام [در حال اِحرام] و لبیک گفتن به کسی که انسان را صدا می‌زند، مکروه است.

محرّمات و تروکِ اِحرام

[۲۴] محرّمات در حال احرام ۳۰ امر است:

۱ـ صید کردن حیوان بَرّی [که در خشکی زندگی می‌کند]، گرچه راهنمائی کردنِ دیگری به صید و اشاره نمودن به طرفِ صید باشد. امّا صید کردن حیوان بحری [دریائی] حرام نیست. حیوان دریائی آن است که در دریا تخم می‌گذارد و جوجه می‌آورد.

۲ـ هر گونه استمتاع از زنان و لو عقدِ آنان

ٱلرِّدَاءِ، وَ مُطْلَقُ ٱلطِّيْبِ، وَ ٱلْقَبْضُ مِنْ كَرِيْهِ ٱلرَّائِحَةِ، وَ ٱلْإِكْتِحَالُ بِالسَّوَادِ وَ ٱلْمُطَيَّبِ، وَ ٱلْإِدِّهَانُ، وَ يَجُوزُ أَكْلُ ٱلدُّهْنِ غَيْرِ ٱلْمُطَيِّبِ، وَ ٱلْجِدَالُ وَ هُوَ قَوْلُ لاَ وَ ٱللَّهِ وَ بَلَىٰ وَ ٱللَّهِ، وَ ٱلْفُسُوقُ وَ هُوَ ٱلْكِذْبُ، وَ ٱلسِّبَابُ، وَ ٱلنَّظَرُ فِي ٱلْمِرْآةِ،

۳ـ استمناء

۴ـ لباس دوخته و شبه آن [مثل زره بافته شده] پوشیدن

۵ـ گره زدن رِداء

۶ـ بکار بردن هر گونه بوی خوش [عطر و...]

۷ـ گرفتن جلوبینی از بوی بَد

۸ـ سرمه کشیدن بوسیلهٔ سیاهی و مواد خوشبو و...

۹ـ روغن مالیدن بر بدن، و خوردن روغن غیر خوشبو جائز است.

۱۰ـ جدال کردن یعنی گفتنِ: نه بخدا، آری بخدا

۱۱ـ فسوق، یعنی هر گونه دروغگوئی

۱۲ـ فحش دادن به مسلمان

۱۳ـ در آینه نگاه کردن

۱۴ـ خارج کردن خون از بدن بصورت اختیاری

۱۵ـ کندن دندانِ آسیا

۱۶ـ ناخن گرفتن

۱۷ـ زائل کردن مو

۱۸ـ سر را پوشانیدن برای مردان

۱۹ـ صورت را پوشانیدن برای زنان، جائز است زنان پوشش صورت را طوری به سمت بینی بیندازند که به صورت آنها برخورد نکند.

۲۰ـ نقاب زدن برای زنان

۲۱ـ استفاده کردن از حناء برای زینت

وَ إِخْرَاجُ ٱلدَّمِ ٱخْتِيَاراً، وَ قَلْعُ ٱلضِّرْسِ وَقَصُّ ٱلظُّفْرِ وَإِزَالَةُ ٱلشَّعْرِ، وَتَغْطِيَةُ ٱلرَّأْسِ لِلرَّجُلِ، وَ ٱلْوَجْهُ لِلْمَرْأَةِ وَ يَجُوزُ لَهَا سَدْلُ ٱلْقِنَاعِ إِلَىٰ طَرْفِ أَنْفِهَا بِغَيْرِ إِصَابَةِ وَجْهِهَا، وَ ٱلنِّقَابُ، وَ ٱلْحِنَاءُ لِلزِّيْنَةِ وَ ٱلتَّخَتُّمُ لِلزِّيْنَةِ وَ لَبْسُ ٱلْمَرْأَةِ مَالَمْ تَعْتَدْهُ مِنَ ٱلْحُلَلِ، وَ إِظْهَارُ ٱلْمُعْتَادِ لِلزَّوْجِ، وَ لَبْسُ ٱلْخُفَّيْنِ لِلرَّجُلِ وَ مَا يَسْتُرُ ظَهْرَ قَدَمَيْهِ، وَ ٱلتَّظْلِيْلُ لِلرَّجُلِ ٱلصَّحِيْحِ سَائِراً، وَ لَبْسُ ٱلسِّلاَحِ ٱخْتِيَاراً، وَ قَطْعُ شَجَرِ ٱلْحَرَمِ وَ حَشِيْشِهِ إِلاَّ ٱلإِذْخَرَ، وَ مَا يَنْبُتُ فِي مُلْكِهِ، وَعُودَيِ ٱلْمَحَالَةِ لَهُ، وَ شَجَرِ ٱلْفَوَاكِهِ، وَ قَتْلُ هَوَامِّ ٱلْجَسَدِ، وَ يَجُوزُ نَقْلُهُ.

ٱلْقَوْلُ فِي ٱلطَّوَافِ

[۲۵] وَ يُشْتَرَطُ فِيْهِ رَفْعُ ٱلْحَدَثِ وَ ٱلْخَبَثِ وَ ٱلْخِتَانُ فِي ٱلرَّجُلِ وَ سَتْرُ ٱلْعَوْرَةِ.
وَ وَاجِبُهُ: ٱلنِّيَّةُ، وَ ٱلْبَدْأَةُ بِالْحَجَرِ ٱلأَسْوَدِ، وَ ٱلْخَتْمُ بِهِ، وَ جَعْلُ ٱلْبَيْتِ عَلَىٰ يَسَارِهِ

۲۲ـ استفاده از انگشتر برای زینت

۲۳ـ پوشیدن زنان زیورهائی راکه به آنها عادت ندارند

۲۴ـ نشان دادن زیورهای معمولی و عادی به شوهران

۲۵ـ پوشیدن موزه [نوعی کفش، دَم‌پایی] و آنچه که روی قدمها را بپوشاند برای مردان

۲۶ـ در حالِ سواره چیزی را بعنوان سایبان روی سر قرار دادن برای مردانِ تندرست

۲۷ـ از روی اختیار اسلحه برداشتن

۲۸ـ بریدن درختان و گیاهان سبز حرم، باستثناء گیاه اذخر و گیاهانی که در مِلک خودِ شخص می‌روید. بریدن دو چوبِ چرخ چاه نیز اشکال ندارد.

۲۹ـ بریدن درختان میوه

۳۰ـ کشتن جانورانی که بدن انسان را می‌گزند، و انتقال آنها اشکال ندارد.

سخن دربارهٔ طواف

[۲۵] در طواف، رفع کردنِ حَدَث و خَبَث، خِتان برای مردان [مختون بودن] و پوشیدن عورت شرط است. آنچه در طواف واجب است عبارت است از: نیّت، آغاز کردن طواف

وَ ٱلطَّوَافُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ٱلْمَقَامِ، وَ إِدْخَالُ ٱلْحِجْرِ، وَ خُرُوجُهُ بِجَمِيعِ بَدَنِهِ عَنِ ٱلْبَيْتِ، وَ إِكْمَالُ ٱلسَّبْعِ، وَ عَدَمُ ٱلزِّيَادَةِ عَلَيْهَا فَيَبْطُلُ إِنْ تَعَمَّدَهُ، وَ ٱلرَّكْعَتَانِ خَلْفَ ٱلْمَقَامِ، وَ تَوَاصُلُ أَرْبَعَةِ أَشْوَاطٍ فَلَوْ قَطَعَ لِدُونِهَا بَطَلَ وَ إِنْ كَانَ لِضَرُورَةٍ أَوْ دُخُولِ ٱلْبَيْتِ أَوْ صَلاةَ فَرِيضَةٍ ضَاقَ وَقْتُهَا.

[۲٦] وَ لَوْ ذَكَرَ فِي أَثْنَاءِ ٱلسَّعْيِ تَرَتَّبَ صِحَّتُهُ وَ بُطْلانُهُ عَلَى ٱلطَّوَافِ، وَ لَوْ شَكَّ فِي ٱلْعَدَدِ بَعْدَهُ لَمْ يَلْتَفِتْ وَ فِي ٱلْأَثْنَاءِ يَبْطُلُ إِنْ شَكَّ فِي ٱلنَّقِيصَةِ، وَ يَبْنِي عَلَى ٱلْأَقَلِّ إِنْ شَكَّ فِي ٱلزِّيَادَةِ عَلَى ٱلسَّبْعِ، أَمَّا ٱلنَّفْلُ ٱلطَّوَافِ فَيَبْنِي عَلَى ٱلْأَقَلِّ مُطْلَقاً.

[۲۷] وَ سُنَّتُهُ: ٱلْغُسْلُ مِنْ بِئْرِ مَيْمُونَ أَوْ فَخٍّ أَوْ غَيْرِهِمَا، وَ مَضْغُ ٱلْإِذْخَرِ وَ دُخُولُ مَكَّةَ

از حجرالاسود و ختم به آن و قرار دادن خانهٔ کعبه در سمت چپ، و طواف از بین کعبه و مقام ابراهیم، و حجر اسماعیل را داخل در طواف قرار دادن، و جمیع بَدن را خارج از کعبه قرار دادن، و کامل کردن هفت دور و اضافه نکردن بر تعداد دورها که اگر اضافه کردن عمدی باشد طواف باطل می‌شود، دو رکعت نماز پشت مقامِ ابراهیم، پیوسته انجام دادن چهار شوط که اگر در کمتر از چهار شوط ـ و لو بخاطر ضرورت یا برای ورود به کعبه یا برای انجام فریضه‌ای که وقت آن تنگ است طواف را قطع نماید، باطل می‌شود.

[۲۶] اگر در بین سَعی، یادش بیاید که طواف را ناقص انجام داده، صحت و بطلانِ سَعی مترتب بر طواف است.

اگر در شمارهٔ شوط‌های طواف [هر دور یک شوط نامیده می‌شود] پس از انجام طواف‌ها شک کند، نباید به این شک اعتنا کند و اگر در بین طواف شک کند، یا شک در کمبود است که در این صورت طواف باطل است؛ و یا شک در زیادت بر هفت شوط است که در این صورت باید بنا را بر اقل بگذارد. و امّا در طواف مستحبّی بطور مطلق [چه شک در نقصان باشد چه در زیادت] باید بنا را بر اقل بگذارد.

مستحبات طواف

[۲۷] مستحبات طواف عبارتست از: غسل کردن [قبل از داخل شدن به مکه] از آب

مِنْ أَعْلاَهَا حَافِياً بِسَكِيْنَةٍ وَ وِقَارٍ، وَ ٱلدُّخُولُ مِنْ بَابِ بَنِي شَيْبَةٍ، و ٱلدُّعَاءُ بِالْمَأْثُورِ، و ٱلْوُقُوفُ عِنْدَ ٱلْحَجَرِ، وَ ٱلدُّعَاءُ فِيْهِ وَ فِي حَالاَتِ ٱلطَّوَافِ، وَ قِرَاءَةُ ٱلْقَدْرِ، وَ ذِكْرُ ٱللَّهِ تَعَالَىٰ، وَ ٱلسَّكِيْنَةُ فِي ٱلْمَشْيِ، وَ ٱلرَّمْلُ ثَلاَثاً وَ ٱلْمَشْيُ أَرْبَعاً عَلَىٰ قَوْلٍ، وَ ٱسْتِلاَمُ ٱلْحَجَرِ، وَ تَقْبِيْلُهُ، أَوِ ٱلْإِشَارَةُ إِلَيْهِ، وَ ٱسْتِلاَمُ ٱلْأَرْكَانِ وَ ٱلْمُسْتَجَارِ فِي ٱلسَّابِعِ، وَ إِلْصَاقُ ٱلْبَطْنِ وَ ٱلْخَدِّ بِهِ، وَ ٱلدُّعَاءُ وَعَدُّ ذُنُوبِهِ عِنْدَهُ، وَ ٱلتَّدَانِي مِنَ ٱلْبَيْتِ، وَ يُكْرَهُ ٱلْكَلاَمُ فِي أَثْنَائِهِ بِغَيْرِ ٱلذِّكْرِ وَ ٱلْقُرْآنِ.

مَسَائِلُ

[۲۸] **ٱلْأُوْلَىٰ**: كُلُّ طَوَافٍ رُكْنٌ إِلاَّ طَوَافَ ٱلنِّسَاءِ فَيَعُودُ وُجُوباً مَعَ ٱلْمُكْنَةِ وَ مَعَ ٱلتَّعَذُّرِ

چاه میمون، یا چاه فَخ، یا از غیر آن دو جویدن گیاهِ اِذخَر، وارد شدن به مکه از طرف بلندیهای آن با پای برهنه و در حال آرامش، و وقار، ورود به مسجد الحرام از دربِ بنی‌شیبه پس از خواندن دعائی که در روایات آمده [السلام علیک ایها النبی و رحمةاللّه و برکاته، بسم اللّه و باللّه و مِن اللّه و ماشاءاللّه و الحمدللّه و السلام علی انبیاءاللّه و رُسُله والسلام علی رسول اللّه و السلام علی ابراهیم خلیلِ اللّه و الحمد للّه ربِّ العالمین]، ایستادن و دعا خواندن در کنار حجر الاسود و در سایر حالاتِ طواف، خواندن سورهٔ قَدر [انا انزلنا ...]، ذکر خدا راگفتن، آرامش در هنگام راه رفتن، با شتاب رفتن در حالی که شخص گامها را کوچک بردارد [رَمَل] در سه شوط اوّل، راه رفتن معمولی [مَشْی] در چهار شوط بعدی که بقول شیخ طوسی﷫ مستحب است، استلام حجر الاسود [دست کشیدن و لمس کردن آن] و بوسیدن یا توجه و اشاره داشتن به آن، استلامِ پایه‌های خانهٔ کعبه، استلامِ مستَجار [دیواری است مقابلِ درب کعبه] در شوط هفتم و چسبانیدن شکم و گونه‌ها به آن همراه با دعا خواندن و در نظر آوردن گناهان در کنار آن، نزدیک شدن به خانهٔ کعبه. در حال طواف تکلم به غیر ذکر خدا و آیات قرآن، مکروه است.

چند مسأله

[۲۸] **اول**: هر طواف یک رکن محسوب می‌شود بجز طواف نساء. لذا اگر شخص

يَسْتَنِيبُ، وَلَوْ نَسِيَ طَوَافَ ٱلنِّسَاءِ جَازَتْ ٱلْإِسْتِنَابَةُ ٱخْتِيَاراً.
ٱلثَّانِيَةُ: يَجُوزُ تَقْدِيمُ طَوَافِ ٱلْحَجِّ وَسَعْيِهِ لِلْمُفْرِدِ عَلَى ٱلْوُقُوفِ، وَ لِلْمُتَمَتِّعِ عِنْدَ ٱلضَّرُورَةِ، وَ طَوَافُ ٱلنِّسَاءِ لاَ يُقَدَّمُ لَهُمَا إِلاَّ لِضَرُورَةٍ وَ هُوَ وَاجِبٌ فِي كُلِّ نُسُكٍ عَلَىٰ كُلِّ فَاعِلٍ إِلاَّ فِي ٱلتَّمَتُّعِ وَ أَوْجَبَهُ فِيهَا بَعْضُ ٱلْأَصْحَابِ، وَ هُوَ مُتَأَخِّرٌ عَنِ ٱلسَّعْيِ.
[۲۹] ٱلثَّالِثَةُ: تَحْرُمُ ٱلْبُرْطُلَّةُ فِي ٱلطَّوَافِ، وَ قِيلَ يَخْتَصُّ بِمَوْضِعِ تَحْرِيمِ سَتْرِ ٱلرَّأْسِ.
ٱلرَّابِعَةُ: رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ ٱلسَّلاَمُ فِي ٱمْرَأَةٍ نَذَرَتِ ٱلطَّوَافَ عَلَىٰ أَرْبَعٍ: أَنَّ عَلَيْهَا طَوَافَيْنِ. وَ قِيلَ: يُقْتَصَرُ عَلَى ٱلْمَرْأَةِ وَ يَبْطُلُ فِي ٱلرَّجُلِ. وَ قِيلَ: يَبْطُلُ فِيهِمَا،

طواف نساء را [به خاطر فراموشی یا ...] ترک کند، در صورتِ امکان واجب است دوباره آن را انجام دهد و اگر ناممکن است، باید برای این کار نائب بگیرد. و اگر طواف نساء را فراموش کند، در حال اختیار نیز می‌تواند نائب بگیرد [و یا خود آن را اعاده کند].

دوم :کسی که حج إفراد انجام می‌دهد، می‌تواند طواف حج و سعی‌اش را بر وقوف در عرفات مقدم کند و در صورتِ ضرورت، متمتِّع [کسی که حج تمتع انجام می‌دهد] نیز می‌تواند چنین کند. و امّا طواف نساء برای دو فرد مزبور، جز در صورتِ ضرورت بر وقوف مقدم نمی‌شود، طواف نساء در هر نُسُک [چه حج باشد و چه عمره] بر هر فاعلی [حتی اگر کودکِ نابالغ باشد] واجب است، مگر در عمرهٔ تمتّع. البته بعضی از علماء طواف نساء را در عمرهٔ تمتّع نیز واجب شمرده‌اند. طواف نساء پس از سعی انجام می‌شود.

[۲۹] سوم : پوشیدنِ بُرْطُلَّة [نوعی کلاهِ دراز] در حال طواف حرام است. و گفته شده که حرمت اختصاص به جائی دارد که پوشیدن سر حرام است.

چهارم : از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که ایشان دربارهٔ زنی که نذر کرده بود بصورت چهار دست و پا طواف کند فرمودند: بر این زن دو طوافِ [معمولی] واجب است. گفته شده [قائل، محقق رحمه‌الله است] که این حکم فقط مخصوص زنان است و چنین نذری برای مردان باطل است. قول دیگر [قائل، ابن ادریس رحمه‌الله است] این است که اینگونه نذر برای هر دو [مرد و زن] باطل است. امّا قول أقرب صحت نذر

وَ ٱلْأَقْرَبُ ٱلصِّحَّةُ فِيْهِمَا.

[۳۰] ٱلْخَامِسَةُ: يُسْتَحَبُّ إِكْثَارُ ٱلطَّوَافِ مَا ٱسْتَطَاعَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنَ ٱلصَّلاَةِ تَطَوُّعاً لِلْوَارِدِ، وَلْيَكُنْ ثَلْثِمأةٍ وَ سِتِّيْنَ طوَافاً، فَإِنْ عَجَزَ جَعَلَهَا أَشْوَاطاً.

ٱلسَّادِسَةُ: ٱلْقِرَانُ مُبْطِلٌ فِي طَوَافِ ٱلْفَرِيْضَةِ، وَ لاَ بَأْسَ بِهِ فِي ٱلنَّافِلَةِ وَ إِنْ كَانَ تَرْكُهُ أَفْضَلَ.

ٱلْقَوْلُ فِي ٱلسَّعْيِ وَ ٱلتَّقْصِيْرِ

[۳۱] وَ مُقَدِّمَاتُهُ: ٱستِلاَمُ ٱلْحَجَرِ وَ ٱلشُّرْبُ مِنْ زَمْزَمَ وَصَبُّ المَاءِ مِنْهُ عَلَيْهِ وَ ٱلطَّهَارَةُ وَ ٱلْخُرُوجُ مِنْ بَابِ ٱلصَّفَا وَٱلْوُقُوفُ عَلَى ٱلصَّفَا مُسْتَقْبِلَ ٱلْكَعْبَةِ وَ ٱلدُّعَاءُ وَ ٱلذِّكْرُ.

وَ وَاجِبُهُ: ٱلنِّيَّةُ وَ ٱلْبَدْأَةُ بِالصَّفَا وَ ٱلْخَتْمُ بِالْمَرْوَةِ فَهَذَا شَوْطٌ وَ عَوْدُهُ آخَرُ فَالسَّابِعُ عَلَى ٱلْمَرْوَةِ وَ تَرْكُ ٱلزِّيَادَهِ عَلَى ٱلسَّبْعِ فَيَبْطُلُ عَمْداً، وَ ٱلنَّقِيْصَةِ فَيَأْتِي بِهَا وَ لَوْ زَادَ سَهْواً

برای مرد و زن است.

[۳۰] **پنجم**: مستحب است که شخص هر چه می‌تواند طواف را زیاد انجام دهد و این عمل برای کسی که وارد مکه می‌شود افضل از نماز مستحبی است. تعداد این طواف‌ها سیصد و شصت‌تا می‌باشد و در صورتی که شخص ناتوان باشد می‌تواند ۳۶۰ شوط [= ۵۱ طواف] انجام دهد.

ششم: پیوستگی بین هر هفت شوط با هفت شوط بعدی در طوافِ واجب موجب بطلان طواف است ولی در طواف مستحبی اشکال ندارد، گرچه در مستحبی هم ترک آن بهتر است.

سخن دربارهٔ سعی و تقصیر

[۳۱] مقدمات [مستحبات] سعی عبارتست از: استلامِ [لمس کردن] حجرالاسود، از آبِ زمزم نوشیدن، از آب زمزم برداشتن و بر خود ریختن، طهارت [از حدَث و خبَث]، خارج شدن از بابِ صفا، رو به قبله ایستادن روی بلنديِ صفا و دعا خواندن و ذکر خداگفتن. آنچه در سعی واجب است عبارتست از: نیّت، شروعِ حرکت از صفا و

تَخَيَّرَ بَيْنَ ٱلْإِهْدَارِ وَ تَكْمِيلُ أُسْبُوعَيْنِ كَالطَّوَافِ وَ لَمْ يُشَرَّعْ آسْتِحْبَابُ ٱلسَّعْيِ إِلاَّ هُنَا.

[۳۲] وَ هُوَ رُكْنٌ يَبْطُلُ بِتَعَمُّدِ تَرْكِهِ، وَ لَوْ ظَنَّ فِعْلَهُ فَوَاقَعَ أَوْ قَلَّمَ فَتَبَيَّنَ ٱلْخَطَأُ أَتَمَّهُ وَ كَفَّرَ بِبَقَرَةٍ. وَ يَجُوزُ قَطْعُهُ لِحَاجَةٍ وَ غَيْرِهَا، وَ ٱلْإِسْتِرَاحَةُ فِي أَثْنَائِهِ، وَ يَجِبُ ٱلتَّقْصِيرُ بَعْدَهُ بِمُسَمَّاهُ إِذَا كَانَ سَعَى ٱلْعُمْرَةَ مِنَ ٱلشَّعْرِ أَوِ ٱلظُّفْرِ وَ بِهِ يَتَحَلَّلُ مِنْ إِحْرَامِهَا، وَ لَوْ حَلَقَ

ختم آن به مَروه، که این یک شوط است و بازگشت از مروه به صفا نیز شوط دیگر محسوب می‌شود و لذا شوط هفتم به مروه ختم می‌شود. واجب است که انسان سعی را بیش از هفت شوط انجام ندهد که اگر عمداً چنین کند، سعی باطل می‌شود. و نیز واجب است کمتر از هفت شوط انجام ندهد که در این صورت باید نقیصه را جبران کند. اگر اشتباهاً سعی را زیادتر از ۷ شوط انجام دهد ـ مانند حکم طواف ـ مخیّر است که شوط‌های زائد را باطل بداند و یا آنها را تکمیل کند تا دو تا ۷ شوط تحقّق یابد [که در اینصورت سعی دوّم مستحبی است] و سعیِ مستحبی جز در همین صورت [زیادت سهوی] تشریع نشده است.

[۳۲] سعی از ارکان است و اگر عمداً ترک شود عبادت باطل است. و اگر شخص گمان کند که سعی را انجام داده و با همسر خود همبستر شود یا ناخن خود را بگیرد و سپس بفهمد که اشتباه کرده [و سعی را کامل انجام نداده] باید سعی را به اتمام برساند و یک گاو بعنوان کفاره بدهد. قطع کردنِ سعی بخاطرِ ضرورت و یا حاجتی دیگر و نیز استراحت کردن در بین سعی جائز است. تقصیر [چیدن و کوتاه کردن] مو و ناخن به مقداری که صدقِ تقصیر کند بعد از سعی عمرهٔ تمتع واجب است و با عمل تقصیر شخص از احرام خارج می‌شود و مُحِلّ می‌گردد. و اگر سر را [عالماً و عامداً] بتراشد باید یک گوسفند بدهد. و اگر قبل از تقصیر عمداً با همسر خود همبستر شود، در صورتی که تمکن مالی دارد باید یک بَدَنه [نوعی شتر] بدهد و اگر از نظر مالی متوسط است باید یک گاو و اگر تنگدست است یک گوسفند بپردازد. مستحب است که انسان

فَشَاةٌ، وَ لَوْ جَامَعَ قَبْلَ ٱلتَّقْصِيْرِ عَمْداً فَبَدَنَةٌ لِلْمُوسِرِ وَ بَقَرَةٌ لِلْمُوسِرِ وَ بَقَرَةٌ لِلْمُتَوَسِّطِ وَ شَاةٌ لِلْمُعْسِرِ.

وَ يُسْتَحَبُّ ٱلتَّشْبِيْهُ بِالْمُحْرِمِيْنَ بَعْدَهُ، وَكَذَا لِأَهْلِ مَكَّةَ فِي ٱلْمَوْسِمِ.

ٱلْفَصْلُ ٱلْخَامِسُ : فِي أَفْعَالِ ٱلْحَجِّ

[۳۳] وَ هِيَ ٱلْإِحْرَامُ وَ ٱلْوُقُوفَانِ وَ مَنَاسِكُ مِنًى وَ طَوَافُ ٱلْحَجِّ وَسَعْيُهُ وَ طَوَافُ ٱلنِّسَاءِ وَ رَمْيُ ٱلْجَمَرَاتِ وَ ٱلْمَبِيْتُ بِمِنًى.

ٱلْقَوْلُ فِي ٱلْإِحْرَامِ وَ ٱلْوُقُوفَيْنِ

[۳٤] يَجِبُ بَعْدَ ٱلتَّقْصِيْرِ ٱلْإِحْرَامُ بِالْحَجِّ عَلَى ٱلْمُتَمَتِّعِ، وَ يُسْتَحَبُّ يَوْمَ ٱلتَّرْوِيَةِ بَعْدَ صَلاَةِ ٱلظُّهْرِ وَ صِفَتُهُ كَمَا مَرَّ، ثُمَّ ٱلْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ مِنْ زَوَالِ ٱلتَّاسِعِ إِلَىٰ غُرُوبِ ٱلشَّمْسِ

پس از تقصیر نیز تشبّه به مُحرمین را [مثلاً در نپوشیدن لباسهای دوخته و...] حفظ کند. و نیز این تشبه برای اهل مکه در موسمِ حج مستحب است.

فصل پنجم : افعال حج

[۳۳] افعال حج عبارتند از: اِحرام، دو وقوف [در عرفات و مشعر]، اعمالِ مِنا [رمی جمرات، قربانی و حَلق] طوافِ حجِ، سعی حج، طواف نساء، رمی جمرات، بیتوته کردن در مِنیٰ [سه روز ماندن در مِنیٰ].

سخن دربارهٔ اِحرام و دو وقوف [عرفات و مشعَر]

[۳۴] کسی که عمرهٔ تمتع بجا می‌آورد واجب است پس از تقصیر برای حج مُحرِم شود و مستحب است که اِحرام در روز تَرویه [هشتم ذی حجّه] بعد از نماز ظهر باشد، ویژگیها و اوصاف اِحرام همانست که قبلاً گذشت.

پس از احرام، وقوف در عرفه همراهِ با نیّت از ظهر روز نهم ذی حجّه تا غروب خورشید واجب است.

و مرزِ عرفه از وسطِ عُرنَة [محلی است در عرفه که جزء موقف محسوب نمی‌شود] و ثَوِیَّة [حدّی از حدود عرفه است ولی جزء آن نیست] و نَمِرَة [کوهی

مَقْرُوناً بِالنِّيَّةِ وَحَدُّ عَرَفَةَ مِنْ بَطْنِ عُرَنَةَ وَ ثَوِيَّة وَ نَمِرَةِ إِلَىٰ ٱلْأَرَاكِ إِلَىٰ ذِيْ ٱلْمَجَازِ وَلَوْ أَفَاضَ قَبْلَ ٱلْغُرُوبِ عَامِداً وَلَمْ يَعُدْ فَبَدَنَةٌ، فَإِنْ عَجَزَ صَامَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً.

[۳۵] وَ يُكْرَهُ ٱلْوُقُوفُ عَلَى ٱلْجَبَلِ وَ قَاعِداً وَ رَاكِباً، وَ ٱلْمُسْتَحَبُّ ٱلْمَبِيْتُ بِمِنَىٰ لَيْلَةَ ٱلتَّاسِعِ إِلَىٰ ٱلْفَجْرِ، وَلاَ يَقْطَعُ مُحَسَّراً حَتّىٰ تَطْلُعَ ٱلشَّمْسُ، وَ ٱلْإِمَامُ يَخْرُجُ إِلَىٰ مِنَىٰ قَبْلَ ٱلصَّلاَتَيْنِ وَكَذَا ذُو ٱلْعُذْرِ، وَ ٱلدُّعَاءُ عِنْدَ ٱلْخُرُوجِ إِلَيْهَا وَ مِنْهَا وَ فِيْهَا، وَ ٱلدُّعَاءُ بِعَرَفَةَ، وَ إِكْثَارُ ٱلذِّكْرِ وَ لْيَذْكُرْ إِخْوَانَهُ بِالدُّعَاءِ وَ أَقَلُّهُمْ أَرْبَعُونَ.

است که علامت‌های حَرَم بر بالای آن است و یکی از حدود عرفه محسوب می‌شود] تا أراک [درختی است که از آن مسواک درست می‌کنند] و تا ذی المجاز [جائی است در عرفات و برخی گفته‌اند در مِنیٰ است]. [آنچه ذکر شد حدود عرفه است و محلّ وقوف نیست] اگر شخصی عمداً قبل از غروب از عرفه حرکت کند و مراجعت نکند باید یک بَدَنَة بدهد و اگر نمی‌تواند بایستی ۱۸ روز روزه بگیرد.

[۳۵] ماندن بر روی کوه در عرفات و نیز وقوف به صورت نشسته و سواره مکروه است. و مستحب است که انسان شبِ نهم ذی حجه را تا طلوع فجر در مِنیٰ بسر برد و از وادیِ مُحسِّر [مرزِ مِنیٰ بطرفِ عرفه] عبور نکند تا اینکه خورشید طلوع کند. امامِ حجّاج [امیر الحاج] می‌تواند قبل از نماز ظهر و عصر از مکّه به سمت مِنیٰ خارج شود و همینطور کسی که عذری دارد می‌تواند قبل از نماز ظهر و عصر خارج شود.

یکی دیگر از مستحبات دعا خواندن هنگام خروج بسمت مِنیٰ و هنگام خارج شدن از مِنیٰ بسمت عرفه و در خودِ مِنی است. همچنین دعا خواندن در عرفه [خصوصاً دعای امام حسین علیه‌السلام و امام سجّاد علیه‌السلام] و زیاد ذکر خدا را گفتن از مستحبات است. و خوب است که در این حال برای برادران ایمانی خود ـ حداقل برای چهل نفر از آنان ـ دعا کند. [ر.ک: الکافی، کتاب حج، باب وقوف در عرفه، حدیث ۷، طبع جدید، روایت از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام]

[۳۶] ثُمَّ یُفِیضُ بَعْدَ غُرُوبِ ٱلشَّمْسِ إِلَیٰ ٱلْمَشْعَرِ مُقْتَصِداً فِي سَیْرِهِ دَاعِیاً إِذَا بَلَغَ ٱلْکَثِیبَ ٱلأَحْمَرَ اَللّٰهُمَّ إِرْحَمْ مَوْقِفِی وَ زِدْ فِی عَمَلِی وَ سَلِّمْ لِی دِینِی وَ تَقَبَّلْ مَنَاسِکِی اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ ٱلعَهْدِ مِنْ هٰذَا ٱلْمُوقِفِ وَ إِرْزِقْنِیهِ أَبَداً مَا أَبْقَیْتَنِی ثُمَّ یَقِفُ بِهِ لَیْلاً إِلَیٰ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ، وَ ٱلْوَاجِبُ ٱلْکَوْنُ بِالنِّیَّةِ.

وَ یُسْتَحَبُّ إِحْیَاءُ تِلْكَ ٱللَّیْلَةِ وَ ٱلدُّعَاءُ وَ ٱلذِّکْرُ وَ ٱلْقِرَاءَةُ وَ وَطْءُ ٱلصَّرُورَةِ ٱلْمَشْعَرَ بِرِجْلِهِ وَ ٱلصُّعُودُ عَلَی قُزَحٍ وَ ذِکْرُ ٱللَّهِ عَلَیْهِ.

مَسَائِلُ

[۳۷] کُلٌّ مِنَ ٱلْمَوْقِفَیْنِ رُکْنٌ یَبْطُلُ ٱلْحَجُّ بِتَرْکِهِ عَمْداً وَ لاَ یَبْطُلُ سَهْواً، نَعَمْ لَوْ سَهیٰ عَنْهُمَا بَطَلَ. و لِکُلٍّ إِخْتِیَارِی وَ إِضْطِرَارِی، فَاخْتِیَارِیُّ عَرَفَةٍ مَا بَیْنَ ٱلزَّوَالِ وَ ٱلْغُرُوبِ وَ

---

[۳۶] سپس شخص باید بعد از غروب خورشید از عرفه به طرف مَشعَر حرکت و در رفتن بطور معمولی و متوسط حرکت نماید و وقتی که [در طرفِ راستِ مسیر] به تلِّ ریگ اَحمر رسید این دعا را بخواند: «خدایا در این موقف بر من رحمت آورد و بر عملِ من بیفزا و دینِ مرا برایم سالم نگه‌دار و مناسک و عبادات مرا قبول فرما.

خدایا این وقوف را آخرین بارِ وقوف من در این موقف قرار مده و مادام که مرا زنده می‌داری، این توفیق را به من ارزانی دار.» سپس باید شب را تا طلوع خورشید در مشعر بماند و آنچه در اینجا واجب است همان بودنِ در مشعر همراه با نیّت است. [چه در خواب باشد چه بیداری و...] و مستحب است که این شب را احیاء بدارد و دعا و ذکر و قرائت قرآن داشته باشد. و مستحب است کسی که تاکنون حجّ انجام نداده [صرورة] مشعر را با قدمهای خود بپیماید و بر قُزَح [نام کوهی است] بالا رود و بر روی آن ذکر خدا بگوید.

چند مسأله

[۳۷] هر یک از دو وقوف [عرفات و مشعر] رکن محسوب می‌شوند و با ترکِ

إِخْتِيَارِيُّ ٱلْمَشْعَرِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ ٱلْفَجْرِ وَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ آضْطِرَارِيُّ عَرَفَةَ لِيْلَةُ ٱلنَّحْرِ، و آضْطِرارِيُّ ٱلْمَشْعَرِ إِلَىٰ زَوَالِهِ، وَكُلُّ أَقْسَامِهِ يُجْزِى إِلاَّ ٱلإِضْطِرَارِيَّ ٱلْوَاحِدَ. وَ لَوْ أَفَاضَ قَبْلَ ٱلْفَجْرِ عَامِداً فَشَاةٌ. وَ يَجُوزُ لِلمَرأَةِ وَ ٱلْخَائِفِ وَالصَّبِيِّ مُطْلَقاً مِنْ غَيْرِ جَبْرٍ.

[۳۸] وَحَدُّ ٱلْمَشْعَرِ مَابَيْنَ ٱلْحِيَاضِ وَ ٱلْمَأْزَمَيْنِ وَ وَادِيْ مُحَسِّرٍ، وَ يُسْتَحَبُّ ٱلْتِقَاطُ حِصَى ٱلْجِمَارِ مِنْهُ وَ هِيَ سَبْعُونَ، وَ ٱلْهَرْوَلَةُ فِي وَادِي مُحَسِّرٍ دَاعِياً بِالمَرْسُومِ.

عمدی آنها حج باطل می‌شود. امّا اگر ترکِ یکی از آنها سهوی باشد، حج باطل نمی‌شود. ولی اگر هر دو وقوف را سهواً ترک کند، حج باطل می‌شود. هر یک از دو وقوف به اختیاری و اضطراری تقسیم می‌شوند: وقوف اختیاری عرفه بین زوال خورشید و غروبِ آن است و وقوف اختیاریِ مشعر بینِ طلوع فجر و طلوع خورشید است. و امّا وقوف اضطراریِ عرفه شبِ قربانی [از غروب تا سپیدهٔ صبح] و وقوفِ اضطراریِ مَشعر [از طلوعِ خورشید] تا زوالِ ظهر است. و هر یک از این اقسامِ وقوف مُجزی است [کفایت می‌کند] بجز اضطراریِ واحد بتنهائی [که کفایت نمی‌کند]. و اگر کسی قبل از طلوع فجر عمداً از مشعر خارج شود یک گوسفند باید کفاره بدهد، امّا برای زن و کسی که از خطری می‌ترسد و برای کودکان بطور مطلق [چه عذر داشته باشند و چه نداشته باشند] جائز است که پیش از طلوع فجر خارج شوند و جبران [کفاره] لازم نیست.

[۳۸] حدّ مَشعر فاصلهٔ میانِ حِیاض و مأزمین و وادیِ محسِّر است. [و چون وادی محسِّر کنارِ مِنیٰ است پس بین مشعر و مِنی فاصله نیست.] مستحب است که سنگریزه‌های جمرات ـ که هفتاد عدد است ـ از سرزمین مَشعر برداشته شود. و نیز هَرْوَله کردن [تندتر از معمول راه رفتن] در وادی محسِّر و دعاهای مرسوم را خواندن از مستحبات است.

اَلْقَوْلُ فِي مَنَاسِكِ مِنىً يَوْمَ ٱلنَّحْرِ

[۳۹] وَ هِيَ رَمْيُ جَمَرَةِ ٱلْعَقَبَةِ ثُمَّ ٱلذَّبْحُ ثُمَّ ٱلْحَلْقُ. فَلَوْ عَكَسَ عَمْداً أَثِمَ وَ أَجْزَأَهُ. وَ تَجِبُ ٱلنِّيَّةُ فِي ٱلرَّمْيِ وَ إِكْمَالُ سَبْعٍ مُصِيبَةٍ لِلْجَمَرَةِ بِفِعْلِهِ بِمَا يُسَمَّىٰ رَمْياً بِمَا يُسَمَّىٰ حَجَراً حَرَمِيّاً بِكْراً. وَ يُسْتَحَبُّ ٱلْبُرْشُ ٱلْمُلْتَقَطَةُ بِقَدْرِ ٱلْأَنْمُلَةِ، وَ ٱلطَّهَارَةُ وَ ٱلدُّعَاءُ وَ ٱلتَّكْبِيرُ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ، وَ تَبَاعُدُ ٱلرَّامِي نَحْوَ خَمْسَةَ عَشَرَ ذِرَاعاً وَ رَمْيُهَا خَذْفاً، وَ ٱسْتِقْبَالُ ٱلْجَمَرَةِ هُنَا، وَ فِي ٱلْجَمَرَتَيْنِ ٱلْأَخِيرَتَيْنِ يَسْتَقْبِلُ ٱلْقِبْلَةَ، وَ ٱلرَّمْيُ مَاشِياً.

[۴۰] وَ تَجِبُ فِي ٱلذَّبْحِ جِذْعٌ مِنَ ٱلضَّأْنِ أَوْ ثَنِيٌّ مِنْ غَيْرِهِ تَامُّ ٱلْخِلْقَةِ غَيْرُ مَهْزُولٍ وَ يَكْفِي فِيهِ ٱلظَّنُّ وَ إِنْ ظَهَرَ مَهْزُولاً بِخِلَافِ مَا لَوْ ظَهَرَ نَاقِصاً فَإِنَّهَا لَا تُجْزِىءُ، وَ تُسْتَحَبُّ

مناسِک مِنیٰ در روز عید قربان

[۳۹] این اعمال عبارتند: سنگ زدن به جمرهٔ عقبه، سپس انجام قربانی و پس از آن سر تراشیدن و اگر کسی عمداً این اعمال را بعکس انجام دهد گرچه گناه کرده، امّا کفایت می‌کند. در رَمی نیّت کردن و هفت بار کامل پرتابِ سنگریزه واجب است. سنگریزه‌ها باید با فعل خود شخص حتماً به جمره اصابت کند بگونه‌ای که رَمی صادق باشد، و اسم «سنگ» بر آن صدق کند. نیز سنگریزه‌ها باید از حَرَم باشد و قبلاً کسی آنها را برای رمی بکار نبرده باشد.

مستحب است سنگریزه‌ها بُرْش [جمعِ اَبْرش بمعنای سنگریزه است که رنگهای مختلف دارد] و به اندازهٔ سر انگشت باشند. در هنگام پرتابِ سنگریزه‌ها طهارت داشتن و دعا خواندن و تکبیر برای هر کدام استحباب دارد. مستحب است که شخص حدود پانزده ذراع از جمره فاصله داشته باشد و بصورتِ خَذْف [پرتاب با انگشت] آنها را پرت کند و در اینجا [جمرهٔ عقبه] رو به جمره بایستد و در دو جمرهٔ دیگر [وسطیٰ و اولیٰ] رو به قبله باشد. مستحب است که [شخص از منزل] پیاده برای رمی جمره بیاید.

[۴۰] واجب است که قربانی [برای هَدْی تمتع] جِذْع از میش [که ۶ یا ۷ ماه کامل دارد] یا ثَنِيّ از غیر آن [گاو یا بُزی که در سال دوّم و یا شتری که در سال ششم عمر

أَنْ يَكُونَ مِمَّا عُرِّفَ بِهِ سَمِيناً يَنْظُرُ وَ يَمْشِي وَ يَبْرُكُ فِي سَوَادٍ، إِنَاثاً مِنَ ٱلْإِبِلِ وَ ٱلْبَقَرِ، ذُكْرَاناً مِنَ ٱلْغَنَمِ، وَ تَجِبُ ٱلنِّيَّةُ وَ يَتَوَلاَّهَا ٱلذَّابِحُ وَ يُسْتَحَبُّ جَعْلُ يَدِهِ مَعَهُ وَ يَجِبُ قِسْمَتُهُ بَيْنَ ٱلْإِهْدَاءِ إِلى مؤْمنٍ وَ ٱلصَّدَقَةِ وَ ٱلْأَكْلِ.

[٤١] وَ يُسْتَحَبُّ نَحْرُ ٱلْإِبِلِ قَائِمَةً قَدْ رُبِطَتْ بَيْنَ ٱلْخُفِّ وَ ٱلرُّكْبَةِ وَ طَعْنُهَا مِنَ ٱلْأَيْمَنِ، وَ ٱلدُّعَاءُ عِنْدَهُ، وَ لَوْ عَجَزَ عَنِ السَّمينِ فالأقرَبُ إِجْزاء الْمَهْزُولِ وَكَذا النّاقصُ وَ لَوْ

است] بوده، از نظر خلقت تام و غیر لاغر باشد و در این مورد گرچه لاغری آن ظاهر باشد، اکتفا به ظنّ می‌شود. بخلاف صورتی که نقص حیوان ظاهر شود که در این صورت کفایت نمی‌کند.

مستحب است که حیوان از آنهائی باشد که به عرفات آورده شده باشد، نیز چاق باشد و در سیاهی [احتمالاً چراگاه سبز و پرعلف منظور است. معنای دیگری نیز گفته شده است] نگاه کند و راه برود و بنشیند. نیز اگر شتر و گاو است، مؤنث و اگر گوسفند است مذکّر باشد.

در قربانی نیّت واجب است و کسی که ذبح می‌کند بایستی عهده‌دار نیّت شود و مستحب است که [اگر ذابح غیر از ناسک است] ناسک دست خودش را بر دستِ ذابح قرار دهد. واجب است گوشت قربانی برای اهداء به مؤمن و صدقه [به مؤمنِ نیازمند] و خوردنِ خودِ شخص تقسیم گردد.

[۴۱] مستحب است ذابح برای ذبح شتر، در حالی که حیوان ایستاده و هر دو دستش از سُم تا زانو بسته شده، در طرفِ راستِ حیوان بایستد و نیزه را بر موضعِ نحر بزند و در این حال دعا بخواند.

اگر شخصی از تهیهٔ قربانیِ چاق ناتوان باشد قول اقرب این است که لاغر نیز کفایت می‌کند و همینطور است در ناقص. [یعنی در صورت عدم تمکن از تهیهٔ کامل، ناقص نیز کافی است].

اگر کسی پولِ قربانی را داشته باشد امّا حیوان را نداشته باشد، پول را نزد کسی

وَجَدَ ٱلثَّمَنَ دُونَهُ خَلَّفَهُ عِنْدَ مَنْ يَشْتَرِيْهِ وَ يَهْدِيْه طُولَ ذِي ٱلْحَجَّةِ، وَ لَوْ عَجَزَ عَنْ ٱلثَّمَنِ صَامَ ثَلاثَةً فِي ٱلْحَجِّ مُتَوالِيَةً بَعْدَ ٱلتَّلَبُّسِ بِالْحَجِّ وَ سَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَىٰ أَهْلِهِ، وَ يَتَخَيَّرُ مَوْلَى ٱلْمَأْذُونِ بَيْنَ ٱلْإِهْدَاءِ عَنْهُ وَ بَيْنَ أَمْرِهِ بِالصَّوْمِ.

[٤٢] وَ لاَ يُجْزِىءُ ٱلْواحِدُ إِلاَّ عَنْ وَاحِدٍ وَ لَوْ عِنْدَ ٱلضَّرُورَةِ، وَ لَوْ مَاتَ أَخْرَجَ مِنْ صُلْبِ ٱلْمَالِ، وَ لَوْ مَاتَ قَبْلَ ٱلصَّومِ صَامَ ٱلوَلِيُّ عَنْهُ ٱلْعَشَرَةَ عَلَىٰ قَوْلٍ وَ تَقْوَىٰ مُرَاعَاةُ تَمَكُّنِهِ مِنْهَا، وَ مَحَلُّ ٱلذِّبْحِ وَ ٱلْحَلْقِ مِنَىٰ وَحَدُّهَا مِنَ ٱلْعَقَبَةِ إِلَىٰ وَادِي مُحَسِّرٍ، وَ يَجِبُ ذِبْحُ هَدْيِ ٱلْقِرَانِ مَتَىٰ سَاقَهُ وَ عَقَدَ بِهِ إِحْرَامَهُ، وَ لَوْ هَلَكَ لَمْ يَجِبْ بَدَلُهُ،

می‌گذارد که برای او حیوانی بخرد و در طول ذی حجّه از جانب او قربانی کند و اگر [از یافتن شخص مورد اطمینان و یا] از تهیّهٔ پول قربانی عاجز باشد بایستی ده روز روزه بگیرد: سی روزِ پی در پی در ایام حج پس از شروع به حج و هفت روز دیگر در هنگامی که به خانوادهٔ خود مراجعت کرد.

مولایی که به بندهٔ خود اجازهٔ حج داده مخیّر است که از جانبِ عبد قربانی کند و یا اینکه به بنده‌اش امر کند که [ده روز] روزه بگیرد.

[۴۲] یک قربانی ـ و لو در هنگام ضرورت ـ فقط برای یک نفر کفایت می‌کند. و اگر [کسی که قربانی بر گردن او واجب است] قبل از اخراجِ آن [پرداختن آن] بمیرد، باید آن را از اصلِ مال او خارج کنند و اگر [کسی که فاقدِ قربانی است و می‌بایست روزه بگیرد] قبل از روزه گرفتن بمیرد، بنابر قولی ولّی او باید ده روز از طرفِ وی روزه بگیرد. و قولِ قوی این است که باید تمکنِ شخص میّت از روزه ملاحظه شود [یعنی اگر میّت برده روز روزه قدرت داشته بر ولی لازم است و الاّ بر وی نیز لازم نمی‌باشد] محلّ قربانی و حلق، مِنیٰ می‌باشد و حدّ مِنیٰ از عقبه تا وادی محسِّر است.

در حج قِران، قربانی کردن در هنگام سیاقِ حیوان [إشعار و تقلید] که با آن اِحرام می‌بندد واجب است. و اگر قبل از ذبح، حیوان هلاک شود، بَدَل آن واجب نیست. اگر قربانی عاجز باشد که به محلِ ذبح [مِنیٰ] بیاید، در هر جا که هست، شخص باید

وَ لَوْ عَجَزَ ذَبَحَهُ وَ أَعْلَمَهُ عَلاَمَةَ ٱلصَّدَقَةِ.

[۴۳] وَ يَجُوزُ بَيْعُهُ لَوِ ٱنْكَسَرَ وَ ٱلصَّدَقَةُ بِثَمَنِهِ، وَ لَوْ ضَلَّ فَذَبَحَهُ ٱلْوَاجِدُ أَجْزَأَ، وَ لاَ يُجْزِىءُ ذِبْحُ هَدْيِ ٱلتَّمَتُّعِ لِعَدَمِ ٱلتَّعَيُّنِ، وَ مَحَلُّهُ مَكَّةُ إِنْ قَرَنَهُ بِالْعُمْرَةِ وَ مِنىٰ إِنْ قَرَنَهُ بِالْحَجِّ، وَ يُجْزِىءُ ٱلْهَدْيُ ٱلْوَاجِبُ عَنِ ٱلْأُضْحِيَّةِ وَ ٱلْجَمْعُ أَفْضَلُ.

[۴۴] وَ يُسْتَحَبُّ ٱلتَّضْحِيَةُ بِمَا يَشْتَرِيهِ، وَ يُكْرَهُ بِمَا يُرَبِّيهِ. وَ أَيَّامُهَا بِمِنىٰ أَرْبَعَةٌ أَوَّلُهَا ٱلنَّحْرُ، وَ بِالْأَمْصَارِ ثَلاَثَةٌ. وَ لَوْ تَعَذَّرَتْ تَصَدَّقَ بِثَمَنِهَا، فَإِنْ ٱخْتَلَفَتْ فَثَمَنٌ مُوَزَّعٌ عَلَيْهَا،

ذبحش کند و بر آن نشانهٔ صدقهٔ بگذارد.

[۴۳] اگر قسمتی از بدن حیوان [مثل دست و پا] بشکند، می‌تواند آن را بفروشد و قیمتش را بعنوان صدقه بپردازد.

اگر قربانی گُم شود، هر کس آن را بیابد و از طرفِ صاحبش قربانی کند، کفایت می‌کند. امّا در حج تمتّع [اگر قربانی گم شود و غیر صاحبش آن را ذبح کند] کفایت نمی‌کند چون این حیوان [با إشعار و تقلید برای ذبح] تعیین نشده است.

محلّ ذبحِ قربانی حجِ قِران اگر قربانی را با احرامِ عمره مقارن کند، مکه است و اگر قربانی را با احرامِ حج مقارن نماید، مِنیٰ است.

هَدْی [قربانی] واجب از قربانیِ مستحبیِ روز عید قربان نیز کفایت می‌کند و اگر بین هر دو جمع کند فضیلت بیشتری دارد.

[۴۴] مستحب است که تضحیه [قربانی کردن استحبابی] از حیوانی باشد که آن را می‌خرد و مکروه است حیوانی باشد که خود آن را پرورش داده است. روزهای تضحیه در منی چهار روزاست که اوّل این روزها، عید قربان است و در شهرهای دیگر [حتی خود مکّه] سه روز [از عید قربان به بعد] است. اگر اُضحیّه [قربانی مستحبی] ممکن نباشد می‌تواند پولِ آن را صدقه بدهد و اگر قیمت‌ها مختلف است باید معدل‌گیری کند و قیمتِ متوسط را بپردازد [مثلاً اگر قیمتِ یکی ۳ دینار و دیگری ۶ دینار و سوّمی ۱۲ دینار است، باید مجموع یعنی ۲۱ را بر ۳ تقسیم کند و خارجِ

وَ يُكْرَهُ أَخْذُ شَيْءٍ مِنْ جُلُودِهَا وَ إِعْطَاؤُهَا ٱلْجَزَّارَ بَلْ يَتَصَدَّقُ بِهَا.

[٤٥] وَ أَمَّا ٱلْحَلْقُ فَيَتَخَيَّرُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ٱلتَّقْصِيرِ، وَ ٱلْحَلْقُ أَفْضَلُ وَ خُصُوصاً لِلْمُلَبَّدِ وَ ٱلصَّرُورَةِ، وَ يَتَعَيَّنُ عَلَى ٱلْمَرْأَةِ ٱلتَّقْصِيرُ. وَ لَوْ تَعَذَّرَ فِي مِنَىٰ فَعَلَ بِغَيْرِهَا وَ بَعَثَ بِالشَّعْرِ إِلَيْهَا لِيُدْفَنَ مُسْتَحَبّاً، وَ يُمِرُّ فَاقِدُ ٱلشَّعْرِ ٱلْمُوسَىٰ عَلَىٰ رَأْسِهِ.

[٤٦] وَ يَجِبُ تَقْدِيمُ مَنَاسِكِ مِنىً عَلَىٰ طَوَافِ ٱلْحَجِّ فَلَوْ أَخَّرَهَا عَامِداً فَشَاةٌ، وَلاَ شَيْءَ عَلَى ٱلنَّاسِي وَ يُعِيدُ ٱلطَّوافَ، وَ بِالْحَلْقِ يَتَحَلَّلُ إِلاَّ مِنَ ٱلنِّسَاءِ وَ ٱلطِّيْبِ وَ ٱلصَّيْدِ فَإِذَا طَافَ وَ سَعَىٰ حَلَّ ٱلطِّيْبُ فَإِذَا طَافَ لِلنِّسَاءِ حَلَلْنَ لَهُ، وَ يُكْرَهُ لَبْسُ ٱلْمَخِيْطِ قَبْلَ

قسمت یعنی ۷ دینار را بعنوان صدقه بپردازد]. مکروه است که از پوستِ قربانی بگیرند و به ذبح کننده اعطا کنند، بلکه مستحب است آن را صدقه بدهد.

[۴۵] حَلْق : سر تراشیدن

انسان بین حلق و تقصیر [کوتاه کردن مو یا ناخن] مخیّر است و البته حَلْق بخصوص برای کسانی که به موی خود عسل و صَمْغ [مایعی که از درخت صَمغ جاری می‌شود و بر آن می‌خشکد] مالیده‌اند و همچنین برای کسانی که برای اولین بار حجّ بجا می‌آورند، فضیلت بیشتری دارد. برای زنان تقصیر متعین است [و نباید حلق کنند].

اگر کسی نتواند در مِنیٰ حلق کند، می‌تواند در جای دیگر سر را بتراشد وموی خود را به مِنیٰ بفرستد تا استحباباً در آنجا دفن شود. کسی که موئی در سر ندارد، تیغ را بر سر می‌کشد.

[۴۶] واجب است که مناسک مِنیٰ بر طوافِ حجّ مقدم شود و اگر کسی عمداً آن را مؤخّر کند، یک گوسفند باید بدهد. و اگر کسی این امر را فراموش کند [و مؤخر سازد] چیزی نباید بپردازد ولی باید طواف را اعاده نماید. با حلق [سر تراشیدن] انسان از احرام خارج می‌شود و مُحِلّ می‌شود [آنچه حرام بود، حلال می‌شود] بجز چند چیز: مباشرت با نساء، استعمال بوی خوش و صید کردن. وقتی طواف و سَعی را انجام داد، بوی خوش برای وی حلال می‌شود و هنگامی که طوافِ نساء را انجام دهد، زن بر او

طَوافِ ٱلزِّيَارَةِ وَ ٱلطِّيْبُ حَتَّىٰ يَطُوفَ لِلنِّسَاءِ.

ٱلْقَوْلُ فِي ٱلْعَوْدِ إِلَى مَكَّةَ لِلطَّوَافَيْنِ وَ ٱلسَّعْيِ

[٤٧] يُسْتَحَبُّ تَعْجِيْلُ ٱلْعَوْدِ مِنْ يَوْمِ ٱلنَّحْرِ إِلَىٰ مَكَّةَ وَ يَجُوزُ تَأَخُّرُهُ إِلَى ٱلْغَدِ، ثُمَّ يَأْثِمُ ٱلْمُتَمَتِّعُ بَعْدَهُ، وَ قِيْلَ: لاَ إِثْمَ. وَ يُجْزِىءُ طُولَ ذِي ٱلْحَجَّةِ. وَكَيْفِيَّةُ ٱلْجَمِيْعِ كَمَا مَرَّ غَيْرَ أَنَّهُ يَنْوِي بِهَا ٱلْحَجَّ.

ٱلْقَوْلُ فِي ٱلْعَوْدِ إِلَىٰ مِنَىٰ

[٤٨] وَ يَجِبُ بَعْدَ قَضَاءِ مَنَاسِكِهِ بِمِنَىٰ ٱلْعَوْدُ إِلَيْهَا لِلْمَبِيتِ بِهَا لَيْلاً وَ رَمْيِ ٱلْجَمَرَاتِ ٱلثَّلاَثِ نَهَاراً فَلَوْ بَاتَ بِغَيْرِهَا فَعَنْ كُلِّ لَيْلَةٍ شَاةٌ إِلاَّ أن يَبِيْتَ بِمَكَّةَ مُشْتَغِلاً بِالْعِبَادَةِ،

حلال می‌شود. پوشیدنِ لباسِ دوخته قبل از طواف زیارت و نیز استفاده از بوی خوش قبل از اینکه طواف نساء را بجا آورد، مکروه است.

سخنی دربارهٔ بازگشت به مکّه برای دو طواف [حجّ و نساء] و سَعیْ

[۴۷] مستحب است که انسان از روز عید قربان [همینکه از مناسکِ مِنیٰ فارغ شد] برای بازگشت به مکه عجله کند و می‌تواند رجوع را تا فردای آن روز [یک روز پس از عید قربان] تأخیر بیاندازد. و اگر کسی که حج تمتع بجا می‌آورد این رجوع را از فردای عید قربان تأخیر بیندازد، گناهکار است [ولی کسی که حجّ قِران و افراد بجا می‌آورد تا پایان ذی‌حجّه فرصت دارد]. گفته شده که تأخیر گناهی ندارد و [در حجّ تمتع نیز مانند دو قسم دیگر] اگر [بازگشت به مکه برای دو طواف و سعی] در تمام طول ذی‌الحجّه [انجام شود] کافی است. کیفیت همهٔ این اعمال همانگونه است که قبلاً گذشت، با این تفاوت که در اینجا شخص بایستی در هنگام انجام مناسک، نیّت حجّ داشته باشد.

سخن دربارهٔ بازگشت به مِنیٰ

[۴۸] واجب است انسان پس از انجام مناسکِ خود در مِنیٰ، دوباره به آن برگردد تا شب[های یازدهم و دوازدهم و در صورتی که از زنان و صید پرهیز نکرده باشد شب سیزدهم] را در آنجا بیتوته کند. و در روز بایستی رمی جمراتِ سه گانه [اولی، وسطی،

وَ يَكْفِي أَنْ يَتَجَاوَزَ نِصْفَ ٱللَّيْلِ.

[٤٩] وَ يَجِبُ فِي ٱلرَّمْيِ ٱلتَّرْتِيبُ يَبْدَأُ بِالأُولَىٰ، ثُمَّ ٱلْوُسْطَىٰ، ثُمَّ جَمْرَةِ ٱلْعَقَبَةِ، وَ لَوْ نَكَسَ عَامِداً أَوْ نَاسِياً بَطَلَ، وَ يَحْصُلُ ٱلتَّرْتِيبُ بِأَرْبَعِ حُصَيَّاتٍ، وَ لَوْ نَسِيَ جَمَرَةً أَعَادَ عَلَى ٱلْجَمِيْعِ إِنْ لَمْ تَتَعَيَّنْ، وَ لَوْ نَسِيَ حَصَاةً رَمَاهَا عَلَى ٱلْجَمِيْعِ، وَ يُسْتَحَبُّ رَمْيُ ٱلأُوْلَىٰ عَنْ يَمِيْنِهِ وَ ٱلدُّعَاءُ وَ ٱلْوُقُوفُ عِنْدَهَا وَكَذَا ٱلثَّانِيَةُ وَ لاَ يَقِفُ عِنْدَ ٱلثَّالِثَةِ.

[٥٠] وَ إِذَا بَاتَ لَيْلَتَيْنِ بِمِنَىٰ جَازَ لَهُ ٱلنَّفْرُ فِي ٱلثَّانِيَ عَشَرَ بَعْدَ ٱلزَّوَالِ إِنْ كَانَ قَدِ ٱتَّقَى

عقبه] را بجا آورد. اگر در غیر سرزمینِ مِنیٰ بیتوته کند، برای هر شب، یک گوسفند بایستی کفاره بده، مگر اینکه در مکّه بیتوته کند و مشغول به عبادت باشد. در مسئلهٔ بودنِ در مِنیٰ همینکه تا پس از نیمهٔ شب باشد کفایت می‌کند [و پس از آن می‌تواند از مِنیٰ خارج شود].

[۴۹] در رمیِ جمرات، رعایت ترتیب بین جمراتِ سه‌گانه واجب است و باید از جمرهٔ اولیٰ آغاز کند و پس از آن جمرهٔ وسطی را رمی و به جمرهٔ عقبه ختم کند. و اگر عمداً و یا از روی فراموشی ترتیب را بهم زند، رمی او باطل است. و تحقّق ترتیب با پرتاب چهار سنگریزه حاصل می‌شود [یعنی اگر به هر یک از جمرات چهار سنگریزه پرتاب کند، ترتیب حاصل می‌شود و البته بایستی بعداً هر یک را تا هفت بار کامل کند.] و اگر یکی از جمرات را فراموش کند، در صورتی که مشخص نباشد کدام است، باید هر سه را اعاده کند و اگر سنگریزه‌ای را فراموش کند باید آن را بر هر سه جمره پرتاب کند. مستحب است که پرتاب ریگ‌ها در جمرهٔ اولیٰ از جانب راست باشد و در هنگامِ رمی دعا بخواند و در کنار جمرهٔ اولیٰ توقف کند و همینطور است در جمرهٔ ثانیه و امّا در جمرهٔ سوم نباید توقف کند.

[۵۰] کسی که دو شب در مِنیٰ بیتوته کند، اگر از صید و زنان پرهیز کرده باشد بعد از ظهر [نه پیش از آن] ـ و در صورتی که خورشید شب سیزدهم در مِنیٰ بر او غروب

اَلصَّيْدَ وَ اَلنِّسَاءَ وَلَمْ يَغْرُبْ عَلَيْهِ اَلشَّمْسُ لَيْلَةَ اَلثَّالِثَ عَشَرَ بِمِنَىً وَ إِلاَّ وَجَبَ اَلْمَبِيْتُ لَيْلَةَ اَلثَّالِثَ عَشَرَ وَ رَمْيُ اَلْجَمَرَاتِ فِيْهِ، ثُمَّ يَنْفِرُ فِي اَلثَّالِثَ عَشَرَ وَ يَجُوزُ قَبْلَ اَلزَّوَالِ بَعْدَ اَلرَّمْيِ.

[۵۱] وَ وَقْتُهُ مِنْ طُلُوعِ اَلشَّمْسِ إِلَىٰ غُرُوبِهَا، وَ يَرْمِي اَلْمَعْذُورُ لَيْلاً وَيَقْضِي اَلرَّمْيَ لَوْ فَاْتَ مُقَدَّماً عَلَى اَلأَدَاءِ، وَ لَوْ رَحَلَ قَبْلَهُ رَجَعَ لَهُ فَإِنْ تَعَذَّرَ اَسْتَنَابَ فِيْهِ فِي اَلْقَابِلِ.

[۵۲] وَ يُسْتَحَبُّ اَلنَّفْرُ فِي اَلأَخِيرِ، وَ اَلْعَوْدُ إِلَىٰ مَكَّةَ لِطَوَافِ اَلْوِدَاعِ، وَ اَلدُّخُولُ مِنْ بَابِ بَنِي شَيْبَةِ وَ دُخُولُ اَلْكَعْبَةِ وَ خُصُوصاً اَلصَّرُورَةَ، وَ اَلصَّلاَةُ بَيْنَ اَلأُسْطَوَانَتَيْنِ عَلَى

نکرده باشد ـ جایز است در روز دوازدهمِ ذی حجّه از منی کوچ کند و در غیر این صورت [یعنی اگر شرائط مزبور حاصل نباشد] بایستی شب سیزدهم را در مِنی بیتوته کند و در روز سیزدهم جمرات سه گانه را رَمْی کند. سپس روز سیزدهم کوچ می‌کند و جایز است که کوچ کردن قبل از زوال و پس از رَمْی باشد.

[۵۱] زمانِ رَمیٰ از طلوع خورشید تا غروب آن است و کسی که در روز معذور باشد، شب رَمْی می‌کند. و اگر رمی [بعضی از روزها] از شخص فوت شود، می‌تواند قضاء آن را قبل از اداء [روزهای دیگر] به جای آورد [مثلاً قضاء رمیِ روز یازدهم را در روز دوازدهم قبل از اداء رمی روز دوازدهم انجام دهد].

اگر شخصی قبل از رَمْی جمرات، از مِنیٰ کوچ کند، باید برای رمی برگردد و اگر ناممکن باشد بایستی در سال آینده برای انجام رَمْی نائب بگیرد.

[۵۲] مستحب است که انسان روز آخر [سیزدهم ذی حجه] از مِنیٰ به سمت مکه برای طوافِ وداع کوچ کند و از بابِ بنی شیبه [به مسجدالحرام] داخل شود و واردِ کعبه گردد ـ بویژه کسی که برای اولین بار حج انجام می‌دهد ـ و میان دو ستون [که نزدیک دربِ خانهٔ کعبه است] بر سنگِ قرمز نماز بگذارد و در هر گوشهٔ خانهٔ کعبه دو رکعت نماز بخواند و گوشه‌های خانه را استلام کند و در حَطیم [که می‌گویند خداوند

اَلرُّخَامَةِ اَلْحَمْرَاءِ وَ فِي زَوَايَاهَا وَ اَسْتِلاَمُهَا، وَ اَلدُّعَاءُ عِنْدَ اَلْحَطِيْمِ وَ هُوَ أَشْرَفُ اَلْبِقَاعِ مَا بَيْنَ اَلْبَابِ وَ اَلْحَجَرِ اَلأَسْوَدِ، وَ اَسْتِلاَمُ اَلأَرْكَانِ وَ اَلْمُسْتَجَارِ، وَ إِتْيَانُ زَمْزَمَ، وَ اَلشُّربُ مِنْهَا، وَ اَلْخُرُوجُ مِنْ بَابِ اَلْحَنَّاطِيْنَ، وَ اَلصَّدَقَةُ بِتَمْرٍ يَشْتَرِيْهِ بِدِرْهَمٍ، وَ اَلْعَزَمُ عَلَى اَلْعَوْدِ.

[۵۳] وَ يُسْتَحَبُّ اَلإِكْثَارُ مِنَ اَلصَّلاَةِ بِمَسْجِدِ اَلْخَيْفِ وَ خُصُوصاً عِنْدَ اَلْمَنَارَةِ وَ فَوْقِهَا إِلَى اَلْقِبْلَةِ بِنَحْوٍ مِنْ ثَلاَثِيْنَ ذِرَاعاً.

وَ يَحْرُمُ إِخْرَاجُ مَنِ اَلْتَجَأَ إِلَى اَلْحَرَمِ بَعْدَ اَلْجِنَايَةِ نَعَمْ يُضَيَّقُ عَلَيْهِ فِي اَلْمَطْعَمِ وَ اَلْمَشْرَبِ حَتَّىٰ يَخْرُجَ، وَ لَوْ جَنَىٰ فِي اَلْحَرَمِ قُوبِلَ فِيْهِ.

در همین نقطه توبهٔ حضرت آدم را پذیرفته است] دعا و نیایش داشته باشد که آنجا [بنابر خبری از امام چهارم و امام پنجم علیهما السلام] شریفترین مکان [روی زمین] است و این مکان مابین درب خانهٔ کعبه و حجرالاسود می‌باشد.

از جملهٔ مستحبات است: استلام [لمس کردن] ستون‌های خانهٔ کعبه و مستَجار، آمدن به زمزم و نوشیدن از آن، خروج از بابِ حنّاطین [در مقابلِ رُکن شامی] صدقه دادنِ خرمائی که آن را به یک درهمِ [شرعی] خریده باشد، عزم بر انجام دوبارهٔ حج [که از بزرگترین عبادات است].

[۵۳] مستحب است انسان در مسجد خیف و بخصوص نزدیک مناره و در قسمت بالای آن رو به سمت قبله تا حدود سی ذراع زیاد نماز بخواند.

اگر کسی پس از ارتکاب جنایتی به حرم پناه آورد، حرام است او را اخراج کنند، البته بایستی در خوردن و آشامیدن بر او تنگ گرفت تا اینکه خود بیرون رود. و اگر در محدودهٔ حرم مرتکبِ جنایتی شد، در همانجا با او مقابلهٔ به مثل می‌شود. [چون کسی که حرمتِ حَرَم را بشکند، حُرمت ندارد].

اَلْفَصْلُ اَلسَّادِسُ : فِي كَفَّارَاتِ اَلإِحْرَامِ

[٥٤] وَ فِيْهِ بَحْثَانِ:

اَلأَوَّلُ: فِي اَلصَّيْدِ:

فَفِي اَلنَّعَامَةِ بَدَنَةٌ، ثُمَّ اَلْفَضُّ عَلَى اَلْبُرِّ، وَ إِطْعَامُ سِتِّيْنَ، وَ اَلْفَاضِلُ لَهُ، وَ لاَ يَلْزَمُ اَلإِتْمَامُ لَوْ أَعْوَزَ، ثُمَّ صِيَامُ سِتِّيْنَ يَوْماً، ثُمَّ صِيَامُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً. وَ اَلْمَدْفُوعُ إِلَى اَلْمِسْكِيْنِ نِصْفُ صَاعٍ.

[٥٥] وَ فِي بَقَرَةِ اَلْوَحْشِ وَ حِمَارِهِ بَقَرَةٌ أَهْلِيَّةٌ، ثُمَّ اَلْفَضُّ، وَ نِصْفُ مَا مَضَىٰ.

وَ فِي اَلظَّبْيِ وَ اَلثَّعْلَبِ وَ اَلأَرْنَبِ شَاةٌ، ثُمَّ اَلْفَضُّ، وَسُدْسُ مَا مَضَىٰ.

فصل ششم : کفارات احرام

[۵۴] [این کفارات پس از انجام یکی از محرَّماتِ اِحرام، لازم می‌شود.] در اینجا دو بحث است:

اول: کفارهٔ صید

کفارهٔ شکارِ شتر مرغ یک بَدَنه [شتر مادهٔ پنج ساله] است و اگر ممکن نباشد بایستی قیمت آن را بر گندم توزیع کند و با آن شصت مسکین را اطعام نماید و اگر پول آن از اطعام زیاد آمد، برای خود اوست و اگر از اطعامِ شصت مسکین کمتر بود لازم نیست مقدار آن را تکمیل کند. و اگر اطعام ممکن نباشد باید شصت روز روزه بگیرد و اگر شصت روز امکان نداشته باشد باید هجده روز روزه بگیرد.

مقداری که بایستی به مسکین اعطا شود نصفِ صاع است. [و یک صاع حدود ۳کیلوگرم می‌باشد].

[۵۵] کفارهٔ صید گاو و خر وحشی، یک گاو اهلی است و اگر ممکن نباشد بایستی قیمت آن را بر گندم توزیع کند و نصفِ آنچه که گذشت را انجام دهد [یعنی با آن سی مسکین را اطعام کند و اگر ممکن نشد سی روز روزه بگیرد و اگر نتوانست نه روز روزه بگیرد].

وَ فِي كَسْرِ بَيْضِ ٱلنَّعَامِ لِكُلِّ بَيْضَةٍ بِكْرَةٌ مِنَ ٱلاِبِلِ إِنْ تَحَرَّكَ ٱلْفَرْخُ وَ إِلاَّ أَرْسَلَ فَحُولَةَ ٱلاِبِلِ فِي إِنَاثٍ بِعَدَدِ ٱلْبَيْضِ فَالنَّاتِجُ هَدْيٌ، فَإِنْ عَجَزَ فَشَاةٌ عَنِ ٱلْبَيْضَةِ، ثُمَّ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ ثُمَّ صِيَامُ ثَلاثَةٍ.

[۵۶] وَ فِي كَسْرِ كُلِّ بَيْضَةٍ مِنَ ٱلْقَطَا وَ ٱلْقَبْجِ وَ ٱلدُّرَّاجِ مِنْ صِغَارِ ٱلْغَنَمِ إِنْ تَحَرَّكَ ٱلْفَرْخُ وَ إِلاَّ أَرْسَلَ فِي ٱلْغَنَمِ بِالْعَدَدِ فَإِنْ عَجَزَ فَكَبَيْضِ ٱلنَّعَامِ.

[۵۷] وَ فِي ٱلْحَمَامَةِ وَ هِيَ ٱلْمُطَوَّقَةُ أَوْ مَا يَعُبُّ ٱلْمَاءَ شَاةٌ عَلَى ٱلْمُحْرِمِ فِي ٱلْحِلِّ وَ دِرْهَمٌ

کفارهٔ صید آهو، روباه و خرگوش یک گوسفند است و در صورتِ عدم امکان بایستی قیمت آن بر گندم توزیع شود و به یک ششم آنچه گفته شد عمل گردد [یعنی با آن ده مسکین را اطعام کند و اگر ممکن نیست ده روز روزه بگیرد و اگر امکان نداشت سه روز روزه بگیرد].

کفارهٔ شکستن هر تخمِ شتر مرغ ـ در صورتی که جوجه در آن حرکت کند ـ یک شتر مادهٔ جوان است. و اگر جوجه حرکتی ندارد باید از شتران نر در میانِ شتران ماده به تعدادِ تخم‌های شکسته شده رها کند و آنگاه بچهٔ آنها را بعنوان کفاره به خانهٔ کعبه اهدا کند [قربانی نماید]. و اگر این امر ممکن نبود برای هر تخم بایستی یک گوسفند بدهد و در صورت تعذّر باید ده مسکین اطعام نماید و الاّ سه روز روزه بگیرد.

[۵۶] کفارهٔ شکستن هر تخم از مرغان سنگخوار و کبک و درّاج [پرنده‌ای است از رستهٔ کبک‌ها] ـ در صورتِ تحرکِ جوجه در آن ـ یک گوسفند کوچکی است. و اگر جوجه حرکتی ندارد باید [همانطور که در مورد تخم شتر مرغ گفته شد] باید به همان تعداد، در میان گوسفندان ماده، از گوسفندان نر رها کند [و نتائج را قربانی نماید]. و اگر از این کار عاجز باشد باید همانند موردِ شتر مرغ عمل کند [ابتداءً اطعام ده مسکین کند و الاّ سه روز روزه بگیرد].

[۵۷] کفارهٔ صید کبوتر ـ که پرنده‌ای طوقدار است و یا پرنده‌ای که آب را بدون مکیدن می‌نوشد ـ برای مُحرِمی که در حلّ صید کند یک گوسفند، و برای مُحِلّی که در حرم

عَلَى ٱلْمُحِلِّ فِي ٱلْحَرَمِ وَ يَجْتَمِعَانِ عَلَى ٱلْمُحْرِمِ فِي ٱلْحَرَمِ، وَ فِي فَرْخِهَا حَمَلٌ وَ نِصْفُ دِرْهَمٍ عَلَيْهِ وَ يَتَوَزَّعَانِ عَلَىٰ أَحَدِهِمَا، وَ فِي بَيْضِهَا دِرْهَمٌ وَ رُبْعٌ وَ يَتَوَزَّعَانِ عَلَىٰ أَحَدِهِمَا.

وَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ ٱلْقَطَا وَ ٱلْحَجَلِ وَ ٱلدُّرَّاجِ حَمَلٌ مَفْطُومٌ يَرْعَىٰ.

وَ فِي كُلٍّ مِنَ ٱلْقُنْفُذِ وَ ٱلضَّبِّ وَ ٱلْيَرْبُوعِ جَدْيٌ.

وَ فِي كُلٍّ مِنَ ٱلْقُنْبَرَةِ (ٱلصَّعْوَةِ) وَ ٱلْعُصْفُورِ مُدُّ طَعَامٍ.

وَ فِي ٱلْجَرَادَةِ تَمْرَةٌ، وَ قِيلَ: كَفٌّ مِنْ طَعَامٍ. وَ فِي كَثِيرِ ٱلْجَرَادِ شَاةٌ، وَ لَوْ لَمْ يُمْكِنِ ٱلتَّحَرُّزُ فَلاَ شَيْءَ وَ فِي ٱلْقَمْلَةِ كَفُّ طَعَامٍ.

صید کند یک درهم است؛ و برای مُحرِمی که در حرم صید کند هر دو کفاره جمع می‌شود.

کفارۀ صید جوجۀ کبوترِ مزبور، یک بچۀ میش [برّۀ چهارماهه] و نصفِ درهم برای مُحرِمی است که در حرم صید کند. و این دو [کفاره] بر مُحرِمی که در حِلّ و مُحِلّی که در حرم صید کند توزیع می‌شود [یعنی اگر مُحرِم در حِلّ صید کند، کفارۀ آن یک بچۀ میش است و اگر مُحلّ در حرم صید کند، کفارۀ آن نیم درهم می‌باشد].

کفارۀ [شکستن] تخم کبوتر مزبور، بر مُحرِمی که در حرم صید کند یک و یک چهارم درهم است و این دو کفاره بر مُحرمی که در حِلّ و مُحِلّی که در حرم صید کند توزیع می‌شود [مُحرِم در حلّ یک درهم، و مُحِلّ در حَرَم یک چهارم درهم کفاره می‌دهند].

کفارۀ صید هر یک از مرغان سنگخوار و کبک نر و درّاج، بره‌ای که از شیر گرفته شده باشد و بچرد. و کفارۀ صید هر یک از خارپشت و سوسمار و کلاکموش، یک بزغالۀ نر است. و کفارۀ صید هر یک از مرغ چکاوک و صعوه [پرنده‌ای که دُم دراز خود را مانند نیزه می‌لرزاند] و گنجشک، یک مُد طعام [حبوبات و امثال خرما و مویز و...] است. کفارۀ صید ملخ، یک خرماست و گفته شده که یک مشت طعام می‌باشد. و اگر ملخ زیادی صید کند باید یک گوسفند کفاره بدهد و اگر چاره‌ای از کشتن ملخ نباشد، کفّاره لازم نیست. کفارۀ صید شپش، یک مشت طعام است.

[۵۸] وَ لَوْ نَفَّرَ حَمَامَ ٱلْحَرَمِ وَ عَادَ فَشَاةٌ وَ إِلاَّ فَعَنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ شَاةٌ، وَ لَوْ أَغْلَقَ عَلَى حَمَامٍ وَ فِرَاخٍ وَ بَيْضٍ فَكَالإِتْلاَفِ مَعَ جَهْلِ ٱلْحَالِ أَوْ عِلْمِ ٱلتَّلَفِ، وَ لَوْ بَاشَرَ ٱلْإِتْلاَفَ جَمَاعَةٌ أَوْ تَسَبَّبُوا فَعَلَىٰ كُلٍّ فِدَاءٌ.

[۵۹] وَ فِي كَسْرِ قَرْنَيِ ٱلْغَزَالِ نِصْفُ قِيْمَتِهِ، وَ فِي عَيْنَيْهِ أَوْ يَدَيْهِ أَوْ رِجْلَيْهِ ٱلْقِيْمَةُ. وَ ٱلْوَاحِدِ بِالْحِسَابِ، وَ لاَ يَدْخُلُ ٱلصَّيْدُ فِي مُلْكِ ٱلْمُحْرِمِ بِحِيَازَةٍ وَ لاَ عَقْدٍ وَ لاَ إِرْثٍ.

وَ مَنْ نَتَفَ رِيْشَةً مِنْ حَمَامِ ٱلْحَرَمِ فَعَلَيْهِ صَدَقَةٌ بِتِلْكَ ٱلْيَدِ وَ جَزَاؤُهُ بِمِنَىٰ فِي إِحْرَامِ ٱلْحَجِّ وَ بِمَكَّةَ فِي إِحْرَامِ ٱلْعُمْرَةِ.

---

[۵۸] اگر کسی کبوتران حرم راکوچ دهد و بر گرداند، یک گوسفند کفاره می‌دهد و اگر برنگشتند باید برای هر کبوتر یک گوسفند کفاره بدهد. اگر کسی کبوتران و جوجه‌ها و تخم‌ها را دربند کند مانند این است که آنها را تلف کرده باشد چه جاهل به حال باشد و چه علم به تلف شدن داشته باشد.

اگر در اتلاف، جماعتی مشارک داشته باشند و یا به صورتِ جمعی سببِ اتلاف شوند، هر فرد بایستی فدیه [کفاره] بدهد.

[۵۹] کفارهٔ شکستن دو شاخ آهو، نصفِ قیمتِ آن آهو است و کفارهٔ دو چشم یا دو دست یا دو پای آهو، قیمتِ کامل است. و کفارهٔ یکی از اعضاء فوق را به تناسب بایستی حساب کرد [یعنی کفارهٔ شکستن یک شاخ آهو، یک چهارمِ قیمت و کفارهٔ یک دست یا یک پا نصف قیمت است].

آنچه صید می‌شود در مِلک مُحرِم داخل نمی‌شود نه از راه حیازت [استیلاء یافتن بر چیزی] و نه از راه عقد و نه به سبب ارث.

کسی که پَری از کبوتران حرم بکَند، بایستی با همان دست صدقه‌ای بدهد.

اگر صید در احرام حج واقع شود، کفارهٔ آن باید در مِنیٰ پرداخت شود و اگر در اِحرام عمره واقع شود، کفارهٔ آن باید در مکّه پرداخت گردد.

اَلْبَحْثُ اَلثَّانِي - فِي بَاقِي اَلْمُحَرَّمَاتِ

[٦٠] فِي اَلْوَطْءِ قُبُلاً أَوْ دُبُراً قَبْلَ اَلْمَشْعَرِ وَ إِنْ وَقَفَ بِعَرَفَةَ بَدَنَةٌ وَ يُتِمُّ حَجَّهُ وَ يَأْتِي بِهِ مِنْ قَابِلٍ وَ إِنْ كَانَ اَلْحَجُّ نَفْلاً وَ عَلَيْهَا مُطَاوَعَةً مِثْلُهُ، وَ يَفْتَرِقَانِ إِذَا بَلَغَا مَوْضِعَ اَلْخَطِيئَةِ بِمُصَاحَبَةِ ثَالِثٍ فِي اَلْقَضَاءِ، وَ قِيلَ: فِي اَلْفَاسِدِ أَيْضاً. وَ لَوْ كَانَ مُكْرِهاً لَهَا تَحَمَّلَ اَلْبَدَنَةَ لاَ غَيْرُ.

[٦١] وَ يَجِبُ اَلْبَدَنَةُ بَعْدَ اَلْمَشْعَرِ إِلَىٰ أَرْبَعَةِ أَشْوَاطٍ مِنْ طَوَافِ اَلنِّسَاءِ وَ اَلْأَوْلَىٰ بَعْدَ خَمْسَةٍ، وَ لٰكِنْ لَوْ كَانَ قَبْلَ طَوَافِ اَلزِّيَارَةِ وَ عَجَزَ عَنِ اَلْبَدَنَةِ تَخَيَّرَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ بَقَرَةٍ أَوْ شَاةٍ، وَ لَوْ جَامَعَ أَمَتَهُ اَلْمُحْرِمَةَ بِإِذْنِهِ مُحِلاً فَعَلَيْهِ بَدَنَةٌ أَوْ بَقَرَةٌ أَوْ شَاةٌ، فَإِنْ عَجَزَ عَنِ

بحث دوم : کفارات باقیِ محرّمات

[۶۰] کسی که پیش از [وقوف در] مشعر جماع کند چه در جلو و چه در عقب - اگر چه در عرفات وقوف داشته باشد - بایستی یک بَدَنه کفاره بدهد و بایستی حج خود را تمام کند و بار دیگر آن را در سال آینده نیز انجام دهد، گرچه حج مستحبّی باشد. زن نیز اگر به اختیار جِماع کرده باشد، باید همانند مرد کفاره بدهد. و در هنگام قضاء [در سال آینده] این زن و مرد همینکه به محل گناه رسیدند باید با مصاحبت با شخصی ثالثی، تا آخرِ مناسک از یکدیگر جدا شوند. و گفته شده که در همان حجّ فاسد نیز باید از یکدیگر جدا شوند. و اگر مرد زن را بر جماع إکراه کند، مرد باید فقط بَدَنه را از جانب زن بپردازد و چیز دیگری بر گردن او نیست.

[۶۱] و اگر کسی پس از مشعر تا انجام چهار شوط از طواف نساء - وقولِ أُولیٰ این است که پس از پنج شوط از آن - جماع کند، یک بَدَنه باید بپردازد [بدون اینکه حج باطل شود] ولی اگر پیش از طواف زیارت جماع کند و عاجز از پرداخت بَدَنه باشد بین بَدَنه و گاو و یا گوسفند مخیّر است.

کسی که مُحِلّ است اگر با کنیز خود که باذن او محرِم شده جماع کند، باید یک بَدَنه، یا یک گاو و یا یک گوسفند کفاره بدهد و اگر از پرداختن بَدَنه و گاو عاجز است یا باید

ٱلْبَدَنَةِ وَ ٱلْبَقَرَةِ فَشَاةٌ، أَوْ صِيَامُ ثَلاَثَةٍ.

[۶۲] وَ لَوْ نَظَرَ إِلَىٰ أَجْنَبِيَّةٍ فَأَمْنَىٰ فَبَدَنَةٌ لِلْمُوسِرِ وَ بَقَرَةٌ لِلْمُتَوَسِطِ وَ شَاةٌ لِلْمُعْسِرِ، وَ لَوْ نَظَرَ إِلَىٰ زَوْجَتِهِ بِشَهْوَةٍ فَأَمْنَىٰ فَبَدَنَةٌ، وَ بِغَيْرِ شَهْوَةٍ لا شَيْءَ، وَ لَوْ مَسَّهَا فَشَاةٌ إِنْ كَانَ بِشَهْوَةٍ وَ إِنْ لَمْ يُمْنِ وَ بِغَيْرِ شَهْوَةٍ لاَ شَيْءَ، وَ فِي تَقْبِيلِهَا بِشَهْوَةٍ جَزُورٌ وَ بِغَيْرِهَا شَاةٌ وَ لَوْ أَمْنَىٰ بِالْإِسْتِمْنَاءِ أَوْ بِغَيْرِهِ مِنَ ٱلأَسْبَابِ ٱلَّتِي تَصْدُرُ عَنْهُ فَبَدَنَةٌ.

وَ لَوْ عَقَدَ ٱلْمُحْرِمُ أَوِ ٱلْمُحِلُّ لِمُحْرِمٍ عَلَى ٱمْرَأَةٍ فَدَخَلَ فَعَلَىٰ كُلٍّ مِنْهُمَا بَدَنَةٌ.

[۶۳] وَ ٱلْعُمْرَةُ ٱلْمُفْرَدَةُ إِذَا أَفْسَدَهَا قَضَاهَا فِي ٱلشَّهْرِ ٱلدَّاخِلِ بِنَاءً عَلَىٰ أَنَّهُ ٱلزَّمَانُ بَيْنَ ٱلْعُمْرَتَيْنِ، وَ فِي لَبْسِ ٱلْمَخِيْطِ شَاةٌ وَكَذَا لَبْسِ ٱلْخُفَّيْنِ أَوْ ٱلْشَمِشكِ إِوْ ٱلطِّيْبِ أَوْ

یک گوسفند بدهد و یا سه روز روزه بگیرد.

[۶۲] کسی که محرِم است اگر به زنِ اجنبی نگاه کند و مَنیِ از او خارج شود، در صورتی که توان مالی دارد یک بَدَنه و اگر وضع مالی متوسطی دارد یک گاو و اگر تنگدست است یک گوسفند باید کفاره بدهد. اگر مُحرم از روی شهوت به همسر خود نگاه کند و منی از او بیرون آید، یک بَدَنه باید کفاره بدهد و اگر از روی شهوت نباشد [و منی بیرون آید] چیزی بر او نیست. و اگر با شهوت زن خود را لمس کند باید یک گوسفند کفاره بدهد هر چند منی از او خارج نشود و اگر بدون شهوت باشد، چیزی بر او نیست. کفارهٔ بوسیدنِ زن خود از روی شهوت، یک شتر کشتنی است و اگر بدون شهوت باشد یک گوسفند می‌باشد. اگر کسی بوسیلهٔ استمناء یا اسباب دیگر، منی از خود بیرون آورد، باید یک بَدَنه کفاره بدهد.

اگر مُحرم یا مُحِلّ، زنی را برای مرد مُحرمی عقد کند و سپس آن مرد دخول کند، بر هر یک از آن دو نفر [کسی که عقد را خواند و مردی که عقد برای او خوانده شده] یک بَدَنه بعنوان کفاره واجب است.

[۶۳] اگر کسی عمرهٔ مفرده را بوسیلهٔ جماع باطل کند ـ بنا بر اینکه فاصلهٔ بین دو عمره یک ماه باشد ـ آن را در ماه آینده قضا می‌کند.

حَلْقِ ٱلشَّعْرِ أَوْ قَلْمِ ٱلأَظْفَارِ فِيْ مَجْلِسٍ أَوْ يَدَيْهِ أَوْ رِجْلَيْهِ وَ إِلاَّ فَفِيْ كُلِّ ظُفْرٍ مُدٌّ، أَوْ قَطْعِ شَجَرَةٍ مِنَ ٱلْحَرَمِ صَغِيْرَةٍ أَوِ ٱدَّهَنَ بِطِيْبٍ أَوْ قَلَعَ ضِرْسَهَ أَوْ نَتَفَ إِبْطَيْهِ وَ فِي أَحَدِهِمَا إِطْعَامُ ثَلاَثَةِ مَسَاكِيْنَ، أَوْ أَفْتَىٰ بِتَقْلِيْمِ ٱلظُّفْرِ فَأَدْمَىٰ ٱلْمُسْتَفْتِي وَ ٱلظَّاهِرُ أَنَّهُ لاَ يُشْتَرَطُ كَوْنُ ٱلْمُفْتِي مُحْرِماً.

[٦٤] أَوْ جَادَلَ ثَلاَثاً صَادِقاً أَوْ وَاحِدَةً كَاذِباً، وَ فِي ٱثْنَيْنِ كِذْباً بَقَرَةٌ وَ فِي ٱلثَّلاَثِ بَدَنَةٌ، وَ فِي ٱلشَّجَرَةِ ٱلكَبِيْرَةِ بَقَرَةٌ، وَ لَوْ عَجَزَ عَنْ ٱلشَّاةِ فِي كَفَّارَةِ ٱلصَّيْدِ فَعَلَيْهِ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِيْنَ فَإِنْ عَجَزَ صَامَ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ، وَ يَتَخَيَّرُ بَيْنَ شَاةِ ٱلْحَلْقِ لِأَذَىً أَوْ غَيْرِهِ وَ بَيْنَ

کفارۀ پوشیدن جامۀ دوخته [و آنچه در حکم آن است مثل لباسهای دستباف و...] یک گوسفند است همینطور کفارۀ پوشیدنِ موزه یا شِمِشک [نوعی کفش هندی یا بغدادی] یا استفاده از بوی خوش، یا تراشیدن مو یا چیدن ناخن در یک مجلس، یا ناخن‌های هر دو دست یا هر دو پا در یک مجلس یک گوسفند است و در غیر این صورت [اگر مجموعاً در یک مجلس نباشد] برای هر ناخنی باید یک مُد طعام کفاره بدهد.

اگر درخت کوچکی از حرم را بکنَد، یا خود را به مادۀ خوشبوئی روغن مالی کند یا دندان خود را بکنَد یا موی زیر بغل‌های خود را بکند یک گوسفند کفاره می‌دهد و اگر موی زیر یک بغل را بکند بایستی سه مسکین را اطعام کند. همچنین اگر مُفتی به گرفتنِ ناخن فتوی دهد و مستفتیِ مُحرِم ناخن خود را خون بیندازد، یک گوسفند بعنوان کفاره بر مُفتی لازم است. و ظاهراً شرط نیست که مفتی محرم باشد [و اگر مستفتی عمداً ناخن خود را خونی کند، بر مفتی چیزی لازم نیست.]

[۶۴] همینطور اگر مُحرم [با صیغه‌های قسم] سه بار بر اساس صداقت جدال کند و یا یک بار به دروغ جدال کند باید یک گوسفند کفاره بدهد و اگر دوبار به دروغ جدال کند یک گاو و اگر سه بار [یا بیشتر] به دروغ جدال کند یک بَدَنه باید بپردازد. اگر مُحرم درخت بزرگی [از حرم] را بکند یک گاو کفاره می‌دهد.

در کفارات صید اگر شخصی از پرداختِ گوسفند عاجز باشد، بایستی ده مسکین

إِطْعَامِ عَشَرَةٍ، لِكُلِّ وَاحِدٍ مُدٌّ أَوْ صِيَامُ ثَلاثَةٍ، وَ فِي شَعْرٍ يَسْقُطُ مِنْ لِحْيَتِهِ أَوْ رَأْسِهِ بِمَسِّهِ كَفُّ طَعَامٍ، وَ لَوْ كَانَ فِي ٱلْوُضُوءِ فَلاَ شَيْءَ.

[٦٥] وَ تَتَكَرَّرُ ٱلْكَفَّارَةُ بِتَكَرُّرِ ٱلصَّيْدِ عَمْداً أَوْ سَهْوَاً، وَ بِتَكَرُّرِ ٱللُّبْسِ فِيْ مَجَالِسَ، وَ ٱلحَلْقِ فِيْ أَوْقَاتٍ وَ إِلاَّ فَلاَ، وَ لاَكَفَّارَةَ عَلَى ٱلْجَاهِلِ وَ ٱلنَّاسِي فِيْ غَيْرِ ٱلصَّيْدِ، وَ يَجُوزُ تَخْلِيَةُ ٱلإِبِلِ لِلرَّعْيِ فِيْ ٱلْحَرَمِ.

ٱلْفَصْلُ ٱلسَّابِعُ : فِيْ ٱلإِحْصَارِ وَ ٱلصَّدِّ

[٦٦] مَتَي أُحْصِرَ بِالْمَرَضِ عَنِ ٱلْمَوْقِفَيْنِ أَوْ مَكَّةَ بَعَثَ مَا سَاقَهُ أَوْ هَدْياً أَوْ ثَمَنَهُ، فَإِذَا

را اطعام کند و اگر از این کار نیز عاجز باشد، باید سه روز روزه بگیرد. و در کفارهٔ تراشیدن موی سر به جهت ناراحتی یا غیر آن، شخص بین گوسفند و بین اطعام ده مسکین ـ که به هر نفر یک مُدّ طعام بدهد ـ و بین سه روز روزه گرفتن مخیَّر است.

اگر در اثر مسّ، موئی از ریش یا سر بیفتد، یک کفِ دست طعام باید کفاره بدهد و اگر در وضو باشد، کفاره ندارد.

[۶۵] کفاره با تکرار صید چه عمداً و چه سهواً، و با تکرارِ پوشیدن لباس دوخته در چند مجلس، و با تکرار تراشیدنِ موی سر در چند وقت تکرار می‌شود و در غیر این صورت تکرار نمی‌شود.

در غیر صید کفاره بر جاهل و فراموشکار لازم نیست. و رها کردن شتر برای چریدن در حرم جایز است.

فصل هفتم : در مانعیتِ مَرض و دشمن

[۶۶] اگر حاجّ به سبب بیماری از دو موقف [عرفات و مشعر] و یا از مکّه باز بماند [که در این صورت به او محصور گفته می‌شود] باید قربانی‌ای راکه سوق داده یا هَدْی یا قیمت آن را به محل کشتن بفرستد و آن هنگام که قربانی به محل ذبح می‌رسد ـ که محل ذبح برای حاج [حج کننده] مِنیٰ است و برای مُعتَمِر [کسی که عُمره بجا می‌آورد] مکّه می‌باشد. شخص حَلق یا تقصیر می‌کند و [به نیتِ مُحلّ شدن]، از احرام خارج

بَلَغَ مَحَلَّهُ وَ هِيَ مِنىً إِنْ كَانَ حَاجّاً وَ مَكَّةُ إِنْ كَانَ مُعْتَمِراً حَلَقَ أَوْ قَصَّرَ وَ تَحَلَّلَ إِلاَّ مِنَ ٱلنِّسَاءِ حَتَّىٰ يَحِجَّ إِنْ كَانَ وَاجِباً أَوْ يُطَافَ عَنْهُ لِلنِّسَاءِ إِنْ كَانَ نَدْباً.

[٦٧] وَ لاَ يَسْقُطُ ٱلْهَدْيُ بِالاشْتِرَاطِ، نَعَمْ لَهُ تَعْجِيلُ ٱلتَّحَلُّلِ وَ لاَ يَبْطُلُ تَحَلُّلُهُ لَوْ ظَهَرَ عَدَمُ ذِبْحِ ٱلْهَدْيِ وَ يَبْعَثُهُ فِي ٱلْقَابِلِ، وَ لاَ يَجِبُ ٱلإِمْسَاكُ عِنْدَ بَعْثِهِ عَلَىٰ ٱلأَقْوىٰ، وَلَوْ زَالَ عُذْرُهُ ٱلْتَحَقَ، فَإِنْ أَدْرَكَ وَ إِلاَّ تَحَلَّلَ بِعُمْرَةٍ.

[٦٨] وَ مَنْ صُدَّ بِالْعَدُوِّ عَمَّا ذَكَرْنَاهُ وَ لاَ طَرِيقَ غَيْرُهُ أَوْ لاَ نَفَقَةَ ذَبَحَ هَدْيَهُ وَ قَصَّرَ أَوْ حَلَقَ وَ تَحَلَّلَ حَيْثُ صُدَّ حَتَّى مِنَ ٱلنِّسَاءِ مِنْ غَيْرِ تَرَبُّصٍ وَ لَوْ أُحْصِرَ عَنْ عُمْرَةِ ٱلتَّمَتُّعِ فَتَحَلَّلَ فَالظَّاهِرُ حِلُّ ٱلنِّسَاءِ أَيْضاً.

می‌شود مگر از [حرمتِ] زنان تا اینکه اگر حج واجب است، آن را [در سال آینده] بجا آورد و اگر مستحبی است کسی از جانبِ او طواف نساء را بجای آورد.

[۶۷] قربانی با شرط کردن با خداوند [در هنگام اِحرام بستن] ساقط نمی‌گردد، البته شخص می‌تواند [با شرط کردن] در مُحلّ شدن تعجیل کند. و اگر روشن گردد که قربانی ذبح نشده، تحلّلی [مُحلّ شدن] که با شرط تحقّق یافته باطل نمی‌گردد و باید قربانی را در سال آینده بفرستد. و در این مورد بنابر قول اقوی، لازم نیست که از محرّماتِ احرام [تا هنگام قربانی در سال آینده] پرهیز کند. اگر عذر او [کسی که معذور است] برطرف شود باید به سایر حجّاج بپیوندد، اگر [به مناسک] رسید، [صحیح است] و در غیر این صورت با انجام عمره محلّ می‌شود.

[۶۸] کسی که توسط دشمن از آنچه گفتیم ممنوع می‌شود و جز ممنوعات راه دیگری ندارد و یا [اگر راه دیگری هست] هزینهٔ آن را ندارد، باید قربانی خود را ذبح کند و تقصیر یا حَلْق انجام دهد و از همانجاکه ممنوع شده مُحلّ شود حتی از زنان و لازم نیست انتظار [دو طواف را] بکشد.

کسی که از عمرهٔ تمتع بخاطر مَرَض ممنوع شود و در نتیجه مُحلّ گردد، ظاهر این است که زن نیز بر او حلال می‌شود.

خَاتِمَةٌ

[٦٩] تَجِبُ اَلْعُمْرَةُ بِشُرُوطِ اَلْحَجِّ وَ يُؤَخِّرُهَا اَلْقَارِنُ وَ اَلْمُفْرِدُ، وَ لاَ يَتَعَيَّنُ بِزَمَانٍ مَخْصُوصٍ وَ هِيَ مُسْتَحَبَّةٌ مَعَ قَضَاءِ اَلْفَرِيْضَةِ فِيْ كُلِّ شَهْرٍ، وَ قِيْلَ: لاَحَدَّ، وَ هُوَ حَسَنٌ.

خاتمه

[۶۹] عمره با همان شروطِ حج، بر انسان واجب می‌شود و کسی که حجّ قِران و اِفراد بجا می‌آورد، باید عمره را مؤخّر از حج قرار دهد [در حالی که به سرعت در انجام آن مبادرت ورزد]. عمره مخصوصِ زمانِ خاصی نیست و اگر عمرهٔ واجب انجام شود، در هر ماه مستحب است. و گفته شده که حدّ زمانیِ خاصی برای عمرهٔ مستحب وجود ندارد و این قولی است نیکو.

كِتَابُ ٱلْجِهَادِ

[۱] وَ يَجِبُ عَلَى ٱلْكِفَايَهِ بِحَسَبِ ٱلْحَاجَةِ وَ أَقَلُّهُ مَرَّةٌ فِي كُلِّ عَامٍ بِشَرْطِ ٱلإِمَامِ أَوْ نَائِبِهِ أَوْ هُجُومِ عَدُوٍّ يُخْشَىٰ مِنْهُ عَلَىٰ بَيْضَةِ ٱلإِسْلاَمِ. وَ يُشْتَرَطُ: ٱلْبُلُوغُ وَ ٱلْعَقْلُ وَ ٱلْحُرِّيَّةُ وَ ٱلْبَصَرُ وَ ٱلسَّلاَمَةُ مِنَ ٱلْمَرَضِ وَ ٱلْعَرَجِ وَ ٱلْفَقْرِ.

[۲] وَ يَحْرُمُ ٱلْمُقَامُ فِي بَلَدِ ٱلشِّرْكِ لِمَنْ لاَ يَتَمَكَّنُ مِنْ إِظْهَارِ شَعَائِرِ ٱلإِسْلاَمِ. وَ لِلأَبَوَيْنِ مَنْعُ ٱلْوَلَدِ مَعَ عَدَمِ ٱلتَّعَيُّنِ، وَ ٱلْمُدِيْنُ يَمْنَعُ ٱلْمُوسِرَ مَعَ ٱلْحُلُولِ، وَ ٱلرِّبَاطُ مُسْتَحَبٌّ

کتاب جهاد

[۱] جهاد در صورت نیاز واجب کفائی است و کمترینِ آن ـ به شرط وجود امام عادل یا نائب خاص او یا هجومِ دشمنی که از او نسبت به کیان اسلام باید ترسید ـ یک بار در هر سال است.

شرائط جهاد عبارتند از: بلوغ، عقل، آزادی [عدم رقیّت]، بینائی، سلامت از مرضی که مانعِ جنگیدن باشد، و سلامت از لنگی و فقر.

[۲] اقامت کردن در سرزمینِ شرک برای کسی که نمی‌تواند شعائر اسلامی را اظهار کند حرام است. اگر جهاد بر فرزند متعین نشده باشد، پدر و مادر می‌توانند او را از جهاد منع کنند و طلبکار نیز می‌تواند بدهکارِ توانگر را ـ در صورتی که وقت ادای دِین فرا رسیده باشد ـ از شرکت در جهاد منع کند.

محافظت از مرزهای کشور اسلامی دائماً مستحب است و اقلّ ایام آن سه روز و اکثر آن چهل روز است. اگر کسی بوسیلهٔ اسب یا نوجوانِ خود در این امر کمک کند،

دَائِماً وَ أَقَلُّهُ ثَلاَثَةُ أَيَّامٍ وَ أَكْثَرُهُ أَرْبَعُونَ يَوْماً، وَ لَوْ أَعَانَ بِفَرَسِهِ أَوْ غُلاَمِهِ أُثِيْبَ، وَ لَوْ نَذَرَهَا أَوْ نَذَرَ صَرْفَ مَالٍ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَجَبَ وَ إِنْ كَانَ ٱلإِمَامُ غَائِبَاً.

وَ هُنَا فُصُولٌ

اَلْفَصْلُ ٱلأَوَّلُ:

[۳] يَجِبُ قِتَالُ ٱلْحَرْبِيِّ بَعْدَ ٱلدُّعَاءِ إِلَى ٱلإِسْلاَمِ وَ ٱمْتِنَاعِهِ حَتَّىٰ يُسْلِمَ أَوْ يُقْتَلَ، وَ ٱلْكِتَابِيُّ كَذَلِكَ إِلاَّ أَنْ يَلْتَزِمَ بِشَرَائِطِ ٱلذِّمَّةِ وَ هِيَ: بَذْلُ ٱلْجِزْيَةِ وَ ٱلْتِزَامُ أَحْكَامِنَا وَ تَرْكُ ٱلتَّعَرُّضِ لِلْمُسْلِمَاتِ بِالنِّكَاحِ وَ لِلْمُسْلِمِيْنَ مُطْلَقاً بِالْفِتْنَةِ وَ قَطَعِ ٱلطَّرِيْقِ وَ إِيْوَاءِ عَيْنِ ٱلْمُشْرِكِيْنَ و ٱلدَّلاَلَةِ عَلَىٰ عَوْرَةِ ٱلْمُسْلِمِيْنَ وَ إِظْهَارِ ٱلْمُنْكَرَاتِ فِيْ دَارِ ٱلإِسْلاَمِ.

[٤] وَ تَقْدِيْرُ ٱلْجِزْيَةِ إِلَى ٱلإِمَامِ وَلْيَكُنْ يَوْمَ ٱلْجِبَايَةِ وَ يُؤْخَذُ مِنْهُ صَاغِراً، وَ يَبْدَأُ بِقِتَالِ

مُثاب خواهد بود. و اگر کسی نگهبانی از مرزها و یا صرفِ مال برای محافظان را نذر کند واجب است به نذر خود عمل کند گرچه امام علیه‌السلام غائب باشد.

در اینجا چند فصل است:

فصل اول

[۳] جنگیدن با کفار حربی پس از دعوت آنان به اسلام و امتناعشان، از واجبات است تا اینکه مسلمان شوند و یا کشته گردند. حکم کفار اهل کتاب [مثل مسیحیان، یهودیان و...] نیز همین است مگر اینکه شرائط ذمه [در دیار مسلمین] را بپذیرند. این شرائط عبارتند از: پرداخت جزیه و التزام به احکام جزیه، عدم تعرض به زنان مسلمان برای ازدواج، عدم تعرض به کلیهٔ مسلمین [زن و مرد] به وسیلهٔ ایجاد فتنه در دین آنان و راهزنی [و سرقت اموال مسلمین] و جای دادن جاسوس مشرکین در مساکن خود و راهنمائی کردن مشرکین نسبت به اسرارِ مسلمانان، ترکِ اظهارِ کارهائی که در اسلام از منکرات است، [ترک ازدواج با محارم در سرزمین اسلام.]

[۴] تعیین مقدار جزیه با امام مسلمین است و مقدار آن در روزِ اخذ تعیین می‌شود. جزیه بایستی به حالت ذلت و خواری از کفار گرفته شود. جهاد بایستی ابتداً با دشمنی

اَلأَقْرَبِ إِلاَّ مَعَ اَلْخَطَرِ.

وَ لاَ يَجُوزُ اَلْفِرَارُ إِذَاكَانَ اَلْعَدُوُّ ضِعْفاً أَوْ أَقَلَّ إِلاَّ لِمُتَحَرِّفٍ لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزٍ إِلَىٰ فِئَةٍ، وَ تَجُوزُ اَلْمُحَارَبَةُ بِطُرُقِ اَلْفَتْحِ كَهَدْمِ اَلْحُصُونِ وَ اَلْمَنْجَنِيقِ وَ قَطْعِ اَلشَّجَرِ وَ إِنْ كُرِهَ، وَ كَذَا يُكْرَهُ بِإِرْسَالِ اَلْمَاءِ وَ اَلنَّارِ وَ إِلْقَاءِ اَلسَّمِّ.

[۵] وَ لاَ يَجُوزُ قَتْلُ اَلصِّبْيَانِ وَ اَلْمَجَانِينِ وَ اَلنِّسَاءِ وَ إِنْ عَاوَنُوا إِلاَّ مَعَ اَلضَّرُورَةِ، وَ لاَ اَلشَّيْخِ اَلْفَانِي وَ اَلْخُنْثَىٰ اَلْمُشْكِلِ، وَ يُقْتَلُ اَلرَّاهِبُ وَ اَلْكَبِيرُ إِنْ كَانَ ذَا رَأْيٍ أَوْ قِتَالٍ وَ يَجُوزُ قَتْلُ اَلتُّرْسِ مِمَّنْ لاَ يُقْتَلُ، وَ لَوْ تَتَرَّسُوا بِالْمُسْلِمِينَ اَجْتُنِبَ مَا أَمْكَنَ وَ مَعَ

که نزدیکتر است آغاز شود مگر اینکه نسبت به دشمن دور خطر بیشتری احساس شود. فرار از جنگ ـ در صورتی که دشمن دو برابر مسلمین و یا کمتر باشد ـ جایز نیست مگر برای کسی که بخواهد در وضعیتِ جنگی بهتری قرار بگیرد یا بخواهد [برای یاری] به گروه دیگری از مسلمین ملحق شود.

جنگیدن به شیوه‌هائی که موجب پیروزی مسلمین است جایز می‌باشد مثل منهدم کردن حصارها، سنگ اندازی با منجنیق، بریدن درختان هر چند که این کار مکروه است. همچنین رها کردن آب به سمتِ دشمن وآتش ریختن بر سر آنان و بکار گیری سَم علیه دشمن مکروه است.

[۵] کشتن کودکان، دیوانه‌ها و زنان ـ گرچه به دشمن کمک کنند ـ جایز نیست مگر در صورتِ ضرورت همچنین کشتن پیرمردانِ ناتوان و خنثای مشکل [که زن یا مرد بودن وی مشخص نیست] جایز نمی‌باشد.

راهب و پیرمردی که در جبههٔ دشمن دارای رأیی باشند و یا در جنگ مداخله داشته باشند، باید کشته شوند. و در بینِ کسانی که کشتن آنان جائز نیست [کودکان و زنان و...] کسی که بعنوان سپر برای دشمن قرار گیرد کشته می‌شود.

اگر کفار مسلمین را سپر قرار دهند، تا جائی که امکان دارد باید از کشتن آنان خودداری کرد، و اگر امکان نداشت [و کشتن مسلمانان ضروری شد] قصاص و دیه

ٱلتَّعَذُّرِ فَلاَ قَوَدَ وَ لاَ دِيَة، نَعَمْ تَجِبُ ٱلْكَفَّارَةُ.

[٦] وَ يُكْرَهُ ٱلتَّبْيِيتُ وَ ٱلْقِتَالُ قَبْلَ ٱلزَّوَالِ وَلَوِ ٱضْطُرَّ زَالَتْ وَ أَنْ يُعَرْقِبَ ٱلدَّابَّةَ وَ ٱلْمُبَارَزَةُ مِنْ دُونِ إِذْنِ ٱلإِمَامِ وَ يَحْرُمُ إِنْ مَنَعَ وَ يَجِبُ لَوْ أَلْزَمَ، وَ تَجِبُ مُوارَاةُ ٱلْمُسْلِمِ فَلَوِ ٱشْتَبَهَ فَلْيُوارَ كَمِيْشُ ٱلذَّكَرِ.

ٱلْفَصْلُ ٱلثَّانِي : فِي تَرْكِ ٱلْقِتَالِ

[٧] وَ يُتْرَكُ لِأُمُورٍ:

أَحَدُهَا: ٱلْأَمَانُ وَ لَوْ مِنْ آحَادِ ٱلْمُسْلِمِينَ لِآحَادِ ٱلْكُفَّارِ أَوْ مِنَ ٱلإِمَامِ أَوْ نَائِبِهِ لِلْبَلَدِ. وَ شَرْطُهُ أَنْ يَكُونَ قَبْلَ ٱلأَسْرِ وَ عَدَمُ ٱلْمَفْسَدَةِ كَمَا لَوْ أَمَّنَ ٱلْجَاسُوسَ فَإِنَّهُ لاَ يُنْفَذُ.

در کار نیست، البته کفاره لازم است.

[۶] شبیخون زدن وکارزار قبل از ظهر مکروه است و اگر چاره‌ای نبود کراهت منتفی است. پی کردن چهارپایان [یعنی بریدن دست و پای آنها] و جنگیدن و به میدان رفتن بدون اذن اِمام مکروه است و اگر امام در موردی منع کند حرام است و اگر الزام نماید واجب است.

واجب است مسلمانان کشته شده در جنگ در زیر خاک مدفون شوند و اگر [کفر و اسلامِ کشته‌ها] مشتبه شود، باید آنکس را که آلتِ مردانگی کوچکتری دارد مدفون کنند.

فصل دوم : در تعطیل جنگ

[۷] جنگ باید بخاطر چند امر خاتمه یابد:

اول : امان دادن به کفار و لو از جانب یکی از مسلمانان نسبت به یکی از کفّار، یا از طرف امام علیه‌السلام یا نائب وی برای مردم یک سرزمین. شرط امان دادن این است که قبل از اسیر شدن باشد و مفسده‌ای بدنبال نداشته باشد، لذا اگر مثلاً به جاسوسِ دشمن امان داده شود، نافذ نمی‌باشد.

[۸] وَ ثَانِيهَا: اَلنُّزُولُ عَلَىٰ حُكْمِ اَلإِمَامِ وَ مَنْ يَخْتَارُهُ فَيَنْفُذُ حُكْمُهُ مَا لَمْ يُخَالِفِ اَلشَّرْعَ.
اَلثَّالِثُ وَ اَلرَّابِعُ: اَلإِسْلاَمُ وَ بَذْلُ اَلْجِزْيَةِ.
اَلْخَامِسُ: اَلْمُهَادَنَةُ عَلَىٰ تَرْكِ اَلْحَرْبِ مُدَّةً مُعَيَّنَةً أَكْثَرُهَا عَشْرُ سِنِيْنَ وَ هِيَ جَائِزَةٌ مَعَ اَلْمَصْلَحَةِ لِلْمُسْلِمِيْنَ.

اَلْفَصْلُ اَلثَّالِثُ : فِيْ اَلْغَنِيْمَةِ

[۹] وَ تُمْلَكُ اَلنِّسَاءُ وَ اَلأَطْفَالُ بِالْسَبْيِ، وَ اَلذُّكُورُ اَلْبَالِغُونَ يُقْتَلُونَ حَتْماً إِنْ أُخِذُوا وَ اَلْحَرْبُ قَائِمَةٌ إِلاَّ أَنْ يُسْلِمُوا، وَ إِنْ أُخِذُوا بَعْدَ أَنْ وَضَعَتْ اَلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا لَمْ يُقْتَلُوا، وَ تَخَيَّرَ اَلْإِمَامُ فِيْهِمْ بَيْنَ اَلْمَنِّ وَ اَلْفِدَاءِ وَ اَلْإِسْتِرْقَاقِ فَيَدْخُلُ ذَلِكَ فِي اَلْغَنِيْمَةِ، وَ لَوْ عَجَزَ اَلأَسِيْرُ عَنِ اَلْمَشْيِ لَمْ يَجُزْ قَتْلُهُ.

[۱۰] وَ يُعْتَبَرُ اَلْبُلُوغُ بِالإِنْبَاتِ، وَ مَا لاَ يُنْقَلُ وَ لاَ يُحَوَّلُ لِجَمِيْعِ اَلْمُسْلِمِيْنَ، وَ اَلْمَنْقُولُ

---

[۸] **دوم**: تسلیم شدن کفار به حکم امام یا کسی که منتخبِ امام است و حکمش در صورتی که بر خلاف شرع نباشد نافذ می‌باشد.

سوم و چهارم: اسلام آوردن و پرداختن جزیه است.

پنجم: پیمانِ بستن بر ترک جنگ [آتش بس] در مدتی معیّن که حداکثر ده سال است. این پیمان در صورتی که به صلاح مسلمین باشد جایز است.

فصل سوم: در غنیمت

[۹] در جنگ زنان و اطفالِ [کفار] پس از اسارت به ملکیت درمی‌آیند و مردان بالغ اگر در حال جنگ به چنگ مسلمین بیفتند حتماً باید کشته شوند، مگر اینکه اسلام آورند. و اگر مردان پس از خاتمهٔ جنگ به چنگ افتند، نباید کشته شوند، بلکه امام مخیر است که بر آنان منت گذارد [و رهایشان کند] یا فدیه‌ای از آنان بگیرد و یا آنان را بنده کند که در این صورت جزء غنیمت محسوب می‌شوند. اگر اسیر از راه رفتن عاجز باشد، کشتن او جایزنمی‌باشد.

[۱۰] در بلوغِ [مردانِ دشمن] روئیدن مو [در صورت و...] شرط است. اموال غیر

بَعْدَ ٱلْجَعَائِلِ وَ ٱلرَّضْخِ وَ ٱلْخُمْسِ وَ ٱلنَّفْلِ وَ مَا يَصْطَفِيْهِ ٱلإِمَامُ يُقْسَمُ بَيْنَ ٱلْمُقَاتِلَةِ وَ مَنْ حَضَرَ حَتَّى ٱلطِّفْلِ ٱلْمَوْلُوْدِ بَعْدَ ٱلْحِيَازَةِ قَبْلَ ٱلْقِسْمَةِ، وَكَذَا ٱلْـمَدَدُ ٱلْـوَاصِـلُ إِلَيْهِمْ حِيْنَئِذٍ لِلْفَارِسِ سَهْمَانِ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْمٌ وَ لِذَوِي ٱلأَفْرَاسِ ثَلاَثَةٌ، وَ لَوْ قَاتَلُوا فِيْ ٱلسُّفُنِ، وَ لاَ يُسْهَمُ لِلْمُخَذِّلِ وَ ٱلْمُرْجِفِ وَ لاَ لِلْقَحْمِ وَ ٱلضَّرْعِ وَ ٱلْحَطَمِ وَ ٱلرَّازِحِ مِنَ ٱلْخَيْلِ.

ٱلْفَصْلُ الرَّابِعُ : فِيْ أَحْكَامِ ٱلْبُغَاةِ

[۱۱] وَ مَنْ خَرَجَ عَلَى ٱلْمَعْصُومِ مِنَ ٱلأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ ٱلسَّلاَمُ فَهُوَ بَاغٍ وَ يَجِبُ قِتَالُهُ

منقول و غیرقابل تحوّل، از آنِ همهٔ مسلمانان است. و اموال منقول پس از کنار گذاشتن هزینهٔ قراردادها [که امام بنا بر مصلحت منعقد می‌کند] و بخش‌های اندک [که امام به بعضی می‌دهد] و مقدار خُمس و آنچه که امام بعنوان مازاد بر سهم به برخی می‌دهد، و آنچه که امام علیه السلام برای خود بر می‌گزیند، باید بین همهٔ جهادگران و کسانی که در جنگ حاضر بوده‌اند، حتی به اطفال رزمندگان که پس از جمع‌آوری غنائم و قبل از تقسیم آنها متولد شده؛ تَقسیم گردد. و نیز به امدادگرانی که پس از جمع‌آوری غنائم و قبل از تقسیم به جهادگران بپیوندند، برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم و برای کسی که سه اسب یا بیشتر دارد سه سهم تعیین می‌شود، گرچه جهادگران در کشتی‌های جنگی بجنگند [و احتیاجی به اسب نداشته باشند]. کسی که دیگران را از جنگ بترساند و کسی که با ذکر نقاط قوت دشمن، افراد خودی را متزلزل کند و کسی که دارای اسب پیر و اسب کوچک و ناتوان و اسب لاغر و نحیف و اسب افتاده و از کار افتاده باشد، سهمی از غنیمت ندارد. [و گفته شده که برای همهٔ اینها سهمی از غنیمت منظور می‌شود].

فصل چهارم : احکام افراد باغی

[۱۱] کسی که علیه امام معصوم علیه السلام خروج کند باغی نامیده می‌شود [چه یک نفر باشد و چه بیشتر]، و جنگیدن با چنین فردی همانند جنگ با کفار از واجبات است تا اینکه یا به اطاعتِ امام درآید و یا کشته شود.

حَتَّىٰ يَفِيءَ أَوْ يُقْتَلَ كَقِتَالِ ٱلْكُفَّارِ، فَذُو ٱلْفِئَةِ يُجْهَزُ عَلَيْهِمْ وَ يُتْبَعُ مُدْبِرُهُمْ وَ يُقْتَلُ أَسِيْرُهُمْ وَ غَيْرُهُمْ يُفَرَّقُونَ وَ ٱلأَصَحُّ عَدَمُ قِسْمَةِ أَمْوَالِهِمْ مُطْلَقاً.

اَلْفَصْلُ ٱلْخَامِسُ : فِي ٱلأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ ٱلنَّهْيِ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ

[۱۲] وَ هُمَا وَاجِبَانِ عَقْلاً وَ نَقْلاً عَلَى ٱلْكِفَايَةِ، وَ يُسْتَحَبُّ ٱلأَمْرُ بِالْمَنْدُوبِ وَ ٱلنَّهْيُ عَنِ ٱلْمَكْرُوهِ، وَ إِنَّمَا يَجِبَانِ مَعَ عِلْمِ ٱلْمَعْرُوفِ وِالْمُنْكَرِ وَ إِصْرَارِ ٱلْفَاعِلِ أَوِ ٱلتَّارِكِ وَ ٱلأَمْنِ مِنَ ٱلضَّرَرِ وَ تَجْوِيزِ ٱلتَّأْثِيرِ، ثُمَّ يَتَدَرَّجُ فِي ٱلإِنْكَارِ بِإِظْهَارِ ٱلْكَرَاهِيَّةِ ثُمَّ ٱلْقَوْلِ ٱللَّيِّنِ ثُمَّ ٱلْغَلِيْظِ ثُمَّ ٱلضَّرْبِ، وَ فِي ٱلْجَرْحِ وَ ٱلْقَتْلِ قَوْلاَنِ، وَ يَجِبُ ٱلإِنْكَارُ بِالْقَلْبِ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ.

آنها که دارای باند و گروه هستند [مثل اصحاب جمل و صفّین] باید نسبت به کشتن مجروحین آنها عجله شود و فراری‌های آنها تعقیب گردند، اسراءشان به قتل برسند. اما آنها که دارای باند و گروه نیستند باید متفرق شوند. قول اصح این است که اموال آنان [باغیان] مطلقاً تقسیم نمی‌شود.

فصل پنجم : امر به معروف و نهی از منکر

[۱۲] این دو عقلاً و نقلاً از واجبات کفائی هستند. امر به مستحبات و نهی از مکروهات، مستحب است.

امر به معروف و نهی از منکر وقتی واجب می‌شوند که: معروف و منکر شناخته شده باشند و فاعل [منکر] و تارکِ [معروف] بر کار خود اصرار ورزند و از ضرر مصون باشیم و امکان تأثیر نیز وجود داشته باشد. پس از این، آمر به معروف و ناهی از منکر بایستی بتدریج و در آغاز اظهار کراهت کند و سپس با سخن نرم و در مرحلهٔ بعد با سخن تند و درشت و در نهایت با زدن عمل کند. و در اینکه آیا [پس از عدم تأثیر طرق فوق] می‌توان فرد را مجروح کرد و کشت یا نه، دو قول است.

در هر حال [چه شرائط موجود باشد و چه نباشد] انکار قلبی [نسبت به فاعلِ منکر یا تارکِ معروف] واجب است.

[۱۳] وَ يَجُوزُ لِلْفُقَهَاءِ حَالَ ٱلْغَيْبَةِ إِقَامَةُ ٱلْحُدُودِ مَعَ ٱلأَمْنِ وَ ٱلْحُكْمُ بَيْنَ ٱلنَّاسِ مَعَ ٱتِّصَافِهِمْ بِصِفَاتِ ٱلْمُفْتِي وَ هِيَ: ٱلإِيْمَانُ وَ ٱلْعَدَالَةُ وَ مَعْرِفَةُ ٱلأَحْكَامِ بِالدَّلِيْلِ وَ ٱلْقُدْرَةُ عَلَىٰ رَدِّ ٱلْفُرُوعِ إِلَى ٱلأُصُولِ. وَ تَجِبُ ٱلتَّرَافُعُ إِلَيْهِمْ وَ يَأْثِمُ ٱلرَّادُّ عَلَيْهِمْ، وَ يَجُوزُ لِلزَّوْجِ إِقَامَةُ ٱلْحَدِّ عَلَىٰ زَوْجَتِهِ وَ ٱلْوَالِدُ عَلَىٰ وَلَدِهِ وَ ٱلسَّيِّدُ عَلَىٰ عَبْدِهِ، وَ لَوِ ٱضْطُرَّ ٱلسُّلْطَانُ إِلَىٰ إِقَامَةِ حَدٍّ أَوْ قِصَاصٍ ظُلْماً أَوِ ٱلْحُكْمِ جَازَ إِلاَّ ٱلْقَتْلُ فَلاَ تَقِيَّةَ فِيْهِ.

---

[۱۳] برای فقها در زمان غیبت اقامهٔ حدود [احکام و مجازاتهای شرعی] با مصونیت از ضرر جایز است. و در صورتی که متصف به صفاتِ مفتی باشند جایز است بین مردم قضاوت کنند. این صفات عبارتند از: ایمان، عدالت، شناختی استدلالیِ احکام و توانائی بر ردّ فروع به اصول [یعنی اجتهاد و قدرت استنباط].

واجب است که مردم مرافعات خود را [در زمان غیبت] نزد فقها ببرند و کسی که فقها را ردّ و انکار کند [مثل این است که رسول و ائمه علیهم‌السلام را رد کند و] گناهکار است.

شوهر می‌تواند نسبت به همسر خود اقامهٔ حدّ کند و نیز پدر بر فرزند و مولی بر بندهٔ خود می‌تواند حد شرعی را اقامه کند.

اگر سلطانِ جائر از روی ستم، کسی را به اقامهٔ حدّ یا قصاص یا حکمی خلاف مجبور کند، شخص مضطر می‌تواند آن را مرتکب شود، مگر در قتل، چراکه در کشتنِ [بیگناه]، تقیّه وجود ندارد.

كِتَابُ ٱلْكَفَّاراتِ

[۱] فَالْمُرَتَّبَةُ: كَفَّارَةُ ٱلظِّهَارِ وَ قَتْلِ ٱلْخَطَأِ، وَ خِصَالُهَا خِصَالُ كَفَّارَةِ ٱلإِفْطَارِ فِي رَمَضَانَ: ٱلْعِتْقُ فَالشَّهْرَانِ فَالسُّتُّونَ، وَكَفَّارَةُ مَنْ أَفْطَرَ فِيْ قَضَاءِ رَمَضَانَ بَعْدَ ٱلزَّوَالِ وَ هِيَ: إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِيْنَ ثُمَّ صِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ.

[۲] وَ ٱلْمُخَيَّرَةُ: كَفَّارَةُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ خُلْفِ ٱلنَّذْرِ وَ ٱلْعَهْدِ، وَ فِي كَفَّارَةِ جَزَاءِ ٱلصَّيْدِ

کتاب کفارات

[۱] [کفاره به مرتّب، معیّن، مخیَّر، دارای هر دو صفتِ تخییر و ترتیب و کفارهٔ جمع تقسیم می‌شود] کفارهٔ مرتّب سه قسم است:

اول: کفارهٔ ظِهار [مثل اینکه مردی به همسر خود بگوید: ظهرک کظهر امّی] دوم: کفارهٔ قتل خطا، خصال این دو کفاره مانند خصال کفارهٔ خوردنِ روزهٔ رمضان به ترتیب: آزاد کردن یک بنده، دو ماه روزه گرفتن و نهایتاً اطعامِ شصت مسکین است. سوم: کفارهٔ کسی که پس از زوال [ظهر] قضاء روزهٔ رمضان را افطار کند این است که ابتداءً ده مسکین را اطعام کند و اگر نمی‌تواند سه روز روزه بگیرد.

[۲] کفارهٔ مخیّر: کفارهٔ ماه رمضان و کفارهٔ مخالفت بانذر و عهد است. و در اینکه کفارهٔ مجازات صید [در حال اِحرام] مخیّر است یا مرتب، اختلاف است.

[کفاره‌ای که هر دو صفت ترتیب و تخییر را دارد:] کفارهٔ قسم خوردن است و آن اطعام ده مسکین یا لباس پوشانیدن آنان یا آزاد کردن یک بنده است و در صورت عجز، باید سه روز روزه بگیرد.

خِلافٌ، وَكَفَّارَةُ ٱلْيَمِيْنِ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِيْنَ أَوْكِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ، فَإِنْ عَجِزَ فَصِيَامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ، وَكَفَّارَةُ ٱلْجَمْعِ لِقَتْلِ ٱلْمُؤْمِنِ عَمْداً ظُلْماً وَ هِيَ: عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ صِيَامُ شَهْرَيْنِ وَ إِطْعَامُ سِتِّيْنَ مِسْكِيْناً.

[۳] وَ ٱلْحَالِفُ بِالْبَرَاءَةِ مِنَ ٱللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ ٱلأَئِمَةِ عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ يَأْثِمُ وَ يُكَفِّرُ كَفَّارَةَ ظِهَارٍ، فَإِنْ عَجِزَ فَكَفَّارَةُ يَمِيْنٍ عَلَىٰ قَوْلٍ، وَ فِي تَوْقِيْعِ ٱلعَسْكَرِيِّ عَلَيهِ ٱلسَّلَامُ: يُطْعِمُ عَشَرَةَ مَسَاكِيْنَ وَ يَسْتَغْفِرُ ٱللّٰهَ تَعَالَىٰ. وَ فِي جَزِّ ٱلْمَرْأَةِ شَعْرَهَا فِي ٱلْمُصَابِ كَفَّارَةُ ظِهَارٍ، وَ قِيْلَ: مُخَيَّرَةٌ. وَ فِي نَتْفِهِ أَوْ خَدْشِ وَجْهِهَا أَوْ شَقِّ ٱلرَّجُلِ ثَوْبَهُ فِي مَوْتِ وَلَدِهِ أَوْ زَوْجَتِهِ كَفَّارَةُ يَمِيْنٍ، عَلَىٰ قَوْلٍ.

[٤] وَ قِيْلَ: مَنْ تَزَوَّجَ ٱمْرَأَةً فِي عِدَّتِهَا فَارَقَهَا وَكَفَّرَ بِخَمْسَةِ أَصْوَاعِ دَقِيْقاً، وَ مَنْ نَامَ عَنِ ٱلْعَشَاءِ حَتَّىٰ تَجَاوَزَ نِصْفَ ٱللَّيْلِ أَصْبَحَ صَائِماً، وَكَفَّارَةُ ضَرْبِ ٱلْعَبْدِ فَوْقَ ٱلْحَدِّ

کفارهٔ جمع: برای کشتن ظالمانه و عمدیِ مؤمن است و این کفاره عبارتست از: آزاد کردن یک بنده و دو ماه پی در پی روزه گرفتن و اطعامِ شصت مسکین.

[۳] کسی که بر بیزاری از خدا و رسول و ائمه علیهم‌السلام سوگند بخورد گناهکار است و باید کفارهٔ ظهار بدهد و اگر ناتوان باشد، بنا بر قولی باید کفارهٔ سوگند خوردن را بپردازد و در توقیع امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده که [اگر کسی قسم خود را بشکند] باید ده مسکین را اطعام کند و از خداوند آمرزش بطلبد.

اگر زنی در مصیبت موی خود را بِبُرَد باید کفارهٔ ظهار بدهد و گفته‌اند باید کفارهٔ مخیّره بپردازد. و اگر زن موی خود را بکَند یا صورت خود را بخراشد و یا مرد در مرگ فرزند یا همسر خود جامه‌اش را پاره کند، بنا بر قولی از فقهاء باید کفارهٔ قسم بپردازد.

[۴] اگر کسی با زنی در ایام عِدّهٔ آن زن ازدواج کند، گفته‌اند باید از آن زن جدا شود و پنج صاع آرد کفاره بپردازد. و کسی که که نماز عشاء را نخواند و بخوابد تا اینکه از نیمهٔ شب بگذرد، روزه‌دار می‌شود [باید روز بعد را روزه بگیرد] در صورت زدنِ عبد بیش از حدّ مستحب است بعنوان کفاره او را آزاد کنند. کفارهٔ ایلاء [سوگند خوردن

عِتْقُهُ مُسْتَحَبّاً، وَكَفَّارَةُ ٱلإِيْلاٰءِ كَفَّارَةُ ٱلْيَمِيْنِ.

[۵] وَ يَتَعَيَّنُ ٱلْعِتْقُ فِي ٱلْمُرَتَّبَةِ بِوِجْدَانِ ٱلرَّقَبَةِ مِلْكاً أَوْ تَسْبِيْباً، وَ يُشْتَرَطُ فِيْهَا: ٱلإِسْلاٰمُ وَ ٱلسَّلاٰمَةُ مِنَ ٱلْعَمَىٰ وَ ٱلإِقْعَادِ وَ ٱلْجُذَامِ وَ ٱلتَّنْكِيْلِ وَ ٱلْخُلُوُّ عَنِ ٱلْعِوَضِ. وَ تَجِبُ ٱلنِّيَّةُ وَ ٱلتَّعَيُّنُ وَ مَعَ ٱلْعَجْزِ يَصُومُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ، وَ مَعَ ٱلْعَجْزِ يُطْعِمُ سِتِّيْنَ مِسْكِيْناً إِمَّا إِشْبَاعاً أَوْ تَسْلِيْمَ مُدٍّ إِلَىٰ كُلِّ وَاحِدٍ، وَ إِذَا كَسَى ٱلْفَقِيْرَ فَثَوْبٌ وَ لَوْ غَسِيْلاً إِذَا لَمْ يَنْخَرِقْ، وَ كُلُّ مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ صَوْمُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فَعَجَزَ صَامَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوماً، فَإِنْ عَجَزَ تَصَدَّقَ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ بِمُدٍّ فَإِنْ عَجَزَ ٱسْتَغْفَرَ ٱللّٰهَ.

شوهر بر ترک وطی زوجه‌اش]، همان کفارهٔ قسم خوردن است.

[۵] در کفارهٔ مرتبّه اگر عبد یافت شود، چه در ملک خود و چه در ملک دیگری که بتوان سبب آزادی او را فراهم کرد، حتماً باید عِتق را انجام داد. و شرط است که عبد مسلمان باشد و عیب‌هائی که عبارتند از: کور بودن، زمین‌گیری، جذام و بریدگی اعضاء درونی نباشد [همچنین شرط است که] در مقابل آزادی او عوضی تعیین نکنند و مولی آزادی او را نیّت کند و [سبب کفاره را] تعیین نماید و اگر مولی از آزاد کردن عبد ناتوان باشد باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد و اگر نتوانست باید شصت مسکین را اطعام کند، بدین صورت که یا آنها را سیر کند و یا به هر یک از آنان یک مدّ [$\frac{1}{4}$ صاع و هر صاع تقریباً سه کیلو است] طعام بدهد [که اصحّ دو قول در مسئله همین است. برخی گفته‌اند بطور مطلق دو مدّ است و برخی گفته‌اند در صورتِ توان، دو مدّ است].

و اگر موظف باشد که فقیر را بپوشاند باید لباسی را بدهد که پاره نباشد و لو لباسی باشد که آن را شسته باشد.

کسی که باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد، اگر از این کار عاجز باشد باید ۱۸ روز روزه بگیرد و اگر از این کار نیز عاجز باشد بایستی برای هر روز یک مُدّ طعام بدهد و در صورتی که باز هم عاجز باشد باید بدرگاه خداوند استغفار کند.

كِتَابُ ٱلنَّذْرِ وَ تَوَابِعِهِ

[۱] وَ شَرْطُ ٱلنَّاذِرِ: ٱلْكَمَالُ وَ ٱلاْخْتِيَارُ وَ ٱلْقَصْدُ وَ ٱلإِسْلاَمُ وَ ٱلْحُرِّيَّةُ إِلاَّ أَنْ يُجِيْزَ ٱلْمَالِكُ أَوْ تَزُولَ ٱلرَّقَبَةُ، وَ إِذْنُ ٱلزَّوْجِ كَإِذْنِ ٱلسَّيِّدِ، وَ ٱلصِّيْغَةُ: إِنْ كَانَ كَذَا فَلِلَّهِ عَلَيَّ كَذَا. وَ ضَابِطُهُ: أَنْ يَكُونَ طَاعَةً أَوْ مُبَاحاً رَاجِحاً مَقْدُوراً لِلنَّاذِرِ.

[۲] وَ ٱلأَقْرَبُ ٱحْتِيَاجُهُ إِلَى ٱللَّفْظِ وَ ٱنْعِقَادُ ٱلتَّبَرُّعِ. وَ لاَ بُدَّ مِنْ كَوْنِ ٱلْجَزَاءِ طَاعَةً وَ

کتاب نذر و توابع آن [عهد و قسم]

[۱] شرائط کسی که نذر می‌کند عبارتست از: کمال [بلوغ و عقل کامل]، اختیار [یعنی جبراً نذر نکند]، قصد [نسبت به مدلول صیغهٔ نذر]، مسلمان و حُرّ باشد، مگر اینکه [اگر عبد است] مولی برای نذر وی اجازه دهد و یا بندگی او تمام شود. اذن شوهر مثل اذنِ مالکِ عبد است [و زن باید برای نذر اجازه بگیرد].

صیغهٔ نذر این است: ان کان کذا فلِلّه علّی کذا [اگر حاجت من روا شود از ناحیهٔ خداوند بر من واجب است که مثلاً ۱۰۰۰ تومان به فقرا کمک کنم] و قانونِ نذر [یعنی آنچه نذر می‌شود] این است که انجام آن طاعتِ خدا [واجب یا مستحب] و یا از مباحاتی باشد که راجح [در دین یا دنیا] تلقی می‌شود [لذا نذرِ انجام مکروه یا حرام منعقد نمی‌شود]. نیز انجام نذر باید [عادتاً] مقدورِ ناذر [نذر کننده] باشد.

[۲] قولِ صحیح‌تر این است که نذر احتیاج به تلفظ صیغه دارد و به صورت تبرّعی [بدون اینکه شرط کند که در صورت انجام فلان حاجت، نذر می‌کنم] نیز منعقد

ٱلشَّرْطِ سَائِغاً إِنْ قَصَدَ ٱلشُّكْرَ، وَ إِنْ قَصَدَ ٱلزَّجْرَ ٱشْتُرِطَ كَوْنُهُ مَعْصِيَةً أَوْ مُبَاحاً رَاجِحاً فِيْهِ ٱلْمَنْعُ.

[۳] وَ ٱلْعَهْدُ كَالنَّذْرِ وَ صُورَتُهُ: عَاهَدْتُ ٱللَّهَ أَوْ عَلَيَّ عَهْدُ ٱللَّهِ.

وَ ٱلْيَمِيْنُ وَ هِيَ ٱلْحَلْفُ بِاللَّهِ كَقَوْلِهِ: وَ مُقَلِّبِ ٱلْقُلُوبِ وَ ٱلأَبْصَارِ، وَ ٱلَّذِيْ نَفْسِي بِيَدِهِ وَ ٱلَّذِيْ فَلَقَ ٱلْحَبَّةَ وَ بَرَأَ ٱلنَّسَمَةَ. أَوْ بِاسْمِهِ كَقَوْلِهِ: وَ ٱللَّهِ، وَ بِاللَّهِ، وَ تَاللَّهِ، وَ أَيْمُنَ ٱللَّهِ، وَ أُقْسِمُ بِاللَّهِ، وَ بِالْقَدِيْمِ، أَوِ ٱلأَزَلِيِّ، أَوِ ٱلَّذِيْ لاَ أَوَّلَ لِوُجُودِهِ.

[٤] وَ لاَ يَنْعَقِدُ بِالْمَوْجُودِ وَ ٱلْقَادِرِ وَ ٱلْعَالِمِ وَ لاَ بِأَسْمَاءِ ٱلْمَخْلُوقَاتِ ٱلشَّرِيْفَةِ. وَ ٱتِّبَاعُ

می‌شود. اگر مقصود ناذر شکر و سپاس باشد، جزاء در نذر باید حتماً از طاعاتِ الهی و شرط از امور جائز باشد. [مثل اینکه بگوید اگر خداوند به من فرزندی بدهد، بر مَن است که یک عُمره انجام دهم]. و اگر مقصود ناذر از نذر، بازداشتنِ خود است، شرط بایستی از معاصی و یا از مباحاتی باشد که منع در آنها ترجیح دارد [مثل اینکه بگوید اگر خانه‌ام را فروختم بر من است که یک زیارتِ کربلا بروم.]

[۳] عهد [در جمیع احکام و شرائط] مثل نذر است و صورت صیغهٔ عهد این است: عاهدتُ اللّه یا علیَّ عهد اللّه [با خدا عهد می‌کنم یا عهد خدا بر گردن من است].

قَسَم عبارت است از سوگند خوردن به [حقیقت] خدا مثل اینکه شخص بگوید: قسم به مقلب القلوب و الابصار، قسم به آنکس که جانم بدست اوست، قسم به کسی که دانه را شکافته و انسان را آفریده است. و یا سوگند خوردن است به اسمِ خدا مثل اینکه بگوید: واللّه و تاللّه و باللّه و أَیمَنُ اللّه و یا بگوید: قسم می‌خورم به خدا، یا قسم می‌خورم به موجود قدیم، یا قسم می‌خورم به موجود ازلی یا موجودی که وجودش بی‌آغاز است.

[۴] قسم خوردن با کلماتی مثل: موجود، قادر و عالم منعقد نمی‌شود [چون این الفاظ بین خداوند و غیر خدا مشترک است]. همچنین با اسماءِ مخلوقات شریفِ

مَشِيْئَةِ ٱللَّهِ يَمْنَعُ ٱلْإِنْعِقَادَ، وَ ٱلتَّعْلِيقُ عَلَىٰ مَشِيْئَةِ ٱلْغَيْرِ يَحْبِسُهَا، وَ مُتَعَلَّقُ ٱلْيَمِيْنِ كَمُتَعَلَّقِ ٱلنَّذْرِ.

خدا [مثل پیامبران و ائمه و...] منعقد نمی‌گردد.

اگر بدنبال قسم بگوید: ان شاء اللّه، مانعِ انعقاد قسم می‌شود و اگر آن را بر خواست دیگری معلّق کند [مثل اینکه بگوید: اگر زید بخواهد حتماً فلان کار را انجام می‌دهم] انعقاد آن را بر خواستِ وی متوقف کرده است. متلّق قَسَم [از نظر اینکه طاعت باشد و...] مثل متعلّق نذر است.

كِتَابُ ٱلْقَضَاءِ

[١] وَ هُوَ وَظِيْفَةُ ٱلإِمَامِ أَوْ نَائِبِهِ، وَ فِي ٱلْغَيْبَةِ يَنْفُذُ قَضَاءُ ٱلْفَقِيْهِ ٱلْجَامِعِ لِشَرَائِطِ ٱلإِفْتَاءِ فَمَنْ عَدَلَ عَنْهُ إِلَىٰ قُضَاةِ ٱلْجَوْرِ كَانَ عَاصِياً، وَ تَثْبُتُ وِلاَيَةُ ٱلْقَاضِي بِالشِّيَاعِ وَ بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ وَ لاَبُدَّ مِنَ ٱلْكَمَالِ وَ ٱلْعَدَالَةِ وَ أَهْلِيَّةِ ٱلإِفْتَاءِ وَ ٱلذُّكُورَةِ وَ ٱلْكِتَابَةِ وَ ٱلْبَصَرِ إِلاَّ فِي قَاضِي ٱلتَّحْكِيْمِ.

[٢] وَ يَجُوزُ ٱرْتِزَاقُ ٱلْقَاضِي مِنْ بَيْتِ ٱلْمَالِ مَعَ ٱلْحَاجَةِ، وَ لاَ يَجُوزُ ٱلْجُعْلُ مِنَ ٱلْخَصْمِ.

كتاب قضاوت

[١] قضاوت وظيفهٔ امام معصوم‌علیه‌السلام یا نائب ایشان است. و در زمان غیبت، قضاوت فقیهی که دارای شرائط إفتاء [یعنی بلوغ و عقل و مذکر بودن و...] می‌باشد نافذ است. و هر کس بجای فقیه جامع‌الشرائط در قضاوت به قُضات سلاطین جائر و ظالم مراجعه کند، گناهکار است. ولایتِ قاضیِ [منصوب از جانب امام] یا بوسیلهٔ شیوع و یا بوسیلهٔ شهادت دو عادل ثابت می‌شود، قاضیِ منصوب از جانب امام باید دارای اوصاف زیر باشد: کمال [به بلوغ و عقل و طهارتِ مولِد]، عدالت، شایستگیِ فتوی دادن [قدرت اجتهاد و استنباط]، مذکر باشد، توانِ نوشتن داشته باشد، از بینائی برخوردار باشد. امّا در قاضیِ تحکیم [یعنی آنکس که طرفین تخاصم او را به داوری قبول می‌کند با اینکه قاضیِ منصوب از جانب امام، حاضر است] این شرائط معتبر نیست.

[٢] قاضی برای معیشت خود در صورتِ نیاز می‌تواند از بیت‌المال استفاده کند ولی جایز نیست که از طرفینِ تخاصم [برای ارتزاق] چیزی بگیرد.

وَ ٱلْمُرْتَزِقَةُ: ٱلْمُؤَذِّنُ وَ ٱلْقَاسِمُ وَ ٱلْكَاتِبُ وَ مُعَلِّمُ ٱلْقُرْآنِ وَ ٱلآدَابِ وَ صَاحِبُ ٱلدِّيوانِ وَ وَالِي بَيْتِ ٱلْمَالِ.

[۳] وَ يَجِبُ عَلَى ٱلْقَاضِي ٱلتَّسْوِيَةُ بَيْنَ ٱلْخَصْمَيْنِ فِي ٱلْكَلاَمِ وَ ٱلسَّلاَمِ وَ ٱلنَّظَرِ وَ أَنْوَاعِ ٱلإِكْرَامِ وَ ٱلإِنْصَاتِ وَ ٱلإِنْصَافِ. وَ لَهُ أَنْ يَرْفَعَ ٱلْمُسْلِمَ عَلَى ٱلْكَافِرِ فِي ٱلْمَجْلِسِ وَ أَنْ يُجْلِسَ ٱلْمُسْلِمَ مَعَ قِيَامِ ٱلْكَافِرِ، وَ لاَ تَجِبُ ٱلتَّسْوِيَةُ فِي ٱلْمَيْلِ ٱلْقَلْبِيِّ.

[٤] وَ إِذَا بَدَرَ أَحَدُ ٱلْخَصْمَيْنِ بِالدَّعْوَىٰ سَمِعَ مِنْهُ، وَ لَوْ ٱبْتَدَرَا سَمِعَ مِنَ ٱلَّذِيْ عَنْ يَمِيْنِ صَاحِبِهِ، وَ إِذَا سَكَتَا فَلْيَقُلْ: لِيَتَكَلَّمِ ٱلْمُدَّعِي مِنْكُمَا أَوْ: تَكَلَّمَا. وَ يُكْرَهُ تَخْصِيْصُ أَحَدِهِمَا بِالْخِطَابِ.

کسانی که از بیت‌المال ارتزاق می‌کنند عبارتند از: مؤذِّن، مقسِّمِ حقوق، کاتبِ [محاسبات]، معلِّم قرآن و آداب اخلاقی، صاحب دیوان [کسی که آمار کارمندان و... را ضبط می‌کند] و متولّیِ بیت المال.

[۳] واجب است قاضی نسبت به طرفین تخاصم در سخن گفتن، سلام گفتن و نگاه کردن و غیر این امور از انواع اکرام و نیز در گوش کردن به سخنان آنها و رعایت انصاف در حق آنان، به برابری رفتار کند.

قاضی می‌تواند در مجالس قضاوت، مسلمان را بر کافر [از نظر جایگاه جلوس و...] برتری دهد و مسلمانان را بنشاند و کافر را سرپا نگه دارد. و لازم نیست که قاضی در میل قلبی خود نسبت به طرفین تساوی را رعایت کند [چرا که این کار بعضاً ناممکن است].

[۴] هنگامی که یکی از طرفین تخاصُم، در طرح دعوی سبقت گیرد، قاضی باید حرف او را گوش کند و اگر هر دو با هم شروع به طرح دعوی کردند، باید ابتدا به سخن کسی گوش کند که در سمت راستِ دیگری واقع شده است. اگر هر دو طرف ساکت بمانند، قاضی باید بگوید هر کدام از شما که مدعی هستید سخن آغاز کنید و یا بگوید: هر دو سخن بگوئید. و مکروه است که یکی از طرفین را اختصاصاً مورد خطاب قرار دهد.

[۵] وَ تَحْرُمُ ٱلرِّشْوَةُ فَتَجِبُ إِعَادَتُهَا، وَ تَلْقِينُ أَحَدِ ٱلْخَصْمَيْنِ حُجَّتَهُ، فَإِنْ وَضَحَ ٱلْحُكْمُ لَزِمَ ٱلْقَضَاءُ إِذَا ٱلْتَمَسَهُ ٱلْمَقْضِيُّ لَهُ، وَ يُسْتَحَبُّ تَرْغِيبُهُمَا فِي ٱلصُّلْحِ، وَ يُكْرَهُ أَنْ يَشْفَعَ فِي إِسْقَاطٍ أَوْ إِبْطَالٍ أَوْ يَتَّخِذَ حَاجِباً وَقْتَ ٱلْقَضَاءِ أَوْ يَقْضِيَ مَعَ ٱشْتِغَالِ ٱلْقَلْبِ بِنُعَاسٍ أَوْ جُوْعٍ أَوْ هَمٍّ أَوْ غَضَبٍ.

ٱلْقَوْلُ فِي كَيْفِيَّةِ ٱلْحُكْمِ

[۶] ٱلْمُدَّعِيْ هُوَ ٱلَّذِيْ يُتْرَكُ لَوْ تَرَكَ، وَ ٱلْمُنْكِرُ مُقَابِلُهُ، وَ جَوَابُ ٱلْمُدَّعَىٰ عَلَيْهِ إِمَّا إِقْرَارٌ أَوْ إِنْكَارٌ أَوْ سُكُوتٌ.

---

[۵] رشوه گرفتن [برای قاضی و دیگران] حرام است و اگر بگیرد باید برگرداند. و همچنین بر قاضی حرام است که دلیل یکی از طرفین را به او تلقین کند.

در صورتی که حکم بر قاضی روشن باشد و یکی از طرفین خواهانِ حکم باشد بر قاضی لازم است که قضاوت کند و [البته] مستحب است که قاضی آن دو را به آشتی ترغیب کند. مکروه است که قاضی در ساقط کردن حقّی یا ابطالِ ادعائی وساطت کند و یا در هنگام قضاوت برای خود دربان قرار دهد و یا با چُرت زدن و یا توجه به همّ و یا عصبانیت و یا گرسنگی اشتغال قلبی پیدا کند و در همان حال قضاوت کند.

سخن دربارهٔ چگونگی حکم

[۶] مدّعی به کسی گفته می‌شود که اگر از سخن خود دست بردارد، خصومت فیصله می‌یابد و مُنکِر به طرفِ مقابل گفته می‌شود. مدّعیٰ علیه [کسی که علیه او ادعائی شده] در برابر مدّعی سه گونه پاسخ دارد: یا اقرار می‌کند یا انکار می‌نماید و یا سکوت اختیار می‌کند. اگر [از نظر بلوغ و عقل و...] کامل باشد اقرار وی نافذ است.[۱] و اگر مدعی درخواست کند که قاضی اقرارِ مُقِرّ را بنویسد، باید قاضی آن را مکتوب نماید و در صورت شناختِ مدّعیٰ علیه بر آن [اقرار]، گواه بگیرد یا اینکه دو عادل باید بر شناختِ مدّعیٰ علیه گواهی دهند و یا قاضی بر ضبط مشخصات ظاهریِ وی اکتفا کند.

فَالْإِقْرَارُ يُمْضَىٰ مَعَ ٱلْكَمَالِ، وَ لَوِ ٱلْتَمَسَ كِتَابَةَ إِقْرَارِهِ كُتِبَ وَ أُشْهِدَ مَعَ مَعْرِفَتِهِ أَوْ شَهَادَةِ عَدْلَيْنِ بِمَعْرِفَتِهِ أَوْ قَنَاعَتِهِ بِحِلْيَتِهِ، فَإِنْ آدَّعَى ٱلْإِعْسَارَ وَ ثَبَتَ صِدْقُهُ بِبَيِّنَةٍ مُطَّلِعَةٍ عَلَىٰ بَاطِنِ أَمْرِهِ أَوْ بِتَصْدِيْقِ خَصْمِهِ أَوْكَانَ ٱلدَّعْوَىٰ بِغَيْرِ مَالٍ وَ حَلَفَ، تُرِكَ وَ إِلاَّ حُبِسَ حَتَّىٰ يُعْلَمَ حَالُهُ.

[۷] وَ أَمَّا ٱلإِنْكَارُ فَإِنْ كَانَ ٱلْحَاكِمُ عَالِماً قَضَىٰ بِعِلْمِهِ وَ إِلاَّ طَلَبَ ٱلْبَيِّنَةَ، فَإِنْ قَالَ: لاَ بَيِّنَةَ لِي، عَرَّفَهُ أَنَّ لَهُ إِحْلاَفَهُ، فَإِنْ طَلَبَهُ أَحْلَفَهُ ٱلْحَاكِمُ وَ لاَ يَتَبَرَّعُ بِإِحْلاَفِهِ وَ لاَ يَسْتَقِلُّ بِهِ ٱلْغَرِيْمُ مِنْ دُوْنِ إِذْنِ ٱلْحَاكِمِ، فَإِنْ حَلَفَ سَقَطَتِ ٱلدَّعْوَىٰ عَنْهُ وَ حَرُمَتْ مُقَاصَّتُهُ.

اگر مدّعیٰ علیه ادعا کند که تنگدست است و صدقِ گفتار او توسط شاهدی که بر حال باطن وی آگاه است ثابت شود یا خود خصم بر این تنگدستی گواهی دهد و یا نزاع مالی نباشد، در صورتی که مدّعیٰ علیه قسم بخورد رها می‌شود و در غیر این صورت زندانی می‌شود تا وضیت وی مشخص گردد.[۲]

[۷] و در صورتی که مُنکر چیزی را انکار کند، اگر حاکِم به آنچه حق است علم دارد باید [بطور مطلق] به علم خود عمل کند [چه در حقوق الهی باشد و چه در حقوق ناس]. و اگر حاکم علم به حق ندارد، باید [از مدّعیٰ] شاهد بطلبد. و اگر مدعی گفت من شاهدی ندارم، قاضی او را آگاه می‌کند که حق دارد مُنکر را قسم بدهد. در این صورت اگر مدّعیِ از مُنکر طلبِ سوگند کرد، قاضی باید از منکر طلبِ قَسَم کند، و خودِ قاضی بدون درخواستِ مدعی، نباید منکر را قَسَم بدهد.

طلبکار نیز بدون اجازهٔ حاکم نمی‌تواند مستقلاً طرفِ خود را سوگند بدهد. اگر مدّعیٰ علیه سوگند بخورد دعوی نسبت به او ساقط است[۳] و تقاصّ کردن از وی ممنوع است [یعنی اگر مدّعیِ بر اموالِ مدّعیٰ علیه دسترسی پیدا کند، نمی‌تواند از آن بعنوان حق خود چیزی بردارد.] و همچنین پس از سوگند خوردنِ مُنکر، شاهدِ مدّعیِ مقبول واقع نمی‌شود. و اگر هنوز مُنکر سوگند نخورده، و از مدّعیِ بخواهد که قسم یاد کند، مدّعی قسم می‌خورد[۴] و اگر مدعی از سوگند امتناع کند، ادعای او باطل می‌شود، و اگر از ابتدا

وَ لاَ يَسْمَعُ ٱلْبَيِّنَةَ بَعْدَهُ، وَ إِنْ رَدَّ ٱلْيَمِيْنَ حَلَفَ ٱلْمُدَّعِي، فَإِنِ ٱمْتَنَعَ سَقَطَتْ دَعْوَاهُ، فَإِنْ نَكَلَ رُدَّتِ ٱلْيَمِيْنُ أَيْضاً، وَ قِيْلَ: يَقْضِي بِنُكُولِهِ، وَ ٱلأَوَّلُ أَقْرَبُ.

[۸] وَ إِنْ قَالَ: لِي بَيِّنَةٌ، عَرَّفَهُ أَنَّ لَهُ إِحْضَارَهَا، وَلْيَقُلْ: أَحْضِرْهَا إِنْ شِئْتَ، وَ إِنْ ذَكَرَ غَيْبَتَهَا خَيَّرَهُ بَيْنَ إِحْلاَفِ ٱلْغَرِيْمِ وَ ٱلصَّبْرِ، وَ لَيْسَ لَهُ إِلْزَامُهُ بِكَفِيْلٍ وَ لاَ مُلاَزَمَتِهِ، وَ إِنْ أَحْضَرَهَا وَ عَرِفَ ٱلْحَاكِمُ ٱلْعَدَالَةَ حَكَمَ، وَإِنْ عَرَفَ ٱلْفِسْقَ تَرَكَ، وَ إِنْ جَهِلَ ٱسْتَزْكَىٰ، ثُمَّ سَأَلَ ٱلْخَصْمَ عَنِ ٱلْجَرْحِ، فَإِنْ ٱسْتَنْظَرَ أَمْهَلَهُ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنْ لَمْ يَأْتِ بِالْجَارِحِ حَكَمَ عَلَيْهِ بَعْدَ ٱلإِلْتِمَاسِ.

مدّعیٰ علیه از سوگند خوردن سرباز زند [بدون اینکه خودش به طرفِ دیگر ارجاع دهد] حقِ سوگند خوردن به طرف مقابل منتقل می‌شود.[۵] برخی گفته‌اند به صِرف نکول [خودداری از قَسَم] قاضی می‌تواند حکم را صادر کند، امّا قول اوّل صائب‌تر است.

[۸] اگر مدّعی بگوید: من شاهد دارم: قاضی می‌گوید: می‌توانی آن را حاضر کنی و قاضی باید بگوید: اگر می‌خواهی آن را حاضر کن. اگر مدّعی بگوید: شاهد غائب است. قاضی وی را مخیّر می‌کند که یا طرفِ بدهکار را قسم بدهد و یا اینکه فعلاً صبر کند، و قاضی نمی‌تواند بدهکار را الزام کند که شخصی را بعنوان کفیل برای خود بیاورد و یا مدعی را ملازمِ وی قرار دهد [که نگهبان او باشد].

و امّا اگر مدّعیِ شاهد را حاضر کند و قاضی عدالتِ شاهد را احراز نماید، باید حکم را صادر کند. و امّا اگر فسقِ شاهد را احراز کند بایستی از حکم کردن اجتناب کند. و اگر نمی‌داند که شاهد عادل است یا فاسق، باید از مدعی بخواهد که شاهد را تزکیه کند [یعنی دو شاهد عادل دیگر بیاورد که شهادت دهند شاهد مذکور عادل است]. آنگاه قاضی باید ازطرفِ مقابل [مدّعیٰ علیه] بخواهد که اگر نقض و ایرادی [جَرح] دارد مطرح کند. [اگر ایرادی نداشت قاضی حکم می‌کند] و اگر مهلت بخواهد، قاضی سه روز به وی مهلت می‌دهد و اگر پس از سه روز، شاهدی بر فسق نیاورد، قاضی با درخواستِ مدّعیِ علیه وی حکم صادر می‌کند.

[۹] وَ إِنْ ٱرْتَابَ ٱلْحَاكِمُ بِالشُّهُودِ فَرَّقَهُمْ وَ سَأَلَـهُمْ عَنِ ٱلْقَضِيَّةِ، فَإِنْ ٱخْتَلَفَتْ أَقْوَالُهُمْ سَقَطَتْ، وَ يُكْرَهُ أَنْ يُعَنِّتَ ٱلشُّهُودَ إِذَا كَانُوا مِنْ أَهْلِ ٱلْبَصِيْرَةِ بِالتَّفْرِيْقِ، وَ يَحْرُمُ أَنْ يُتَعْتِعَ وَ هُوَ أَنْ يُدَاخِلَهُ فِي ٱلشَّهَادَةِ أَوْ يَتَعَقَّبَهُ أَوْ يُـرَغِّبَهُ فِـي ٱلإِقَـامَةِ أَوْ يُـزَهِّدَهُ لَـوْ تَوَقَّفَ.

[۱۰] وَ لاَ يَقِفُ عَزْمَ ٱلْغَرِيْمِ عَنِ ٱلإِقْرَارِ إِلاَّ فِي حَقِّهِ تَعَالَىٰ لِقَضِيَّةِ مَاعِزِ بْنِ مَالِكٍ عِنْدَ ٱلنَّبِيِّ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

وَ أَمَّا ٱلسُّكُوتُ إِنْ كَانَ لِآفَةٍ تَوَصَّلَ إِلَى ٱلْجَوابِ، وَ إِنْ كَانَ عِنَاداً حُبِسَ حَتَّىٰ يُجِيْبَ أَوْ يُحْكَمَ عَلَيْهِ بِالنُّكُولِ بَعْدَ عَرْضِ ٱلْجَوَابِ عَلَيْهِ.

---

[۹] اگر قاضی در شهادتِ شاهدان شک کند، باید آنها را از یکدیگر جدا کند و راجع به خصوصیاتِ ماجرا از آنها بپرسد و در صورتی که سخنان آنان مختلف باشد، شهادتِ آنها باطل می‌شود. و امّا مکروه است که قاضی شاهدانی راکه اهل اطلاع‌اند با جدا کردن از یکدیگر و غیره، به سختی و مشقّت بیندازد.

بر قاضی حرام است که شاهد را در شهادت به تردید اندازد از این طریق که در شهادتِ او دخالت کند، و یا بدنبال سخنان او چیزی اضافه کند، و یا در اقامهٔ شهادت، وی را تشویق کند و اگر شاهد باز ایستاد وی را در شهات بی‌رغبت کند.

[۱۰] قاضی نباید بدهکار را از اقرار باز دارد، بجز در مورد حقوق الهی. و دلیل این امر قضیهٔ اعترافِ ماعز بن مالک [به عمل زنا] در نزد پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم است [که حضرت او را از اقرار باز می‌داشتند].

اگر مدعی علیه سکوت کند، در صورتی که این سکوت بخاطر آفت و مرضی باشد، قاضی باید [از اشاره] به جواب دست یابد و اگر سکوت از روی سرپیچی است، شخص مذکور باید زندانی شود تا وقتی که پاسخ بگوید و یا قاضی پس از پیشنهادِ پاسخگویی به وی، علیه او حکم به نکول [سرباز زدن از جواب] کند.

اَلْقَوْلُ فِي اَلْيَمِيْنِ

[۱۱] لاَ يَنْعَقِدُ اَلْيَمِيْنُ اَلْمُوجِبَةُ لِلحَقِّ وَ لاَ اَلْمُسْقِطَةُ لِلدَّعْوىٰ إلاَّ بِاللّٰهِ تَعَالَىٰ مُسْلِماً كَانَ اَلْحَالِفُ أَوْكَافِراً، وَ لَوْ أَضَافَ مَعَ اَلْجَلاَلَهِ خَالِقَ كُلِّ شَيءٍ فِي اَلْمَجُوسِي كَانَ حَسَناً، وَ لَوْ رَأَى اَلْحَاكِمُ رَدْعَ اَلذِّمِّيِّ بِيَمِينِهِمْ فَعَلَ إلاَّ أَنْ يَشْتَمِلَ عَلَىٰ مُحَرَّمٍ.

[۱۲] وَ يَنْبَغِي اَلتَّغْلِيْظُ بِالْقَوْلِ وَ اَلزَّمَانِ وَ اَلْمَكَانِ فِي اَلْحُقُوقِ كُلِّهَا إلاَّ أَنْ يَنْقُصَ اَلْمَالُ عَنْ نِصَابَ اَلْقَطْعِ، وَ يُسْتَحَبُّ لِلْحَاكِمِ وَعَظُ اَلْحَالِفِ قَبْلَهُ، وَ يَكْفِي نَفْيُ اَلإِسْتِحْقَاقِ

سخن دربارهٔ قَسَم خوردن

[۱۱] از ناحیهٔ مُنکر سوگندی که مُثبِت حق و یا مسقِط دعویٰ است منعقد نمی‌شود مگر اینکه سوگند به خدای متعال باشد، خواهد سوگند خورنده مسلمان باشد و خواه کافر. و در مورد مجوسی [که قائل به دو مبدأ است] اگر علاوه بر اسم جلاله [اللّٰه و...] عبارتِ «خالق کل شی [آفرینندهٔ همه چیز]» اضافه گردد بهتر است.

و اگر حاکم تشخیص دهد که می‌تواند کافر ذمی را با قَسَمِ خودشان [از خِلاف] بازبدارد، می‌تواند این کار را بکند [و آنان را به آئین خودشان قَسَم دهد] مگر اینکه سوگند آنان مشتمل بر حرام باشد [مثل سوگند خوردن به أَب وابن و روح القدس و...].

[۱۲] بجاست که قاضی در کلیهٔ حقوق از نظر گفتار، زمان و مکان سخت‌گیری و غلظت نشان دهد[۶] [مثل اینکه چنین سوگند دهد، و اللّٰه الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم المدرِک المُهلِک و از نظر زمان و مکان در روز جمعه و در مسجدالجرام و... تحلیف را برگزار کند] مگر اینکه مال از حدِ نصاب قطع [$\frac{1}{4}$ دینار] کمتر باشد. مستحب است که حاکم قبل از سوگند، شخص را موعظه کند. همینکه مُنکر بر عدم استحقاق مدّعی سوگند بخورد کافی است، و لو در اِنکار، به اخص پاسخ دهد [مثلاً وقتی مدّعی از منکر پس دادن قرض را طلب می‌کند، منکر می‌تواند در مقام پاسخگوئی بگوید: من قرض نگرفته‌ام و در مقام سوگند بگوید: بخدا قسم که مدعی مستحق نیست.]

وَ إِنْ أَجَابَ بِالْأَخَصِّ، وَ يَحْلِفُ عَلَى ٱلْقَطْعِ فِي فِعْلِ نَفْسِهِ وَ تَرْكِهِ وَ فِعْلِ غَيْرِهِ وَ عَلَىٰ نَفْيِ ٱلْعِلْمِ فِي نَفْيِ فِعْلِ غَيْرِهِ.

ٱلْقَوْلُ فِي ٱلشَّاهِدِ وَ ٱلْيَمِينِ

[۱۳] كُلُّ مَا يَثْبُتُ بِشَاهِدٍ وَ ٱمْرَأَتَيْنِ يَثْبُتُ بِشَاهِدٍ وَ يَمِيْنٍ، وَ هُوَ كُلُّ مَا كَانَ مَالاً أَوِ ٱلْمَقْصُودَ مِنْهُ ٱلْمَالُ كَالدَّيْنِ وَ ٱلْقَرْضِ وَ ٱلْغَصْبِ، وَ عُقُودِ ٱلْمُعَاوِضَاتِ كَالْبَيْعِ، وَ ٱلصُّلْحِ وَ ٱلجِنَايَةِ ٱلْمُوجِبَةِ لِلدِّيَةِ كَالْخَطَأِ وَ عَمْدِ ٱلْخَطَإِ وَ قَتْلِ ٱلْوَالِدِ وَلَدَهُ وَ قَتْلِ ٱلْحُرِّ ٱلْعَبْدَ وَ ٱلْمُسْلِمِ ٱلْكَافِرَ وَ كَسْرِ ٱلْعِظَامِ وَ ٱلْجَائِفَةِ وَ ٱلْمَأْمُومَةِ.

[۱٤] وَ لاَ تَثْبُتُ عُيُوبُ ٱلنِّسَاءِ وَ لاَ ٱلْخُلْعُ وَ ٱلطَّلاَقُ وَ ٱلرَّجْعَةُ وَ ٱلْعِتْقُ عَلَى قَوْلٍ، وَ ٱلْكِتَابَةُ

کسی که قسم می‌خورد باید دربارهٔ فعل و ترکِ خود و فعلِ دیگری به علم و یقین سوگند یاد کند و امّا در نفی فعل دیگری باید به نفیِ علم سوگند بخورد [و بگوید: بخدا قسم نمی‌دانم که فلان کار را انجام نداده است].

سخن در شاهد و قَسَم

[۱۳] هر امری که با یک شاهدِ مرد و دو زن ثابت بشود، با یک شاهد مرد و قَسَم نیز ثابت می‌گردد و این امر عبارتست از مال و یا چیزی که مقصود از آن مال باشد مثل دِین، قرض [ذکر خاص بعد از عام]، غصب، و عقود معاوضی مثل بیع و صلح، و جنایتی که موجب دیه می‌شود مانند خطا و عمدِ خطا [شبه عمد] و کشتن فرزند توسط پدر و کشتن عبد توسطِ حُرّ و کشتن کافر توسط مسلمان و شکستن استخوان [گر چه عمدی باشد] و جائفه [زخمی که به جوف و باطن وارد شود و در آن یک سوم دیه ثابت می‌شود] و مأمومه [زخمی که به سر وارد شود و به مغز می‌رسد و در این مورد یک سوم دیه ثابت است].

[۱۴] امور زیر با شاهد و قَسَم ثابت نمی‌شوند: عیوب زنان، خُلع [نوعی از، طلاق]، طلاق، رجوع [زوج به زوجه]، آزاد کردن عبد بنابر قولی [قول مشهور این

وَ ٱلتَّدْبِيْرُ وَ ٱلاسْتِيلادُ وَ ٱلنَّسَبُ وَ ٱلْوِكَالَةُ وَ ٱلْوَصِيَّةُ إِلَيْهِ بِالشَّاهِدِ وَ ٱلْيَمِيْنِ، وَ فِي ٱلنِّكَاحِ قَوْلاَنِ. وَ لَوْكَانَ ٱلْمُدَّعُونَ جَمَاعَةً فَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ يَمِيْنٌ، وَ يُشْتَرَطُ شَهَادَةُ ٱلشَّاهِدِ أَوَّلاً وَ تَعْدِيْلُهُ ثُمَّ ٱلْحُكْمُ يَتِمُّ بِهِمَا لاَ بِأَحَدِهِمَا.

[۱۵] وَ لَوْ رَجَعَ ٱلشَّاهِدُ غَرِمَ ٱلنِّصْفَ، وَ ٱلْمُدَّعِي لَوْ رَجَعَ غَرِمَ ٱلْجَمِيْعَ، وَ يُقْضَىٰ عَلَى ٱلْغَائِبِ عَنْ مَجْلِسِ ٱلْحُكْمِ، وَ يَجِبُ ٱلْيَمِيْنُ مَعَ ٱلْبَيِّنَةِ عَلَى بَقَاءِ ٱلْحَقِّ، وَكَذَا يَجِبُ فِي ٱلشَّهَادَةِ عَلَى ٱلْمَيِّتِ وَ ٱلطِّفْلِ وَ ٱلْمَجْنُونِ.

است که این امر مال نیست]، کتابت، تدبیر، استیلاد [به توضیح مصطلحات در کتاب عتق رجوع کنید]، نَسَب، وکالت، وصیت به شخص. و در نکاح دو قول است [قول مشهور این است که با یک شاهد و قسم ادعای ازدواج اثبات نمی‌شود].

اگر یک گروه، مدعی باشند [و همگی شاهد واحدی بیاورند] باید هر یک جداگانه سوگند یاد کنند.

و شرط است که نخست شاهد شهادت دهد و سپس مدعی او را تعدیل کند [عدالت او را تصدیق نماید] و پس از آن دو، حکم صورت می‌گیرد و با یکی از آندو حکم نمی‌شود [اگر شهادت باشد و تعدیل نباشد و یا تعدیل باشد و شهادت نباشد حکم صورت نمی‌گیرد].

[۱۵] اگر شاهد پس از شهادت دادن، از شهادت خود برگردد باید نصف مال را بعنوان تاوان بپردازد و اگر مدعی [پس از اثبات] از ادعای خود برگردد، باید همهٔ مال را تاوان بدهد.

اگر کسی در مجلس داوری غائب باشد، علیه او حکم [غیابی] صادر می‌شود [گرچه دسترسی به وی و امکان حضور وجود داشته باشد] و در این صورت همراه با شاهد قَسَم خوردن بر بقاء حق واجب است. همچنین در شهادت علیه میّت وطفل و مجنون، قَسَم و شاهد هر دو لازم است.

اَلْقَوْلُ فِي اَلتَّعارُضِ

[۱۶] لَوْ تَدَاعَيَا مَا فِي أَيْدِيْهِمَا حَلَفَا وَ اقْتَسَمَاهُ وَكَذَا إِنْ أَقَامَا بَيِّنَةً، وَ يُقْضَىٰ لِكُلٍّ مِنْهُمَا بِمَا فِي يَدِ صَاحِبِهِ، وَ لَوْ خَرَجَا فَهِيَ لِذِي اَلْبَيِّنَةِ، وَ لَوْ أَقَامَاهَا رُجِّحَ اَلأَعْدَلُ فَالأَكْثَرُ فَالْقُرْعَةُ، وَ لَوْ تَشَبَّثَ أَحَدُهُمَا فَالْيَمِيْنُ عَلَيْهِ وَ لاَ يَكْفِي بَيِّنَتُهُ عَنْهَا.

[۱۷] وَ لَوْ أَقَامَا بَيِّنَةً فَفِي اَلْحُكْمِ لأَيِّهِمَا خِلاَفٌ، وَ لَوْ تَشَبَّثَا وَ ادَّعَى أَحَدُهُمَا اَلْجَمِيْعَ وَ اَلآخَرُ اَلنِّصْفَ وَلاَ بَيِّنَةَ اقْتَسَمَاهَا بَعْدَ يَمِيْنِ مُدَّعِي اَلنِّصْفِ، وَ لَوْ أَقَامَا بَيِّنَةً فَهِيَ

سخن در تعارضِ ادعاهای مالی

[۱۶] اگر دو نفر تمام آنچه را در دست دارند برای خود ادعا کنند، باید هر دو نفر قَسَم یاد کنند و آن مال را بین خود بطور مساوی تقسیم کنند. و نیز اگر هر دو طرف شاهد اقامه کنند، برای هر یک، به تصرفِ مالی که در دست دیگری است حکم می‌شود.

اگر مالِ [مورد ادعا] از تصرّف هر دو خارج است، از آنِ کسی است که بیّنه اقامه کند. و اگر هر دو بیّنه [شاهد] اقامه کنند، ترجیح با فردی است که شاهد وی عادلتر است و [اگر شاهدها در عدالت برابر باشند]، ترجیح با کسی است که شاهدان بیشتری دارد. و [در صورت تساوی]، با قرعه مستحق مال مشخص می‌شود. اگر یکی از طرفین در مال تصرف دارد [مال در دستِ اوست] لازم است که سوگند بخورد و شاهد وی کفایت از قَسَم نمی‌کند.

[۱۷] و اگر هر دو [در این صورت که مال در دستِ یکی از طرفین است] شاهد اقامه کنند، در اینکه به نفع کدامیک حکم می‌شود بین علماء اختلاف است.

اگر مال در تصرّف هر دو نفر باشد و یکی از آن دو ادعای همهٔ مال و دیگری ادعای نصفِ مال [بصورت مشاع] را داشته باشد و هیچیک بیّنه‌ای نداشته باشند، در صورتی که مدعیِ نصف قسم یاد کند مال را بین آنها به دو قسمت می‌کنند. و اگر هر دو بیّنه

لِلْخَارِجِ عَلَى ٱلْقَوْلِ بِتَرْجِيْحِ بَيِّنَتِهِ وَ هُوَ مُدَّعِي ٱلْكُلِّ وَ عَلَى ٱلآخَرِ بَيْنَهُمَا، وَ لَوْ كَانَتْ فِي يَدِ ثَالِثٍ وَ صَدَّقَ أَحَدَهُمَا صَارَ صَاحِبَ ٱلْيَدِ وَ لِلآخَرِ إِحْلاَفُهُمَا، وَ لَوْ كَانَ تَارِيْخُ إِحْدَى ٱلْبَيِّنَتَيْنِ أَقْدَمَ قُدِّمَتْ.

ٱلْقَوْلُ فِي ٱلْقِسْمَةِ

[۱۸] وَ هِيَ تَمْيِيْزُ ٱلنَّصِيْبَيْنِ عَنِ ٱلآخَرِ وَ لَيْسَتْ بَيْعاً وَ إِنْ كَانَ فِيْهَا رَدٌّ، وَ يُجْبَرُ ٱلشَّرِيْكُ لَوِ ٱلْتَمَسَ شَرِيْكُهُ وَ لاَ ضَرَرَ، وَ لَوْ تَضَمَّنَتْ رَدّاً لَمْ يُجْبَرْ، وَكَذَا لَوْ كَانَ فِيْهَا ضَرَرٌ

اقامه کنند، بنابر قول به ترجیحِ بیّنهٔ خارج ـ که همان مدعیِ کلّ مال است ـ مال برای خارج اثبات می‌شود [خارج به مدّعیِ کل از این جهت گفته می‌شود که نسبت به نصفِ مال که در اختیار دیگری است، تصرف ندارد]. بنابر قول دیگر باید در این صورت مال میان آن دو تقسیم شود.

اگر مال در دست شخص ثالثی باشد و او یکی از طرفین را تصدیق کند، آن طرف ذوالّید [صاحب تصرف] شناخته می‌شود و طرفِ مقابل حق دارد که این دو نفر [شخص ثالث و ذوالید] را قَسَم دهد. اگر تاریخ یکی از دو شاهد مقدم باشد، ترجیح با اوست.

سخن در تقسیم سهم

[۱۸] قسمت به معنای جدا کردن یکی از نصیب‌ها از دیگری است و [در نظر ما علماء امامیه] بیع محسوب نمی‌شود، گرچه در آن ردّ کردن هست [چرا که نیاز به صیغه ندارد]. اگر یکی از شرکاء درخواست کند که مال تقسیم شود، طرف دیگر مجبور است که قسمت کند،[۷] در صورتی که هیچ ضرر و ردّی در کار نباشد [منظور از ضرر، کاهش قیمت و منظور از ردّ، پرداخت عوضی غیر از مالِ مشترک است]. و اگر تقسیم همراه ردّ باشد، نمی‌توان کسی را که راضی به تقسیم نیست، بر آن مجبور کرد. و نیز در صورتی که در تقسیم ضرری باشد مثل تقسیمِ جواهر، دو چارچوبِ کوچکِ درب و تقسیمِ شمشیر، نباید طرف را مجبور به تقسیم کرد.

كَالْجَوَاهِرِ وَ ٱلْعَضَائِدِ ٱلضَّيِّقَةِ وَ ٱلسَّيْفِ فَلَوْ طَلَبَ ٱلْمُهَايَاةَ جَازَ وَ لَمْ يَجِبْ، وَ إِذَا عُدِّلَتِ ٱلسِّهَامُ وَ ٱتَّفَقَا عَلَى ٱخْتِصَاصِ كُلِّ وَاحِدٍ بِسَهْمٍ لَزِمَ وَ إِلاَّ أُقْرِعَ، وَ لَوْ ظَهَرَ غَلَطٌ بَطَلَتْ.

[۱۹] وَ لَوِ ٱدَّعَاهُ أَحَدُهُمَا وَ لاَبَيِّنَةَ حَلَفَ ٱلآخَرُ فَإِنْ حَلَفَ تَمَّتْ وَ إِنْ نَكَلَ حَلَفَ ٱلْمُدَّعِي وَ نُقِضَتْ، وَ لَوْ ظَهَرَ ٱسْتِحْقَاقُ بَعْضٍ مُعَيَّنٍ بِالسَّوِيَّةِ فَلاَ نَقْضَ وَ إِلاَّ نُقِضَتْ، وَ كَذَا لَوْ كَانَ مُشَاعاً.

اگر یکی از شرکاء، تقسیم منافعِ مال مشترک را درخواست کند، جایز است ولی واجب نیست.

هر گاه سِهام [مورد شرکت] تعدیل شوند [یعنی اگر مال دارای اجزاء مساوی است مثل گندم و آرد و برنج و... و یا دارای اجزاء مختلف است مانند زمین و حیوان و... در هر صورت مقدار سهام و یا قیمت آنها برای طرفین مشخص گردد] و هر دو شریک موافقت کنند که هر یک سهم خاصی را بردارند، رعایت قسمت بر هر دو طرف لازم است و اگر توافق نداشتند، با قرعه سهام تعیین می‌شود و اگر در قسمت کردن اشتباهی رخ دهد، قسمت باطل می‌شود.[۸]

[۱۹] اگر یک طرف ادعای وقوع اشتباه در تقسیم داشته باشد و شاهدی اقامه نکند، طرفِ دیگر قسم می‌خورد و در این صورت قسمت تمام است [و انجام می‌شود]. امّا اگر طرفِ مزبور از قسم خوردن [بر عدم وقوع اشتباه] سرباز زند، مدعیِ [وقوع اشتباه] قَسَم می‌خورد و قسمت محکوم به بطلان است.

اگر روشن شود که شخصِ سومی سهم معینی بطور مساوی در سهم هر یک از شریک‌ها دارد، تقسیم باطل نمی‌شود. امّا اگر سهم وی به نسبت مساوی در مالِ شریک‌ها نباشد، اصل تقسیم باطل است. همینطور اگر سهم وی به صورتِ مشاع باشد، تقسیم باطل است [چون اصل تقسیم به رضایت همهٔ شرکاء نبوده است].

كِتَابُ ٱلشَّهَادَاتِ

[۱] وَ فُصُولُهُ أَرْبَعَةٌ:

ٱلأَوَّلُ: ٱلشَّاهِدُ:

وَ شَرْطُهُ ٱلْبُلُوغُ إِلاَّ فِي ٱلْجِرَاحِ بِشَرْطِ بُلُوغِ ٱلْعَشْرِ وَ أَنْ يَجْتَمِعُوا عَلَىٰ مُبَاحٍ وَ أَنْ لاَ يَتَفَرَّقُوا، وَ ٱلْعَقْلُ، وَ ٱلإِسْلاَمُ وَ لَوْ كَانَ ٱلْمَشْهُودُ عَلَيْهِ كَافِراً عَلَى ٱلأَصَحِّ إِلاَّ فِي ٱلْوَصِيَّةِ عِنْدَ عَدَمِ ٱلْمُسْلِمِينَ، وَ ٱلإِيْمَانُ، وَ ٱلْعَدَالَةُ وَ تَزُولُ بِالْكَبِيْرَةِ وَ ٱلإِصْرَارِ عَلَى ٱلصَّغِيْرَةِ وَ بِتَرْكِ ٱلْمُرُوءَةِ، وَ طَهَارَةُ ٱلْمَوْلِدِ، وَ عَدَمُ ٱلتُّهْمَةِ، فَلاَ يُقْبَلُ شَهَادَةُ

کتاب شهادات

[۱] این کتاب مشتمل بر چهار فصل است:

فصل اول : شاهد

شرائط شاهد به این شرح است[9]:

- بالغ باشد[10]، مگر در شهادت بر زخم‌ها، مشروط به اینکه شاهد نابالغ به سن دهسالگی رسیده باشد. و باید شاهدان نابالغ بر کار مباحی [مثل بازی و ورزش و...] جمع شده باشند نه بر کار حرام [مثل قمار] و پس از مشاهدهٔ فعلِ مورد شهادت [تا زمانی که شهادت داده‌اند]، متفرق نشده باشند.

- شرط دیگر این است که عاقل باشد.

- شرط دیگر این است که مسلمان باشد، گرچه ـ بنابر قول اصحّ ـ شخصی که علیه او شهادت داده می‌شود کافر باشد. بجز در [شهادت بر] وصیّت در صورتی که مسلمین وجود نداشته باشند [در این مورد شهادت کافر مقبول است].

ٱلشَّرِيْكِ لِشَرِيْكِهِ فِي ٱلْمُشْتَرَكِ بَيْنَهُمَا وَ ٱلْوَصِيِّ فِي مُتَعَلَّقِ وَصِيَّتِهِ وَ ٱلْغُرَمَاءِ لِلْمُفَلَّسِ وَ ٱلسَّيِّدِ لِعَبْدِهِ وَ ٱلْعَاقِلَةِ بِجَرْحِ شُهُودِ ٱلْجِنَايَةِ.

[۲] وَ ٱلْمعْتَبَرُ فِي ٱلشُّرُوطِ وَقْتُ ٱلأَدَاءِ لاَ وَقْتُ ٱلتَّحمُّلِ، وَ تَمْنَعُ ٱلْعَدَاوَةُ ٱلدُّنْيَوِيَّةُ بِأَنْ يُعْلَمَ مِنْهُ ٱلسُّرُورُ بِالْمَسَاءَةِ وَ بِالْعَكْسِ، وَ لَوْ شَهِدَ لِعَدُوِّهِ قُبِلَ إِذاكَانَتِ ٱلْعَدَاوَةُ

ـ دو شرط دیگر ایمان [شیعه بودن] و عدالت است، و عدالت با ارتکاب گناه کبیره و با اصرار ورزیدن بر گناه صغیره و با تـرکِ مـروّت [مـثل ایـنکه در مـعابر عـمومی کارهای سبک انجام دهد] زائل می‌شود.

ـ شروط دیگر، طهارت مولِد [حلال زاده بـودن] و عـدم تُـهَمه [یـعنی ایـنکه بـا شهادت در مقام جلب منفعت شخصی و یا دفع ضرر فردی نباشد] است. لذا شهادتِ شریک نسبت به شریکِ خود در موردِ مشترک میان آنـها پـذیرفته نـیست. شـهادت وصیّ نیز در مورد متعلّق وصیّت [آنـچه بـدان وصـیّت شـده] مـورد قـبول نـیست. همینطور شهادتِ طلبکاران در مورد مُفلِس [بدهکاری که حکم به ورشکـستگی او شده] و شهادت مولیٰ در مورد عبد خود و شهادت عاقله [عاقلهٔ جانی به پدر و مردان بالغ و عاقل و توانمندی گویند که از خویشاوندان جانی هستند و در قتل خطا، بـاید آنان دیه را بپردازند] در نقض عدالتِ شاهدانِ جنایتِ خطا پذیرفته نمی‌شود.

[۲] شرائط شهادت که گفتیم در وقتِ شهادت دادن معتبر است نه در هنگام تحمل شهادت [هنگام مشاهده].

عداوت دنیوی باکسی داشتن مانع شهادت دادن است و این عداوت از این طریق دانسته می‌شود که کسی از حزن دیگری مسرور شود و یا برعکس از سرور دیگری محزون گردد.

اگر کسی به نفع دشمن خود شهادت دهد پذیرفته می‌شود البـته در صـورتی کـه دشمنیِ او کاشفِ از فسقِ او نباشد [که در این صورت فاسق است و شهادت فـاسق پذیرفته نیست]. شهادتِ کسی که زیاد سهو [خطا] می‌کند بگونه‌ای که موردِ شهادت را

لاَ تَتَضَمَّنُ فِسقاً، وَ لاَ تُقْبَلُ شَهَادَةُ كَثِيرِ اَلسَّهْوِ بِحَيْثُ لاَ يَضْبُطُ اَلْمَشْهُودَ بِهِ وَلاَ اَلْمُتَبَرِّعُ بِإقَامَتِهَا إلاَّ أَنْ يَكُونَ فِي حَقِّ اَللَّهِ تَعَالَىٰ وَ لَوْ ظَهَرَ لِلحَاكِمِ سَبْقُ اَلْقَادِحِ فِي اَلشَّهَادَةِ عَلَىٰ حُكْمِهِ نَقَضَ.

[۳] وَ مُسْتَنَدُ اَلشَّهَادَةِ اَلْعِلْمُ اَلْقَطْعِيُّ أَوْ رُؤْيَتُهُ فِيمَا يَكْفِي فِيْهِ أَوْ سَمَاعاً فِي نَحْوِ اَلْعُقُودِ مَعَ اَلرُّؤْيَةِ أَيْضاً وَ لاَ يَشْهَدُ إلاَّ عَلىٰ مَنْ يَعْرِفُهُ وَ يَكْفِي مُعَرِّفَانِ عَدْلاَنِ، وَ تُسْفِرُ اَلْمَرْأَةُ عَنْ وَجْهِهَا، وَ تَثْبُتُ بِالإِسْتِفَاضَةِ سَبْعَةٌ: اَلنَّسَبُ وَ اَلْمَوْتُ وَ اَلْمِلْكُ اَلْمُطْلَقُ وَ اَلْوَقْفُ وَالنِّكَاحُ وَ اَلْعِتْقُ وَ وِلاَيَةُ اَلْقَاضِي.

وَ يَكْفِي مُتَاخِمَةُ اَلْعِلْمِ عَلَىٰ قَوْلٍ.

در حافظه نمی‌تواند نگه دارد، مورد قبول نیست. همچنین شهادت کسی که تبرعاً [برای ثواب و رضای خدا و بدون درخواستِ قاضی] شهادت می‌دهد مورد پذیرش نیست مگر آنکه شهادت در مورد حقوق الهی باشد [نه حقوق مردم].

اگر بر قاضی [پس از حکم] آشکار شود که پیش از حکم او، نقض کنندهٔ شهادتِ شاهد وجود داشته است، باید حکم خود را نقض کند [چراکه خطاء آن آشکار شده است].

[۳] مستند شهادتِ شاهد، علم قطعی و در اموری که دیدن در آنها کفایت می‌کند، رؤیت و مشاهده است و یا [در اموری که شنیدنی است] شنیدن همراه با دیدن است در مثل عقود [مثل عقد بیع و نکاح و...]

شاهد نباید گواهی دهد مگر در مورد کسی که او را می‌شناسد و دو معرِّف عادل [در زمینهٔ شناختِ نِسَب] کافی است. [برای شهادت] جایز است که زن صورت خود را باز کند [تا شاهد یا معرِّف وی را بشناسد].

هفت چیز است که با استفاضه [شیاعی که به حد تواتر نرسد] ثابت می‌شود: نَسب، مرگ، مِلک مطلق، وقف، نکاح، عتق و ولایت قاضی. و در این زمینه بنابر قولِ [قوی]، ظنِّ قریبِ به علم کافی است.

[٤] وَ يَجِبُ ٱلتَّحَمُّلُ عَلَىٰ مَنْ لَهُ أَهلِيَّةُ ٱلشَّهَادَةِ عَلَىٰ ٱلْكِفَايَهِ فَلَوْ فَقَدَ سِوَاهُ تَعَيَّنَ، وَ يَصِحُّ تَحَمُّلُ ٱلأَخْرَسِ وَ أَدَاؤُهُ بَعْدَ ٱلْقَطْعِ بِمُرَادِهِ، وَكَذَا يَجِبُ ٱلأَدَاءُ عَلَى ٱلْكِفَايَةِ إِلاَّ مَعَ خَوْفِ ضَرَرٍ غَيْرِ مُسْتَحَقٍّ وَ لاَ يُقِيْمُهَا إِلاَّ مَعَ ٱلْعِلْمِ، وَلاَ يَكْفِي ٱلْخَطُّ وَ إِنْ شَهِدَ مَعَهُ ثِقَةٌ.

[٥] وَ مَنْ نَقَلَ عَنِ ٱلشِّيْعَةِ جَوَازَ ٱلشَّهَادَةِ بِقَوْلِ ٱلْمُدَّعِي إِذَاكَانَ أَخاً فِـي ٱللَّـهِ مَعْهُودَ ٱلصِّدْقِ فَقَدْ أَخْطَأَ فِي نَقْلِهِ، نَعَمْ هُوَ مَذْهَبُ ٱلْعَزَاقِرِي مِنَ ٱلْغُلاَةِ.

ٱلْفَصْلُ ٱلثَّانِي : فِي تَفْصِيْلِ ٱلْحُقُوقِ

[٦] فَمِنْهَا مَا يَثْبُتُ بِأَرْبَعَةِ رِجَالٍ وَ هُوَ ٱلزِّنَىٰ وَ ٱللِّوَاطُ وَ ٱلسَّحْقُ. وَ يَكْفِي فِي

---

[۴] تحمّل شهادت [شاهد شدن] برای کسی که اهلیّت شهادت دارد واجب کفایی است و اگر غیر از او [برای شاهد شدن] کسی نباشد واجب عینی می‌شود.

در مورد لال اگر قطع پیدا کردن به مرادِ او ممکن باشد، تحمّل شهادت و اداء شهادت صحیح و جایزاست. اداء شهادت نیز [مانند تحمل شهادت] واجب کفائی است مگر اینکه ترس از ضرری که شاهد مستحق آن نیست در کار باشد.

شاهد جز با علم قطعی نباید شهادت بدهد و خط برای شهادت کافی نیست گرچه شخص آن را محفوظ نگه داشته باشد [و علاوه بر خط، فرد مورد وثوق نیز شهادت دهد.]

[۵] و کسانی که به شیعه نسبت داده‌اند که اگر خود مدعی شخص معتقد به خدا و معروف به صِدق باشد، شهادت بر اساس قولِ خود وی پذیرفته است، در نقل این مطلب به خطا رفته‌اند، چراکه این مذهبِ عَزاقری یکی از غُلاٰت [غلو کنندگان] شیعه است.

فصل دوم : در تفصیل حقوق

[۶] بعضی از حقوق با شهادت چهار مرد ثابت می‌شود و آنها عبارتند از: زنا، لواط، سَحق [مالیدن زن فرج خود را به فرج زن دیگر] و در زنایی که موجب سنگسار کردن می‌شود شهادت سه مرد و دو زن و در زنای موجب تازیانه، شهادت دو مرد و چهار

اَلْمُوجِبِ لِلرَّجْمِ ثَلاَثَةُ رِجَالٍ وَ آمْرَأَتَانِ، وَ لِلْجَلْدِ رَجُلاَنِ وَ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ.

وَ مِنْهَا بِرَجُلَيْنِ وَ هِيَ آلرِّدَّةُ وَ آلْقَذْفُ وَ آلشُّرْبُ وَحَدُّ آلسَّرِقَةِ وَ آلزَّكَاةُ وَ آلْخُمْسُ وَ آلنَّذْرُ وَ آلْكَفَّارَةُ وَ آلاِسْلاَمُ وَ آلْبُلُوغُ وَ آلْوَلاَءُ وَ آلتَّعْدِيْلُ وَ آلْجَرْحُ وَ آلْعَفْوُ عَنِ آلْقِصَاصِ وَ آلطَّلاَقُ وَ آلْخُلْعُ وَ آلْوِكَالَةُ وَ آلْوَصِيَّةُ إِلَيْهِ وَ آلنَّسَبُ وَ آلْهِلاَلُ.

[۷] وَ مِنْهَا مَا يَثْبُتُ بِرَجُلَيْنِ وَ رَجُلٍ وَ آمْرَأَتَيْنِ وَ شَاهِدٍ وَ يَمِيْنٍ وَ هُوَ آلدُّيُونُ وَ آلأَمْوَالُ وَ آلْجِنَايَةُ آلْمُوجِبَةُ لِلدِّيَةِ.

وَ مِنْهَا بِالرِّجَالِ وَ آلنِّسَاءِ وَ لَوْ مُنْفَرِدَاتٍ كَالْوِلاَدَةِ وَ آلاِسْتِهْلالِ وَ عُيُوبِ آلنِّسَاءِ آلْبَاطِنَةِ وَ آلرِّضَاعِ وَ آلْوَصِيَّةِ لَهُ.

وَ مِنْهَا بِالنِّسَاءِ مُنْضَمَّاتٍ خَاصَّةً وَ هُوَ آلدُّيُونُ وَ آلأَمْوَالُ.

زن کفایت می‌کند. و بعضی از حقوق بوسیلهٔ شهادت دو مرد ثابت می‌شوند که عبارتند از: مرتد شدن، قذف [نسبت دادن فحشاء]، شرابخواری، حدّ سرقت، زکات، خمس، نذر و کفاره، اسلام، بلوغ، وَلاء [در مبحث ارث توضیح داده شده است]، تعدیل [عادل شمردن]، جَرح [خدشه در عدالتِ شاهد]، عفو کردن از قصاص، طلاق، خُلع [قسمتی از طلاق]، وکالت، وصیّت به شخص، نَسَب و هلال.

[۷] و پاره‌ای از حقوق بوسیلهٔ شهادت دو مرد، و یک مرد و دو زن، و یک شاهد همراه با قَسم ثابت می‌شوند مانند: دیون [بدهی‌ها]، اموال، و جنایتی که موجب دیه می‌شود.

و برخی از حقوق هم با شهادت مردان و هم با شهادت زنان ـ جدای از مردان ـ ثابت می‌شوند مانند ولادت، گریهٔ اوّل بچّه و زنده بدنیا آمدنِ فرزند [برای استحقاق ارث و...]، عیب‌های باطنیِ زنان [که مانع آمیزش است]، شیردادن و وصیّت به اموال.

و برخی از حقوق با شهادتِ زنان، فقط [همراه با شهادت مردان] ثابت می‌شوند که عبارتند از: دیون و اموال.

اَلْفَصْلُ اَلثَّالِثُ : فِي اَلشَّهَادَةِ عَلَى اَلشَّهَادَةِ

[۸] وَ مَحَلُّهَا حُقُوقُ اَلنَّاسِ كَافَّةً سَوَاءٌ كَانَتْ عُقُوبَةً كَالْقِصَاصِ، أَوْ غَيْرَ عُقُوبَةٍ كَالطَّلَاقِ وَ اَلنَّسَبِ وَ اَلْعِتْقِ، أَوْ مَالاً كَالْقَرْضِ وَ عُقُودِ اَلْمُعَاوَضَاتِ وَ عُيُوبِ اَلنِّسَاءِ وَ اَلْوِلاَدَةِ وَ اَلاِسْتِهْلاَلِ وَ اَلْوِكَالَةِ وَ اَلْوَصِيَّةِ بِقِسْمَيْهَا. وَ لاَ تَثْبُتُ فِي حَقِّ اَللَّهِ تَعَالَىٰ مَحْضاً كَالزِّنَىٰ وَ اَللِّوَاطِ وَ اَلسَّحْقِ، أَوْ مُشْتَرَكاً كَالسَّرِقَةِ وَ اَلْقَذْفِ عَلَىٰ خِلاَفٍ.

[۹] وَلَوْ اَشْتَمَلَ اَلْحَقُّ عَلَى اَلأَمْرَيْنِ ثَبَتَ حَقُّ اَلنَّاسِ خَاصَّةً فَيَثْبُتُ بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ إِقْرَارِهِ بِالزِّنَىٰ نَشْرُ اَلْحُرْمَةِ لاَ اَلْحَدُّ، وَ يَجِبُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَىٰ كُلِّ وَاحِدٍ عَدْلاَنِ وَ لَوْ شَهِدَا

فصل سوم : در شهادت دادن بر شهادت دیگری

[۸] مورد چنین شهادتی،همهٔ حقوق مردم است چه از قبیل عقوبت باشد مانند قصاص و یا غیر عقوبت باشد مثل طلاق و نَسَب و عتق و یا مال باشد مانند قرض و عقدهای معاوضی و [نیز] عیب‌های زنان و ولادت و استهلال [گریهٔ اوّل کودک هنگام تولد] و وکالت و هر دو قسم وصیّت [وصیّت در موردِ شخص یا در مورد مال]. شهادت بر شهادت در مورد حق اللّه ثابت نمی‌شود چه حق مختص خدا باشد مثل زنا و لواط و سَحْق و چه حق مشترک [حق‌الناس و حق‌اللّه] باشد مثل سرقت و قَذْف که البته در اینجا اختلاف است.

[۹] اگر حقّی مشتمل بر هر دو باشد، آنچه ثابت می‌شود فقط حق‌الناس است و لذا با این شهادت در صورتی که کسی اقرار به زنا کند فقط نشر حرمت [مثل حرام شدن مادر زن زناکار بر مرد زناکار که حق مردم است] ثابت می‌شود نه حدّ زنا [که حق اللّه است].

لازم است که بر هر شاهد، دو عادل گواهی دهند [تا شهادت وی با آن دو ثابت شود] و اگر دو عادل بر هر دو شاهد یا بیشتر شهادت دهند جایز است و [در قبول شهادتِ فرع] شرط است که حضور شاهد اصلی متعذر [ناممکن] باشد یا بخاطر مرگ یا بیماری یا مسافرت. و ملاک آن است که حضور شاهد اصلی مشقّت‌آور باشد.

عَلَى ٱلشَّاهِدَيْنِ فَمَا زَادَ جَازَ، وَ يُشْتَرَطُ تَعَذُّرُ شَاهِدِ ٱلأَصْلِ بِمَوْتٍ أَوْ مَرَضٍ أَوْ سَفَرٍ وَ ضَابِطُهُ ٱلْمَشَقَّةُ فِي حُضُورِهِ، وَلاَ تُقْبَلُ ٱلشَّهَادَةُ ٱلثَّالِثَةُ فَصَاعِداً.

ٱلْفَصْلُ ٱلرَّابِعُ : فِي ٱلرُّجُوعِ

[۱۰] إِذَا رَجَعَا قَبْلَ ٱلْحُكْمِ إِمْتَنَعَ ٱلْحُكْمُ وَ إِنْ كَانَ بَعْدَهُ لَمْ يَنْتَقِضِ ٱلْحُكْمُ وَ يَضْمَنُ ٱلشَّاهِدَانِ سَوَاءٌ كَانَتِ ٱلْعَيْنُ بَاقِيَةً أَوْ تَالِفَةً، وَ لَوْ كَانَتِ ٱلشَّهَادَةُ عَلَىٰ قَتْلٍ أَوْ رَجْمٍ أَوْ قَطْعٍ أَوْ جَرْحٍ ثُمَّ رَجَعُوا وَ ٱعْتَرَفُوا بِالتَّعَمُّدِ ٱقْتُصَّ مِنْهُمْ أَجْمَعَ أَوْ مِنْ بَعْضِهِمْ وَ يَرُدُّ ٱلْبَاقُونَ نَصِيبَهُمْ، وَ إِنْ قَالُوا: أَخْطَأْنَا، فَالدِّيَةُ عَلَيْهِمْ.

[۱۱] وَ لَوْ شَهِدَا بِطَلاَقٍ ثُمَّ رَجَعَا قَالَ فِي ٱلنِّهَايَةِ: تُرَدُّ إِلَى ٱلْأَوَّلِ وَ يَغْرِمَانِ ٱلْمَهْرَ لِلثَّانِي، وَ

شهادت سوم و بیش از این، مقبول واقع نمی‌شود [مثل اینکه کسی بگوید من شهادت می‌دهم که الف شهادت داده که ب شهادت داده است].

فصل چهارم : در رجوع از شهادت

[۱۰] اگر دو شاهد [در مواردی که دو نفر یا بیشتر بعنوان شاهد لازم است] قبل از صدور حکم، از شهادت خود عدول کنند، صدور حکم امکان نخواهد داشت ولی اگر عدول پس از حکم باشد، آن حکم نقض نمی‌شود و در این صورت دو شاهد [نسبت به مالی که بر آن شهادت داده‌اند] ضامن هستند، خواه عین مال باقی باشد و خواه تلف شده باشد.

و اگر شهادت در مورد قتل یا سنگسار کردن یا قطع [بریدن] و یا مجروح کردن باشد [و حکم قاضی اجرا شود] و آنگاه شهود از شهادت برگردند و خود اعتراف کنند که عمداً چنین شهادتی داده‌اند، باید از همگی یا برخی از آنان قصاص شود و آنها که قصاص نمی‌شوند باید سهم خود از دیهٔ جنایت مزبور را بپردازند. اگر شهود بگویند ما در شهادتِ خود اشتباه کرده‌ایم، باید دیه بپردازند.

[۱۱] اگر دوشاهد به طلاقی شهادت دهند و سپس از شهادت خود برگردند،

تَبَعَهُ أَبُو ٱلصَّلاَحِ. وَ فِي ٱلْخِلاَفِ: إِنْ كَانَ بَعْدَ ٱلدُّخُولِ فَلاَ غُرْمَ وَ هِيَ زَوْجَةُ ٱلثَّانِي، وَ إِنْ كَانَ قَبْلَ ٱلدُّخُولِ غَرَمَا نِصْفَ ٱلْمَهْرِ. وَ لَوْ ثَبَتَ تَزْوِيرُ ٱلشُّهُودِ نَقَضَ ٱلْحُكْمَ وَ آسْتُعِيْدَ ٱلْمَالُ فَإِنْ تَعَذَّرَ أُغْرِمُوا وَ عُزِّرُوا عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ وَ شُهِّرُوا.

شیخ طوسی‌ﷺ در کتاب «نهایهٔ» خود فرموده [در صورتی که زن به عقد مرد دیگری درآمده] باید به مرد اوّل خود برگردد و آن دو شاهد باید تاوان مهریه را بـه مـرد دوّم بپردازند. ابوالصلاح نیز در این نظر از شیخ طوسی‌ﷺ تبعیّت کرده است.

شیخﷺ در کتاب «خلاف» فرموده: اگر رجوع شهود پس از دخول [آمیزش] مرد اول باشد، بر شاهدان تاوانی لازم نیست [چون با دخول، مهریه بر گردن مرد اول ثابت شده است] و آن زن، همسر مرد دوم شناخته می‌شود. و امّا اگر پیش از دخول کردن [مرد اوّل] باشد، باید دو شاهد نصف مهریه را به مرد اول [بعنوان تاوان] بدهند.

اگر ثابت شود که شهود به دروغ شهادت داده‌اند، حکمِ قاضی نقض می‌شود و [در صورتی که نزاع مالی بوده] مال برگردانده می‌شود و اگر بازگرداندن مال ناممکن باشد، باید شهود غرامت آن را بپردازند و در هر حال باید شهود تعزیر شوند و در بین مردم آنان را به دروغگوئی و تزویر مشهور کنند [تا پس از این کسی آنان را شاهد نگیرد و برای سایرین مایهٔ عبرت شوند].

كِتَابُ ٱلْوَقْفِ

[١] وَ هُوَ تَحْبِيسُ ٱلأَصْلِ وَ إِطْلاَقُ ٱلْمَنْفَعَةِ. وَ لَفْظُهُ ٱلصَّرِيحُ: وَقَفْتُ، وَ أَمَّا حَبَّسْتُ، وَ سَبَّلْتُ، وَ حَرَّمْتُ، وَ تَصَدَّقْتُ، فَمُفْتَقِرٌ إِلَى ٱلْقَرِينَةِ وَ لاَ يَلْزَمُ بِدُونِ ٱلْقَبْضِ بِإِذْنِ ٱلْوَاقِفِ، فَلَوْ مَاتَ قَبْلَهُ بَطَلَ. وَ يَدْخُلُ فِي وَقْفِ ٱلْحَيَوانِ لَبَنُهُ وَصُوفُهُ ٱلْمَوْجُودَانِ حَالَ ٱلْعَقْدِ مَالَمْ يَسْتَثْنِهِمَا، وَ إِذَا تَمَّ لَمْ يَجُزِ ٱلرُّجُوعُ فِيهِ.

[٢] وَ شَرْطُهُ ٱلتَّنْجِيزُ وَ ٱلدَّوَامُ وَ ٱلإِقْبَاضُ وَ إِخْرَاجُهُ عَنْ نَفْسِهِ.

کتاب وقف

[١] وقف عبارت است از: حَبس کردن اصلِ عین [مثل خانه و باغ و زمین و...] و آزاد گذاشتن منفعت آن[11] [برای گروههای مختلف: موقوف علیهم]. لفظ صریح وقف «وَقَفتُ» است ولی کلمات دیگر مثل «حبّستُ»، «سَبّلتُ»، «حَرّمتُ» و «تَصدّقتُ» نیاز به قرینه دارند [تا بر وقف دلالت کنند].

وقف بدون قبض [دادن عین موقوفه به متولی و ناظر بر وقف] با اجازهٔ واقف، به حد لزوم نمی‌رسد و اگر واقف، قبل از قبض [یعنی دادن عین موقوفه] فوت کند، وقف باطل است. در وقف حیوان، شیر و پشمی که در حال عقدِ وقف موجودند، در صورتی که واقف آن دو را استثناء نکند، در وقف داخل‌اند.

اگر وقف از هر نظر کامل و تمام شود، رجوع از آن جایز نمی‌باشد.[12]

[٢] از شرائط وقف: منجّز کردن [عدم تعلیق بر امر دیگری مثل قبول شدن در امتحان و...]، دائمی بودن، قبض دادن[13] [در اختیار موقوف علیه قرار دادن] و اخراج از ملکِ خود است [لذا وقف بر خود نادرست است[14]]. و شرط عینِ موقوفه آن است که

وَ شَرْطُ ٱلْمَوْقُوفِ أَنْ يَكُونَ عَيْناً مَمْلُوكَةً[۱۵] يُنْتَفَعُ بِهَا مَعَ بَقَائِهَا وَ يُمْكِنُ إِقْبَاضُهَا، وَ لَوْ وَقَفَ مَا لاَ يَمْلِكُهُ وَقَفَ عَلَىٰ إِجَازَةِ ٱلْمَالِكِ. وَ وَقْفُ ٱلْمُشَاعِ جَائِزٌ كَالْمَقْسُومِ، وَ شَرْطُ ٱلْوَاقِفِ ٱلْكَمَالُ وَ يَجُوزُ أَنْ يَجْعَلَ ٱلنَّظَرَ لِنَفْسِهِ وَ لِغَيْرِهِ فَإِنْ أَطْلَقَ فَالنَّظَرُ فِي ٱلْوَقْفِ ٱلْعَامِّ إِلَى ٱلْحَاكِمِ وَ فِي غَيْرِهِ إِلَى ٱلْمَوْقُوفِ عَلَيْهِمْ.

[۳] وَ شَرْطُ ٱلْمَوْقُوفِ عَلَيْهِ وُجُودُهُ وَصِحَّةُ تَمَلُّكِهِ وَ إِبَاحَةُ ٱلْوَقْفِ عَلَيْهِ فَلاَ يَصِحُّ عَلَى ٱلْمَعْدُومِ ٱبْتِدَاءً وَ يَصِحُّ تَبَعاً وَ لاَ عَلَى ٱلْعَبْدِ وَ جَبْرِيْلَ. وَ ٱلْوَقْفُ عَلَى ٱلْمَسَاجِدِ

در ملکیّتِ واقف باشد و عین آن بتواند باقی بماند و امکان انتفاع از آن وجود داشته باشد[۱۶] و اقباضِ [به قبض دادن] آن ممکن باشد.[۱۷]

اگر کسی چیزی را وقف کند که خود مالک آن نیست، منوط به اجازهٔ مالک است.

وقفِ مالِ مشاع همانند مالِ تفکیک شده جایز است. و شرط است که واقف [از نظر بلوغ و عقل و اختیار و...] کامل باشد. واقف می‌تواند نظارت بر وقف را برای خود یا برای دیگری قرار دهد[۱۸] و اگر مطلق بگذارد [یعنی کسی را تعیین نکند] در وقف عام، نظارت با حاکم شرع است[۱۹] و در غیر وقف عام [یعنی در وقف بر معیَّن] نظارت با موقوف علیهم است [و واقف در این صورت اجنبی محسوب می‌شود].

[۳] شرط موقوف علیه [کسی که برای او وقف شده] این است که: موجود باشد [بنابراین وقف ابتدائی برای کسی که هنوز متولد نشده درست نیست]، مالک شدن او صحیح باشد [و لذا وقف بر عبد باطل است] و وقف کردن برای او مباح باشد.[۲۰] از این رو وقف کردن از ابتدا برای معدوم ناصحیح است، امّا [وقف برای معدوم] به دنبالِ موجود صحیح می‌باشد [مثلاً وقف برای پدری که فعلاً موجود است باشد و بعداً به فرزند او درآینده برسد]. و نیز وقف برای عَبد [بنده] و جبرائیل علیه‌السلام [که تملک برای او صحیح نیست] درست نمی‌باشد.

وقف برای مساجد و پل‌ها در حقیقت، وقف برای مسلمانان است چراکه مصروفِ مصالح آنان می‌شود. وقف برای زناکاران و اهل معصیت [از همین حیث که

وَ ٱلْقَنَاطِرِ فِي ٱلْحَقِيْقَةِ عَلَى ٱلْمُسْلِمِيْنَ إِذْ هُوَ مَصْرُوفٌ إِلَى مَصَالِحِهِمْ، وَ لاَ عَلَى ٱلزُّنَاةِ وَ ٱلْعُصَاةِ.

[٤] وَ ٱلْمُسْلِمُونَ مَنْ صَلَّىٰ إِلَى ٱلْقِبْلَةِ إِلاَّ ٱلْخَوَارِجَ وَ ٱلْغُلاَةَ، وَ ٱلشِّيْعَةُ مَنْ بَايَعَ عَلِيّاً وَ قَدَّمَهُ، وَ ٱلإِمَامِيَّةُ ٱلإِثْنَىٰ عَشَرِيَّةُ وَ ٱلْهَاشِمِيَّةُ مَنْ وَلَدَهُ هَاشِمٌ بِأَبِيْهِ وَكَذَاكُلُّ قَبِيْلَةٍ، وَ إِطْلاَقُ ٱلْوَقْفِ يَقْتَضِي ٱلتَّسْوِيَةَ وَ لَوْ فَصَّلَ لَزِمَ.

وَ هُنَا مَسَائِلُ

[٥] ٱلْأُوْلَى: نَفَقَةُ ٱلْعَبْدِ ٱلْمَوْقُوفِ وَ ٱلْحَيَوَانِ عَلَى ٱلْمَوْقُوفِ عَلَيْهِمْ، وَ لَوْ عَمِيَ ٱلْعَبْدُ أَوْ جَذِمَ ٱنْعَتَقَ وَ بَطَلَ ٱلْوَقْفُ وَ سَقَطَتِ ٱلنَّفَقَةُ.

خطاکارند] صحیح نمی‌باشد.

[۴] مسلمان کسی است که به سوی قبله نماز بخواند مگر خوارج و غُلات [که مسلمان محسوب نمی‌شوند] و شیعه به کسی گفته می‌شود که از علی﵇ تبعیت می‌کند و او را بر دیگران [خلفاء ثلاثه] مقدم می‌داند. و امامیّه به اثنا عشریه [کسانی که دوازده امام را قبول دارند] اطلاق می‌شود.

هاشمیه به کسانی گفته می‌شود که از طرفِ پدر به هاشم منسوب باشند و همینطور است هر قبیله‌ای [مثل علویه و حسینیه و... که باید از طرف پدر منسوب باشند].

اگر وقف [افراد بر مواردِ] متعدد بطور مطلق باشد، تساوی بین همهٔ آنها را اقتضا می‌کند و اگر [واقف] برخی را بر دیگران برتری دهد [و مثلاً سهم شخصی را بیشتر قرار دهد] لازم می‌شود [که بر طبق شرط عمل شود].

چند مسأله

[۵] اول: مخارج بنده و یا حیوانی که وقف شده با موقوف علیهم است. و اگر عَبد کور شود و یا مبتلا به جذام گرددخودبخود آزاد شده [کما اینکه اگر وقف هم نبود، آزاد می‌شد] و وقف باطل می‌شود و هزینهٔ وی نیز ساقط می‌گردد.

اَلثَّانِيَةُ: لَوْ وَقَفَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱنْصَرَفَ إِلَى كُلِّ قُرْبَةٍ، وَكَذَا سَبِيْلُ ٱلْخَيْرِ وَ سَبِيْلُ ٱلثَّوَابِ.

اَلثَّالِثَةُ: إِذَا وَقَفَ عَلَى أَوْلاَدِهِ ٱشْتَرَكَ أَوْلاَدُ ٱلْبَنِيْنَ وَ ٱلْبَنَاتِ بِالسَّوِيَّةِ إِلاَّ أَنْ يُفَضِّلَ، وَ لَوْ قَالَ: عَلَىٰ مَنِ ٱنْتَسَبَ إِلَيَّ، لَمْ يَدْخُلْ أَوْلاَدُ ٱلْبَنَاتِ.

[٦] اَلرَّابِعَةُ: إِذَا وَقَفَ مَسْجِداً لَمْ يَنْفَكَّ وَقْفُهُ بِخَرَابِ ٱلْقَرْيَةِ، وَ إِذَا وَقَفَ عَلَى ٱلْفُقَرَاءِ وَ ٱلْعَلَوِيَّةِ ٱنْصَرَفَ إِلَىٰ مَنْ فِي بَلَدِ ٱلْوَاقِفِ مِنْهُمْ وَ مَنْ حَضَرَهُمْ.

اَلْخَامِسَةُ: إِذَا آجَرَ ٱلْبَطْنُ ٱلأَوَّلُ ٱلْوَقْفَ ثُمَّ ٱنْقَرَضُوا تَبَيَّنَ بُطْلاَنُ ٱلإِجَارَةِ فِي ٱلْمُدَّةِ ٱلْبَاقِيَةِ فَيَرْجِعُ ٱلْمُسْتَأْجِرُ عَلَىٰ وَرَثَةِ ٱلآجِرِ إِنْ كَانَ قَدْ قَبَضَ ٱلأُجْرَةَ وَ خَلَّفَ تَرِكَةً.

دوم: اگر کسی چیزی را در راه خدا، یا در راه خیر یا در راه ثواب وقف کند [و کسی را بعنوان موقوف علیه مشخص نکند] این وقف به هر راهی که موجب قرب خدا باشد منصرف می‌شود.

سوم: اگر کسی چیزی را برای فرزندان خود وقف کند، فرزندان دختران و پسران [نوهٔ دختری و پسری] بطور یکسان در انتفاع شریک‌اند مگر اینکه خود او یکی را بر دیگری ترجیح دهد. و اگر کسی بگوید: فلان چیز را وقف کردم بر کسانی که به من انتساب دارند، فرزندان دختران [نوهٔ دختری] در وقف داخل نمی‌شوند.

[۶] **چهارم**: اگر کسی مسجدی را وقف کند، با ویرانی قریه [شهر یا ده] وقف آن از بین نمی‌رود. و اگر چیزی را برای فقرا یا علویان وقف نماید، به فقرا و علویانی منصرف می‌شود که در شهرِ واقف هستند و در آنجا حضور دارند.

پنجم: اگر بَطن اول [از موقوف علیهم یعنی طبقهٔ اول] عین موقوفه را اجاره بدهند و سپس خود منقرض شوند، بطلان اجاره در مدتِ باقیماندهٔ زمان اجاره کشف می‌شود، و بنابراین اگر مُوجِر اُجرت را از قبل گرفته و چیزی از خود بعنوان ماتَرک بجای گذاشته، مستأجر می‌تواند [نسبت به اخذ اجرتی که برای مدت باقیمانده پرداخته] به ورثهٔ موجِر رجوع کند.

كِتَابُ ٱلْعَطِيَّةِ

[١] وَ هِيَ أَرْبَعَةٌ:

ٱلأَوَّلُ: ٱلصَّدَقَةُ: وَ هِيَ عَقْدٌ يَفْتَقِرُ إِلَىٰ إِيْجَابٍ وَ قَبُولٍ وَ قَبْضٍ بِإِذْنِ ٱلْمُوجِبِ، وَ مِنْ شَرْطِهَا ٱلْقُرْبَةُ فَلاَ يَجُوزُ ٱلرُّجُوعُ فِيْهَا بَعْدَ ٱلْقَبْضِ، وَ مَفْرُوضُهَا مُحَرَّمٌ عَلَىٰ بَنِي هَاشِمٍ مِنْ غَيْرِهِمْ إِلاَّ مَعَ قُصُورِ خُمْسِهِمْ، وَ تَجُوزُ ٱلصَّدَقَةُ عَلَى ٱلذِّمِّيِّ لاَ ٱلْحَرْبِيِّ وَ صَدَقَةُ ٱلسِّرِّ أَفْضَلُ إِلاَّ أَنْ يُتَّهَمَ بِالتَّرْكِ.

کتاب عطیّه

[١] عطیّه چهار قسم است: [صدقه، هبه، سکنیٰ و تحبیس].

اول : صدقه

صدقه عقدی است که احتیاج به ایجاب و قبول و قبض به اجازهٔ موجب [کسی که ایجاب را می‌گوید] دارد و شرط صدقه، قصد قربت است و لذا رجوع از صدقه پس از قبض [دادن] جایز نیست.[۲۱] صدقهٔ واجب [مثل زکات و کفاره و...] از غیر بنی‌هاشم بر بنی‌هاشم حرام است مگر اینکه خُمس، برای مخارج آنان کفایت نکند.

دادن صدقه به کافر ذمی جایز است امّا به کافر حربی جایز نیست. و صدقهٔ پنهانی افضل از صدقهٔ آشکار است مگر اینکه انسان در معرض اتهام به ترک صدقه باشد [که در این صورت بجاست آشکارا صدقه بدهد].

[۲] اَلثَّانِي: اَلْهِبَةُ: وَ تُسَمَّىٰ نِحْلَةً وَ عَطِيَّةً. وَ يَفْتَقِرُ إِلَى ٱلإِيْجَابِ وَ ٱلْقَبُولِ وَ ٱلْقَبْضِ بِإِذْنِ ٱلْوَاهِبِ، وَلَوْ وَهَبَهُ مَابِيَدِهِ لَمْ يَفْتَقِرْ إِلَىٰ قَبْضٍ جَدِيْدٍ وَ لاَ إِذْنٍ وَ لاَ مُضِيِّ زَمَانٍ، وَكَذَا إِذَا وَهَبَ ٱلْوَلِيُّ ٱلصَّبِيَّ مَا فِي يَدِ ٱلْوَلِيِّ كَفَى ٱلإِيْجَابُ وَ ٱلْقَبُولُ.

[۳] وَ لاَ يُشْتَرَطُ فِي ٱلإِبْرَاءِ ٱلْقَبُولُ وَلاَ فِي ٱلْهِبَةِ ٱلْقُرْبَةُ، وَ يُكْرَهُ تَفْضِيلُ بَعْضِ ٱلْوَلَدِ عَلَىٰ بَعْضٍ، وَ يَصِحُّ ٱلرُّجُوعُ فِي ٱلْهِبَةِ بَعْدَ ٱلإِقْبَاضِ مَالَمْ يَتَصَرَّفْ أَوْ يُعَوِّضْ أَوْ يَكُونَ رَحِماً، وَلَوْ عَابَتْ لَمْ يَرْجِعْ بِالأَرْشِ عَلَى ٱلْـمَوْهُوبِ، وَ لَـوْ زَادَتْ زِيَـادَةً مُـتَّصِلَةً

دوم : هبه

[۲] هبه را نِحلَه و عطیّه نیز می‌گویند و هبه [همانند صدقه] محتاج ایجاب و قبول و قبضِ بـه اذنِ واهب است[۲۲] و اگـر واهب آنـچه را در دستِ مـوهوب‌له است بـه او ببخشد، احتیاج به قبض جدید نیست و نیز به اذن در آن و به گـذشت زمـان [یـعنی گذشت زمانی که قبض در آن ممکن باشد] نیازی نیست. همچنین اگر ولیّ، آنچه را در دست خود دارد به کودک [چه پسر باشد و چه دختر] هبه کند، ایجاب و قبول کفایت می‌کند.

[۳] در ابراء ذمّه [یعنی حق خود را ازگردن طرف مقابل ساقط کردن] قبولِ طرف مقابل شرط نیست. و همچنین در هبه، قربت [قصد قربت الهی] شرط نمی‌باشد. در هبه مکروه است انسان بعضی از فرزندان را بر برخی دیگر برتری دهد.

رجوع از هبه پس از قبض صحیح است البـته در صـورتی کـه مـوهوب له در آن تصرفی نکرده باشد و یا عوضی مقابل آن نداده باشد و یا از ارحام نزدیک نباشد[۲۳] [که اگر چنین باشد، رجوع صحیح نیست]. اگر عین مورد هبه، عیبی پیدا کند، واهب نباید برای ارش [ما به التفاوت صحیح و معیب] به موهوب مراجعه کند.

اگر عین موهوبه، زیادت متصله‌ای پیدا کند [مـثل ایـنکه حـیوان چـاق شـود در صورتی که رجوع از هبه را در این حال جایز بدانیم]، زیادت از آنِ واهب است و امّا

فَلِلْوَاهِبِ وَ ٱلْمُنْفَصِلَةُ لِلْمَوْهُوْبِ لَهُ، وَ لَوْ وَهَبَ أَوْ وَقَفَ أَوْ تَصَدَّقَ فِي مَرَضِ مَوْتِهِ فَهِيَ مِنَ ٱلثُّلُثِ إِلاَّ أَنْ يُجِيْزَ ٱلْوَارِثُ.

[٤] اَلثَّالِثُ: اَلسُّكْنىٰ: وَلاَ بُدَّ فِيْهَا مِنْ إِيْجَابٍ وَ قَبُولٍ وَ قَبْضٍ. فَإِنْ أُقِّتَتْ بِأَمَدٍ أَوْ عُمْرِ أَحَدِهِمَا لَزِمَتْ وَ إِلاَّ جَازَ لَهُ ٱلرُّجُوعُ فِيْهَا، وَ إِنْ مَاتَ أَحَدُهُمَا بَطَلَتْ، وَ يُعَبَّرُ عَنْهَا: بِالْعُمْرَىٰ وَ ٱلرُّقْبىٰ. وَكُلَّمَا صَحَّ وَقْفُهُ صَحَّ إِعْمَارُهُ، وَ إِطْلاَقُ ٱلسُّكْنىٰ يَقْتَضِي سُكْنَاهُ بِنَفْسِهِ وَ مَنْ جَرَتْ عَادَتُهُ بِهِ وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُؤْجِرَهَا وَ لاَ أَنْ يُسْكِنَ غَيْرَهُ إِلاَّ بِإِذْنِ ٱلْمُسْكِنِ.

اگر زیادت منفصله باشد [مثل تولد فرزند] از آنِ موهوب له می‌باشد.

اگر شخصی در مرضِ موت، چیزی را هبه کند یا وقف نماید یا صدقه قرار دهد، فقط در ثلث مال می‌تواند مگر آنکه وارث خود اجازه دهد.

سوم : سُکنیٰ

[۴] در سکنیٰ ایجاب و قبول و قبض لازم است[۲۴] اگر سکنیٰ موقّت به مدتی معیّنی و یا موقّت به عمر یکی از دو طرف [مُسکِن و ساکن] شود، لازم می‌شود [که مدت مذکور رعایت شود] و در غیر این صورت رجوع از سکنیٰ [در هر زمان] جایز است. و اگر یکی از طرفین بمیرد سکنیٰ باطل می‌شود.[۲۵] و در مورد سکنیٰ [اگر موقت به عمر یکی از طرفین شود] به عُمریٰ و [اگر موقّت به مدتی معیّن شود] به رُقبیٰ تعبیر می‌شود.

هر چه وقف آن صحیح باشد، اِعمار آن [بعنوان عُمریٰ] صحیح است. مطلق گذاشتنِ [عقدِ] سکنیٰ مقتضی آن است که خودِ ساکن و آنکس که عادتاً با او هستند سکونت کنند و ساکن نمی‌تواند مَسکَن را اجاره بدهد و یا دیگری را در آن ساکن کند مگر اینکه از مُسکِن اذن بگیرد.

[٥] اَلرَّابِعُ: اَلتَّحبِيْسُ: وَ حُكْمُهُ حُكْمُ السُّكْنَىٰ فِي اعْتِبَارِ الْعَقْدِ وَ الْقَبْضِ وَ التَّقْيِيْدِ بِمُدَّةٍ. وَ إِذَا حَبَسَ عَبْدَهُ أَوْ فَرَسَهُ فِي سَبِيْلِ اللَّهِ أَوْ عَلَىٰ زَيْدٍ لَزِمَ ذَلِكَ مَادَامَتِ الْعَيْنُ بَاقِيَةً، وَ كَذَا لَوْ حَبَسَ عَبْدَهُ أَوْ أَمَتَهُ عَلَىٰ خِدْمَةِ الْكَعْبَةِ أَوْ مَشْهَدٍ أَوْ مَسْجِدٍ، وَلَوْ حَبَسَ عَلَىٰ رَجُلٍ وَ لَمْ يُعَيِّنْ وَقْتاً وَ مَاتَ الْحَابِسُ كَانَ مِيْرَاثاً.

چهارم : تحبیس

[۵] حکم تحبیس از نظر عقد [نیازمندی به ایجاب و قبول] و قبض و مقیّد کردن به مدت [و یا مطلق گذاشتن] مثل سُکنیٰ است و اگر کسی عَبد یا اسب خود را در راه خدا حبس کند و یا بر زید تحبیس نماید، مادام که عین [اسب یا عبد] باقی است، لزوم دارد. و همچنین اگر کسی عَبد یا کنیز خود را در خدمتِ کعبه یا مسجدی و یا مشهدی [محل شهادتِ اولیاء خدا] تحبیس کند [عمل به آن لزوم دارد].

اگر کسی عینی را برای شخصی تحبیس کند ولی مدّتی را مشخص نکند و سپس حابس بمیرد، آن عین جزء میراثِ میّت خواهد بود [و تحبیس با موت باطل می‌شود].

كِتَابُ ٱلمَتَاجِرِ

وَ فِيْهِ فُصُولٌ

ٱلأَوَّلُ

[١] يَنْقَسِمُ مَوْضُوعُ التِّجَارَةِ إِلَىٰ مُحَرَّمٍ وَ مَكْرُوهٍ وَ مُبَاحٍ

[٢] فَالْمُحَرَّمُ: ٱلأَعْيَانُ ٱلنَّجِسَةُ، كَالْخَمْرِ وَ ٱلنَّبِيْذِ وَ ٱلْفُقَّاعِ وَ ٱلْمَائِعِ ٱلنَّجِسِ غَيْرِ ٱلْقَابِلِ لِلطَّهَارَةِ إِلاَّ ٱلدُّهْنَ لِلضَّوءِ تَحْتَ ٱلسَّمَاءِ، وَ ٱلْمِيْتَةِ وَ ٱلدَّمِ وَ أَرْوَاثِ وَ أَبْوَالِ غَيْرِ

کتاب متاجر

[متاجر جمع متجر از مادهٔ تجارت است. و متجر یا مصدر میمی است به معنای کسب کردن و یا اسم مکان برای محل و مورد تجارت است، یعنی آنچه با آن کسب می‌شود و کالاهایی که مورد خرید و فروش قرار داده می‌شود. و البته احتمال نخست با غرض این کتاب تناسب بیشتری دارد.]

فصل اول: موضوع تجارت

[۱] موضوع تجارت [یعنی آنچه با آن کسب می‌شود] بر سه قسم است: حرام، مکروه و مباح.

قسم نخست، یعنی حرام، عبارت است از:

[۲] ۱ـ اعیان نجس، مانند شراب انگور، شراب خرما، آبجو، مایع نجسی که پاک نمی‌شود [خواه آنکه نجاست آن ذاتی باشد، مانند مایعی که از مردار گرفته شده، و یا آنکه نجاست آن عرضی باشد ولی قابل تطهیر نباشد] به استثنای روغن که می‌توان آن

اَلْمَأْكُولِ وَ اَلْخِنْزِيْرِ وَ اَلْكَلْبِ إِلاَّ كَلْبَ اَلصَّيْدِ وَ اَلْمَاشِيَةِ وَ اَلزَّرْعِ وَ اَلْحَائِطِ.

[۳] وَ آلاَتُ اَللَّهْوِ وَ اَلصَّنَمُ وَ اَلصَّلِيْبُ وَ آلاَتُ اَلْقِمَارِ كَالنَّرْدِ وَ اَلشَّطَرَنْجِ وَ اَلْبُقَّيْرَى وَ بَيْعُ اَلسِّلاَحِ لِأَعْدَاءِ اَلدِّيْنِ وَ إِجَارَةُ اَلْمَسَاكِنِ وَ اَلْحَمُولَةِ لِلْمُحَرَّمِ.

[٤] وَ بَيْعُ اَلْعِنَبِ وَ اَلتَّمْرِ لِيُعْمَلَ مُسْكِراً وَ اَلْخَشَبِ لِيُعْمَلَ صَنَماً وَ يُكْرَهُ بَيْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُهُ.

را برای روشن کردن چراغ زیر آسمان بکار برد. و مانند مردار، خون، سرگین و بول حیوان حرام گوشت، خوک، سگ به استثنای سگ شکاری و سگ گله و زراعت و سگ باغ و بستان و خانه.

[۳] ۲ـ آلات و ابزار لهو [مانند دف و چنگ و گیتار و تنبک.]

۳ـ بت.

۴ـ صلیب.

۵ـ آلات و ابزار قمار مانند: نرد، شطرنج، بُقَّیریٰ [=کومه‌هایی است از خاک که کودکان با آن قمار می‌کردند، بدین نحو که چیزی را در یکی از آنها پنهان می‌کردند و هر که آن را می‌یافت و برمی‌داشت گروگان را می‌برد.]

۶ـ فروختن سلاح به دشمنان دین، [خواه مسلمان باشند و یا کافر، و شامل فروختن سلاح به راهزنان نیز می‌شود.]

۷ـ اجاره دادن خانه و حیوان باربر [و به طور کلی وسیلهٔ حمل ونقل] برای انجام عمل حرام، [مانند ساختن شراب و یا اسکان ظالمان و ستمگران.]

[۴] ۸ـ فروختن انگور و خرما برای آنکه از آن شراب درست کنند، و فروختن چوب برای آنکه از آن بت بسازند. و اگر انگور را به کسی بفروشد که از آن شراب می‌سازد، [اما به این قصد و نیت به او نفروشد] و یا چوب را به کسی بفروشد که از آن بت می‌سازد، [بی‌آنکه بیعش به قصد آن باشد که خریدار از آن، بت بسازد] فروختن آن مکروه می‌باشد.

[۵] وَ يَحْرُمُ عَمَلُ الصُّوَرِ الْمُجَسَّمَةِ وَ الْغِنَاءُ وَ مَعُونَةُ الظَّالِمِينَ بِالظُّلْمِ وَ النَّوحُ بِالْبَاطِلِ وَ هِجَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْغِيبَةُ.

[۶] وَ حِفْظُ كُتُبِ الضَّلَالِ وَ نَسْخُهَا وَ دَرْسُهَا لِغَيْرِ نَقْضٍ أَوِ الْحُجَّةِ أَوِ التَّقِيَّةِ وَ تَعَلُّمُ السِّحْرِ وَ الْكِهَانَةِ وَ الْقِيَافَةِ وَ الشَّعْبَذَةِ وَ تَعْلِيمُهَا وَ الْقِمَارُ وَ الْغِشُّ الْخَفِيُّ

---

[۵] ۹ـ ساختن صورتهای مجسم [از موجودات دارای روح.]

۱۰ـ غنا [یعنی خواندن آوازی که مشتمل بر ترجیع طرب انگیز باشد.]

۱۱ـ کمک کردن به ستمگران با انجام کاری که در آن ظلم و ستم است، [مانند حاضر کردن مظلوم نزد ایشان. و اما انجام اعمال حلال برای آنان، مانند خیاطی، مانعی ندارد.]

۱۲ـ نوحه‌سرایی برای مرده به باطل، [یعنی آنکه اوصافی را برای مرده ذکر کند که در او نیست، اما اگر در نوحه اموری ذکر شود که در مرده بوده، مانعی ندارد.]

۱۳ـ هجو مؤمنان، [یعنی ذکر کردن معایب ایشان به صورت شعر، خواه آن مؤمن فاسق باشد یا نباشد.]

۱۴ـ غیبت کردن [یعنی آنکه سخنی را دربارهٔ مؤمن بگوید که اگر آن را بشنود، آزرده می‌شود، در عین حال که به آن صفت متصف می‌باشد، و اگر با اشاره و مانند آن این کار را انجام دهد نیز، غیبت محسوب می‌شود.]

[۶] ۱۵ـ حفظ و نگهداری کتابهای گمراه کننده و نسخه‌برداری و درس دادن آن، مگر آنکه این کار به منظور ردّ و نقض مطالب آن و یا احتجاج به آن صورت گیرد، و یا از روی تقیه باشد.

۱۶ـ یادگیری یا یاددادن جادوگری [یعنی کلام یا نوشته‌ای که به واسطهٔ آن ضرری در بدن یا عقل کسی که این کار نسبت به او انجام می‌شود، حادث می‌گردد،] و کهانت [یعنی کاری که موجب اطاعت بعضی از جنّ می‌شود،] و قیافه‌شناسی [یعنی استناد به علائم و نشانه‌هایی که الحاق نسب و مانند آن بر آن مترتب می‌شود،] و شعبده [یعنی کارهای شگفت‌آوری که بر اثر سرعت حرکت دست، به نظر می‌آید و بیننده را به

وَ تَدْلِيسُ ٱلْمَاشِطَةِ وَ تَزْيِينُ كُلٍّ مِنَ ٱلرَّجُلِ وَ ٱلْمَرْأَةِ بِمَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ وَ ٱلْأُجْرَةُ عَلَىٰ تَغْسِيلِ ٱلْمَوْتَىٰ وَ تَكْفِينِهِمْ وَ دَفْنِهِمْ وَ ٱلصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ وَ ٱلْأُجْرَةُ عَلَى ٱلْأَفْعَالِ ٱلْخَالِيَةِ مِنْ غَرَضٍ حِكْمِيٍّ كَالْعَبَثِ وَ ٱلْأُجْرَةُ عَلَى ٱلزِّنَىٰ وَرِشَا ٱلْقَاضِي وَ ٱلْأُجْرَةُ عَلَى ٱلْأَذَانِ وَ ٱلْإِقَامَةِ وَ ٱلْقَضَاءِ وَ يَجُوزُ ٱلرِّزْقُ مِنْ بَيْتِ ٱلْمَالِ وَ ٱلْأُجْرَةُ عَلَى تَعْلِيمِ ٱلْوَاجِبِ مِنَ ٱلتَّكَالِيفِ.

اشتباه می‌اندازد.]

۱۷ـ قمار [و برد و باخت با ابزار و آلاتی که برای این کار مهیا شده است.]

۱۸ـ غِش خفی. [غِش به معنای آمیختن جنسی با جنس دیگر است، و غش خفی مانند مخلوط کردن شیر با آب است، در برابر غش غیر خفی مانند مخلوط کردن خاک با گندم.]

۱۹ـ تدلیس کردن زن آرایشگر، [به این صورت که زن را به گونه‌ای آرایش دهد که زیباتر از آنچه هست در نظر آید، مثل آنکه موی مصنوعی بر سرش بگذارد.]

۲۰ـ آرایش کردن هر یک از مرد و زن به چیزی که بر او حرام است، [مانند آنکه مرد، زنجیر طلا بر گردن بیاندازد و یا لباس زنانه بپوشد.]

۲۱ـ مزد گرفتن برای غسل دادن مرده و کفن و دفن و خواندن نماز بر او.

۲۲ـ مزد گرفتن برای انجام کارهایی که فایدهٔ عقلایی دربر ندارد، مانند کارهای عبث.

۲۳ـ مزد گرفتن برای زنا [و لواط و کارهایی از این قبیل.]

۲۴ـ رشوه گرفتن قاضی.

۲۵ـ مزد گرفتن برای گفتن اذان و اقامه.

۲۶ـ مزد گرفتن برای قضاوت. البته قاضی می‌تواند از بیت‌المال ارتزاق کند. [و فرق میان مزد گرفتن و روزی خوردن از بیت‌المال آن است که در اولی باید کار و عوض آن مشخص باشد، بر خلاف دومی که منوط به نظر حاکم است.]

۲۷ـ مزد گرفتن برای تعلیم تکالیف واجب.

[۷] وَ أَمَّا ٱلْمَكْرُوهُ: فَكَالصَّرْفِ وَ بَيْعِ ٱلأَكْفَانِ وَ ٱلرَّقِيقِ وَ ٱحْتِكَارِ ٱلطَّعَامِ وَ ٱلذِّبَاحَةِ وَ ٱلنِّسَاجَةِ وَ ٱلْحِجَامَةِ وَ ضِرَابِ ٱلْفَحْلِ وَكَسْبِ ٱلصِّبْيَانِ وَ مَنْ لاَ يَجْتَنِبُ ٱلْمُحَرَّمَ.

[۸] وَ ٱلْمُبَاحُ: مَا خَلاَ عَنْ وَجْهِ رُجْحَانٍ.

[۹] ثُمَّ التِّجَارَةُ تَنْقَسِمُ بِانْقِسَامِ ٱلأَحْكَامِ ٱلْخَمْسَةِ.

ٱلْفَصْلُ ٱلثَّانِي: فِي عَقْدِ ٱلْبَيْعِ وَ آدَابِهِ

[۱۰] وَ هُوَ ٱلإِيجَابُ وَ ٱلْقَبُولُ ٱلدَّالاَّنِ عَلَىٰ نَقْلِ ٱلْمُلْكِ بِعِوَضٍ مَعْلُومٍ فَلاَ تَكْفِي

---

[۷] اماکسبهای مکروه عبارت است از: صرّافی، فروش کفن، فروش بنده، احتکار طعام، ذبح، بافندگی، حجامت، جهاندن حیوان نر بر ماده، درآمد کودک و کسی که [در کسب] از حرام اجتناب نمی‌کند.

[۸] کسب مباح، کسبهایی است که جهت رجحان و مزیتی در آن نیست.

[۹] تجارت به انقسام احکام تکلیفیِ پنجگانه، بر پنج قسم می‌باشد. [تجارت واجب مانند کسبهایی که نظام نوع انسانی متوقف بر آن است، وکسبی که تأمین هزینهٔ شخص و کسانی که نفقهٔ آنها برعهدهٔ اوست، متوقف بر آن است. و مستحب مانند کسبی که موجب گشایش و توسعهٔ بر اهل و عیالش می‌شود. و مباح کسبهایی است که جهت راجح و مرجوحی در آن نیست. و مکروه و حرام کسب با اعیان مکروه و حرام است که شرحش گذشت.]

فصل دوم: عقد بیع و آداب آن

[۱۰] عقد بیع عبارت است از ایجاب و قبولی که بر نقل ملک در برابر عوض معلوم دلالت می‌کند.[۲۶] [این تعریف را می‌توان تعریف خود بیع نیز به شمار آورد.] بنابراین، [برای تحقق بیع] صرف معاطات [یعنی دادن و گرفتن مبیع و ثمن آن] کفایت نمی‌کند؛ اگرچه [با انجام معاطات] تصرف [هر یک از طرفین معامله در آنچه گرفته است] مباح می‌باشد، و در صورت باقی بودن عین مال، هر یک از طرفین معاطات

ٱلْمُعَاطَاةُ، نَعَمْ يُبَاحُ ٱلتَّصَرُّفُ وَ يَجُوزُ ٱلرُّجُوعُ مَعَ بَقَاءِ ٱلْعَيْنِ.

[۱۱] وَ يُشْتَرَطُ وَقُوعُهُمَا بِلَفْظِ ٱلْمَاضِي: كَبِعْتُ وَ ٱشْتَرَيْتُ وَ مَلَكْتُ، وَ يَكْفِي ٱلإِشَارَةُ مَعَ ٱلْعَجْزِ وَ لاَ يُشْتَرَطُ تَقْدِيْمُ ٱلإِيْجَابِ عَلَى ٱلْقَبُولِ وَ إِنْ كَانَ أَحْسَنَ.

[۱۲] وَ يُشْتَرَطُ فِي ٱلْمُتَعَاقِدَيْنِ أَلْكَمَالُ وَ ٱلإِخْتِيَارُ إِلاَّ أَنْ يَرْضَى ٱلْمُكْرَهُ بَعْدَ زَوَالِ ٱلْكَرَاهَةِ، وَ ٱلْقَصْدُ، فَلَوْ أَوْقَعَهُ ٱلْغَافِلُ أَوِ ٱلنَّائِمُ أَوِ ٱلْهَازِلُ لَغَیٰ.

[۱۳] وَ يَشْتَرَطُ فِي ٱللُّزُومِ ٱلْمُلْكُ أَوْ إِجَازَةُ ٱلْمَالِكِ وَ هِيَ كَاشِفَةٌ عَنْ صِحَّةِ ٱلْعَقْدِ، فَالنَّمَاءُ ٱلْمُتَخَلِّلُ لِلْمُشْتَرِي وَ نِمَاءُ ٱلثَّمَنِ ٱلْمُعَيَّنِ لِلْبَائِعِ.

می‌توانند در آن رجوع کنند[۲۷] [و مال خود را مطالبه نمایند.]

[۱۱] در عقد بیع باید ایجاب و قبول به لفظ ماضی باشد مانند: «فروختم» و «خریدم» و «تملیک کردم».[۲۸] و در صورت عجز از تکلم، اشاره کفایت می‌کند.[۲۹] و لازم نیست ایجاب پیش از قبول گفته شود، اگر چه بهتر است.

[۱۲] طرفین بیع باید کامل[۳۰] و مختار[۳۱] باشند؛ [و بنابر این اگر یکی از طرفین اکراه بر بیع شده باشد، آن معامله صحیح نیست] مگر آنکه شخص اکراه شده پس از برطرف شدن کراهت، به آن معامله رضایت دهد.[۳۲] همچنین باید عقد را با قصد جاری سازند. و لذا اگر صیغهٔ بیع راکسی که غافل است یا خواب است و یا شوخی می‌کند، جاری سازد، لغو و بی‌اثر خواهد بود.[۳۳]

[۱۳] بیع در صورتی لازم است که طرفین معامله مالکِ [مبیع و ثمن] باشند، یا از سوی مالک، اجازهٔ [خرید و فروش] آن را داشته باشند.[۳۴] و اجازه کاشف از صحت عقد [از زمان وقوع عقد] است[۳۵] [نه آنکه خود، ناقل باشد]؛ و از این رو نماء و افزوده‌هایی که در فاصلهٔ میان عقد بیع و اجازه در مبیع حادث می‌شود [اعم از آنکه متصل و یا منفصل باشد]، متعلق به مشتری خواهد بود، و اگر ثمن معیّن باشد، نماء آن برای بایع است.

[١٤] وَ لاَ يَكْفِي فِي ٱلإِجَازَةِ ٱلسُّكُوتُ عِنْدَ ٱلْعَقْدِ أَوْ عِنْدَ عَرْضِهَا عَلَيْهِ وَ يَكْفِي: أَجَزْتُ أَوْ أَنْفَذْتُ أَوْ أَمْضَيْتُ أَوْ رَضِيْتُ وَ شِبْهُهُ، فَإِنْ لَمْ يُجِزْ ٱنْتَزَعَهُ مِنَ ٱلْمُشْتَرِي، وَ لَوْ تَصَرَّفَ فِيْهِ بِمَا لَهُ أُجْرَةٌ رَجَعَ بِهَا عَلَيْهِ، وَ لَوْ نَمَا كَانَ لِمَالِكِهِ وَ يِرْجِعُ ٱلْمُشْتَرِي عَلَى ٱلْبَائِعِ بِالثَّمَنِ إِنْ كَانَ بَاقِياً، عَالِماً كَانَ أَوْ جَاهِلاً، وَ إِنْ تَلَفَ قِيْلَ: لاَ رُجُوعَ مَعَ ٱلْعِلْمِ، وَ هُوَ بَعِيْدٌ مَعَ تَوَقُّعِ ٱلإِجَازَةِ. وَ يَرْجِعُ بِمَا ٱغْتَرَمَ إِنْ كَانَ جَاهِلاً.

[١٥] وَ لَوْ بَاعَ غَيْرَ ٱلْمَمْلُوكِ مَعَ مُلْكِهِ وَ لَمْ يُجِزِ ٱلْمَالِكُ صَحَّ فِي مُلْكِهِ وَ تَخَيَّرَ ٱلْمُشْتَرِي

---

[۱۴] سکوت مالک هنگام اجرای عقد و یا هنگام عرضه کردن اجازه بر مالک، در اجازه کفایت نمی‌کند.[۳۶] اما اگر بگوید: «عقد یا بیع را اجازه دادم یا تنفیذ کردم یا امضا کردم، یا بدان راضی هستم» و جملاتی مانند آن، کفایت می‌کند. و اگر مالک، عقد بیع را اجازه نکند، مبیع را از دست مشتری پس می‌گیرد، و اگر مشتری در مبیع تصرفی کرده باشد که اجرتی به آن تعلق می‌گیرد [مانند آنکه در خانه سکونت گزیده باشد یا سوار مرکب شده باشد] مالک، اجرت آن را از او دریافت می‌کند.[۳۷] و اگر نماء و زیادتی در مبیع حادث شده باشد، از آنِ مالک می‌باشد. اگر ثمن باقی باشد، مشتری حق مطالبهٔ آن از فروشنده را دارد، خواه از مالک نبودن فروشنده آگاه بوده باشد و خواه آگاه نبوده باشد.[۳۸] و اگر ثمن تلف شده باشد، برخی گفته‌اند: در صورتی که مشتری از مالک نبودن فروشنده آگاه بوده است، حق رجوع به او را ندارد. اما [باید میان آنجاکه مشتری توقع و انتظار اجازه دادن مالک را داشته، و میان آنجاکه چنین انتظاری نداشته فرق گذاشت، و] این قول [اگر چه در صورت نخست صحیح است، ولی] در صورت دوم دور از صواب است. و اگر مشتری از مالک نبودن فروشنده آگاه نباشد، در خسارتی که بر او وارد شده به فروشنده رجوع می‌کند.[۳۹]

[۱۵] اگر کسی چیزی را که مالک آن است همراه چیزی که مالک آن نیست بفروشد، [مثلاً کتاب رسائل را که مال او است همراه کتاب مکاسب که مالِ زید است

مَعَ جَهْلِهِ، فَإِنْ رَضِيَ صَحَّ فِي ٱلْمَمْلُوكِ بِحِصَّتِهِ مِنَ ٱلثَّمَنِ بَعْدَ تَقْوِيْمِهِمَا جَمِيْعاً ثُمَّ تَقْوِيْمِ أَحَدِهِمَا.

[۱۶] وَكَذَا لَوْ بَاعَ مَا يُمْلَكُ وَ مَا لاَ يُمْلَكُ كَالْعَبْدِ مَعَ ٱلْحُرِّ وَ ٱلْخِنْزِيْرِ مَعَ ٱلشَّاةِ وَ تَقْوِيْمُ ٱلْحُرِّ لَوْ كَانَ عَبْداً، وَ ٱلْخِنْزِيْرِ عِنْدَ مُسْتَحِلِّيْهِ.

[۱۷] وَكَمَا يَصِحُّ ٱلْعَقْدُ مِنَ ٱلْمَالِكِ يَصِحُّ مِنَ ٱلْقَائِمِ مَقَامَهُ وَهُمْ سِتَّةٌ: ٱلأَبُ وَ ٱلْجَدُّ

بفروشد]، و آنگاه مالکِ [کتاب مکاسب] آن بیع را اجازه نکند، بیع، نسبت به ملک فروشنده [یعنی کتاب رسائل] صحیح است[۴۰] و مشتری، در صورتی که جاهل بوده باشد [از اینکه کتاب مکاسب مالِ دیگری است بین فسخ بیعِ کتاب رسائل و اجازهٔ آن] مخیر خواهد بود. پس اگر به بیع آن رضایت دهد، بیع در مملوک [یعنی کتاب رسائل] به نسبت آن بخش از ثمن که به آن تعلق می‌گیرد، صحیح خواهد بود؛ به این صورت که هر دو را [یعنی کتاب رسائل و مکاسب را با هم] قیمت می‌کنند، و سپس یکی از آن دو را [یعنی کتاب رسائل را] قیمت می‌کنند [و آنگاه نسبت این دو قیمت را به هم بدست می‌آورند، و سپس به همان نسبت از ثمن در برابر مبیع قرار می‌گیرد. مثلاً اگر قیمت هر دو کتاب صد و بیست تومان باشد، و قیمت رسائل چهل تومان باشد، و آن دو را نود تومان فروخته باشد، یک سوم نود تومان، یعنی سی تومان، بهای رسائل خواهد بود.]

[۱۶] اگر کسی آنچه را قابل ملکیت است همراه آنچه قابل ملکیت نیست، بفروشد، مثلاً بنده و آزاد، یا خوک و گوسفند را با هم بفروشد، حکم مسألهٔ پیشین را دارد، [یعنی بیع در آنچه قابل ملکیت است، صحیح است، و مشتری در امضا و فسخ آن مخیر می‌باشد.] و برای تعیین قیمت شخص آزاد، او را بنده فرض می‌کنیم [و آنگاه قیمت آن را مشخص می‌سازیم.] و برای تعیین قیمت خوک، قیمت آن را نزد کسانی که آن را حلال می‌شمارند، بدست می‌آوریم.

[۱۷] همانگونه که مالکِ شیء می‌تواند آن را بفروشد و بیع او صحیح است، کسی

وَالْوَصِيُّ وَ الْوَكِيلُ وَ الْحَاكِمُ وَ أَمِينُهُ، وَ بِحُكْمِ الْحَاكِمِ الْمُقَاصُّ.

[۱۸] وَ يَجُوزُ لِلْجَمِيعِ تَوَلِّي طَرَفَيِ الْعَقْدِ إِلاَّ الْوَكِيلَ وَ الْمُقَاصَّ وَ لَوِ اسْتَأْذَنَ الْوَكِيلُ جَازَ.

[۱۹] وَ يُشْتَرَطُ كَوْنُ الْمُشْتَرِي مُسْلِماً إِذَا ابْتَاعَ مُصْحَفاً أَوْ مُسْلِماً إِلاَّ فِيمَنْ يَنْعَتِقُ عَلَيْهِ.

وَ هُنَا مَسَائِلُ

[۲۰] الْأُولَى: يُشْتَرَطُ كَوْنُ الْمَبِيعِ مِمَّا يَمْلِكُهُ، فَلاَ يَصِحُّ بَيْعُ الْحُرِّ وَ مَا لاَ نَفْعَ فِيهِ غَالِباً كَالْحَشَرَاتِ وَ فَضَلاَتِ الْإِنْسَانِ إِلاَّ لَبَنَ الْمَرْأَةِ وَ الْمُبَاحَاتِ قَبْلَ الْحِيَازَةِ، وَ لاَ

که جانشین و قائم مقام مالک است نیز می‌تواند آن را بفروشد و بیعش صحیح است، و ایشان شش گروه‌اند: پدر، جدّ [پدری هر چه بالا رود]، وصیِ [پدر یا جد بر طفل و مجنون اصلی یا کسی که قبل از بلوغ دیوانه شده]، وکیلِ [مالک]، حاکم شرعی، امین حاکم [یعنی کسی که از طرف حاکم برای این کار نصب شده است]، و تقاص کننده به منزلهٔ حاکم است. [مقصود از تقاص کننده کسی است که از مالک طلبکار است و او آن را انکار می‌کند، و یا آنکه طلب خود را نمی‌پردازد. چنین کسی می‌تواند خودش مستقلاً طلب خود را از مال او به قهر و غلبه بردارد.]

[۱۸] افراد نامبرده، به جز وکیل و تقاص کننده، می‌توانند هر دو طرف عقد را متکفل شوند، و در صورتی که وکیل از مالک اذن بگیرد [که مال مالک را خودش بخرد] می‌تواند آن را به خودش بفروشد.

[۱۹] در بیع مصحف و یا بندهٔ مسلمان، مشتری باید مسلمان باشد، مگر آنکه بنده را به کسی بفروشد که بر او آزاد می‌شود، [مانند آنکه پدر را به فرزندش بفروشد، که در این صورت بیع آن، حتی در صورت مسلمان بودن پدر وکافر بودن فرزند صحیح است.]

چند مسأله

[۲۰] **مسألهٔ نخست**[۴۱]: مبیع باید از اموری باشد که [شرعاً] قابل ملکیت است؛ و لذا فروختن انسان آزاد و آنچه غالباً نفعی دربر ندارد، مانند حشرات و فضولات انسان

ٱلْأَرْضِ ٱلْمَفْتُوحَةِ عَنْوَةً إِلاَّ تَبَعاً لِآثَارِ ٱلْمُتَصَرِّفِ، وَ ٱلأَقْرَبُ عَدَمُ جَوَازِ بَيْعِ رِبَاعِ مَكَّةَ زَادَهَا ٱللَّهُ شَرَفاً لِنَقْلِ ٱلشَّيْخِ فِي ٱلْخِلاَفِ ٱلإِجْمَاعَ إِنْ قُلْنَا: إِنَّهَا فُتِحَتْ عَنْوَةً.

[۲۱] ٱلثَّانِيَةُ: يُشْتَرَطُ أَنْ يَكُونَ مَقْدُوراً عَلَىٰ تَسْلِيمِهِ، فَلَوْ بَاعَ ٱلْحَمَامَ ٱلطَّائِرَ لَمْ يَصِحَّ إِلاَّ أَنْ تَقْضِيَ ٱلْعَادَةُ بِعَوْدِهِ، وَ لَوْ بَاعَ ٱلآبِقَ صَحَّ مَعَ ٱلضَّمِيْمَةِ، فَإِنْ وَجَدَهُ وَ إِلاَّ كَانَ ٱلثَّمَنُ بِإِزَاءِ ٱلضَّمِيْمَةِ، وَ لاَ خِيَارَ لِلْمُشْتَرِي مَعَ ٱلْعِلْمِ بِإِبَاقِهِ، وَ لَوْ قَدَرَ ٱلْمُشْتَرِي عَلَىٰ تَحْصِيْلِهِ فَالأَقْرَبُ عَدَمُ ٱشْتِرَاطِ ٱلضَّمِيْمَةِ وَ عَدَمُ لُحُوقِ أَحْكَامِهَا لَوْ ضُمَّ.

[مثل مو و ناخن] صحیح نیست، مگر شیر زن. همچنین بیع مباحات [مانند هیزمهای بیابان] پیش از آنکه حیازت و گردآوری شود، و بیع زمین مفتوح العنوه صحیح نیست، مگر آنکه این زمینها به تبع [بناها و درختها و دیگر] آثاری که تصرف کننده در آن احداث کرده، فروخته شود. و نزدیک‌تر به صواب آن است که فروختن خانه‌های مکه ـ که خداوند بر شرافت آن بیافزاید ـ جایز نیست، چون شیخ طوسی در کتاب «خلاف»، اجماع [بر عدم جواز فروش آنها] نقل کرده است، اگر بگوییم که مفتوح‌العنوه می‌باشد.

[۲۱] مسألهٔ دوم: مبیع باید به گونه‌ای باشد که فروشنده بتواند آن را به مشتری تسلیم کند. و لذا اگر کبوترِ پرنده در هوا را بفروشد، بیعش صحیح نیست، مگر آنکه به حکم عادت باز گردد. و اگر بندهٔ فراری را بفروشد، در صورتی که آن را به چیز دیگری [که به تنهایی بیعش صحیح است] ضمیمه کرده باشد، فروش آن صحیح خواهد بود. پس اگر مشتری او را بیابد [و بتواند بر او غلبه کند، آن بنده مالِ او و در اختیار او خواهد بود]، و اگر او را نیابد، بهایی که پرداخته در ازای همان ضمیمه می‌باشد؛ و در صورتی که از فرار او مطلع بوده باشد، خیارِ فسخ معامله را نخواهد داشت. و اگر مشتری قادر بر پیدا کردن و گرفتن بنده باشد، بنابر اقرب، صحت بیعِ بنده منوط به ضمیمه کردن چیزی به آن نیست؛ و اگر هم چیزی به آن ضمیمه شود، احکام ضمیمه [که یاد شد] بر آن مترتب نمی‌شود، [و در نتیجه اگر مشتری موفق به پیدا کردن بنده نشد، بهای آن به نسبت از ثمن کسر می‌شود.]

[۲۲] أَمَّا آلضَّالُّ وَ آلْمَجْحُودُ فَيَصِحُّ آلْبَيْعُ وَ يُرَاعَىٰ بِإِمْكَانِ آلتَّسْلِيمِ فَإِنْ تَعَذَّرَ فَسَخَ آلْمُشْتَرِي إِنْ شَاءَ.

[۲۳] وَ فِي آحْتِيَاجِ آلْعَبْدِ آلآبِقِ آلْمَجْعُولِ ثَمَناً إِلَى آلضَّمِيمَةِ آحْتِمَالٌ وَ لَعَلَّهُ آلأَقْرَبُ وَ حِينَئِذٍ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا ثَمَناً وَ آلآخَرُ مُثْمَناً مَعَ آلضَّمِيمَتَيْنِ.

[۲٤] وَ لاَ يَكْفِي ضَمُّ آبِقٍ آخَرَ إِلَيْهِ وَ لَوْ تَعَدَّدَتِ آلْعَبِيدُ كَفَتْ ضَمِيمَةٌ وَاحِدَةٌ.

[۲٥] آلثَّالِثَةُ: يُشْتَرَطُ أَنْ يَكُونَ طِلْقاً، فَلاَ يَصِحُّ بَيْعُ آلْوَقْفِ وَ لَوْ أَدَّىٰ بَقَاؤُهُ إِلَىٰ خَرَابِهِ لِخُلْفٍ بَيْنَ أَرْبَابِهِ فَالْمَشْهُورُ آلْجَوَازُ.

---

[۲۲] و اما بیع بندهٔ گمشده و بندهٔ انکار شده صحیح است، البته [به طور مشروط و] معلق بر آنکه تسلیم آن به مشتری ممکن باشد. پس اگر تسلیم آن به مشتری متعذر گردد، مشتری، اگر بخواهد، آن را فسخ می‌کند.

[۲۳] [همانگونه که بندهٔ فراری را می‌توان مبیع و مثمن قرار داد، می‌توان آن را ثمن نیز قرار داد، و] اگر بندهٔ فراری ثمن قرار داده شود، احتمال آن هست که باز هم نیاز به ضمیمه کردن چیزی به آن باشد [مانند آنجا که مبیع قرار داده می‌شد.] و شاید نیازمند بودن آن به ضمیمه، به صواب نزدیک‌تر باشد. و در این هنگام می‌توان یک بندهٔ فراری را همراه با ضمیمه، ثمن قرار داد و بندهٔ فراری دیگر را همراه با ضمیمه، مثمن قرار داد.

[۲۴] ضمیمه نمی‌تواند خودش بندهٔ فراری باشد [به این صورت که دو بندهٔ فراری به هم ضمیمه شوند و ثمن یا مثمن واقع شوند.] اما اگر چند بندهٔ فراری در یک طرف معامله باشد، یک ضمیمهٔ واحد کفایت می‌کند، [و لازم نیست به هر بنده یک شیء خاص ضمیمه شود.]

[۲۵] مسألهٔ سوم: مبیع باید ملک طِلْق و رها باشد؛ و از این رو فروختن وقف صحیح نیست. اما اگر میان صاحبان وقف اختلاف باشد، و باقی گذاردن آن منجر به خراب شدن وقف شود، مشهور جواز بیع آن است.[۴۲]

[۲۶] وَ لاَ بَيْعُ ٱلْمُسْتَوْلَدَةِ مَادَامَ ٱلْوَلَدُ حَيّاً إِلاَّ فِي ثَمَانِيَةِ مَوَاضِعَ:

[۲۷] أَحَدُهَا فِي ثَمَنِ رَقَبَتِهَا مَعَ إِعْسَارِ مَوْلاَهَا سَواءٌ كَانَ حَياً أَوْ مَيِّتاً.

[۲۸] وَ ثَانِيهَا إِذَا جَنَتْ عَلَىٰ غَيْرِ ٱلْمَوْلَىٰ.

[۲۹] وَ ثَالِثُهَا إِذَا عَجَزَ عَنْ نَفَقَتِهَا.

[۳۰] وَ رَابِعُهَا إِذَا مَاتَ قَرِيبُهَا وَ لاَ وَارِثَ لَهُ سِوَاهَا.

[۳۱] وَ خَامِسُهَا إِذَا كَانَ عُلُوقُهَا بَعْدَ ٱلارْتِهَانِ.

[۳۲] وَ سَادِسُهَا إِذَا كَانَ عُلُوقُهَا بَعْدَ ٱلإِفْلاَسِ.

---

[۲۶] همچنین فروختن کنیزی که امّ ولد است، تا وقتی فرزندش زنده است، صحیح نیست، مگر در هشت مورد:

[۲۷] ۱ـ فروختن کنیز برای پرداختن بهای آن، در صورت تنگدست بودن مولای کنیز، خواه مولای او زنده باشد یا آنکه مرده باشد، [مانند آنجا که مولی کنیز را نسیه خریده باشد و در موعد پرداخت ثمن، پولی برای پرداخت بهای آن نداشته باشد.]

[۲۸] ۲ـ هنگامی که کنیز جنایتی بر غیر مولای خود وارد می‌آورد [که در این صورت، مولی می‌تواند او را بفروشد و ثمن او را به عنوان دیهٔ جنایت بپردازد.]

[۲۹] ۳ـ هنگامی که مولای کنیز از پرداخت هزینهٔ او ناتوان باشد.

[۳۰] ۴ـ هنگامی که خویشاوند کنیز بمیرد و وارثی جز او نداشته باشد، [که در این صورت، فروخته می‌شود تا آزاد شود و ارث ببرد. و این در واقع تسریع در آزاد سازی ام ولد است.]

[۳۱] ۵ـ هنگامی که آبستن شدن او پس از آن باشد که مولی او را به رهن گذارده است، [که در این صورت حق مرتهن بر حق ام ولد مقدم می‌شود، چون سابق بر آن است.]

[۳۲] ۶ـ هنگامی که آبستن شدن او پس از ورشکستگی مولایش [بلکه پس از حکم به ورشکستگی مولی و منع او از تصرف] باشد.

[۳۳] وَ سَابِعُهَا إِذَا مَاتَ مَوْلاَهَا وَ لَمْ يُخَلِّفْ سِوَاهَا وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ مُسْتَغْرِقٌ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ ثَمَناً لَهَا.

[۳٤] وَ ثَامِنُهَا بَيْعُهَا عَلَىٰ مَنْ يَنْعَتِقُ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ فِي قُوَّةِ ٱلْعِتْقِ.

[۳٥] وَ فِي جَوَازِ بَيْعِهَا بِشَرْطِ ٱلْعِتْقِ نَظَرٌ أَقْرَبُهُ ٱلْجَوَازُ.

[۳٦] اَلرَّابِعَةُ: لَوْ جَنَىٰ ٱلْعَبْدُ خَطَأً لَمْ يُمْنَعْ مِنْ بَيْعِهِ، وَ لَوْ جَنَىٰ ٱلْعَبْدُ عَمْداً فَالأَقْرَبُ أَنَّهُ مَوْقُوفٌ عَلَىٰ رِضَىٰ ٱلْمَجْنِيِّ عَلَيْهِ أَوْ وَلِيِّهِ.

[۳۷] اَلْخَامِسَةُ: يُشْتَرَطُ عِلْمُ ٱلثَّمَنِ قَدْراً وَ جِنْساً وَ وَصْفاً، فَلاَ يَصِحُّ ٱلْبَيْعُ بِحُكْمِ أَحَدِ ٱلْمُتَعَاقِدَيْنِ أَوْ أَجْنَبِيٍّ وَ لاَ بِثَمَنٍ مَجْهُولِ ٱلْقَدْرِ وَ إِنْ شُوهِدَ وَ لاَ مَجْهُولِ ٱلصِّفَةِ

---

[۳۳] ۷ـ هنگامی که مولایش بمیرد، و چیزی جز آن کنیز باقی نگذارده باشد، و دینی که همهٔ دارایی او را فرا می‌گیرد، بر گردنش باشد، اگر چه آن دین ثمن و بهای آن کنیز نباشد.

[۳۴] ۸ـ فروختن کنیز به کسی که بر او آزاد می‌شود [مانند فرزند]؛ که این فروختن در واقع به منزلهٔ آزادسازی کنیز است.

[۳۵] در اینکه آیا ام ولد را به شرط آنکه مشتری پس از خریدن او را آزاد کند، می‌توان فروخت یا نه، دو قول است؛ و قول به جواز به صواب نزدیک‌تر است.

[۳۶] **مسألهٔ چهارم:** اگر بنده از روی خطا و اشتباه جنایتی مرتکب شود، مانع از فروختن آن نمی‌شود، و اگر از روی عمد جنایتی مرتکب شود، نزدیک‌تر به صواب آن است که صحت فروختن آن، منوط به رضایت کسی که جنایت بر او وارد شده و یا ولی او می‌باشد.

[۳۷] **مسألهٔ پنجم:** در بیع باید اندازه، جنس و وصف ثمن معلوم و مشخص باشد؛ و لذا نمی‌توان چیزی را فروخت و تعیین بهای آن را منوط به حکم یکی از طرفین بیع و یا یک شخص ثالث کرد، و نیز نمی‌توان چیزی را در برابر ثمنی که اندازهٔ آن نامعلوم است، فروخت، اگرچه آن ثمن مشاهده شود، [مثل آنکه مقداری پول که اندازهٔ آن معلوم نیست، روی میز بگذارد و بگوید، این حیوان را در ازای این مقدار پول

وَ لاَ مَجْهُولِ ٱلْجِنْسِ وَ إِنْ عُلِمَ قَدْرُهُ، فَإِنْ قَبَضَ ٱلْمُشْتَرِي ٱلْمَبِيْعَ وَ ٱلْحَالَةُ هٰذِهِ كَانَ مَضْمُوناً عَلَيْهِ إِنْ تَلَفَ.

[۳۸] ٱلسَّادِسَةُ: إِذَا كَانَ ٱلْعِوَضَانِ مِنَ ٱلْمَكِيْلِ أَوِ ٱلْمَوْزُونِ أَوِ ٱلْمَعْدُودِ فَلاَ بُدَّ مِنِ ٱعْتِبَارِهِمَا بِالْمُعْتَادِ، وَ لَوْ بَاعَ ٱلْمَعْدُدَ وَزْناً صَحَّ، وَ لَوْ بَاعَ ٱلْمَوْزُونَ كَيْلاً أَوْ بِالْعَكْسِ أَمْكَنَ ٱلصِّحَّةُ فِيْهِمَا وَ تَحْتَمِلُ صِحَّةُ ٱلْعَكْسِ لاَ ٱلطَّرْدِ لِأَنَّ ٱلْوَزْنَ أَصْلُ ٱلْكَيْلِ، وَ لَوْ شُقَّ ٱلْعَدُّ ٱعْتُبِرَ مِكْيَالٌ وَ نُسِبَ ٱلْبَاقِي إِلَيْهِ.

فروختم.] و نیز اگر [مقدار و اندازهٔ ثمن مشخص باشد اما] وصف یا جنس آن مشخص نباشد، بیع صحیح نخواهد بود.[۴۳] و اگر در این موارد [معامله صورت گیرد و] مشتری مبیع را اخذ کند، در صورت تلف شدن مبیع، مشتری ضامن خواهد بود.[۴۴]

[۳۸] مسألهٔ ششم: اگر مبیع و ثمن از اموری باشد که با پیمانه یا وزن یا شمارش مقدار آن مشخص می‌شود، باید با آنچه در تعیین اندازهٔ آنها متعارف است، مقدار آنها را مشخص کرد.[۴۵] و اگر شیء شمردنی را، وزن کند و بکشد، صحیح است؛ و اگر شیء کشیدنی را پیمانه کند، یا شیء پیمانه‌ای را بکشد، احتمال صحت در هر دو مورد وجود دارد، و احتمال دارد فقط مورد دوم صحیح باشد، [یعنی آنجا که شیء پیمانه‌ای وزن می‌شود]؛ زیرا وزن، اصل پیمانه است [و دقیق‌تر از آن می‌باشد، و عدول از وزن به پیمانه، فقط برای تسهیل در کار است.] و در صورتی که شمارش [در آنجا که کالا، شمردنی است] دشوار باشد، پیمانه‌ای را قرار می‌دهند، [و تعدادی را که آن پیمانه در خود جای می‌دهد، مشخص می‌شود،] و آنگاه بقیه را به همان نسبت حساب می‌کنند. [مثلاً اگر بخواهند تعداد زیادی گردو را بفروشند و شمارش همهٔ آنها دشوار باشد، سطلی را می‌آورند و آن را پر از گردو می‌کنند، و بعد تعداد گردوهای داخل آن را بدست‌می‌آورند، و آنگاه بقیه گردوها را با آن سطل محاسبه می‌کنند. و اگر تعداد گردوهای داخل سطل، صد عدد باشد، و مجموع آن گردوها هزار سطل باشد، تعداد آنها صد هزار گردو تخمین زده می‌شود.]

[۳۹] اَلسَّابِعَةُ: يَجُوزُ ٱبْتِيَاعُ جُزْءٍ مَعْلُومِ ٱلنِّسْبَةِ مُشَاعاً، تَسَاوَتْ أَجْزَاؤُهُ أَوِ ٱخْتَلَفَتْ إِذَا كَانَ ٱلْأَصْلُ مَعْلُوماً، فَيَصِحُّ بَيْعُ نِصْفِ ٱلصُّبْرَةِ ٱلْمَعْلُومَةِ وَ ٱلشِّيَاهِ ٱلْمَعْلُومَةِ، وَ لَوْ بَاعَ شَاةً غَيْرَ مَعْلُومَةٍ مِنْ قَطِيعٍ بَطَلَ وَ لَوْ بَاعَ قَفِيزاً مِنْ صُبْرَةٍ صَحَّ، وَ إِن لَمْ يُعلَمْ كَمِّيَّةُ ٱلصُّبْرَةِ فَإِنْ نَقَصَتْ تَخَيَّرَ ٱلْمُشْتَرِي بَيْنَ ٱلْأَخْذِ بِالْحِصَّةِ وَ بَيْنَ ٱلْفَسْخِ.

[۴۰] اَلثَّامِنَةُ: تَكْفِي ٱلْمُشَاهَدَةُ عَنِ ٱلْوَصْفِ، وَ لَوْ غَابَ وَقْتَ ٱلاِبْتِيَاعِ فَإِنْ ظَهَرَ ٱلْمُخَالَفَةُ

---

[۳۹] مسألهٔ هفتم: می‌توان جزیی را که نسبت آن معلوم و مشخص است، به نحو مشاع، خریداری کرد، [مانند یک دوم یا یک سوم]، خواه اجزای آن مساوی باشد [مانند گندم و برنج]، یا آنکه اجزای آن مساوی نباشد، [مانند گوسفند و گاو]، و البته این در صورتی است که کل آن معلوم و مشخص باشد. بنابراین، فروختن نیمی از کپهٔ [گندم و مانند آن که کل آن] معلوم و مشخص [است] و یا فروختن نیمی از گله گوسفندی که کل آن معلوم و مشخص است، صحیح است. ولی اگر یک گوسفند نامعین از یک گله را بفروشد، بیع باطل است. و در صورتی که یک قفیز از کپه را بفروشد، بیع صحیح است، اگرچه مقدار کل آن کپه معلوم نباشد. و در صورتی که آن کپه کمتر از مقدار فروخته شده باشد [مثلاً صد قفیز کپهٔ گندم را می‌فروشد، و پس از پیمانه کردن آن، معلوم می‌شود که مجموع آن نود قفیز است] مشتری مخیر است که آن مقدار را در برابر بخشی از ثمن که به آن تعلق می‌گیرد، اخذ کند، یا آنکه معامله را فسخ کند.

[۴۰] مسألهٔ هشتم: دیدن مبیع از وصف کردن آن کفایت می‌کند، اگرچه [مشتری آن را قبلاً دیده باشد و] هنگام خرید آن، مبیع حاضر نباشد. و در صورتی که مخالفت روشن شود، کسی که مغبون شده، خیار دارد، [و می‌تواند معامله را بر هم زند. مثلاً اگر گوسفندی را دو هفته پیش دیده‌اند و آن را امروز خرید و فروش می‌کنند، در صورتی که پس از خریدن گوسفند ببینند که گوسفند خیلی لاغر و نحیف شده، مشتری مخیر خواهد بود، و اگر ببینند که از بیماری درآمده و کاملاً چاق و سرحال شده، بایع مخیر

تَخَيَّرَ ٱلْمَغْبُونُ وَ لَوِ ٱخْتَلَفَا فِي ٱلتَّغْيِيرِ قُدِّمَ قَوْلُ ٱلْمُشْتَرِي بِيَمِينِهِ.

[۴۱] ٱلتَّاسِعَةُ: يُعْتَبَرُ مَا يُرَادُ طَعْمُهُ وَ رِيحُهُ وَ لَوِ ٱشْتَرَاهُ بِنَاءً عَلَى ٱلأَصْلِ جَازَ فَإِنْ خَرَجَ مَعِيْبَاً تَخَيَّرَ ٱلْمُشْتَرِي بَيْنَ ٱلرَّدِّ وَ ٱلأَرْشِ، وَ يَتَعَيَّنُ ٱلأَرْشُ لَوْ تَصَرَّفَ فِيهِ، وَ إِنْ كَانَ أَعْمَىٰ وَ أَبْلَغُ فِي ٱلْجَوَازِ مَا يَفْسُدُ بِاخْتِبَارِهِ كَالْبِطِّيخِ وَ الْجَوْزِ وَ ٱلْبَيْضِ فَإِنْ ظَهَرَ فَاسِداً رَجَعَ بِأَرْشِهِ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِمَكْسُورِهِ قِيمَةٌ رَجَعَ بِالثَّمَنِ. وَ هَلْ يَكُونُ ٱلْعَقْدُ مَفْسُوخاً مِنْ أَصْلِهِ أَوْ يَطْرَأُ عَلَيْهِ ٱلْفَسْخُ؟ نَظَرٌ، فَالْفَائِدَةُ فِي مَؤُونَةِ نَقْلِهِ عَنِ ٱلْمَوْضِعِ.

خواهد بود.] و اگر بایع و مشتری در اینکه آیا مبیع تغییر کرده یا نه، اختلاف کنند، مشتری قسم می‌خورد و قولش مقدم می‌شود.

[۴۱] **مسألهٔ نهم:** کالایی که مزه و یا بوی آن، مهم و مورد نظر است [مانند شیره و عطر] باید هنگام بیع مزه و یا بوی آن بررسی شود. و اگر مشتری آن را بنا بر اصل [که همان صحت است] بخرد، جایز است؛ و در صورتی که معیوب از کار درآید، مشتری میان پس دادن آن و یا گرفتن ارش مخیر می‌باشد. و اگر در مبیع تصرف کرده باشد، [نمی‌تواند آن را پس دهد و] ارش متعین می‌شود، اگر چه مشتری نابینا باشد. [این در صورتی است که بررسی و آزمایش بو و یا مزهٔ مبیع، باعث فساد و تباهی آن نمی‌شود] و اما اگر مبیع از اموری باشد که بررسی و آزمایش آن باعث فساد آن می‌شود، مانند خربزه و گردو و تخم مرغ، جواز بیع آن [بنا بر اصالت صحت] روشن‌تر و سزاوارتر است. و در صورتی که پس از خرید، فساد، آن معلوم شود، مشتری ارش آن را از بایع اخذ می‌کند، و در صورتی که شکستهٔ آن هیچ قیمتی نداشته باشد، مشتری همهٔ بهایی را که پرداخته، از بایع پس می‌گیرد. [و در فرض اخیر،] در اینکه آیا عقد از اصل فسخ می‌شود، یا آنکه فسخ [هنگام شکستن و ظاهر شدن فساد] بر آن عارض و طاری می‌شود؟ نظر و تأمل است. و فایدهٔ این دو قول در مورد هزینهٔ نقل و انتقال آن از محل [خرید به محل آزمایش و بررسی] روشن می‌شود.

[٤٢] اَلْعَاشِرَةُ: يَجُوزُ بَيْعُ الْمِسْكِ فِي فَأْرِهِ وَ إِنْ لَمْ يُفْتَقْ وَفَتْقُهُ بِأَنْ يُدْخَلَ فِيْهِ خَيْطٌ وَ يُشَمَّ أَحْوَطُ.

[٤٣] اَلْحادِيَة عَشَرَةَ: لاَ يَجُوزُ بَيْعُ سَمَكِ الآجَامِ معَ ضَمِيْمَةِ الْقَصْبِ أَوْ غَيْرِهِ، وَ لاَ اللَّبَنِ فِي الضَّرْعِ كَذٰلِكَ، وَ لاَ الجُلُودِ وَ الأَصْوَافِ وَ الأَشْعَارِ عَلَى الأَنْعَامِ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ الصُّوفُ مُسْتَجَزاً أَوْ يُشْتَرَطَ جَزُّهُ فَالأَقْرَبُ الصِّحَّةُ.

[٤٤] اَلثَّانِيَة عَشَرَةَ : يَجُوزُ بَيْعُ دُودِ القَزِّ وَ نَفْسِ الْقَزِّ وَ إِنْ كَانَ الدُّودُ فِيْهِ لِأَنَّهُ كَالنَّوىٰ فِي التَّمْرِ.

[٤٥] اَلثَّالِثَة عَشَرَةَ: إِذاكَانَ الْمَبِيْعُ فِي ظَرْفٍ أُسْقِطَ مَا جَرَتِ الْعَادَةُ بِهِ لِلظَّرْفِ، وَ لَوْ بَاعَهُ مَعَ الظَّرْفِ فَالأَقْرَبُ الجَوَازُ.

---

[۴۲] مسألهٔ دهم: فروختن مشک در پوست آن جایز است، اگرچه گشوده نشده باشد، اما اگر گشوده شود، به این صورت که نخی را با سوزن در آن داخل کنند و [بیرون آورند و] ببویند، احوط می‌باشد.

[۴۳] مسألهٔ یازدهم: فروختن ماهی در نیزارها همراه با نی یا غیر آن جایز نیست. همچنین فروختن شیر در پستان با ضمیمه، و نیز فروختن پوستها و پشمها و موها بر بدن چهارپا جایز نیست، مگرآنکه زمان چیدن‌پشم آن فرا رسیده باشد یا آنکه چیدن آن را شرط کرده باشند، که در این صورت نزدیک‌تر به صواب، صحت آن است.

[۴۴] مسألهٔ دوازدهم: فروختن کرم ابریشم و خود ابریشم جایز است، اگر چه کرم در درون آن باشد، زیرا کرمِ داخل ابریشم مانند هستهٔ داخل خرماست.

[۴۵] مسألهٔ سیزدهم: اگر مبیع در درون ظرفی باشد، [و آن را همراه با ظرف وزن کنند] مقداری که متعارف است برای ظرف آن، کم می‌شود. و اگر مبیع را همراه با ظرف آن بفروشد، اقرب صحت این بیع است.

ٱلْقَوْلُ فِي ٱلآدابِ

وَ هِيَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ.

[۱] أ: ٱلتَّفَقُّهُ فِيْمَا يَتَوَلاَّهُ وَ يَكْفِي ٱلتَّقْلِيْدُ.

[۲] ب: ٱلتَّسْوِيَةُ بَيْنَ ٱلْمُعَامِلِيْنَ في ٱلإِنْصَافِ.

[۳] ج: إِقَالَةُ ٱلنَّادِمِ إِذَا تَفَرَّقَا مِنَ ٱلْمَجْلِسِ أَوْ شَرَطَ عَدَمَ ٱلْخِيَارِ، وَ هَلْ تُشْرَعُ ٱلإِقَالَةُ فِي زَمَانِ ٱلْخِيَارِ؟ ٱلأَقْرَبُ نَعَمْ. وَ لاَ يَكَادُ تَتَحَقَّقُ ٱلْفَائِدَةُ إِلاَّ إِذَا قُلْنَا: هِيَ بَيْعٌ، أَوْ قُلْنَا: إِنَّ ٱلإِقَالَةَ مِنْ ذِي ٱلْخِيَارِ إِسْقَاطُ ٱلْخِيَارِ. وَ يَحْتَمِلُ سُقُوطُ خِيَارِهِ بِنَفْسِ طَلَبِهَا مَعَ عِلْمِهِ بِالْحُكْمِ.

آداب خرید و فروش

[۱] الف ـ دانستن احکام و مسائل کارهایی که متکفل می‌شود و تصدی آن را به عهده می‌گیرد، و [لازم نیست این احکام را با اجتهاد خود بدست آورد، بلکه] تقلید کفایت می‌کند.

[۲] ب ـ با طرفهای معاملهٔ خود انصاف را به طور مساوی رعایت کند.

[۳] ج ـ اقاله کردن کسی که پشیمان شده است، هنگامی که مجلس را ترک کرده باشند، و یا آنکه عدم خیار را شرط کرده باشد.

[اقاله به معنای بر هم زدن معامله با تراضی و سازش طرفین معامله است. و] در اینکه آیا اقاله در زمان خیار مشروع است یا نه؟ [اختلاف است، و] نزدیک‌تر به صواب آن است که مشروع می‌باشد. و ثمرهٔ میان این دو قول [یعنی مشروع بودن اقاله در زمان خیار، و مشروع نبودن آن] تنها در صورتی تحقق دارد که آن را بیع [و معاملهٔ مستقلی] بدانیم، یا آنکه بگوییم: اقاله از سوی کسی که خیار دارد، اسقاط خیار او می‌باشد. و احتمال دارد که به مجرد درخواست اقاله، خیار او ساقط شود، در صورتی که بداند اقاله، خیار را ساقط می‌کند.

[٤] د: عَدَمُ تَزْيِيْنِ ٱلْمَتَاعِ.

[٥] هـ: ذِكْرُ ٱلْعَيْبِ إِنْ كَانَ.

[٦] و: تَرْكُ ٱلْحَلْفِ عَلَى ٱلْبَيْعِ وَ ٱلشِّراءِ.

[٧] ز: ٱلْمُسَامَحَةُ فِيْهِمَا وَ خُصُوصاً فِي شِرَاءِ آلاَتِ ٱلطَّاعَاتِ.

[٨] ح: تَكْبِيْرُ ٱلْمُشْتَرِي وَ تَشَهُّدُهُ ٱلشَّهَادَتَيْنِ بَعْدَ ٱلشِّرَاءِ.

[٩] ط: أَنْ يَقْبِضَ نَاقِصاً وَ يَدْفَعَ رَاجِحاً، نُقْصَاناً وَ رُجْحَاناً لاَ يُؤَدِّي إِلَى ٱلجَهَالَةِ.

[١٠] ي: أَنْ لاَيَمْدَحَ سِلْعَتَهُ وَ لاَ يَذُمَّ سِلْعَةَ صَاحِبِهِ وَ لَوْ ذَمَّ سِلْعَةَ نَفْسِهِ بِمَا لاَ يَشْتَمِلُ عَلَى ٱلْكَذِبِ فَلاَ بَأْسَ.

[١١] يا: تَرْكُ ٱلرِّبْحِ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِيْنَ إِلاَّ مَعَ ٱلْحَاجَةِ فَيَأْخُذُ مِنْهُمْ نَفَقَةَ يَوْمٍ مُوَزَّعَةً عَلَى ٱلْمُعَامِلِيْنَ.

---

[۴] د ـ تزیین نکردن و نیاراستن کالا.

[۵] هـ ـ بیان عیب آن، در صورتی که عیبی در آن باشد.

[۶] و ـ ترک سوگند در خرید و فروش.

[۷] ز ـ مسامحه و آسان‌گیری در خرید و فروش، بویژه در خرید وسایل طاعات [مانند مهر و جا نماز.]

[۸] ح ـ تکبیر گفتن و بیان شهادتینِ مشتری پس از خرید.

[۹] ط ـ کمتر از مقدار تعیین شده بگیرد و بیشتر از مقدار تعیین شده بدهد، البته این کمی و زیادی نباید به اندازه‌ای باشد که منجر به جهالت مبیع و یا ثمن شود، [و مقدار تقریبی آن معلوم نباشد.]

[۱۰] ی ـ از کالای خود تعریف نکند و از کالای طرف خود، بد نگوید، و اگر از کالای خود بد بگوید، در صورتی که دروغی در آن نباشد، مانعی ندارد.

[۱۱] یا ـ از مؤمنین سود نگیرد، مگر آنکه نیاز به آن داشته باشد، که در این صورت هزینهٔ یک روز خود را میان مشتریان خود تقسیم می‌کند، [و از هر کدام بخشی از آن را می‌گیرد].

[۱۲] یب: تَرْكُ ٱلرِّبْحِ عَلَى ٱلْمَوْعُودِ بِالإِحْسَانِ.

[۱۳] یج: تَرْكُ ٱلسَّبْقِ إِلَى ٱلسُّوْقِ، وَ ٱلتَّأَخُّرِ فِيْهِ.

[۱٤] ید: تَرْكُ مُعَامَلَةِ ٱلأَدْنَيْنَ وَ ٱلْمُحَارَفِيْنَ وَ ٱلْمَؤوفِيْنَ وَ ٱلأَكْرَادِ وَ أَهْلِ ٱلذِّمَّةِ وَ ذَوِي ٱلشُّبْهَةِ فِي ٱلْمَالِ.

[۱٥] یه: تَرْكُ ٱلتَّعَرُّضِ لِلْكَيْلِ وَ ٱلْوَزْنِ إِذَا لَمْ يُحْسِنْ.

[۱٦] یو: تَرْكُ الزِّيَادَةِ فِي ٱلسِلْعَةِ وَقْتَ ٱلنِّدَاء.

[۱۷] یز: تَرْكُ ٱلسَّوْمِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ ٱلْفَجْرِ إِلَىٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ.

[۱۸] یح: تَرْكُ دُخُولِ ٱلْمُؤْمِنِ فِي سَوْمِ أَخِيْهِ بَيْعاً أَوْ شِرَاءً بَعْدَ ٱلتَّرَاضِي أَوْ قُرْبِهِ، و لَوْ كَانَ

---

[۱۲] یب ـ از کسی که وعدهٔ احسان به او داده، [و مثلاً به او گفته: نزد من بیا تا به تو نیکی کنم] سود نگیرد.

[۱۳] یج ـ چنین نباشد که زودتر از دیگران به بازار رود و دیرتر از دیگران از آن بیرون آید.

[۱۴] ید ـ ترک کردن معامله با افراد پست و کسانی که در کسب و کارشان برکت نیست [به اصطلاح کم روزی و بد اقبال هستند] و مبتلایان به بیماری [مانند جذام و کوری و پیسی] و کفار ذمی و کسانی که اموالشان شبهه ناک است، [مانند ستمکاران و کسانی که خمس و زکات اموال خود را نمی‌پردازند.]

[۱۵] یه ـ در صورت عدم آشنایی و مهارت، متصدی پیمانه و وزن کردن نشود.

[۱۶] یو ـ قیمت کالا را هنگام فریاد کردن دلال، بالا نبرد.

[۱۷] یز ـ در فاصلهٔ میان طلوع فجر و طلوع خورشید [کالای خود را عرضه نکند و] خرید و فروش را ترک کند.

[۱۸] یح ـ مؤمن در معاملهٔ برادر مؤمن خود، در صورتی که تراضی صورت گرفته باشد یا نزدیک باشد، چه در خریدن و چه در فروختن، داخل نشود [و به اصطلاح

اَلسَّوْمُ بَيْنَ اثْنَيْنِ لَمْ يَجْعَلْ نَفْسَهُ بَدَلاً مِنْ أَحَدِهِما.

[۱۹] وَ لاَكَرَاهِيَةَ فِيمَا يَكُونُ فِي الدَّلاَلَةِ وَ فِي كَرَاهِيَةِ طَلَبِ الْمُشْتَرِي مِنْ بَعْضِ الطَّالِبِيْنَ التَّرْكَ لَهُ نَظَرٌ وَ لاَكَرَاهِيَةَ فِي تَرْكِ الْمُلْتَمِسِ مِنْهُ.

[۲۰] يط: تَرْكُ تَوَكُّلِ حَاضِرٍ لِبَادٍ.

[۲۱] كي: تَرْكُ التَّلَقِّي وَحَدُّهُ أَرْبَعَةُ فَرَاسِخَ إِذَا قَصَدَ مَعَ جَهْلِ الْبَائِعِ أَوِ الْمُشْتَرِي بِالسِّعْرِ وَ تَرْكُ شِرَاءِ مَا يُتَلَقَّىٰ، وَ لاَ خِيَارَ إِلاَّ مَعَ الْغَبْنِ.

[۲۲] كا: تَرْكُ الْحُكْرَةِ فِي الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ وَ السَّمْنِ وَ الزَّيْتِ وَ الْمِلْحِ،

روی دست او بلند نشود] و اگر معامله میان دو نفر است، خود را جایگزین یکی از آن دو نسازد.

[۱۹] اگر دلال در حال دلاّلی کردن باشد، وارد شدن در معامله کراهتی ندارد. و در اینکه آیا کراهت دارد مشتری از کسی که خواهان همان کالا است، بخواهد از آن صرف نظر کند، یا آنکه کراهت ندارد، نظر و تأمل است. اما اگر از او بخواهد چنین کند، ترک کردن آن معامله از سوی شخص مورد نظر، کراهتی ندارد.

[۲۰] یط ـ کسی که شهرنشین است وکیل کسی که بادیه‌نشین است، نشود.

[۲۱] کی ـ برای خرید و فروش از قافله‌ای که به سوی شهر می‌آید، از شهر خارج نشود؛ و حدّ آن، [یعنی حداکثر مسافتی راکه نباید برای این کار طی کند] چهار فرسخ است؛ [اما بیشتر از آن کراهتی ندارد، زیرا سفر برای تجارت محسوب می‌شود.] و کراهت این کار در صورتی است که با قصد همان کار حرکت کند و فروشنده یا خریدار[ی که وارد شهر می‌شود] قیمت کالا را نداند. و نیز شایسته است از کسی که به استقبال قافلهٔ تجاری رفته و از آنها چیزی خریده، آن کالا را نخرد. و خیاری برای خریدار و یا فروشنده، جز در صورت غبن، نیست.

[۲۲] کا ـ پرهیز از احتکار کردن گندم، جو، خرما، مویز، روغن، روغن زیتون و

وَ لَوْ لَمْ يُوجَدْ غَيْرُهُ وَجَبَ ٱلْبَيْعُ وَ سُعِّرَ عَلَيْهِ إِنْ أَجْحَفَ وَ إِلاَّ فَلاَ.

[۲۳] كب : تَرْكُ الرِّبَا فِي ٱلْمَعْدُودِ عَلَى ٱلأَقْوَى وَكَذَا فِي النَّسِيئَةِ مَعَ ٱخْتِلاَفِ ٱلْجِنْسِ.

[۲٤] كج : تَرْكُ نِسْبَةِ ٱلرِّبْحِ وَ ٱلْوَضِيْعَةِ إِلَىٰ رَأْسِ ٱلْمَالِ.

[۲٥] كه : تَرْكُ بَيْعِ مَا لَمْ يُقْبَضْ مِمَّا يُكَالُ أَوْ يُوزَنُ.

ٱلْفَصْلُ ٱلثَّالِثُ: فِي بَيْعِ ٱلْحَيْوَانِ

[۲٦] وَ ٱلأَنَاسِيُّ تُمْلَكُ بِالسَّبْيِ مَعَ ٱلْكُفْرِ ٱلأَصْلِيِّ وَ يَسْرِي ٱلرِّقُّ وَ إِنْ أَسْلَمُوا بَعْدُ مَا لَمْ

نمک. و اگر نزد کس دیگری این اجناس یافت نشود، واجب است آن را بفروشد، و اگر در فروش آن زیاده‌روی در قیمت و بهای آن کند، حاکم نرخ آن را مشخص می‌سازد، و گرنه، نرخ تعیین نمی‌شود.

[۲۳] کب ـ ترک کردن ربا در اجناس شمردنی، بنابر قول قوی‌تر [که حرمت ربا را مختص کالاهای کشیدنی و پیمانه‌ای می‌داند]، و نیز ترک ربا در بیع نسیه [در اجناس کشیدنی و پیمانه‌ای] در صورت اختلاف جنس آنها، [مانند فروش خرما به مویز.]

[۲۴] کج ـ ترک نسبت دادن سود و کاهش به سرمایه [مثل آنکه بگوید، این کتاب را به صد تومان و ده درصد سود به تو فروختم.]

[۲۵] که ـ کالایی را که پیمانه‌ای و یا کشیدنی است، و هنوز آن را تحویل نگرفته است، نفروشد.

فصل سوم: بیع حیوان

[حیوان بر دو قسم است: انسان و غیر انسان. و چون بحث از بیع منوط بر ملک است و تملک انسان متوقف بر شرایط خاصی است، در این قسمت ابتدا شرایط ملکیت انسان ذکر می‌شود.]

[۲۶] انسان، اگر کافر اصلی باشد [که از آن به کافر حربی نیز تعبیر می‌شود]، بوسیلهٔ اسیر شدن به ملکیت درمی‌آید. و این [ملکیت و] بردگی به فرزندان و نسل

يَعْرِضْ سَبَبٌ مُحَرِّرٌ.

[۲۷] وَ ٱلْمَلْقُوطُ فِي دَارِ ٱلْحَرْبِ رِقٌّ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا مُسْلِمٌ بِخِلاَفِ دَارِ ٱلإِسْلاَمِ إِلاَّ أَنْ يَبْلُغَ وَ يُقِرَّ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرِّقَّ.

[۲۸] وَ ٱلْمَسْبِيُّ حَالَ ٱلْغَيْبَةِ يَجُوزُ تَمَلُّكُهُ وَ لاَ خُمْسَ فِيهِ رُخْصَةً.

[۲۹] وَ لاَ يَسْتَقِرُّ لِلرَّجُلِ مُلْكُ ٱلأُصُولِ وَ ٱلْفُرُوعِ وَ ٱلإِنَاثِ ٱلْمُحَرَّمَاتِ نَسَباً وَ رِضَاعاً، وَ لاَ لِلْمَرْأَةِ مُلْكُ ٱلْعَمُودَيْنِ.

[۳۰] وَ لاَ تَمْنَعُ ٱلزَّوْجِيَّةُ مِنَ ٱلشِّرَاءِ فَتَبْطُلُ.

وی نیز سرایت می‌کند، اگرچه پس از اسارت اسلام بیاورد، تا وقتی که چیزی که موجب آزادی می‌شود [مانند عتق یا کتابت یا مثله شدن] عارض نشود.

[۲۷] بچه‌ای که از سرزمین کفر برداشته می‌شود، در صورتی که مسلمان در آن نباشد، برده خواهد بود؛ برخلاف بچه‌ای که از سرزمین اسلام برداشته می‌شود، مگر آنکه بالغ شود و پس از بلوغ بر علیه خودش اقرار به بردگی کند.

[۲۸] کافری را که در زمان غیبت به اسارت گرفته می‌شود، می‌توان تملک کرد، و خمسی در آن نیست، [و این جواز تملک] بخاطر رخصتی [است که ائمه علیهم‌السلام به ما داده‌اند؛ و گرنه چیزی که بدون اذن امام علیه‌السلام به غنیمت گرفته شده، از آنِ امام علیه‌السلام است.]

[۲۹] ملکیت مرد نسبت به اصول [= والدین و والدین والدین هر قدر بالا رود] و فروع [= فرزندان و فرزندانِ فرزندان هر قدر پایین رود] و زنانی که به واسطهٔ خویشاوندی نسبی و یا رضاعی بر او حرام هستند، مستقرّ و ادامه‌دار نیست. و همچنین ملکیت زن نسبت به پدران هر قدر بالا رود و نسبت به فرزندان هر چه پایین رود، مستقر نمی‌شود.

[۳۰] [شوهر می‌تواند همسر خود را بخرد و زن نیز می‌تواند شوهر خود را بخرد و] زوجیت مانع از خرید نمی‌شود. و در این صورت زوجیت باطل می‌شود [و ملکیت باقی می‌ماند.]

[۳۱] وَ ٱلْحَمْلُ يَدْخُلُ مَعَ ٱلشَّرْطِ وَ لَوْ شَرَطَ فَسَقَطَ قَبْلَ ٱلْقَبْضِ رَجَعَ بِنِسْبَتِهِ بِأَنْ يُقَوَّمَ حَامِلاً وَ مُجْهِضاً.

[۳۲] وَ يَجُوزُ ٱبْتِيَاعُ جُزْءٍ مُشَاعٍ مِنَ ٱلْحَيْوَانِ لاَ مُعَيَّنٍ.

[۳۳] وَ يَجُوزُ ٱلنَّظَرُ إِلَىٰ وَجْهِ ٱلْمَمْلُوكَةِ إِذَا أَرَادَ شِرَاءَهَا وَ إِلَىٰ مَحَاسِنِهَا.

[۳٤] وَ يُسْتَحَبُّ تَغْيِيرُ ٱسْمِ ٱلْمَمْلُوكِ عِنْدَ شِرَائِهِ وَ ٱلصَّدَقَةُ عَنْهُ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمَ وَ إِطْعَامُهُ حُلْواً.

[۳٥] وَ يُكْرَهُ وَطْءُ ٱلْمَوْلُودَةِ مِنَ ٱلزِّنَىٰ بِالْمُلْكِ أَوْ بِالْعَقْدِ.

[۳٦] وَ ٱلْعَبْدُ لاَ يَمْلِكُ فَلَوْ ٱشْتَرَاهُ وَ مَعَهُ مَالٌ فَلِلْبَائِعِ إِلاَّ بِالشَّرْطِ فَيُرَاعَىٰ فِيهِ شُرُوطُ ٱلْمَبِيعِ.

---

[۳۱] [اگر کنیز بارداری را بخرد] بچهٔ داخل رحم نیز، در صورتی که شرط شده باشد، جزء مبیع محسوب می‌شود، [اما اگر شرط نشده باشد، جزء مبیع به شمار نمی‌رود.] و اگر آن را شرط کند، آنگاه پیش از آنکه کنیز را تحویل بگیرد، بچه سقط شود، مشتری به نسبت قیمت آن به فروشنده رجوع می‌کند، به این صورت که کنیز را در حال باردار بودن و در حال سقط جنین قیمت‌گذاری می‌کنند، [و آنگاه نسبت آن دو قیمت سنجیده می‌شود، و به همان نسبت از ثمن کسر می‌شود.]

[۳۲] خریدن جزء مشاع از حیوان [مانند یک دوّم و یک سوم] جایز است، اما خریدن جزء معینی از آن [مانند پوست یا سرِ حیوان] صحیح نیست.

[۳۳] کسی که می‌خواهد کنیزی را بخرد می‌تواند صورت و محاسن او [یعنی مواضع زینت مانند کف دست، پا و موی زن] را نگاه کند.

[۳۴] هنگام خریدن مملوک مستحب است که نام او را عوض کند، و چهار درهم برای او صدقه دهد و طعام شیرینی به او بدهد.

[۳۵] نزدیکی با کنیزی که فرزند زنا است، به ملک یا به عقد، مکروه است.

[۳۶] بنده مالک چیزی نمی‌شود. پس اگر بنده‌ای را بخرد و همراه او مالی باشد، آن

[۳۷] وَ لَوْ جَعَلَ جُعْلاً عَلَىٰ شِرَائِهِ لَمْ يَلْزَمْ.

[۳۸] وَ يَجِبُ ٱسْتِبْرَاءُ ٱلأَمَةِ قَبْلَ بَيْعِهَا بِحَيْضَةٍ أَوْ مُضِيِّ خَمْسَةٍ وَ أَرْبَعِينَ يَوْماً مِمَّنْ لاَ تَحِيْضُ وَ هِيَ فِي سِنِّ ٱلْحَيْضِ، وَ يَجِبُ عَلَى ٱلْمُشْتَرِي أَيْضاً ٱسْتِبْرَاؤُهَا إِلاَّ أَنْ يُخْبِرَهُ ٱلثِّقَةُ بِالإِسْتِبْرَاءِ أَوْ تَكُونَ لاِمْرَأَةٍ أَوْ تَكُونَ يَائِسَةً.

[۳۹] وَ ٱسْتِبْرَاءُ ٱلْحَامِلِ بِوَضْعِ ٱلْحَمْلِ.

[٤٠] وَ لاَيَحْرُمُ فِي مُدَّةِ ٱلاِسْتِبْرَاءِ غَيْرُ ٱلْوَطْءِ.

[٤١] وَ يُكْرَهُ ٱلتَّفْرِقَةُ بَيْنَ ٱلطِّفْلِ وَ ٱلأُمِّ قَبْلَ سَبْعِ سِنِيْنَ وَ ٱلتَّحْرِيْمُ أَحْوَطُ.

مال متعلق به فروشنده است، مگر آنکه شرط شده باشد، که در این صورت شروط مبیع در آن مال رعایت می‌شود، [مثل آنکه مقدار آن برای خریدار و فروشنده معلوم باشد، از ربا خالی باشد و مانند آن.]

[۳۷] اگر بنده مزدی برای خریداری خود قرار دهد، [مثلاً بگوید: هر کس مرا بخرد فلان مبلغ به او می‌دهم]، چیزی بر او لازم نمی‌شود، [زیرا تصرفات بنده بواسطهٔ حجر و عدم ملکیت، صحیح نیست.]

[۳۸] مولی پیش از فروختن کنیز خود، باید او را به یک حیض و یا گذشت چهل و پنج روز ـ اگر در سنّ حیض است اما حیض نمی‌شود ـ استبراء کند؛ و بر مشتری نیز واجب است که او را استبراء کند، مگر آنکه فرد ثقه‌ای به او خبر دهد که فروشندهٔ کنیز او را استبراء کرده است، یا آنکه کنیز از آنِ یک زن و یا یائسه باشد.

[۳۹] استبراء کنیز باردار به آن است که زایمان کند.

[۴۰] در زمان استبراء [تنها وطی حرام است و] استمتاعهای دیگر غیر از وطی حرام نیست.

[۴۱] جدا کردن فرزند از مادر تا پیش از هفت سالگی مکروه است، و قول به حرمت آن به احتیاط نزدیک تر است.

وَ هُنَا مَسَائِلُ

[۱] **اَلْأُولَى:** لَوْ حَدَثَ فِي الْحَيَوَانِ عَيْبٌ قَبْلَ اَلْقَبْضِ فَلِلْمُشْتَرِي اَلرَّدُّ وَ اَلْأَرْشُ وَكَذَا فِي زَمَنِ اَلْخِيَارِ وَكَذَا غَيْرُ اَلْحَيَوَانِ.

[۲] **اَلثَّانِيَةُ:** لَوْ حَدَثَ عَيْبٌ مِنْ غَيْرِ جِهَةِ اَلْمُشْتَرِي فِي زَمَنِ اَلْخِيَارِ فَلَهُ اَلرَّدُّ بِأَصْلِ اَلْخِيَارِ وَ اَلأَقْرَبُ جَوَازُ اَلرَّدِّ بِالْعَيْبِ أَيْضاً وَ تَظْهَرُ اَلْفَائِدَةُ لَوْ أَسْقَطَ اَلْخِيَارَ اَلأَصْلِيَّ وَ اَلْمُشْتَرِطَ.

[۳] وَ قَالَ اَلْفَاضِلُ نَجْمُ اَلدِّينِ أَبُو اَلْقَاسِمِ فِي اَلدَّرسِ: لاَ يُرَدُّ إِلاَّ بِالْخِيَارِ، وَ هُوَ يُنَافِي

چند مسأله

[۱] مسألهٔ نخست: اگر پیش از آنکه مشتری حیوان را تحویل بگیرد و یا در زمان خیار، عیبی در آن حادث شود، مشتری می‌تواند آن را پس دهد و یا ارش بگیرد. و این حکم در مورد غیر حیوان نیز صادق است.

[۲] مسألهٔ دوم: اگر در زمان خیار، از غیر ناحیهٔ مشتری عیبی [در حیوان] حادث شود، مشتری می‌تواند با اصل خیار، آن را رد کند، [زیرا عیب پدید آمده در اینجا مانع از اعمال خیار نیست؛ چرا که این عیب در ضمان بایع است]، و اقرب آن است که مشتری می‌تواند به واسطهٔ حدوث عیب نیز آن را ردّ کند، [زیرا این عیب، مضمون بر بایع است.] و فایده در آنجا روشن می‌شود که مشتری خیار اصلی و خیار شرط را ساقط کرده باشد، [زیرا در این صورت اگر بگوییم عیب حادث شده به تنهایی مجوز ردّ است، مشتری می‌تواند آن را ردّ کند، اما اگر بگوییم مجوز ردّ نیست، مشتری نمی‌تواند آن را ردّ کند.]

[۳] فاضل نجم الدین ابوالقاسم [مشهور به محقق حلی] در درس گفته است: «مشتری تنها به واسطهٔ خیار می‌تواند حیوان را ردّ کند.» اما این فتوا با آنچه محقق حلی در کتاب شرایع گفته است، منافات دارد. چه او در شرایع گفته است که عیبهایی

حُكْمُهُ فِي ٱلشَّرَائِعِ، بِأَنَّ ٱلْحَدَثَ فِي ٱلثَّلاَثَةِ مِنْ مَالِ ٱلْبَائِعِ مَعَ حُكْمِهِ بِعَدَمِ ٱلأَرْشِ فِيْهِ.

[٤] ٱلثَّالِثَةُ: لَوْ ظَهَرَتِ ٱلأَمَةُ مُسْتَحَقَّةً فَأُغْرِمَ ٱلْوَاطِيءُ ٱلعُشْرَ أَوْ نِصْفَهُ أَوْ مَهْرَ ٱلْمِثْلِ وَ ٱلأُجْرَةَ، وَ قِيْمَةُ ٱلْوَلَدِ يَرْجِعُ بِهَا عَلَى ٱلْبَائِعِ مَعَ جَهْلِهِ.

[٥] ٱلرَّابِعَةُ : لَوْ ٱخْتَلَفَ مَوْلَى مَأْذُونٍ فِي عَبْدٍ أَعْتَقَهُ ٱلْمَأْذُونُ عَنِ ٱلْغَيْرِ وَ لاَ بَيِّنَةَ حَلَفَ

که در سه روز [اولِ بیع در حیوان حادث می‌شود] از مالِ بایع است، [و بایع ضامن آن می‌باشد] و از سوی دیگر [بلافاصله پس از آن] گفته است: ارشی در آن نیست. [یعنی در صورت حدوث عیب در سه روز اول بیع، مشتری نمی‌تواند از فروشنده ارش بگیرد، و بنابر این تنها راه جبران خسارتِ مشتری، پس دادن حیوان است، و اگر این حق را هم نداشته باشد، مضمون بودن عیب حادث بی‌معنا خواهد بود.]

[۴] **مسألۀ سوم:** اگر معلوم شود که کنیزِ [خریداری شده] ملکِ دیگری بوده است [و فروشنده حق فروختن او را نداشته است] و آنگاه مشتری که با کنیز نزدیکی کرده است، یک دهم [در صورت باکره بودن کنیز] و یا یک بیستم [در صورت ثیبه بودن او] و یا مهرالمثل و نیز اجرت [منافعی که از او استیفا کرده و یا فوت شده است] و قیمت فرزند [ی که به واسطۀ نزدیکی او با کنیز، نطفه‌اش منعقد شده] را به مالک حقیقی پرداخت کند، می‌تواند در صورت جهل [به اینکه کنیز ملک دیگری بوده است] به فروشنده رجوع کند.

[۵] **مسألۀ چهارم:** [فرض این مسأله به این صورت است که: مولایی به بندۀ خود اذن می‌دهد که برای او و برای دیگران خرید و فروش وتجارت کند، و آنگاه کسی به این بندۀ مأذون پولی می‌دهد که با آن بنده‌ای را بخرد و آزادش کند، و با بقیۀ آن مال از جانب او حج کند؛ آنگاه بندۀ مأذون پدر خودش را که بندۀ مولای دیگری بوده است، می‌خرد و آزاد می‌کند، و بقیۀ مال را به او می‌دهد تا از طرف صاحب مال حج رود، آنگاه صاحب مال می‌میرد و اموال او به ورثه منتقل می‌شود، و در اینجا میان مولای

ٱلْمَوْلَىٰ، وَلاَ فَرْقَ بَيْنَ كَوْنِهِ أَباً لِلْمَأْذُونِ أَوْ لاَ وَلاَ دَعْوَى مَوْلَى ٱلأَبِ شِرَاؤَهُ مِنْ مَالِهِ وَ عَدَمِهِ وَلاَ بَيْنَ ٱسْتِئْجَارِهِ عَلَىٰ حَجٍّ وَ عَدَمِهِ.

[٦] ٱلْخَامِسَةُ: لَوْ تَنَازَعَ ٱلْمَأْذُونَانِ بَعْدَ شِرَاءِ كُلٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ فِي ٱلسَّبْقِ وَ لاَ بَيِّنَهَ قِيْلَ: يُقْرَعُ، وَ قِيْلَ: تُمْسَحُ ٱلطَّرِيْقُ. وَ لَوْ أُجِيْزَ عَقْدُهُمَا فَلا إِشْكَالَ، وَ لَوْ تَقَدَّمَ ٱلْعَقْدُ مِنْ أَحَدِهِمَا صَحَّ خَاصَّةً إِلاَّ مَعَ إِجَازَةِ ٱلآخَرِ.

بندهٔ مأذون و دیگران اختلاف می‌شود و هر کدام ادعا می‌کند که بندهٔ آزاد شده، از مال او خریداری شده است. در این فرض است که شهید﵀ می‌گوید:] اگر مولای عبد مأذون [با دیگران] در مورد بنده‌ای که عبد مأذون او را [خریده و] از طرف دیگری آزاد کرده است، اختلاف کنند، و بینه‌ای در کار نباشد، مولای عبد مأذون قسم می‌خورد [و آن بنده، مملوک او محسوب می‌شود.] و در این حکم فرقی نیست میان آنکه آن بنده، پدر عبد مأذون باشد یا پدر او نباشد، و نیز میان آنکه مولای پدر، مدعی خریدن آن بنده از مال او باشد، یا آنکه این ادعا را نداشته باشد [بلکه بگوید: اساساً او را نفروخته است]، و نیز میان آنکه عبد مأذون او را برای انجام حج اجاره کرده باشد یا نکرده باشد.

[۶] **مسألهٔ پنجم:** اگر دو بنده‌ای که هر دو اذن در تجارت دارند، یکدیگر را [از مولای او] بخرند، و آنگاه در اینکه کدام یک زودتر دیگری را خریده است [و در نتیجه معامله‌اش صحیح و نافذ بوده] با هم نزاع کنند، و بینه‌ای نداشته باشند، برخی گفته‌اند: میان آنها قرعه می‌کشند؛ و برخی دیگر گفته‌اند: مسافتی که هر کدام [برای رفتن به سوی مولای دیگری برای خریدن مملوک او طی کرده،] اندازه‌گیری می‌شود، [و به نفع کسی که راهش نزدیک‌تر است، حکم می‌شود.] و اگر عقد هر دوی آنها اجازه شود، [هر دو عقد صحیح خواهد بود، و] اشکالی بوجود نمی‌آید. و اگر عقد یکی مقدم بر دیگری باشد، خصوص همان عقد صحیح خواهد بود، [بدون توقف بر اجازهٔ مالک] مگر آنکه دیگری نیز اجازه دهد [که در این صورت بیع دوم نیز صحیح خواهد بود.]

[۷] اَلسَّادِسَةُ: اَلأَمَةُ الْمَسْرُوقَةُ مِنْ أَرْضِ الصُّلْحِ لاَ يَجُوزُ شِرَاؤُهَا، فَلَوِ اشْتَرَاهَا جَاهِلاً رَدَّهَا وَ اسْتَعَادَ ثَمَنَهَا وَ لَوْ لَمْ يَجِدْ الثَّمَنَ ضَاعَ، وَ قِيْلَ: تَسْعَىٰ فِيْهِ.

[۸] اَلسَّابِعَةُ: لاَ يَجُوزُ بَيْعُ عَبْدٍ مِنْ عَبْدَيْنِ وَلاَ عَبِيْدٍ، وَ يَجُوزُ شِرَاؤُهُ مَوْصُوفاً سَلَماً وَ الأَقْرَبُ جَوَازُهُ حَالاً، فَلَوْ دَفَعَ إِلَيْهِ عَبْدَيْنِ لِلتَّخَيُّرِ فَأَبَقَ أَحَدُهُمَا بُنِيَ عَلَى ضَمَانِ الْمَقْبُوضِ بِالسَّوْمِ.

[۹] وَ الْمَرْوِيُّ: انْحِصَارُ حَقِّهِ فِيْهِمَا، وَ عَدَمُ ضَمَانِهِ عَلَى الْمُشْتَرِي فَيَنْفَسِخُ نِصْفَ الْمَبِيْعِ

---

[۷] مسألهٔ ششم: خریدن کنیزی که از زمین صلح دزدیده شده، جایز نیست. و اگر کسی با جهل [به دزدی بودن کنیز و یا جهل به حکم مسأله] او را بخرد، باید آن را بازگرداند و ثمن را پس بگیرد، و در صورت نیافتن ثمن آن، پولش از بین رفته است. و برخی گفته‌اند: کنیز کسب و کار می‌کند و ثمن پرداخت شده را تهیه می‌کند.

[۸] مسألهٔ هفتم: فروختن یک بنده از دو و یا چند بنده [بدون مشخص کردن آن] جایز نیست. اما می‌توان بنده را به صورت سَلَم با تعیین اوصاف آن خریداری کرد؛ و بنابر قول نزدیک‌تر به صواب، خریدن بنده [با وصف] به صورت نقد نیز صحیح است. پس [اگر بنده‌ای را بدین نحو بفروشد و] دو بنده را به مشتری تحویل دهد تا یکی آنها را برگزیند، و آنگاه یکی از آنها فرار کند، مسألهٔ ضمان او مبتنی بر ضمان و عدم ضمان کالایی است که مشتری برای خرید، گرفته است. [و این مسأله به ضمان و عدم ضمان مقبوض بالسوم معروف است. بدین شرح که هر گاه کسی کالایی را برای خریداری بگیرد و قبل از خریدن آن، کالا در دست او بدون افراط و تفریط تلف شود، برخی گفته‌اند او ضامن است، و برخی دیگر گفته‌اند او ضامن نیست.]

[۹] اما در روایت آمده است که حق مشتری [به صورت مشاع] منحصر در این دو بنده است، و مشتری ضامن بنده‌ای که گریخته نیست. و بنا بر این، معامله نسبت به نیمی از مبیع فسخ می‌شود [زیرا بنده‌ای که فرار کرده، در حکم کالای تلف شده است

وَ يَرْجِعُ بِنِصْفِ ٱلثَّمَنِ عَلَى ٱلْبَائِعِ وَ يَكُونُ ٱلْبَاقِي بَيْنَهُمَا إِلاَّ أَنْ يَجِدَ ٱلآبِقَ يَوْماً فَيَتَخَيَّرَ.

[۱۰] وَ فِي ٱنْسِحَابِهِ فِي ٱلزِّيَادَةِ عَلَى ٱثْنَيْنِ إِنْ قُلْنَا بِهِ تَرَدُّدٌ، وَكَذَا لَوْكَانَ ٱلْمَبِيعُ غَيْرَ عَبْدٍ كَأَمَةٍ بَلْ أَيَّةَ عَيْنٍ كَانَتْ.

اَلْفَصْلُ ٱلرَّابِعُ: فِي ٱلثِّمَار

[۱۱] وَ لاَ يَجُوزُ بَيْعُ ٱلثَّمَرَةِ قَبْلَ ظُهُورِهَا عَاماً وَ لاَ أَزْيَدَ عَلَى ٱلأَصَحِّ، وَ يَجُوزُ بَعْدَ بَدْءِ صَلاَحِهَا، وَ فِي جَوَازِ قَبْلِهِ بَعْدَ ٱلظُّهُورِ خِلاَفٌ أَقْرَبُهُ ٱلْكَرَاهِيَةُ، وَ تَزُولُ بِالضَّمِيمَةِ أَوْ بِشَرْطِ ٱلْقَطْعِ أَو بَيْعِهَا مَعَ ٱلأُصُولِ.

و معامله در آن باطل است] و مشتری نیمی از ثمن را [به عنوان ثمن جزء تلف شده] از فروشنده پس می‌گیرد، و بندهٔ دیگر میان آنها مشترک خواهد بود، مگر آنکه بندهٔ گریخته را روزی بیابد، که در این صورت [مشتری هر کدام راکه بخواهد] انتخاب می‌کند.

[۱۰] در صورت عمل به روایت فوق، آیا حکم آن در موردی که بیش از دو بنده به مشتری تحویل داده می‌شود، [و آنگاه برخی از آنان فرار می‌کند] جریان می‌یابد یا نه؟ تردید است. و همچنین در اینکه آیا حکم روایت موردی راکه مبیع، بنده نباشد، مثلاً کنیز باشد یا هر کالای دیگری باشد، شامل می‌شود یا نه؟ تردید است.

فصل چهارم: میوه‌ها

[۱۱] فروختن میوه پیش از ظهور و آشکار شدن آن [و لو به این صورت که شکوفه‌هایش درآید] به طور یک ساله و یا بیش از آن، بنابر قول صحیح‌تر، جایز نیست. و فروختن آن پس از بدو صلاح [یعنی پدید آمدن صلاحیت میوه] جایز است. و در اینکه فروش آن پس از ظهور ثمره و پیش از بدو صلاح جایز است یا نه؟ میان فقها اختلاف است، و قول نزدیک‌تر به صواب، [جواز و] کراهت آن است. و اگر چیزی را [که فروختن آن به تنها صحیح است] به میوه‌ها ضمیمه کند، یا چیدن آن را شرط کند، و یا میوه‌ها را همراه با درختان بفروشد، کراهت برطرف می‌شود.

[۱۲] وَبَدْءُ ٱلصَّلاَحِ ٱحْمِرَارُ ٱلتَّمْرِ أَوِ ٱصْفِرَارُهُ وَ ٱنْعِقَادُ ثَمَرَةِ غَيْرِهِ وَ إِنْ كَانَتْ فِي كِمَامٍ.

[۱۳] وَ يَجُوزُ بَيْعُ ٱلْخُضَرِ بَعْدَ ٱنْعِقَادِهَا لَقْطَةً وَ لَقَطَاتٍ مُعَيَّنَةً كَمَا يَجُوزُ شِرَاءُ ٱلثَّمَرَةِ ٱلظَّاهِرَةِ وَ مَا يَتَجَدَّدُ فِي تِلْكَ ٱلسَّنَةِ أَوْ فِي غَيْرِهَا، وَ يُرْجَعُ فِي ٱللُّقْطَةِ إِلَى ٱلْعُرْفِ وَ لَوِ ٱمْتَزَجَتْ ٱلثَّانِيَةُ تَخَيَّرَ ٱلْمُشْتَرِي بَيْنَ ٱلْفَسْخِ وَ ٱلشَّرِكَةِ، وَ لَوِ ٱخْتَارَ ٱلإِمْضَاءَ فَهَلْ لِلبَائِعِ ٱلْفَسْخُ لِعَيْبِ ٱلشَّرِكَةِ نَظَرٌ أَقْرَبُهُ ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ تَأَخَّرَ ٱلْقَطْعُ بِسَبَبِهِ، وَ حِينَئِذٍ لَوْ كَانَ ٱلإِخْتِلاَطُ بِتَفْرِيطِ ٱلْمُشْتَرِي مَعَ تَمْكِينِ ٱلْبَائِعِ وَ قَبْضِ ٱلْمُشْتَرِي أَمْكَنَ عَدَمُ ٱلْخِيَارِ، وَ لَوْ قِيلَ: بِأَنَّ ٱلاِخْتِلاَطَ إِنْ كَانَ قَبْلَ ٱلْقَبْضِ تَخَيَّرَ ٱلْمُشْتَرِي وَ إِنْ كَانَ بَعْدَهُ فَلاَ خِيَارَ لِأَحَدِهِمَا، كَانَ قَوِيّاً.

---

[۱۲] بدوّ صلاح در خرما سرخ شدن یا زرد شدن آن است، و در میوه‌های دیگر، هنگام بسته شدن میوه است، اگرچه در غلاف باشد.

[۱۳] فروختن سبزیها پس از بسته شدن آن، به یک چین یا چند چین معین جایز است؛ چنانکه خریدن میوهٔ آشکار شده و میوه‌هایی که در آن سال یا غیر آن پدید می‌آید، جایز است. و در چین سبزیها به عرف مراجعه می‌شود.

اگر چین دوم با چین اول مخلوط شود، مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند و می‌تواند با فروشنده شریک شود. و در صورت امضا کردن معامله، در اینکه آیا فروشنده به واسطهٔ عیب شرکت، حق فسخ دارد یا ندارد، نظر و تأمل است. و اقرب آن است که اگر او باعث به تأخیر افتادن چیدن سبزی نشده باشد، چنین حقی دارد. و در این صورت، اگر مخلوط شدن به واسطهٔ تفریط مشتری باشد، با آنکه فروشنده او را قادر بر قبض کرده و مشتری نیز آن را قبض کرده است، ممکن است مشتری خیار فسخ نداشته باشد. و این قول، قوّت دارد که بگوییم: اگر مخلوط شدنِ چیدن اول و دوم، قبل از قبض مشتری باشد، مشتری [میان فسخ و شرکت] مخیر خواهد بود؛ و اگر پس از قبض باشد، نه فروشنده خیار دارد و نه مشتری.

[١٤] وَ كَذَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا يُخْرَطُ كَالْحِنَّاءِ وَ آلتُّوتِ خَرْطَةً وَ خَرَطَاتٍ، وَ مَا يُجَزُّ كَالرَّطْبَةِ وَ آلْبَقْلِ جَزَّةً وَ جَزَّاتٍ.

[١٥] وَ لاَ تَدْخُلُ آلثَّمَرَةُ فِي بَيْعِ آلأُصُولِ إلاَّ فِي آلنَّخْلِ بِشَرْطِ عَدَمِ آلتَّأْبِيْرِ.

[١٦] وَ يَجُوزُ آسْتِثْنَاءُ ثَمَرَةِ شَجَرَةٍ مُعَيَّنَةٍ أَوْ شَجَرَاتٍ وَ جُزْءٍ مُشَاعٍ وَ أَرْطَالٍ مَعْلُومَةٍ وَ فِي هَذَيْنِ يَسْقُطُ فِي آلثُّنْيَا لَوْ خَاسَتْ الثَّمَرَةُ بِخِلاَفِ آلْمُعَيَّنِ.

مَسَائِلُ

[١٧] الأُولىٰ: لاَ يَجُوزُ بَيْعُ آلثَّمَرَةِ بِجِنْسِهَا عَلَىٰ أُصُولِهَا نَخْلاً كَانَ أَوْ غَيْرَهُ وَ تُسَمَّىٰ فِي

---

[۱۴] همچنین فروختن چیزهایی که [برگ آنها با دست کشیدن کنده می‌شود، و به اصطلاح] دست کشیدنی است، مانند حنا و توت، به یک دست کشیدن یا چند دست کشیدن جایز است. و نیز فروختن چیزهایی که بریدنی است، مانند یونجه و سبزی خوردنی، به یک بریدن و چند بریدن جایز است.

[۱۵] اگر درختان باغ را بفروشد، شامل میوه‌های آن نمی‌شود، مگر در مورد درخت خرما در صورتی که تلقیح نشده باشد.

[۱۶] استثنا کردن میوهٔ یک درخت معین یا چند درخت معین یا جزء مشاع [مانند یک دهم] و یا چند رطل معین از میوه‌های باغ جایزاست. و در این دو مورد اخیر [یعنی استثنای جزء مشاع و چند رطل معین]، اگر میوه فاسد شود، از مقدار استثنا شده [به نسبت آن] کم می‌شود، [مثلاً اگر نیمی از میوه‌ها خراب شود، نیمی از مقدار استثنا شده به خریدار داده می‌شود]، بر خلاف آنجا که میوهٔ یک یا چند درخت معین استثنا می‌شود.

چند مسأله

[۱۷] **مسألهٔ نخست:** فروختن میوه‌ای که هنوز بر روی درخت است [و چیده نشده است] به جنس آن جایز نیست، خواه خرما باشد یا غیر خرما، [مانند آنکه انگوری که

اَلنَّخْلِ مُزَابَنَةً وَ لاَ اَلسُّنْبُلِ بِحَبٍّ مِنْهُ أَوْ مِنْ غَيْرِهِ مِنْ جِنْسِهِ وَ تُسَمَّىٰ مُحَاقَلَةً إِلاَّ اَلْعَرِيَّةِ بِخَرْصِهَا تَمْراً مِنْ غَيْرِهَا.

[۱۸] اَلثَّانِيَةُ: وَ يَجُوزُ بَيْعُ اَلزَّرْعِ قَائِماً وَ حَصِيْداً وَ قَصِيْلاً، فَلَوْ لَمْ يَفْصِلْهُ اَلْمُشْتَرِي فَلِلْبَائِعِ فَصْلُهُ وَ لَهُ اَلْمُطَالَبَةُ بِأُجْرَةِ أَرْضِهِ.

[۱۹] اَلثَّالِثَةُ: يَجُوزُ أَنْ يَتَقَبَّلَ أَحَدُ اَلشَّرِيكَيْنِ بِحِصَّةِ صَاحِبِهِ مِنَ اَلثَّمَرَةِ وَ لاَ يَكُونُ بَيْعاً وَ يَلْزَمُ بِشَرْطِ اَلسَّلاَمَةِ.

بر روی درخت است، به مقداری از انگور از خود آن یا از درخت دیگر بفروشد.] و این معامله را در مورد خرما بیع مزابنه می‌نامند.

فروختن سنبله به دانهٔ همان یا دانهٔ غیر آن در صورتی که از همان جنس باشد، جایز نیست، [مانند آنکه سنبلهٔ گندم را به مقداری گندم از همان سنبله یا از غیر آن بفروشد] و چنین معامله‌ای نزد فقها محاقله نامیده می‌شود، مگر عریه که می‌توان خرمای آن را به تخمین در برابر خرمای غیر آن، خرید. [عریه درخت خرمایی است که در خانه یا بوستان شخص قرار دارد، و صاحبِ خانه یا بوستان می‌تواند خرمای آن را که بر درخت است بوسیلهٔ تخمین از غیر آن درخت خریداری کند.]

[۱۸] **مسألهٔ دوم:** فروش کشت به صورت درو نشده، و به صورت درو شده جایز است، و نیز مالک می‌تواند آن را به شرط آنکه مشتری آن را هنگامی که سبز است قطع کند، بفروشد؛ و در این صورت اگر مشتری آن را قطع نکند، بایع می‌تواند این کار را انجام دهد، و می‌تواند مزد زمین خود را [برای مدتی که از زمان امکان بریدن علفها گذشته است] از مشتری مطالبه کند.

[۱۹] **مسألهٔ سوّم:** هر یک از دو شریک می‌تواند سهم شریک خود از میوه را [در برابر مقدار معلوم و مشخصی] قبول کند، و این معامله، بیع نیست [بلکه یک معاملهٔ مستقلی است]؛ و در صورت سالم بودن میوه‌ها، این معامله لازم خواهد بود.

[۲۰] اَلرَّابِعَةُ: يَجُوزُ اَلأَكْلُ مِمَّا يَمُرُّ بِهِ مِنْ ثَمَرَةِ اَلنَّخْلِ وَ اَلْفَوَاكِهِ وَ اَلزَّرْعِ بِشَرْطِ عَدَمِ اَلْقَصْدِ وَ عَدَمِ اَلإِفْسَادِ، وَلاَ يَجُوزُ أَنْ يَحْمِلَ وَ تَرْكُهُ بِالْكُلِّيَّةِ أَوْلَى.

اَلْفَصْلُ اَلْخَامِسُ: فِي اَلصَّرْفِ

[۲۱] وَ هُوَ بَيْعُ اَلْأَثْمَانِ بِمِثْلِهَا.

[۲۲] وَ يُشْتَرَطُ فِيْهِ اَلتَّقَابُضُ فِي اَلْمَجْلِسِ أَوِ اَصْطِحَابُهُمَا إِلَى اَلْقَبْضِ أَوْ رِضَاهُ بِمَا فِي ذِمَّتِهِ قَبْضاً بِوَكَالَتِهِ فِي اَلْقَبْضِ فِيْمَا إِذَا اَشْتَرَى بِمَا فِي ذِمَّتِهِ نَقْداً آخَرَ.

[۲۳] وَ لَوْ قَبَضَ اَلْبَعْضَ صَحَّ فِيْهِ وَ تَخَيَّرَا إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْ أَحَدِهِمَا تَفْرِيْطٌ.

---

[۲۰] **مسألهٔ چهارم:** عابر می‌تواند از خرما و میوه‌ها و کشتی که بر سر راهش قرار دارد، تناول کند، مشروط بر آنکه عبورش به قصد خوردن از آنها نباشد، و درختان میوه و زراعت را فاسد نکند. و حق ندارد چیزی از آن را همراه خود ببرد؛ و بهتر آن است که از خوردن آن به طور کلی صرف نظر کند.

فصل پنجم: صرف

[۲۱] صرف عبارت است از فروختن ثمنها [یعنی طلا و نقره] به مثل آن.

[۲۲] بیع صرف مشروط به آن است که ثمن و مبیع در مجلس معامله به قبض طرفین درآید، یا آنکه خریدار و فروشنده تا هنگام قبض همراه با هم باشند [اگر چه از مجلس عقد بیرون رفته باشند]، یا هنگامی که مشتری از کسی طلبکار است آنچه را در ذمهٔ بایع است، در برابر نقد دیگری بخرد و او را وکیل کند که آن را در ذمهٔ خود قبض کند. [مثلاً اگر حسن از علی پنج دینار طلبکار است، از او پنجاه درهم را در برابر پنج دینار بخرد، و فروشنده را وکیل کند که آن را در ذمهٔ خود قبض کند، و نتیجه‌اش این‌است که علی به جای پنج‌دینار، پنجاه‌درهم به‌حسن بدهکار می‌شود.]

[۲۳] اگر قسمتی از ثمن و مبیع تحویل خریدار و مشتری شود، بیع در همان مقدار صحیح است؛ و در صورتی که از سوی هیچکدام کوتاهی نشده باشد، هر دو [در فسخ بیع و اجازهٔ آن] مخیر خواهند بود.

[۲٤] وَ لاَ بُدَّ مِنْ قَبْضِ ٱلْوَكِيْلِ فِي مَجْلِسِ ٱلْعَقْدِ قَبْلَ تَفَرُّقِ ٱلْمُتَعَاقِدَيْنِ، وَ لَوْكَانَ وَكِيْلاً فِي ٱلصَّرْفِ فَالْمُعْتَبَرُ مُفَارَقَتُهُ.

[۲٥] وَ لاَ يَجُوزُ ٱلتَّفَاضُلُ فِي ٱلْجِنْسِ ٱلْوَاحِدِ وَ إِنْ كَانَ أَحَدُهُمَا مَكْسُوراً أَوْ رَدِيْئاً.

[۲٦] وَ تُرَابُ مَعْدَنِ أَحَدِهِمَا يُبَاعُ بِالآخَرِ أَوْ بِجِنْسٍ غَيْرِهِمَا وَ تُرَابَاهُمَا يُبَاعَانِ بِهِمَا.

[۲۷] وَ لاَ عِبْرَةَ بِاليَسِيْرِ مِنَ ٱلذَّهَبِ فِي ٱلنُّحَاسِ وَ ٱلْيَسِيْرِ مِنَ ٱلْفِضَّةِ فِي ٱلرَّصَاصِ فَلاَ يُمْنَعُ مِنْ صِحَّةِ ٱلْبَيْعِ بِذَلِكَ ٱلْجِنْسِ.

[۲۸] وَ قِيْلَ: وَ يَجُوزُ ٱشْتِرَاطُ صِيَاغَةِ خَاتَمٍ فِي شِرَاءِ دِرْهَمٍ بِدِرْهَمٍ لِلرِّوَايَةِ، وَ هِيَ غَيْرُ

---

[۲۴] کسی که وکیل در قبض است، باید آن را در مجلس عقد و پیش از متفرق شدن طرفین عقد، تحویل بگیرد. و اگر وکیل در بیع صرف باشد، جدا شدن خود او معتبر می‌باشد، [نه مالک.]

[۲۵] اگر ثمن و مبیع هر دو از یک جنس است [مثلاً هر دو طلا و یا هر دو نقره است] نباید مقدار یکی بیش از دیگری باشد، اگرچه یکی از آنها شکسته و یا نامرغوب باشد.

[۲۶] فروختن خاک معدن طلا به نقره و فروختن خاک معدن نقره به طلا جایز است، همچنین خاک معدن طلا و نقره را می‌توان به غیر طلا و نقره فروخت. و فروختن خاک معدن طلا و نقره [همراه با هم] به طلا و نقره جایز است.

[۲۷] وجود مقدار اندکی طلا در مس و مقدار اندکی نقره در سرب، مهم نیست، و مانع از صحت فروختن مس به طلا و سرب به نقره نمی‌شود.

[۲۸] برخی گفته‌اند: در فروش یک درهم به یک درهم می‌توان ساختن یک انگشتر را شرط کرد، به خاطر روایتی که در این باره وارد شده است. [این روایت را ابوالصباح کنانی از امام صادق(ع) نقل کرده است. او می‌گوید از امام(ع) دربارهٔ مردی

صَرِيْحَةٍ فِي ٱلْمَطْلُوبِ مَعَ مُخَالَفَتِهَا لِلْأَصْلِ.

[۲۹] وَ ٱلْأَوانِي ٱلْمَصُوغَةُ مِنَ ٱلنَّقْدَيْنِ إِذَا بِيْعَتْ بِهِمَا جَازَ وَ إِنْ بِيْعَتْ بِأَحَدِهِمَا ٱشْتُرِطَ زِيَادَتُهُ عَلَىٰ جِنْسِهِ وَ تَكْفِي غَلَبَةُ ٱلظَّنِّ.

[۳۰] وَ حِلْيَةُ ٱلسَّيْفِ وَ ٱلْمَرْكَبِ يُعْتَبَرُ فِيْهِمَا ٱلْعِلْمُ إِنْ أُرِيْدَ بَيْعُهُمَا بِجِنْسِهِمَا فَإِنْ تَعَذَّرَ كَفَى ٱلظَّنُّ ٱلْغَالِبُ بِزِيَادَةِ ٱلثَّمَنِ عَلَيْهَا.

سؤال شد که به زرگر می‌گوید: این انگشتر را برای من بساز و من در برابر آن یک درهم مغشوش می‌گیرم و یک درهم خالص به تو می‌دهم. حضرت در پاسخ فرمود: اشکالی ندارد.] اما این روایت صراحت در مطلوب ندارد [زیرا احتمال دارد ساختن انگشت در برابر نقیصه‌ای باشد که در درهم مغشوش وجود دارد و بنابراین زیادتی در کار نخواهد بود.] علاوه بر آنکه روایت خلاف اصل است.

[۲۹] فروش ظرفهایی که از طلا و نقره ساخته شده در برابر طلا و نقره [با هم] جایز است، و اگر در برابر یکی از آن دو فروخته شود، باید مقدار آن طلا یا نقره بیش از مقدار طلا یا نقره‌ای باشد که در ظرف بکار رفته است. [مثلاً اگر ظرف را به طلا بفروشد، مقدار آن طلا، باید بیش از طلایی باشد که در ظرف بکار رفته است، و همچنین اگر آن را به نقره بفروشد.] و غلبهٔ ظن کفایت می‌کند [و لازم نیست یقین داشته باشیم به زیادتی آن.]

[۳۰] اگر کسی بخواهد زیور شمشیر و مرکب را با چیزی از همان جنس معامله کند، باید علم به مقدار آن داشته باشد، و در صورت تعذر علم، کافی است ظن غالب به زاید بودن ثمن بر آن داشته باشد. [مثلاً اگر بخواهد شمشیری راکه با طلا زیور شده به طلا بفروشد، باید بداند که مقدار طلایی که در شمشیر به کار رفته چه اندازه است، و طلایی که به عنوان ثمن اخذ می‌کند، باید بیش از آن باشد، تا مقدار زاید آن در برابر خود شمشیر واقع شود.]

[۳۱] وَ لَوْ بَاعَهُ بِنِصْفِ دِيْنَارٍ فَشِقٌّ إِلاَّ أَنْ يُرَادَ صَحِيْحٌ عُرْفاً أَوْ نُطْقاً وَ كَذَا نِصْفُ دِرْهَمٍ.

[۳۲] وَ حُكْمُ تُرَابِ ٱلذَّهَبِ وَ ٱلْفِضَّةِ عِنْدَ ٱلصِّيَاغَةِ حُكْمُ ٱلْمَعْدَنِ وَ تَجِبُ ٱلصَّدَقَةُ بِهِ مَعَ جَهْلِ أَرْبَابِهِ، وَ ٱلأَقْرَبُ ٱلضَّمَانُ لَوْ ظَهَرُوا وَ لَمْ يَرْضَوْا بِهَا، وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ مَعْلُوماً وَجَبَ ٱلْخُرُوجُ مِنْ حَقِّهِ.

خَاتِمَةٌ

[۳۳] ٱلدَّرَاهِمُ وَ ٱلدَّنَانِيْرُ يَتَعَيَّنَانِ بِالتَّعْيِيْنِ فِي ٱلصَّرْفِ وَ غَيْرِهِ، فَلَوْ ظَهَرَ عَيْبٌ فِي ٱلْمُعَيَّنِ

---

[۳۱] اگر کسی کالای خود را به نصف دینار بفروشد، ثمن، نصف کامل مشاع خواهد بود، [زیرا نصف حقیقت در همین است] مگر آنکه مقصود او عرفاً نصف صحیح [یعنی سکهٔ نیم دیناری] باشد [مانند آنکه نیم دیناری ضرب شده در آنجا باشد به گونه‌ای که اطلاق لفظ انصراف به آن داشته باشد]، و یا خودش به آن تصریح کند. همین سخن دربارهٔ نصف درهم نیز می‌آید.

[۳۲] خاک طلا و نقره‌ای که نزد زرگر فراهم می‌شود، حکمش همان حکم معدن است. [و بنابر این فروختن خاک طلا به نقره و فروختن خاک نقره به طلا و فروختن هر دو با هم به طلا و نقره صحیح است.] و در صورتی که زرگر صاحب آن را نشناسد، باید آن را صدقه دهد. و در صورتی که صاحبان آن پیدا شوند و به صدقه رضایت ندهند، نزدیک به صواب آن است که زرگر ضامن می‌باشد. و اگر برخی از آنان را بشناسد، زرگر باید حق او را بپردازد.

خاتمه

[۳۳] در بیع صرف و غیر آن، اگر یکی از طرفین درهم یا دینار را مشخص کند [و مثلاً بگوید: این لباس را به این درهمی که در دست دارم خریدم، یا به آن درهمی که در دست تو است فروختم،] همان درهم یا دینار مشخص شده، تعیّن پیدا می‌کند [و باید همان را بدهد، یا بگیرد.] و اگر در درهمها و دینارهای تعیین شده عیبی از غیر جنس

مِنْ غَيْرِ جِنْسِهِ بَطَلَ فِيْهِ، فَإنْ كَانَ بِإزَائِهِ مُجَانِسُهُ بَطَلَ ٱلْبَيْعُ مِنْ أَصْلِهِ كَدَرَاهِمَ بِدَرَاهِمَ، وَ إنْ كَانَ مُخَالِفاً صَحَّ فِي ٱلسَّلِيْمِ وَ مَا قَابَلَهُ. وَ يَجُوزُ ٱلْفَسْخُ مَعَ ٱلْجَهْلِ.

[٣٤] وَ لَوْ كَانَ ٱلْعَيْبُ مِن ٱلْجِنْسِ وَكَانَ بِإزَائِهِ مُجَانِسٌ فَلَهُ ٱلرَّدُّ بِغَيْرِ أَرْشٍ، وَ فِي ٱلْمُخَالِفِ إنْ كَانَ صَرْفاً فَلَهُ ٱلأَرْشُ فِي ٱلْمَجْلِسِ وَ ٱلرَّدُّ وَ بَعْدَ ٱلتَّفَرُّقِ لَهُ ٱلرَّدُّ، وَ لاَ يَجُوزُ أَخْذُ ٱلأَرْشِ مِنَ ٱلنَّقْدَيْنِ وَ لَوْ أَخَذَ مِنْ غَيْرِهِمَا قِيْلَ: جَازَ.

[٣٥] وَ لَوْ كَانَ فِي غَيْرِ صَرْفٍ فَلا شَكَّ فِي جَوازِ ٱلرَّدِّ و ٱلأَرْشِ مُطْلَقًا.

آن ظاهر شود، [مثلاً در درهم به جای نقره سرب باشد] معامله در آن باطل می‌باشد، و در صورتی که بیع درهم به درهم یا دینار به دینار باشد، بیع از اساس باطل است، اما اگر ثمن و مثمن از یک جنس نباشند، بیع در مورد آن مقدار از درهم یا دینار که سالم است و نسبت به آنچه در مقابل آن قرار گرفته، صحیح خواهد بود. و هر یک از طرفین در صورت جهل به عیب، حق فسخ دارد.

[۳۴] و اگر عیب از همان جنس باشد [مثلاً روشن شود درهم معین شده از جنس نامرغوب است] و در برابر آن، چیزی از همان جنس قرار داشته باشد [مانند بیع درهم به درهم]، کسی که جنس معیوب به او رسیده [خواه بایع باشد و خواه مشتری باشد] می‌تواند آن را پس دهد، امّا [اگر آن را پس ندهد] نمی‌تواند ارش بگیرد. و در صورتی که در برابر معیوب، چیزی از همان جنس نباشد، اگر بیع به صورت صرف باشد، کسی که جنس معیوب به او رسیده می‌تواند در مجلس بیع ارش بگیرد و یا آن را ردّ کند، و پس از متفرق شدن تنها حق ردّ آن را دارد. گرفتن ارش از جنس طلا یا نقره جایز نیست. و از غیر طلا و نقره، برخی گفته‌اند: جایز است.

[۳۵] اگر عیب جنسی در غیر بیع صرف باشد، [مثل آنکه با درهم یا دینار، پارچه و مانند آن بخرد]، به طور قطع مطلقاً می‌تواند آن را ردّ کند و می‌تواند ارش بگیرد.

[۳٦] وَ لَوْ كَانَا غَيْرَ مُعَيَّنَيْنِ فَلَهُ ٱلإِبْدَالُ مَادَامَا فِي ٱلْمَجْلِسِ فِي ٱلصَّرْفِ وَ فِي غَيْرِهِ وَ إِنْ تَفَرَّقَا.

اَلْفَصْلُ ٱلسَّادِسُ: فِي ٱلسَّلَفِ

[۱] وَ يَنْعَقِدُ بِقَوْلِهِ: أَسْلَمْتُ إِلَيْكَ أَوْ أَسْلَفْتُكَ كَذَا فِي كَذَا إِلَىٰ كَذَا، وَ يَقْبَلُ ٱلْمُخَاطَبُ.

[۲] وَ يُشْتَرَطُ فِيْهِ: ذِكْرُ ٱلْجِنْسِ وَ ٱلْوَصْفِ ٱلرَّافِعِ لِلْجَهَالَةِ ٱلَّذِي يَخْتَلِفُ لِأَجْلِهِ ٱلثَّمَنُ ٱخْتِلاَفاً ظَاهِراً وَ لاَ يَبْلُغُ فِيْهِ ٱلْغَايَة.

[۳] وَ ٱلْجَيِّدُ وَ ٱلرَّدِيُّ جَائِزٌ وَ ٱلأَجْوَدُ وَ ٱلأَرْدَىٰ مُمْتَنِعٌ.

[٤] وَكُلُّ مَا لاَ يُضْبَطُ وَصْفُهُ يَمْتَنِعُ ٱلسَّلَمُ فِيْهِ كَاللَّحْمِ وَ ٱلْخُبْزِ وَ ٱلنَّبْلِ ٱلْمَنْحُوتِ

---

[۳۶] اگر درهم و دینار معیوب، تعیین نشده باشد، در بیع صرف تا وقتی که در مجلس هستند، می‌توانند آن را تعویض کنند، و در غیر بیع صرف، حتی اگر متفرق هم شده باشند، می‌توانند آن را تعویض کنند.

فصل ششم: سلف

[۱] [سلف یا سلم به معنای پیش فروش است، و به دیگر سخن بیعی است که در آن ثمن و بها، نقد و حاضر و مبیع در ذمه و مؤجل است.] و با گفتن «از پیش به تو تسلیم کردم فلان مبلغ را در برابر فلان کالا در فلان مدت» معاملهٔ سلف منعقد می‌شود. و مخاطب [که همان فروشنده است] آن را قبول می‌کند.

[۲] در بیع سلف شرط است که جنس و وصفی که جهل را برطرف می‌کند و بیان کنندهٔ ویژگیهایی است که مایهٔ اختلاف بارز بهای کالا می‌گردد، بیان شود[۴۶]، و البته نباید در اینکار افراط شود.

[۳] در بیع سلف می‌توان نیکو بودن یا پست بودن کالا را شرط کرد، اما شرط اینکه کالا، نیکوترین یا پست‌ترین باشد، ممتنع است.

[۴] اجناسی راکه اوصاف آن مضبوط نیست، نمی‌توان پیش‌فروش کرد، مانند گوشت، نان، تیر تراشیده، پوستها، جواهرات و مرواریدهای بزرگ؛ زیرا تعیین و ضبط

وَ ٱلْجُلُودِ وَ الجَوَاهِرِ وَ ٱللَّآلِيءِ ٱلْكِبَارِ لِتَعَذُّرِ ضَبْطِهَا وَتَفَاوُتِ ٱلثَّمنِ فِيْهَا.

[۵] وَ يَجُوزُ فِي ٱلْحُبُوبِ وَ ٱلْفَواكِهِ وَ ٱلْخُضَرِ وَ ٱلشَّحْمِ وَ ٱلطِّيْبِ وَ ٱلْحَيْوَانِ حَتَّىٰ فِي شَاةٍ لَبُونٍ. وَ يَلْزَمُ تَسْلِيْمُ شَاةٍ يُمْكِنُ أَنْ تُحْلَبَ فِي مُقَارِنِ زَمَانِ ٱلتَّسْلِيْمِ وَ لاَ يُشْتَرَطُ أَنْ يَكُونَ ٱللَّبَنُ حَاصِلاً بِالفِعْلِ حِيْنَئِذٍ، فَلَو ٱحْتَلَبَهَا وَ تَسلَّمَهَا ٱجْتَزَأَتْ، أَمَّا ٱلْجَارِيَةُ ٱلْحَامِلُ أَوْ ذَاتِ ٱلْوَلَدِ وَ ٱلشَّاةُ كَذَلِكَ فَالأَقْرَبُ ٱلْمَنْعُ.

[۶] وَ لاَ بُدَّ مِنْ قَبْضِ ٱلثَّمَنِ قَبْلَ ٱلتَّفَرُّقِ أَوِ ٱلْمُحَاسَبَةِ مِنْ دَيْنٍ عَلَيْهِ إِذَا لَمْ يُشْتَرَطْ ذَلِكَ فِي ٱلْعَقْدِ. وَ لَوْ شَرَطَهُ بَطَلَ لِأَنَّهُ بَيْعُ دَيْنٍ بِدَيْنٍ وَ تَقْدِيْرُهُ بِالْكَيْلِ أَوْ بِالْوَزْنِ ٱلْمَعْلُوْمَيْنِ أَوْ بِالْعَدَدِ مَعَ قِلَّةِ ٱلتَّفَاوُتِ وَتَعَيُّنِ ٱلأَجَلِ ٱلْمَحْرُوسِ مِنَ التَّفَاوُتِ، وَ ٱلأَقْرَبُ جَوَازُهُ

اوصاف آن متعذر است، و بهای آن [در انواع و اقسام گوناگون آن] متفاوت است.

[۵] بیع سلم در حبوبات، میوه‌ها، سبزیها، پیه، عطر، حیوان، حتی گوسفند شیرده، جایز است؛ و در صورت اخیر باید گوسفندی را تحویل دهد که نزدیک زمان تسلیم کردن آن بتوان شیرش را دوشید، و لازم نیست، شیر بالفعل در پستان آن موجود باشد. بنابراین، اگر شیر گوسفند را بدوشد و آنگاه آن را تحویل خریدار دهد، کفایت می‌کند. اما نزدیک‌تر به صواب آن است که پیش فروش کنیز باردار یا کنیز دارای فرزند، و نیز گوسفند باردار یا دارای بچه، صحیح نیست.

[۶] در بیع سلف، پیش از متفرق شدن طرفین معامله، باید ثمن به بایع تحویل داده شود، و یا آنکه از دینی که مشتری بر ذمهٔ بایع دارد حساب شود، البته در صورتی که این امر [یعنی به حساب دین گذاشتن ثمن] در عقد بیع شرط نشده باشد؛ اما اگر آن را در عقد بیع شرط کرده باشد، بیع باطل خواهد بود؛ زیرا بیع دین به دین می‌باشد. همچنین در بیع سلف باید مقدار کالا با پیمانهٔ مشخص یا وزن معلوم، و یا با عدد ـ در صورتی که تفاوت میان واحدهای آن اندک باشد ـ تعیین شود. و نیز باید زمانی که از زیادتی و نقصان مصون باشد، معین شود. ونزدیک‌تر به صواب آن است که در صورت

حَالاً مَعَ عُمُومِ ٱلْوُجُودِ عِنْدَ ٱلْعَقْدِ.

[۷] وَلاَ بُدَّ مِنْ كَوْنِهِ عَامَّ ٱلْوُجُودِ عِنْدَ رَأْسِ ٱلأَجَلِ إِذَا شَرَطَ ٱلأَجَلَ وَ ٱلشُّهُورُ تُحْمَلُ عَلَى ٱلْهِلاَلِيَّةِ.

[۸] وَ لَوْ شَرَطَ تَأْجِيلَ بَعْضِ ٱلثَّمَنِ بَطَلَ فِي ٱلْجَمِيعِ، وَ لَوْ شَرَطَ مَوْضِعَ ٱلتَّسْلِيمِ لَزِمَ وَ إِلاَّ ٱقْتَضىٰ مَوْضِعَ ٱلْعَقْدِ.

[۹] وَ يَجُوزُ ٱشْتِرَاطُ السَّائِغِ فِي ٱلْعَقْدِ وَ بَيْعُهُ بَعْدَ حُلُولِهِ عَلَى ٱلْغَرِيْمِ وَ غَيْرِهِ عَلَىٰ كَرَاهِيَةٍ.

[۱۰] وَ إِذَا دَفَعَ فَوْقَ ٱلصِّفَةِ وَجَبَ ٱلْقَبُولُ وَ دُونَهَا لاَ تَجِبُ، وَ لَوْ رَضِيَ بِهِ لَزِمَ.

فراوان بودن کالا در زمان عقد، می‌توان آن را به صورت حالّ و نقدی واقع ساخت.

[۷] کالایی که پیش فروش می‌شود، در صورت تعیین اجل و مدت، باید هنگام فرا رسیدن زمان تحویل آن فراوان باشد. و ماه‌ها بر ماه قمری حمل می‌شود.

[۸] در بیع سلف اگر برای مقداری از ثمن، مدت تعیین کند، معامله به طور کلی باطل می‌شود. و اگر محلّ خاصی برای تحویل کالا در عقد شرط شود، عمل به آن لازم است؛ و در غیر این صورت [اطلاق عقد] مقتضی تسلیم کالا در مکان عقد است.[۴۷]

[۹] در عقد بیع سلم می‌توان امور جایز را شرط کرد [مثل آنکه شرط کند کالا را به مکان معینی ببرد و یا بایع چیزی نزد مشتری به رهن بگذارد و مانند آن.] و نیز مشتری می‌تواند کالای پیش خرید شده را هنگام فرا رسیدن زمان تحویل آن، [قبل از تحویل گرفتن آن] به بدهکار [که همان بایع است] و یا دیگری بفروشد، ولی این کار کراهت دارد.

[۱۰] اگر فروشنده کالایی را تحویل دهد که از صفات بالاتری برخوردار است مشتری باید قبول کند، ولی اگر از صفات پایین‌تری برخوردار باشد، قبول آن واجب نیست؛ و اگر مشتری به همان راضی شود، لازم می‌شود.

[١١] وَ لَوِ ٱنْقَطَعَ عِنْدَ ٱلْحُلُولِ تَخَيَّرَ بَيْنَ ٱلْفَسْخِ وَ ٱلصَّبْرِ.

ٱلْفَصْلُ ٱلسَّابِعُ: فِي أَقْسَامِ ٱلْبَيْعِ

[١٢] بِالنِّسْبَةِ إِلَى ٱلإِخْبَارِ بِالثَّمَنِ وَ عَدَمِهِ وَ هُوَ أَرْبَعَةٌ:

[١٣] أَحَدُهَا: ٱلْمُسَاوَمَةُ.

[١٤] وَ ثَانِيْهَا: ٱلْمُرَابَحَةُ وَ يُشْتَرَطُ فِيْهَا ٱلْعِلْمُ بِقَدْرِ ٱلثَّمَنِ وَ ٱلرِّبْحِ.

[١٥] وَ يَجِبُ عَلَى ٱلْبَائِعِ ٱلصِّدْقُ فَإِنْ لَمْ يُحْدِثْ فِيْهِ زِيَادَةً قَالَ: ٱشْتَرَيْتُهُ أَوْ هُوَ عَلَيَّ أَوْ تَقَوَّمَ بِكَذَا.

[١٦] وَ إِنْ زَادَ بِفِعْلِهِ أَخْبَرَ وَ بِاسْتِئْجَارِهِ ضَمَّهُ فَيَقُولُ: تَقَوَّمَ عَلَيَّ، لاَ ٱشْتَرَيْتُ، إِلاَّ أَنْ يَقُولَ:

---

[۱۱] اگر کالا هنگام رسیدن أجل نایاب شود، مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند و می‌تواند منتظر بماند.

فصل هفتم: اقسام بیع

[۱۲] بیع به اعتبار اخبار به ثمن و عدم اخبار به آن بر چهار قسم است:

[۱۳] **اول:** بیع مساومه. [و آن بیعی است که فروشنده در آن رأس المال و مبلغی را که خود برای خرید آن پرداخت کرده است، بیان نمی‌کند، خواه مشتری آن را بداند و خواه نداند.]

[۱۴] **دوم:** بیع مرابحه. در بیع مرابحه آگاهی از مقدار ثمن و سود شرط است؛ [مثل آنکه فروشنده بگوید من این کتاب را صد تومان خریده‌ام و ده درصد سود می‌گیرم.]

[۱۵] در بیع مرابحه فروشنده باید راست بگوید. پس اگر زیادتی در کالا بوجود نیاورده باشد [و کاری که موجب افزایش بهای آن شده باشد نکرده باشد] می‌گوید: این کالا را به فلان مبلغ خریده‌ام، یا فلان مقدار بر من تمام شده است، یا قیمت آن برای من فلان اندازه شده است.

[۱۶] و در صورتی که به واسطهٔ فعل او افزایش در آن حاصل شده باشد، از آن خبر

أَوِ ٱسْتَأْجَرْتُ بِكَذَا.

[۱۷] وَ إِنْ طَرَأَ عَيْبٌ وَجَبَ ذِكْرُهُ، وَ إِنْ أَخَذَ أَرْشاً أَسْقَطَهُ، وَ لاَ يُقَوِّمُ أَبْعَاضَ ٱلْجُمْلَةِ.

[۱۸] وَ لَوْ ظَهَرَ كِذْبُهُ أَوْ غَلَطُهُ تَخَيَّرَ ٱلْمُشْتَرِي.

[۱۹] وَ لاَ يَجوزُ ٱلإِخْبَارُ بِمَا ٱشْتَرَاهُ مِنْ غُلاَمِهِ أَوْ وَلَدِهِ حِيْلَةً لِأَنَّهُ خَدِيْعَةٌ، نَعَمْ لَوِ ٱشْتَرَاهُ ٱبْتِدَاءً مِنْ غَيْرِ سَابِقَةِ بَيْعٍ عَلَيْهِمَا جَازَ. وَ لاَ ٱلإِخْبَارُ بِمَا قَوَّمَ عَلَيْهِ ٱلتَّاجِرُ، وَ ٱلثَّمَنُ لَهُ

می‌دهد. و در صورتی که کسی را اجیر کرده تا در کالا زیادتی حاصل کند [و آن را به صورت بهتری درآورد] آن را ضمیمه می‌کند و می‌گوید: این کالا برای من فلان مبلغ تمام شده است، نه آنکه بگوید: آن را به فلان مبلغ خریدم، مگر آنکه بگوید: [آن را به فلان مبلغ خریده‌ام] و فلان مبلغ نیز اجرت داده‌ام.

[۱۷] در صورتی که پس از خرید کالا عیبی در آن حادث شده باشد، فروشنده باید آن را ذکر کند، و اگر بابت آن عیب ارش گرفته است باید آن را از بهای آن کم کند. فروشنده نباید برای اجزای مبیع قیمت‌گذاری کند. [یعنی هر گاه چند کالا را روی هم به مبلغی خریده است، و یا کالایی را خریده که دارای اجزایی است، نباید برای هر یک از آن کالاها و یا برای اجزای آن، قیمت تعیین کند و آن را به صورت بیع مرابحه بفروشد.]

[۱۸] در صورتی که معلوم شود فروشنده دروغ گفته یا اشتباه کرده است، مشتری [میان ردّ و امضای بیع] مخیر است.

[۱۹] فروشنده نمی‌تواند از روی حیله و نیرنگ کالا را به غلام و یا فرزند خود بفروشد و آنگاه آن را با قیمتی گزاف از وی بخرد، و سپس در بیع مرابحه آن مبلغ را به عنوان ثمن ذکر کند، چون این کار خدعه و فریبکاری است. آری اگر کالا را ابتداءاً و بدون آنکه سابقهٔ بیعی در کار باشد [یعنی بی‌آنکه قبلاً کالا را خودش به آنها فروخته باشد] از ایشان بخرد، اخبار از ثمن آن جایز است. همچنین [در جایی که تاجری کالای خود را به دلال می‌دهد، و قیمتی را برای آن تعیین می‌کند که دلال آن را بفروشد و هر چه بیش از آن قیمت فروخت، از آنِ دلال باشد،] دلال نمی‌تواند قیمتی را که تاجر

وَ لِلدَّلاَّلِ ٱلأُجْرَةُ.

[۲۰] وَ ثَالِثُهَا: ٱلْمُوَاضَعَةُ وَ هِيَ كَالْمُرَابَحَةِ فِي ٱلأَحْكَامِ إِلاَّ أَنَّهَا بِنَقِيْصَةٍ مَعْلُومَةٍ.

[۲۱] وَ رَابِعُهَا: ٱلتَّوْلِيَةُ وَ هِيَ ٱلإِعْطَاءُ بِرَأْسِ ٱلْمَالِ، وَ ٱلتَّشْرِيْكُ جَائِزٌ وَ هُوَ أَنْ يَقُولَ: شَرَّكْتُكَ بِنِصْفِهِ بِنِسْبَةِ مَا ٱشْتَرَيْتُ، مَعَ عِلْمِهِمَا وَ هِيَ فِي ٱلْحَقِيْقَةِ بَيْعُ ٱلْجُزْءِ ٱلْمُشَاعِ بِرَأْسِ ٱلْمَالِ.

ٱلْفَصْلُ ٱلثَّامِنُ: فِي ٱلرِّبَا

[۲۲] وَ مَوْرِدُهُ ٱلْمُتَجَانِسَانِ إِذَا قُدِّرَا بِالْكَيْلِ أَوْ ٱلْوَزْنِ وَزَادَ أَحَدُهُمَا، وَ ٱلدِّرْهَمُ مِنْهُ أَعْظَمُ مِنْ سَبْعِيْنَ زَنْيَةً.

تعیین کرده، به عنوان بهای تمام شدهٔ آن ذکر کند [و آن را به صورت بیع مرابحه بفروشد.] و اگر چنین کند، بهای آن برای تاجر خواهد بود و به دلال اجرت پرداخت می‌شود.

[۲۰] **سوم:** بیع مواضعه. احکام بیع مواضعه مانند بیع مرابحه است، با این تفاوت که در بیع مواضعه، فروشنده کالا را به کمتر از قیمت تمام شدهٔ آن می‌فروشد.

[۲۱] **چهارم:** بیع تولیه. و آن بیعی است که کالا به همان قیمت تمام شدهٔ آن به فروش می‌رسد، و شریک کردن در آن جایز است یعنی [می‌تواند قسمت مشاعی از مبیع را در برابر آن بخشی از ثمن که به آن تعلق می‌گیرد، به مشتری تملیک کند به این صورت که] بگوید: «تو را در نیمی از آن به نسبت ثمنی که در خرید آن پرداخت کرده‌ام، شریک کردم» مشروط بر آنکه هر دو، علم به قیمت آن داشته باشند. و این در واقع فروختن قسمت مشاعی از مبیع در برابر سرمایه است.

فصل هشتم: ربا

[۲۲] ربا در جایی است که دو کالای هم جنس که با پیمانه یا وزن اندازه گیری می‌شوند، با هم مبادله شوند و مقدار یکی بیش از دیگری باشد؛ [مثلاً ده کیلو گندم بدهد و یازده کیلو گندم بگیرد.] و [کیفر] یک درهم از ربا بیش از [کیفر] هفتاد زنا است.

[۲۳] وَ ضَابِطُ ٱلْجِنْسِ مَا دَخَلَ تَحْتَ ٱللَّفْظِ ٱلْخَاصِّ، فَالتَّمْرُ جِنْسٌ وَ ٱلزَّيْتُ جِنْسٌ وَ ٱلْحِنْطَةُ وَ ٱلشَّعِيرُ جِنْسٌ فِي ٱلْمَشْهُورِ، وَ ٱللُّحُومُ تَابِعَةٌ لِلْحَيْوَانِ.

[۲٤] وَ لاَ رِبَا فِي ٱلْمَعْدُودِ وَ لاَ بَيْنَ ٱلْوَالِدِ وَ وَلَدِهِ وَ لاَ بَيْنَ ٱلزَّوْجِ وَ زَوْجَتِهِ وَ لاَ بَيْنَ ٱلْمُسْلِمِ وَ ٱلْحَرْبِيِّ إِذَا أَخَذَ ٱلْمُسْلِمُ ٱلْفَضْلَ وَ يَثْبُتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ٱلذِّمِّيِّ وَ لاَ فِي ٱلْقِسْمَةِ.

[۲٥] وَ لاَ يَضُرُّ عُقَدُ ٱلتِّبْنِ وَ ٱلزُّوَانِ ٱلْيَسِيرُ.

[۲٦] وَ يَتَخَلَّصُ مِنْهُ بِالضَّمِيمَةِ.

---

[۲۳] ملاک و ضابطهٔ هم جنس بودن آن است که لفظ خاصی [مانند گندم و برنج] بر آن اطلاق شود. بنابر این، خرما یک جنس است، و روغن زیتون یک جنس است؛ و گندم و جو، بنابر مشهور، یک جنس به شمار می‌رود. و گوشت تابع حیوان است؛ [بنابراین گوشت گوسفند یک جنس است، و گوشت گاو یک جنس دیگر محسوب می‌شود.]

[۲۴] در اجناس شمردنی ربا نیست؛ [بنابر این، می‌توان ده گردو را با یازده گردو مبادله کرد.] و نیز میان پدر و فرزند، و میان زن و شوهر، و میان مسلمان و کافر حربی، در صورتی که زیادی را مسلمان بگیرد، ربا نیست؛ اما ربا میان مسلمان و کافر ذمی ثابت است. همچنین در تقسیم کردن [اموال مورد اشتراک] ربا نیست، [و بنابراین اگر سهم یک شریک در تقسیم بیش از سهم دیگری شود، مانعی ندارد.]

[۲۵] [در بیع گندم به گندم و مانند آن] وجود مقدار کمی از گره‌های کاه یا مقدار کمی از دانه‌های سیاه [که با گندم و مانند آن مخلوط شده است] ضرری به بیع نمی‌رساند.

[۲۶] با ضمیمه کردن چیزی به کالا می‌توان از ربا تخلص جست. [مثلاً اگر کسی می‌خواهد صد کیلو برنج مرغوب بدهد و صد و پنجاه کیلو برنج نامرغوب بگیرد، می‌تواند چیزی را به صد کیلو برنج ضمیمه کند، و آن دو را با هم بدهد و صد و پنجاه کیلو برنج را بگیرد.]

[۲۷] وَ يَجُوزُ بَيْعُ مُدٍّ عَجْوَةٍ وَ دِرْهَمٍ بِمُدَّيْنِ أَوْ دِرْهَمَيْنِ وَ بِمُدَّيْنِ وَ دِرْهَمَيْنِ وَ أَمْدَادٍ وَ دَرَاهِمَ، وَ يُصْرَفُ كُلٌّ إِلَىٰ مَا بِخِلاَفِهِ.

[۲۸] وَ بِأَنْ تَبِيْعَهُ بِالْمُمَاثِلِ وَ يَهَبَهُ ٱلزَّائِدَ مِنْ غَيْرِ شَرْطٍ أَوْ يُقْرِضَ كُلٌّ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ يَتَبَارَءَا.

[۲۹] وَ لاَ يَجُوزُ بَيْعُ ٱلرُّطَبِ بِالتَّمْرِ وَ كَذَا كُلٌّ مَا يَنْقُصُ مَعَ ٱلْجَفَافِ.

[۳۰] وَ مَعَ ٱخْتِلاَفِ ٱلْجِنْسِ يَجُوزُ ٱلتَّفَاضُلُ نَقْداً وَ نَسِيْئَةً.

---

[۲۷] می‌توان یک مُدّ خرمای مرغوب و یک درهم را با دو مدّ خرما یا دو درهم، یا به دو مدّ و دو درهم با هم، یا با چند مدّ و چند درهم مبادله کرد؛ [در این صورت] هر کدام از آنها به جنس مخالف برمی‌گردد. [مثلاً اگر آن را با دو مد و دو درهم مبادله کند، دو درهم در برابر یک مدّ خرما قرار می‌گیرد، و دو مدّ خرما در برابر یک درهم واقع می‌شود.]

[۲۸] راه دیگر تخلص از رباآن است که کالای خود را به مثل آن بفروشد، و مقدار زاید را، بدون آنکه در عقد بیع شرط شود، به او ببخشد، [مثلاً کسی که می‌خواهد صد کیلو گندم را با نود کیلو گندم مبادله کند، نود کیلو گندم خود را به نود کیلو گندم مشتری بفروشد، و آنگاه ده کیلو را به او ببخشد.] یا آنکه هر یک از آنها مال خود را به دیگری قرض دهد، و آنگاه ذمهٔ یکدیگر را بری سازند.

[۲۹] بیع خرمای تازه به خرمای خشک جایز نیست، و به طور کلی هر جنسی که در اثر خشک شدن، مقدار آن کم می‌شود، بیعش با خشک شدهٔ آن جایز نیست، [مانند مبادلهٔ انگور با کشمش.]

[۳۰] در صورتی که مبیع و ثمن از دو جنس مختلف باشند، اختلاف مقدار آنها، چه به صورت نقد و چه به صورت نسیه، جایز است.

[۳۱] وَلاَ عِبْرَةَ بِالأَجْزَاءِ ٱلْمَائِيَّةِ فِي ٱلْخُبْزِ وَ ٱلْخَلِّ وَ ٱلدَّقِيْقِ إِلاَّ أَنْ يَظْهَرَ ذَلِكَ لِلْحِسِّ ظُهُوراً بَيِّناً.

[۳۲] وَلاَ يُبَاعُ ٱللَّحْمُ بِالْحَيْوَانِ مَعَ ٱلتَّمَاثُلِ وَ يَجُوزُ مَعَ ٱلإِخْتِلاَفِ.

اَلْفَصْلُ ٱلتَّاسِعُ: فِي ٱلْخِيَارِ

وَ هُوَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ:

[۱] أ: خِيَارُ ٱلْمَجْلِسِ: وَ هُوَ مُخْتَصٌّ بِالْبَيْعِ وَ لاَ يَزُوْلُ بِالْحَائِلِ وَ لاَ بِمُفَارَقَةِ ٱلْمَجْلِسِ مُصْطَحِبَيْنِ.

---

[۳۱] اجزای آبی که در نان، سرکه و خمیر هست اهمیتی ندارد، مگر آنکه به روشنی با حواس درک شود. [بنابر این اگر کسی یک کیلو نان نرم را با یک کیلو نان خشک و برشته معاوضه کند، مانعی ندارد، و مقدار آبی که در نان نرم وجود دارد موجب نمی‌شود که معامله ربوی شود.]

[۳۲] مبادلهٔ گوشت حیوان با خود حیوان در صورت تماثل [مانند مبادلهٔ گوشت گوسفند با خود گوسفند] جایز نیست، و در صورت اختلاف [مانند مبادلهٔ گوشت گوسفند با گاو] مبادلهٔ آن دو با هم جایز است.

فصل نهم: خیار

خیار بر چهارده قسم است.[۴۸]

[۱] **نخست: خیار مجلس.** خیار مجلس اختصاص به بیع دارد [و بنا براین، طرفین بیع تا وقتی در مجلس عقد حضور دارند و از آنجا خارج و متفرق نشده‌اند، می‌توانند عقد بیع را فسخ کنند.[۴۹]] و این خیار به واسطهٔ وجود حایل [میان بایع و مشتری، هر چند ضخیم باشد] از بین نمی‌رود، و نیز اگر بایع و مشتری مجلس عقد را ترک گویند، اما از هم جدا نشوند، خیار مجلس همچنان باقی خواهد بود [تا هنگامی که آن دو از یکدیگر جدا شوند.]

[۲] وَ يَسْقُطُ بِاشْتِرَاطِ سُقُوطِهِ فِي ٱلْعَقْدِ وَ بِإِسْقَاطِهِ بَعْدَهُ وَ بِمُفَارَقَةِ أَحَدِهِمَا صَاحِبَهُ، وَ لَوِ ٱلْتَزَمَ بِهِ اَحَدُهُمَا سَقَطَ خِيَارُهُ خَاصَّةً.

[۳] وَ لَوْ فَسَخَ أَحَدُهُمَا وَ أَجَازَ ٱلآخَرُ قُدِّمَ ٱلْفَاسِخُ وَ كَذَا فِي كُلِّ خِيَارٍ مُشْتَرِكٍ.

[٤] وَ لَوْ خَيَّرَهُ فَسَكَتَ فَخِيَارُهُمَا بَاقٍ.

[٥] ب : خِيَارُ ٱلْحَيَوَانِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ لِلْمُشْتَرِي خَاصَّةً ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ مَبْدَؤُهَا مِنْ حِيْنِ ٱلْعَقْدِ، وَ يَسْقُطُ بِاشْتِرَاطِ سُقُوطِهِ أَوْ إِسْقَاطِهِ بَعْدُ أَوْ تَصَرُّفِهِ.

---

[۲] خیار مجلس، با شرط سقوط آن در ضمن عقد بیع، و با اسقاط آن پس از عقد و با جدا شدن یکی از طرفین عقد از دیگری، ساقط می‌شود. و اگر یکی از طرفین بیع، به آن معامله ملتزم شود، خیار او به تنهایی ساقط می‌شود [و حق فسخ برای دیگری همچنان باقی خواهد بود.]

[۳] اگر یکی از طرفین بیع، معامله را فسخ کند و طرف دیگر آن را اجازه کند، فسخ کننده مقدم می‌شود. و این حکم در همهٔ خیارهای مشترک [میان بایع و مشتری] صادق است.

[۴] اگر یکی از طرفین را مخیر کند [و از او بخواهد که یا معامله را فسخ کند و یا آنکه آن را اجازه کند] و آنگاه او سکوت کند، خیار هر دو باقی خواهد بود؛ [و صرف تخییر و سکوت موجب اسقاط خیار هیچکدام نمی‌شود.]

[۵] دوم: خیار حیوان. این خیار تنها برای کسی که حیوان را می‌خرد به مدت سه روز پس از خرید حیوان ثابت می‌باشد[۵۰] و آغاز این سه روز از زمان عقد است. خیار حیوان با شرط سقوط آن [در ضمن عقد بیع] یا ساقط کردن آن پس از عقد و یا تصرف مشتری در حیوان ساقط می‌شود؛ [خواه این تصرف، به صورت فروختن و یا هبه کردن آن باشد، یا آنکه اموری از قبیل سوار شدن بر حیوان، یا دوشیدن شیر او باشد.]

[٦] ج: خِيَارُ ٱلشَّرْطِ: وَ هُوَ بِحَسَبِ ٱلشَّرْطِ إِذَاكَانَ ٱلأَجَلُ مَضْبُوطاً.

[٧] وَ يَجُوزُ ٱشْتِرَاطُهُ لِأَحَدِهِمَا وَ لِكُلٍّ مِنْهُمَا وَ لِأَجْنَبِيٍّ عَنْهُمَا أَوْ عَنْ أَحَدِهِمَا، وَاشْتِرَاطُ ٱلْمُؤَامَرَةِ، فَإِنْ قَالَ ٱلْمُسْتَأْمِرُ: فَسَخْتُ أَوْ أَجَزْتُ، فَذَاكَ، وَ إِنْ سَكَتَ فَالأَقْرَبُ ٱللُّزُومُ فَلاَ يَلْزَمُ ٱلإِخْتِيَارُ وَكَذَا مَنْ جُعِلَ لَهُ ٱلْخِيَارُ. وَ يَجِبُ ٱشْتِرَاطُ مُدَّةٍ لِلْمُؤَامَرَةِ.

[٨] د: خِيَارُ ٱلتَّأْخِيرِ عَنْ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ: فِيمَنْ بَاعَ وَ لاَ قَبْضَ وَ لاَ قَبَّضَ وَ لاَ شَرْطَ ٱلتَّأْخِيرِ

---

[۶] سوم: خیار شرط. نحوهٔ این خیار بسته به چگونگی شرطی است که در عقد شده است، در صورتی که زمانی که برای آن تعیین شده، مضبوط و مشخص باشد.

[۷] خیار شرط را می‌توان برای یکی از طرفین، و برای هر دوی آنها و یا برای شخص سومی از طرف هر دو و یا از طرف یکی از آنها قرار داد.[۵۱] همچنین شرط مشاوره [در عقد بیع] جایز است، [به این صورت که برای یکی از طرفین عقد، و یا برای هر دوی آنها شرط شود] که با شخص سومی مشورت کنند، و به دستور او در مورد فسخ یا اجازهٔ بیع عمل کنند. و در این صورت اگر مشورت کننده [پس از مشورت با شخص سوم و اعلام نظر او] بگوید: بیع را فسخ کردم، یا بیع را اجازه کردم، همان خواهد بود، [یعنی در صورت نخست بیع فسخ می‌شود و در صورت دوم، لازم می‌شود. و البته این در صورتی است که بر طبق دستور و مشورت آن شخص عمل کرده باشد.] و در صورتی که سکوت کند، نزدیک‌تر به صواب آن است که بیع، لازم می‌شود، و بنابراین، اختیار کردن یکی از آن دو ضرورتی ندارد. و این حکم در مورد کسی که خیار برای او قرار داده شده نیز صادق است. باید [هنگام شرط مشاوره] مدت و زمان مشاوره تعیین شود.

[۸] چهارم: خیار تأخیر از سه روز. این خیار در مورد کسی است که کالایی را فروخته ولی نه ثمن را گرفته و نه کالا را تحویل مشتری داده ونه شرط تأخیر [دادن مبیع و گرفتن ثمن] کرده است.[۵۲] و گرفتن قسمتی از ثمن [اعتباری ندارد و] مانند آن

وَ قَبْضُ ٱلْبَعْضِ كَلاَ قَبْضٍ وَ تَلَفُهُ مِنَ ٱلْبَائِعِ مُطْلَقاً.

[۹] هـ: خِيَارُ مَا يَفْسُدُ لِيَوْمِهِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ بَعْدَ دُخُولِ ٱللَّيْلِ.

[۱۰] و: خِيَارُ ٱلرُّؤْيَةِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ لِمَنْ لَمْ يَرَ إِذَا زَادَ فِي طَرَفِ ٱلْبَائِعِ أَوْ نَقَصَ فِي طَرَفِ ٱلْمُشْتَرِي.

[۱۱] وَ لاَ بُدَّ فِيْهِ مِنْ ذِكْرِ ٱلْجِنْسِ وَ ٱلْوَصْفِ وَ ٱلإِشَارَةِ إِلَىٰ مُعَيَّنٍ بِهِ.

[۱۲] وَ لَوْ رَأَى ٱلْبَعْضَ وَ وَصَفَ ٱلْبَاقِي تَخَيَّرَ فِي ٱلْجَمِيْعِ مَعَ عَدَمِ ٱلْمُطَابَقَةِ.

[۱۳] ز: خِيَارُ ٱلْغَبْنِ: وَ هُوَ ثَابِتٌ مَعَ ٱلْجَهَالَةِ إِذَا كَانَ بِمَا لاَ يُتَغَابَنُ بِهِ غَالِباً.

است که هیچ مقداری از آن را نگرفته است.[۵۳] و در چنین صورتی، تلف شدن مبیع مطلقا از [مال] بایع خواهد بود.

[۹] **پنجم: خیار آنچه در همان روز فاسد می‌شود،** [مانند میوه و سبزیجات در مواقعی که هوا گرم است و با گذشت زمان اندکی فاسد می‌شود.] این خیار پس از فرا رسیدن شب ثابت می‌شود.

[۱۰] **ششم: خیار رؤیت.** این خیار برای کسی است که کالا را [با وصف خریده و یا فروخته و آن را] ندیده است.[۵۴] حال اگر کالای مورد نظر بالاتر از آنچه وصف شده، باشد، خیار برای بایع است، و اگر پایین‌تر از آن اوصاف باشد، خیار برای مشتری ثابت خواهد بود.[۵۵]

[۱۱] و در آن [یعنی در بیع آنچه خیار رؤیت بر آن مترتب می‌شود] باید جنس و وصف کالای فروخته شده مشخص شود،[۵۶] و به یک شیء معین [به عنوان کالای مورد نظر] اشاره شود.

[۱۲] در صورتی که قسمتی از کالا را ببیند و بقیهٔ آن را وصف کند، و آنگاه کالا مطابق با آن اوصاف نباشد، در مورد همهٔ مبیع خیار ثابت است.[۵۷]

[۱۳] **هفتم: خیار غبن.** این خیار [برای بایع یا مشتری] با جهل [به قیمتِ کالا] ثابت می‌شود در صورتی که [اختلاف میان ثمن و قیمت واقعی کالا] آنقدر باشد که معمولاً در آن تسامح نمی‌شود.[۵۸ و ۵۹]

[۱٤] وَ لاَ يَسْقُطُ بِالتَّصَرُّفِ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ ٱلْمَغْبُونُ ٱلْمُشْتَرِيَ وَقَدْ أَخْرَجَهُ عَنْ مُلْكِهِ، وَ فِيْهِ نَظَرٌ لِلضَّرَرِ مَعَ ٱلْجَهْلِ فَيُمْكِنُ ٱلْفَسْخُ وَ إِلْزَامُهُ بِالْقِيْمَةِ أَوْ ٱلْمِثْلِ، وَكَذَا لَوْ تَلَفَتْ أَوْ ٱسْتَوْلَدَ ٱلأَمَةَ.

[۱٥] ح : خِيَارُ ٱلْعَيْبِ: وَ هُوَ كُلُّ مَا زَادَ عَنِ ٱلْخِلْقَةِ ٱلأَصْلِيَّةِ أَوْ نَقَصَ، عَيْناً كَانَ كَالإِصْبَعِ أَوْ صِفَةً كَالْحُمَّىٰ وَ لَو يَوْماً.

[۱٦] فَلِلْمُشْتَرِي ٱلْخِيَارُ مَعَ ٱلْجَهْلِ بَيْنَ ٱلرَّدِّ وَ ٱلأَرْشِ وَ هُوَ مِثْلُ نِسْبَةِ ٱلتَّفَاوُتِ بَيْنَ

---

[۱۴] خیار غبن با تصرف ساقط نمی‌شود [خواه تصرف کننده غابن باشد و یا مغبون، و خواه به واسطهٔ آن تصرف، کالا از ملک مشتری خارج شود یا نشود]، مگر آنکه مغبون، مشتری باشد و آن را از ملک خود بیرون کرده باشد. اما این استثنا محل تأمل و نظر است؛ زیرا در صورت جهل [مشتری به غبن] باعث ضرر و زیان او می‌شود، [و احکام ضرری در اسلام نیست.] بنابر این، مشتری در این موارد می‌تواند فسخ کند، و [به جای برگرداندن عین کالا] ملزم به پرداخت قیمت و یا مثل آن می‌شود. و در موردی که کالا تلف می‌شود و یا کنیز بچه‌دار می‌شود، همین حکم صادق است، [یعنی مشتری به جای برگرداندن عین مبیع، مثل یا قیمت آن را می‌دهد.]

[۱۵] هشتم: خیار عیب. عیب هر چیزی است که نسبت به خلقت اصلی و اولی [که همان خلقت غالب افراد نوع است] فزونی و یا کاستی داشته باشد، خواه عین باشد، مانند انگشت [زاید] و یا صفت باشد، مانند تب اگرچه در یک روز.

[۱۶]در صورت ثبوت عیب، اگر مشتری از آن بی‌خبر باشد، خیار دارد و می‌تواند معامله را فسخ کند، و یا آنکه ارش بگیرد. و ارش عبارت است از نسبت تفاوت میان قیمت صحیح و قیمت معیوب از ثمن.[۶۰] [مثلاً اگر گوسفندی را به هزار تومان بخرد، و آنگاه معلوم شود که گوسفند معیوب بوده است، در صورتی که قیمت آن گوسفند در صورت سالم بودن هزار و دویست تومان، و در حالت فعلی که معیوب است، نهصد

اَلْقِیْمَتَیْنِ مِنَ اَلثَّمَنِ، وَ لَوْ تَعَدَّدَتِ اَلْقِیَمُ أُخِذَتْ قِیْمَةٌ وَاحِدَةٌ مُتَسَاوِیَةُ اَلنِّسْبَةِ إِلَـى اَلْجَمِیْعِ فَمِنَ اَلْقِیْمَتَیْنِ نِصْفُهُمَا وَ مِنَ اَلْخَمْسِ خُمْسُهَا.

[۱۷] وَ یَسْقُطُ اَلرَّدُّ بِالتَّصَرُّفِ أَوْ حُدُوثِ عَیْبٍ بَعْدَ اَلْقَبْضِ وَ یَبْقَى اَلأَرْشُ.

[۱۸] وَ یَسْقُطَانِ بِالْعِلْمِ بِهِ قَبْلَ اَلْعَقْدِ وَ بِالرِّضَا بِهِ بَعْدَهُ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنَ اَلْعُیُوبِ وَ لَوْ إِجْمَالاً.

[۱۹] وَ اَلإِبَاقُ وَ عَدَمُ اَلْحَیْضِ عَیْبٌ وَ کَذَا اَلثُّفْلُ غَیْرُ اَلْمُعْتَادِ.

تومان باشد، نسبت تفاوت که یک چهارم است از ثمن کسر می‌شود، یعنی مشتری می‌تواند دویست و پنجاه تومان از بایع بگیرد.] و در صورتی که قیمتها متفاوت باشد [یا بخاطر اختلاف نظر میان قیمت‌گذارها و یا بخاطر اختلاف افراد آن نوع اگرچه برابر با مبیع باشند] قیمتی که نسبت آن به همهٔ آنها برابر باشد، تعیین می‌شود. پس اگر دو قیمت برای مبیع بیان شده باشد، آن دو را با هم جمع و سپس نصف می‌کنیم، و اگر پنج قیمت برای آن بیان شده باشد، آنها را با هم جمع و سپس بر پنج تقسیم می‌کنیم،[۶۱] [و به طور کلی معدل قیمتها را بدست می‌آوریم و همان را ملاک قرار می‌دهیم.]

[۱۷] در صورتی که مشتری در مبیع تصرف کرده باشد و یا پس از تحویل گرفتن کالا، عیب [دیگری] در آن پدید آید، ردّ ساقط می‌شود [و مشتری نمی‌تواند معامله را فسخ کند] اما حق گرفتن ارش باقی می‌ماند.[۶۲]

[۱۸] حق ردّ و ارش در چند مورد ساقط می‌شود: ۱ـ آنجاکه مشتری پیش از عقد بیع از عیب با خبر می‌باشد. ۲ـ آنجاکه مشتری پس از عقد بیع [و اطلاع از معیوب بودن مبیع] بدان رضایت می‌دهد. ۳ـ آنجاکه بایع ذمهٔ خود را از عیب، ولو به نحو اجمال، بریّ می‌کند،[۶۳] [بدین صورت که مثلاً می‌گوید: من تعهدی نسبت به سالم بودن مبیع ندارم.]

[۱۹] فراری بودن بنده و حیض نشدن کنیز [در صورتی که در سن حیض باشد] و وجود دُرد غیر معمول در روغن زیتون عیب محسوب می‌شود.

[۲۰] ط : خِيَارُ ٱلتَّدْلِيسِ: فَلَوْ شَرَطَ صِفَةَ كَمَالٍ كَـالْبِكَارَةِ أَوْ تَـوَهَّمَهَا كَـتَحْمِيرِ ٱلْـوَجْهِ وَ وَصْلِ ٱلشَّعْرِ فَظَهَرَ ٱلْخِلاَفُ تَخَيَّرَ وَ لاَ أَرْشَ، وَكَذَا ٱلتَّصْرِيَةُ لِلشَّاةِ وَ ٱلْبَقَرَةِ وَ ٱلنَّاقَةِ بَعْدَ ٱخْتِبَارِهَا ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ وَ يُرَدُّ مَعَهَا ٱللَّبَنُ حَتَّى ٱلْمُتَجَدِّدُ أَوْ مِثْلُهُ لَوْ تَلَفَ.

[۲۱] ي : خِيَارُ ٱلإِشْتِرَاطِ: وَ يَصِحُّ ٱشْتِرَاطُ سَائِغٍ فِي ٱلْعَقْدِ إِذَا لَمْ يُؤَدِّ إِلَىٰ جَهَالَةٍ فِي أَحَدِ ٱلْعِوَضَيْنِ أَوْ يَمْنَعْ مِنْهُ ٱلْكِتَابُ وَ ٱلسُّنَّةُ كَمَا لَوْ شَرَطَ تَأْخِيرَ ٱلْمَبِيعِ أَوِ ٱلثَّمَنِ مَا شَاءَ أَوْ عَدَمَ وَطْءِ ٱلأَمَةِ أَوْ وَطْءَ ٱلْبَائِعِ إِيَّاهَا.

---

[۲۰] **نهم: خیار تدلیس.**[۶۴] اگر [هنگام فروش کنیز] صفت کمالی را، مانند بکارت، در آن شرط کند، یا کاری کند که مشتری توهّم کند که چنین صفتی در او هست، مثلاً سرخ آب به چهرهٔ او بزند یا کلاه گیس بر سرش بگذارد، و آنگاه معلوم شود که مبیع آن اوصاف را ندارد، مشتری می‌تواند معامله را فسخ کند،[۶۵] اما نمی‌تواند ارش بگیرد. و این خیار در جایی که بایع، گوسفند یا گاو یا شتر را تصریه می‌کند [یعنی مدتی شیر حیوان را نمی‌دوشد تا پستانهای آن پر از شیر شود، و مشتری گمان برد که آن حیوان شیر فراوانی می‌دهد] ثابت می‌باشد، و مشتری پس از سه روز آزمایش کردن، می‌تواند آن را پس دهد؛ و در این صورت باید شیری که دوشیده، حتی اگر مربوط به زمان پس از بیع باشد، پس دهد، و در صورتی که تلف شده باشد، باید مثل آن را به بایع پس دهد.

[۲۱] **دهم: خیار اشتراط.** شرط کردن امور جایز در عقد، صحیح و جایز است، البته در صورتی که موجب جهالت در مبیع و یا ثمن نشود و کتاب یا سنت از آن منع نکرده باشد، مانند آنکه شرط کند هر قدر بخواهد تحویل مبیع و یا ثمن را به تأخیر اندازد[۶۶] [که این شرط موجب جهالت مبیع یا ثمن می‌شود؛ زیرا زمان، خودش بخشی از ثمن را تشکیل می‌دهد، چنانکه گفته‌اند: «للأجل قسطٌ من الثمن»] و یا شرط کند که مشتری، کنیز[ی راکه خریده] وطی نکند یا آنکه شرط کند بایع کنیز را [پس از فروش آن، یک بار یا چند بار] وطی کند، [که اینگونه شرطها مخالف کتاب است.]

[۲۲] وَكَذَا يَبْطُلُ بِاشْتِرَاطِ غَيْرِ ٱلْمَقْدُورِ كَاشْتِرَاطِ حَمْلِ ٱلدَّابَّةِ فِيمَا بَعْدُ أَوْ أَنَّ ٱلزَّرْعَ يَبْلُغُ ٱلسُّنْبُلَ، وَلَوْ شَرَطَ تَبْقِيَةَ ٱلزَّرْعِ إِلَىٰ آوَانِ ٱلسُّنْبُلِ جَازَ.

[۲۳] وَلَوْ شَرَطَ غَيْرَ ٱلسَّائِغِ بَطَلَ وَ أَبْطَلَ.

[۲٤] وَلَوْ شَرَطَ عِتْقَ ٱلْمَمْلُوكِ جَازَ، فَإِنْ أَعْتَقَهُ وَ إِلاَّ تَخَيَّرَ ٱلْبَائِعُ، وَكَذَا كُلُّ شَرْطٍ لَمْ يَسْلَمْ لِمُشْتَرِطِهِ فَإِنَّهُ يُفِيدُ تَخَيُّرَهُ وَ لاَ يَجِبُ عَلَى ٱلْمُشْتَرَطِ عَلَيْهِ فِعْلُهُ وَإِنَّمَا فَائِدَتُهُ جَعْلُ ٱلْبَيْعِ عُرْضَةً لِلزَّوَالِ عِنْدَ عَدَمِ سَلاَمَةِ ٱلشَّرْطِ وَ لُزُومُهُ عِنْدَ ٱلإِتْيَانِ بِهِ.

[۲٥] يا : خِيَارُ ٱلشَّرِكَةِ: سَوَاءٌ قَارَنَتِ ٱلْعَقْدَ كَمَا لَوِ ٱشْتَرَىٰ شَيْئاً فَظَهَرَ بَعْضُهُ مُسْتَحَقّاً، أَوْ

---

[۲۲] همچنین شرط کردن اموری که خارج از قدرت [مشروط علیه] است، باطل می‌باشد، مانند آنکه شرط کند حیوان را پس از بیع آبستن کند، یا آنکه زراعت به صورت خوشه درآید. و اگر شرط کند که زراعت را تا هنگام خوشه شدن [در زمین] باقی بگذارد، صحیح است.

[۲۳] اگر در ضمن عقد بیع شرطی که جایز نیست، ذکر شود، شرط باطل است و بیع را نیز باطل می‌کند.

[۲۴] اگر آزاد کردن مملوکی را شرط کند، صحیح است؛ پس اگر آن را آزاد کند، [بیع لازم می‌شود] و اگر آن را آزاد نکند، فروشنده [میان فسخ و امضای عقد] مخیر خواهد بود. و این حکم در مورد هر شرطی که به آن عمل نشود، صادق است؛ یعنی کسی که شرط به نفع اوست [در صورت تحقق نیافتن شرط] خیار فسخ خواهد داشت. البته واجب نیست کسی که شرط بر علیه اوست، به آن شرط عمل کند، [به این صورت که اگر به آن عمل نکند گناهی مرتکب شده باشد]؛ بلکه فایدهٔ شرط آن است که در صورت عمل نشدن به آن، بیع را در معرض زوال قرار می‌دهد، و اگر به آن عمل شود، بیع لازم می‌گردد.[۶۷]

[۲۵] **یازدهم: خیار شرکت.** [این خیار ثابت است] خواه شرکت مقارن با عقد

تَأَخَّرَتْ بَعْدَهُ إِلَىٰ قَبْلِ ٱلْقَبْضِ كَمَا لَوِ ٱمْتَزَجَ بِغَيْرِهِ بِحَيْثُ لاَ يَتَمَيَّزُ وَ قَدْ يُسَمَّىٰ هَـذَا عَيْباً مَجَازاً.

[۲٦] یب : خِيَارُ تَعَذُّرِ ٱلتَّسْلِيمِ: فَلَوِ ٱشْتَرَىٰ شَيْئاً ظَنّاً إِمْكَانَ تَسْلِيمِهِ ثُـمَّ عَـجَزَ بَـعْدُ تَـخَيَّرَ ٱلْمُشْتَرِي.

[۲۷] یج : خِيَارُ تَبَعُّضِ ٱلصَّفْقَةِ: كَمَا لَوِ ٱشْتَرَىٰ سِلْعَتَيْنِ فَتُسْتَحَقُّ إِحْدَاهُمَا.

[۲۸] ید : خِيَارُ ٱلتَّفْلِيسِ.

حاصل شود، مانند آنجاکه مشتری کالایی را می‌خرد و آنگاه معلوم می‌شود که قسمتی از آن ملک دیگری است، و یا آنکه پس از عقد و پیش از گرفتن کالا حاصل شود، مانند آنجاکه مبیع [پیش از آنکه تحویل مشتری شود] با مـال دیگـری مـخلوط گـردد بـه گونه‌ای که نتوان آنها را جدا کرد، [مثل آنکه یک کلیو برنج بخرد و آنگاه این برنج با برنجهای شخص دیگری مخلوط شود.] چنین چیزی را مجازاً عیب می‌نامند.

[۲۶] **دوازدهم: خیار تعذر تسلیم.** اگر مشتری چیزی را به گمان آنکه تحویل دادن آن برای بایع ممکن است، بخرد و آنگاه معلوم شود کـه بـایع نـمی‌توانـد آن را بـه او تحویل دهد، مشتری [میان فسخ و امضای عقد] مخیر خواهد بود.

[۲۷] **سیزدهم: خیار تبعض صفقه.** مانند آنجاکه مشتری دو کالا را می‌خرد، و آنگاه معلوم می‌شود یکی از آن دو مال دیگری است. [به طور کلی خیار تبعض صفقه وقتی حاصل می‌شود که عقد بیع، نسبت به بعض مبیع، به جهتی از جهات، باطل باشد، و در این صورت مشتری می‌تواند بیع را فسخ کند، و می‌تواند نسبت به قسمتی که بیع در آن صحیح است، قبول کند، و نسبت به قسمتی که بیع در آن باطل بوده است، ثمن را پس بدهد.]

[۲۸] **چهاردهم: خیار تفلیس.** [هر گاه مشتری پیش از آنکه بـهای کـالای خـود را بپردازد ورشکسته شود، و بایع کالای خود را نزد او بیابد، می‌تواند بیع را فسخ کند و کالای خود را بردارد؛ و در این صورت حساب او از سایر طلبکارها جدا خواهد بود.]

ٱلْفَصْلُ ٱلْعَاشِرُ : فِي ٱلأَحْكَامِ

وَ هِيَ خَمْسَةٌ:

[۲۹] ٱلأَوَّلُ: ٱلنَّقْدُ وَ ٱلنَّسِيْئَةُ: إِطْلاَقُ ٱلْبَيْعِ يَقْتَضِي كَوْنَ ٱلثَّمَنِ حَالاً، وَ إِنْ شَرَطَ تَعْجِيْلَهُ أَكَّدَهُ.

[۳۰] فَإِنْ وَقَّتَ ٱلتَّعْجِيْلَ تَخَيَّرَ لَوْ لَمْ يَحْصُلْ فِي ٱلْوَقْتِ، وَ إِنْ شَرَطَ ٱلتَّأْجِيْلَ ٱعْتَبَرَ ضَبْطُ ٱلأَجَلِ، فَلاَ يُنَاطُ بِمَا يَحْتَمِلُ ٱلزِّيَادَةَ وَ ٱلنُّقْصَانَ كَمَقْدَمِ ٱلْحَاجِّ وَ لاَ بِالْمُشْتَرِكِ كَنَفِيْرِهِمْ وَ شَهْرِ رَبِيْعٍ، وَ قِيْلَ: يُحْمَلُ عَلَى ٱلأَوَّلِ.

[۳۱] وَ لَوْ جَعَلَ لِحَالٍّ ثَمَناً وَ لِمُؤَجَّلٍ أَزْيَدَ مِنْهُ أَوْ فَاوَتَ بَيْنَ ٱلأَجَلَيْنِ بَطَلَ.

فصل دهم: احکام

[۲۹] **نخست: بیع نقد و نسیه.** اطلاق بیع مقتضی آن است که ثمن، نقد باشد؛ و اگر فروشنده فوری بودن آن را [در ضمن عقد بیع] شرط کند، آن را تأکید کرده است.

[۳۰]و در صورتی که فوری بودن آن در وقت معینی شرط شود [مثلاً فروشنده شرط کند مشتری ثمن را ظرف سه ساعت فوری بدهد.] اگر ثمن در آن وقت به فروشنده تحویل نشود، فروشنده [میان فسخ و امضای بیع] مخیر خواهد بود.

اگر برای پرداخت ثمن، زمانی تعیین شود، باید آن زمان معین باشد؛ و نباید وابسته به چیزی باشد که احتمال زیاده و نقصان در آن وجود دارد، مانند زمان آمدن حاجی، و نیز نباید مشترک [میان دو یا چند زمان باشد] مانند زمان کوچ کردن حجاج [از منی، که ممکن است در روز دوازدهم و یا سیزدهم ذی‌الحجه باشد] و یا ماه ربیع [که ممکن است مقصود ربیع‌الاول باشد و ممکن است مقصود ربیع الثانی باشد.] و برخی گفته‌اند: [در این موارد] بر زمان نخست حمل می‌شود.

[۳۱] اگر فروشنده برای بیع نقد، بهایی را تعیین کند و برای بیع نسیه بهای بیشتری را تعیین کند [مثلاً بگوید این یخچال را نقداً پنجاه هزار تومان و یک ساله شصت هزار تومان می‌فروشم] و یا آنکه میان دو زمان در بیع نسیه تفاوت بگذارد [مثلاً بگوید یخچال را یک ساله شصت هزار تومان و دو ساله هفتاد هزار تومان

[۳۲] وَ لَوْ أَجَّلَ ٱلْبَعْضَ ٱلْمُعَيَّنَ صَحَّ.

[۳۳] وَ لَوِ ٱشْتَرَاهُ ٱلْبَائِعُ نَسِيئَةً صَحَّ قَبْلَ ٱلأَجَلِ وَ بَعْدَهُ بِجِنْسِ ٱلثَّمَنِ وَ غَيْرِهِ بِزِيَادَةٍ وَ نُقْصَانٍ إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ فِي بَيْعِهِ ذَلِكَ فَيَبْطُلُ.

[۳٤] وَ يَجِبُ قَبْضُ ٱلثَّمَنِ لَوْ دَفَعَهُ إِلَى ٱلْبَائِعِ فِي ٱلأَجَلِ لاَ قَبْلَهُ فَلَوِ ٱمْتَنَعَ قَبَضَهُ ٱلْحَاكِمُ، فَإِنْ تَعَذَّرَ فَهُوَ أَمَانَةٌ فِي يَدِ ٱلْمُشْتَرِي لاَ يَضْمَنُهُ لَوْ تَلَفَ بِغَيْرِ تَفْرِيطِهِ، وَ كَذَا كُلُّ مَنِ ٱمْتَنَعَ مِنْ قَبْضِ حَقِّهِ.

می‌فروشم]، باطل است، [زیرا چنین بیعی که مردد میان دو ثمن است، موجب جهل به ثمن می‌باشد.]

[۳۲] اگر قسمت معینی از ثمن را مدت‌دار کند، [و قسمت دیگر را نقدی قرار دهد، یا در مورد آن چیزی نگوید، مثلاً بگوید: این ماشین را صد هزار تومان می‌فروشم و نیمی از آن را سال بعد می‌گیرم] بیع صحیح است.

[۳۳] فروشنده می‌تواند کالایی را که نسیه فروخته است، از مشتری بخرد، چه زمان پرداخت ثمن فرا رسیده باشد و چه فرا نرسیده باشد، و خواه با جنس همان ثمن بخرد و یا با جنس دیگری بخرد، و خواه به کمتر از ثمن بیع اول بخرد و خواه به بیشتر از آن بخرد، مگر آنکه در بیع اوّل شرط کرده باشد که مشتری جنسی را که خریده به همان بایع بفروشد، که در این صورت بیع اول باطل خواهد بود.

[۳۴] اگر مشتری در موعد مقرر ثمن را به فروشنده بدهد، فروشنده موظف است آن را بگیرد؛ اما اگر پیش از موعد مقرر آن را به فروشنده بدهد، می‌تواند از قبول آن خودداری کند. [و در صورت نخست] اگر بایع از گرفتن آن خودداری کند، آن را حاکم شرع می‌گیرد، و اگر این کار دشوار باشد [مثلاً حاکم شرع در دسترس نباشد، و یا دسترسی به او بسیار دشوار باشد] ثمن در دست مشتری امانت می‌شود. و در صورتی که ثمن، بدون تفریط و کوتاهی در نگهداری آن، تلف شود، مشتری ضامن آن نخواهد بود. و این حکم در مورد هر کس که از گرفتن حق خود امتناع می‌ورزد، صادق است.

[۳۵] وَ لاَ حَجْرَ فِي زِيَادَةِ ٱلثَّمَنِ وَ نُقْصَانِهِ إِذَا عَرَفَ ٱلْمُشْتَرِي ٱلْقِيْمَةَ إِلاَّ أَنْ يُؤَدِّي إِلَىٰ ٱلسَّفَهِ.

[۳٦] وَ لاَ يَجُوزُ تَأْجِيْلُ ٱلْحَالِّ بِزِيَادَةٍ.

[۳۷] وَ يَجِبُ ذِكْرُ ٱلأَجَلِ فِي غَيْرِ ٱلْمُسَاوَمَةِ فَيَتَخَيَّرُ ٱلْمُشْتَرِي بِدُونِهِ لِلتَّدْلِيْسِ.

[۳۸] ٱلثَّانِي: فِي ٱلْقَبْضِ: إِطْلاَقُ ٱلْعَقْدِ يَقْتَضِي قَبْضَ ٱلْعِوَضَيْنِ فَيَتَقَابَضَانِ مَعاً لَوْ تَمَانَعَا سَوَاءٌ كَانَ ٱلثَّمَنُ عَيْناً أَوْ دَيْناً.

[۳۹] وَ يَجُوزُ ٱشْتِرَاطُ تَأْخِيْرِ إِقْبَاضِ ٱلْمَبِيْعِ مُدَّةً مُعَيَّنَةً وَ ٱلإِنْتِفَاعُ بِهِ مَنْفَعَةً مُعَيَّنَةً.

---

[۳۵] بایع می‌تواند کالا را بیشتر یا کمتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مشتری قیمت آن را بداند، مگر آنکه به سفاهت بیانجامد، [یعنی اختلاف آنقدر زیاد باشد که آن معامله عقلایی شمرده نشود.]

[۳۶] مدت دار کردن ثمن [در بیع نقدی] در برابر افزودن چیزی بر آن جایز نیست. [مثلاً اگر فرشی را نقداً به ده هزار تومان بخرد، نمی‌تواند بگوید: بهای آن را یک سال بعد بگیر با پانصد تومان اضافهٔ بر آن.]

[۳۷] اگر [بایع خودش کالا را به طور نسیه خریده است و آن را] به صورت غیر مساومه می‌فروشد [و در نتیجه هنگام فروش کالا قیمت تمام شده برای خودش را ذکر می‌کند] باید بگوید آن را به طور نسیه خریده است، و اگر نگوید، مشتری خیار تدلیس خواهد داشت، [و می‌تواند معامله را فسخ کند].

[۳۸] **دوم: قبض.** اطلاق عقد [و خالی بودن آن از شرط تأخیر در تحویل دادن ثمن یا مثمن] اقتضا دارد که ثمن و مثمن [به طرفین عقد] تحویل شود. و اگر بایع و مشتری خودداری کنند، [مثلاً بایع بگوید: تا ثمن را نگیرم کالا را تحویل نمی‌دهم، و مشتری نیز بگوید: تا کالا را نگیرم پول را تحویل نمی‌دهم] در این صورت ثمن و مثمن به طور همزمان داده و گرفته می‌شود، خواه ثمن عین [شخصی] باشد و یا کلیِ در ذمه.

[۳۹] بایع می‌تواند شرط کند که تحویل مبیع را تا زمان معینی به تأخیر اندازد و از آن در محدودهٔ معینی بهره‌برداری کند.

[٤٠] وَ الْقَبْضُ فِي الْمَنْقُولِ نَقْلُهُ وَ فِي غَيْرِهِ التَّخْلِيَةُ.

[٤١] وَ بِهِ يُنْتَقَلُ الضَّمَانُ إِلَى الْمُشْتَرِي إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ خِيَارٌ، فَلَوْ تَلَفَ قَبْلَهُ فَمِنَ الْبَائِعِ مَعَ أَنَّ النَّمَاءَ لِلْمُشْتَرِي، وَ إِنْ تَلَفَ بَعْضُهُ أَوْ تَعَيَّبَ تَخَيَّرَ الْمُشْتَرِي فِي الْإِمْسَاكِ مَعَ الْأَرْشِ وَ الْفَسْخِ، وَ لَوْ غُصِبَ مِنْ يَدِ الْبَائِعِ وَ أُسْرِعَ عَوْدُهُ أَوْ أَمْكَنَ نَزْعُهُ بِسُرْعَةٍ فَلاَ خِيَارَ وَ إِلاَّ تَخَيَّرَ الْمُشْتَرِي، وَ لاَ أُجْرَةَ عَلَى الْبَائِعِ فِي تِلْكَ الْمُدَّةِ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ الْمَنْعُ مِنْهُ.

[٤٢] وَلْيَكُنْ الْمَبِيعُ مُفَرَّغاً.

---

[۴۰] قبض در اموال منقول، منتقل کردن آن است، [مثلاً قبض حیوان به آن است که حیوان را حرکت داده و به مشتری تحویل دهد.] و در اموال غیر منقول [مانند باغ و خانه و زمین] به آن است که راه را برای تصرف مشتری خالی کند،[۶۸] [و دست خود را از آن بردارد. و در واقع تعیین مصداق قبض به عهدهٔ عرف است.]

[۴۱] اگر مشتری خیار نداشته باشد، با قبض کردن مبیع، ضمان به او منتقل می‌شود. بنابراین، اگر مبیع پیش از قبض کردن مشتری، تلف شود، از مال بایع خواهد بود[۶۹] [و خسارت آن متوجه او می‌شود] اگرچه نماء و زیادتی مبیع [در فاصلهٔ میان زمان بیع و زمان قبض] برای مشتری می‌باشد. و اگر [قبل از قبض] قسمتی از مبیع تلف شود و یا مبیع معیوب گردد، مشتری می‌تواند مبیع را نگهدارد و ارش آن را بگیرد، و می‌تواند معامله را فسخ کند.[۷۰] و در صورتی که مبیع از دست بایع غصب شود، و به سرعت باز پس داده شود، یا آنکه بایع بتواند آن را فوراً از چنگ غاصب بیرون آورد، مشتری خیار نخواهد داشت؛ و در غیر این صورت مشتری [میان فسخ بیع و التزام به آن] مخیر خواهد بود. و در این مدت اجرتی بر بایع نیست، مگر آنکه منع از جانب بایع باشد، [یعنی بایع مانع شود که مشتری مبیع را از چنگ غاصب بیرون آورد.]

[۴۲] باید مبیع [هنگام تحویل دادن آن به مشتری] خالی باشد، [و چیزی از اموال بایع در آن و یا مخلوط با آن نباشد. پس اگر خانه و یا زمینی را فروخته باید اموال خود را از آن خارج سازد و آنگاه آن را در اختیار مشتری قرار دهد.]

[٤٣] وَ يُكْرَهُ بَيْعُ ٱلْمَكِيْلِ وَ ٱلْمَوْزُونِ قَبْلَ قَبْضِهِ، وَ قِيْلَ: يَحْرُمُ إِنْ كَانَ طَعَاماً.

[٤٤] وَ لَوِ ٱدَّعَىٰ ٱلْمُشْتَرِي نُقْصَانَ ٱلْمَبِيْعِ حَلَفَ إِنْ لَمْ يَكُنْ حَضَرَ ٱلإِعْتِبَارَ وَ إِلاَّ أَحْلَفَ ٱلْبَائِعَ، وَ لَوْ حَوَّلَ ٱلْمُشْتَرِي ٱلدَّعْوَىٰ إِلَىٰ عَدَمِ إِقْبَاضِ ٱلْجَمِيْعِ حَلَفَ مَا لَمْ يَكُنْ سُبِقَ بِالدَّعْوَىٰ ٱلأُوْلَىٰ.

[٤٥] ٱلثَّالِثُ: فِيْمَا يَدْخُلُ فِي ٱلْمَبِيْعِ: وَ يُرَاعَىٰ فِيْهِ ٱللُّغَةُ وَ ٱلْعُرْفُ.

[٤٦] فَفِي ٱلْبُسْتَانِ ٱلأَرْضُ وَ ٱلشَّجَرُ وَ ٱلْبِنَاءُ.

[٤٧] وَ فِي ٱلدَّارِ ٱلأَرْضُ وَ ٱلْبِنَاءُ أَعْلاَهُ وَ أَسْفَلُهُ إِلاَّ أَنْ يَتَفَرَّدَ ٱلأَعْلَىٰ عَادَةً وَ ٱلأَبْوَابُ

---

[۴۳] فروختن کالای پیمانه‌ای و کشیدنی، پیش از آنکه بایع آن را تحویل بگیرد، کراهت دارد، و برخی گفته‌اند: اگر خوراکی باشد، فروختن آن حرام است.

[۴۴] اگر مشتری [پس از تحویل گرفتن مبیع] مدعی نقصان آن شود، در صورتی که هنگام وزن کردن یا پیمانه کردن یا شمارش آن حاضر نبوده است، قسم می‌خورد [و ادعایش پذیرفته می‌شود]؛ و گرنه فروشنده را قسم می‌دهد. و اگر مشتری ادعای خود را به این صورت تغییر دهد که «من همهٔ مبیع را تحویل نگرفته‌ام»، در صورتی که قبلاً ادعایش را به صورت نخست ابراز نکرده باشد، قسم می‌خورد [و مطلقاً قولش پذیرفته می‌شود.]

[۴۵] **سوم: چیزهایی که در مبیع داخل می‌شود.** برای تعیین اینکه چه چیزهایی در مبیع داخل می‌شود به عرف و لغت مراجعه می‌شود. [به طور کلی هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده شود یا قراین بیانگر دخول آن در مبیع باشد، داخل مبیع و متعلق به مشتری خواهد بود، اگر چه در عقد صریحاً ذکر نشده باشد و یا متعاملین جهل به عرف داشته باشند.]

[۴۶] پس در فروش باغ، زمین و درخت و ساختمان داخل می‌شود.

[۴۷] در فروش خانه، زمین و ساختمان، هم قسمت فوقانی و هم قسمت تحتانی آن داخل می‌شود، مگر آنکه قسمت فوقانی آن عادتاً جدا باشد. همچنین درها و

وَالأَغْلاقُ الْمَنْصُوبَةُ وَ الأَخْشَابُ الْمُثْبَتَةُ وَ السُّلَّمُ الْمُثْبَتُ وَ الْمِفْتَاحُ، وَ لاَ يَدْخُلُ الشَّجَرُ بِهَا إِلاَّ مَعَ الشَّرْطِ أَوْ يَقُولَ: بِمَا أُغْلِقَ عَلَيْهِ بَابُهَا أَوْ مَا دَارَ عَلَيْهِ حَائِطُهَا.

[۴۸] وَ فِي النَّخْلِ الطَّلْعُ إِذَا لَمْ يُؤَبَّرْ وَ لَوْ أُبِّرَ فَالثَّمَرَةُ لِلْبَائِعِ وَ تَجِبُ تَبْقِيَتُهَا إِلَىٰ آوَانِ أَخْذِهَا عُرْفاً.

[۴۹] وَ طَلْعُ الْفَحْلِ لِلْبَائِعِ وَكَذَا بَاقِي الثِّمَارِ مَعَ الظُّهُورِ، وَ يَجُوزُ لِكُلٍّ مِنْهُمَا السَّقْيُ إِلاَّ أَنْ يَسْتَضِرَّا، وَ لَوْ تَقَابَلاَ فِي الضَّرَرِ وَ النَّفْعِ رَجَّحْنَا مَصْلَحَةَ الْمُشْتَرِي.

[۵۰] وَ فِي الْقَرْيَةِ الْبِنَاءُ وَ الْمَرَافِقُ.

[۵۱] وَ فِي الْعَبْدِ ثِيَابُهُ السَّاتِرَةُ لِلْعَوْرَةِ.

قفلهای نصب شده و چوبهای ثابت شده در ساختمان [مانند چوب کمدها و قفسه‌ها] و نردبان کار گذاشته و کلید، همگی در بیع خانه داخل است؛ اما درخت در آن داخل نیست، مگر آنکه شرط شود، یا بگوید: «خانه را با آنچه در خانه بر آن بسته می‌شود یا خانه را و آنچه دیوار خانه آن را دربر می‌گیرد فروختم».

[۴۸] در فروش درخت خرما، در صورتی که تلقیح نشده باشد، شکوفه [و میوهٔ آن] نیز داخل می‌شود؛ و اگر تلقیح شده باشد، میوهٔ آن متعلق به فروشنده خواهد بود. و باید آن را تا فرا رسیدن زمان عرفی چیدن آن باقی گذارد.

[۴۹] شکوفهٔ نر درخت خرما و نیز سایر میوه‌ها در صورتی که ظاهر شده باشد، برای فروشندهٔ درخت است. و هر یک از فروشنده و خریدار می‌توانند درخت را آبیاری کنند، مگر آنکه هر دو از این کار خسارت ببینند [که در این صورت هیچکدام از آنها حق آبیاری آن را ندارند.] و در صورتی که آبیاری آن به نفع یکی و بر ضرر دیگری باشد، مصلحت مشتری رعایت می‌شود.

[۵۰] در فروش روستا، ساختمان و مرافق آن [مانند محل آب و محل ریختن برف و راهها و فضاهای میان خانه‌ها] داخل می‌شود.

[۵۱] در فروش بنده، لباسهایی که پوشانندهٔ عورت است، داخل می‌شود.

[۵۲] ٱلرَّابِعُ: فِي ٱخْتِلاَفِهِمَا: فَفِي قَدْرِ ٱلثَّمَنِ يَحْلِفُ ٱلْبَائِعُ مَعَ قِيَامِ ٱلْعَيْنِ وَ ٱلْمُشْتَرِي مَعَ تَلَفِهَا.

[۵۳] وَ فِي تَعْجِيْلِهِ وَ قَدْرِ ٱلأَجَلِ وَ شَرْطِ رَهْنٍ أَوْ ضَمِيْنٍ عَنِ ٱلْبَائِعِ يَحْلِفُ، وَكَذَا فِي قَدْرِ ٱلْمَبِيْعِ.

[۵۴] وَ فِي تَعْيِيْنِ ٱلْمَبِيْعِ يَتَحَالَفَانِ، وَ قَالَ ٱلشَّيْخُ رَحِمَهُ ٱللّٰهُ وَ ٱلْقَاضِي رَحِمَهُ ٱللّٰهُ: يَحْلِفُ ٱلْبَائِعُ، كَالاِخْتِلاَفِ فِي ٱلثَّمَنِ وَ يَبْطُلُ ٱلْعَقْدُ مِنْ حِيْنِهِ لاَ مِنْ أَصْلِهِ.

[۵۵] وَ فِي شَرْطٍ مُفْسِدٍ يُقَدَّمُ مُدَّعِي ٱلصِّحَّةِ.

---

[۵۲] **چهارم: اختلاف خریدار و فروشنده.** اگر میان خریدار و فروشنده در مقدار ثمن اختلاف شود، در صورتی که عین مبیع باقی باشد، فروشنده قسم می‌خورد؛ و در صورتی که تلف شده باشد، مشتری قسم می‌خورد.

[۵۳] در صورت اختلاف در نقدی بودن ثمن و در مقدار مدت آن [در جایی که نسیه بودن بیع مورد اتفاق طرفین است] و نیز اختلاف در شرط رهن یا شرط ضامن از طرف فروشنده، فروشنده قسم می‌خورد. و در صورت اختلاف در اندازهٔ کالای فروخته شده نیز فروشنده قسم می‌خورد [و قولش در همهٔ این موارد پذیرفته می‌شود.]

[۵۴] در صورت اختلاف خریدار و فروشنده در تعیین کالای فروخته شده، هر دو سوگند می‌خورند [و در نتیجه بیع فسخ می‌شود و ثمن و مثمن به مالک اولیه برمی‌گردد.] اما شیخ طوسی و قاضی ابن براج - رحمة الله علیهما - گفته‌اند: «در این مورد نیز، مانند آنجا که در مقدار ثمن اختلاف می‌شود، فروشنده سوگند می‌خورد [و قول او مقدم می‌شود.]» و [بنابر قول نخست] بیع از زمان قسم باطل می‌شود نه از اصل.

[۵۵] اگر فروشنده و خریدار در شرطی که فاسد کنندهٔ عقد است، اختلاف کنند [و یکی بگوید چنین شرطی در ضمن عقد شده است، و دیگری انکار کند] قول کسی که مدعی صحت است مقدم می‌شود.

[٥٦] وَلَوِ اخْتَلَفَ الْوَرَثَةُ نُزِّلَ كُلُّ وَارِثٍ مَنْزِلَةَ مُوَرِّثِهِ.

[٥٧] الْخَامِسُ: إِطْلَاقُ الْكَيْلِ وَ الْوَزْنِ يَنْصَرِفُ إِلَى الْمُعْتَادِ فَإِنْ تَعَدَّدَ فَالأَغْلَبُ، فَإِنْ تَسَاوَتْ وَلَمْ يُعَيِّنْ بَطَلَ الْبَيْعُ.

[٥٨] وَ أُجْرَةُ اعْتِبَارِ الْمَبِيعِ عَلَى الْبَائِعِ وَ اعْتِبَارِ الثَّمَنِ عَلَى الْمُشْتَرِي، وَ أُجْرَةُ الدَّلَّالِ عَلَى الآمِرِ، وَ لَوْ أَمَرَاهُ فَتَوَلَّى الطَّرَفَيْنِ فَعَلَيْهِمَا.

[٥٩] وَ لَا يَضْمَنُ إِلَّا بِتَفْرِيطٍ فَيَحْلِفُ عَلَىٰ عَدَمِهِ، فَإِنْ ثَبَتَ حَلَفَ، عَلَى الْقِيمَةِ لَوْ خَالَفَهُ الْبَائِعُ.

---

[۵۶] اگر ورثه اختلاف کنند هر کدام از ورثه در حکم مورث خودش خواهد بود. [پس در مواردی که قول فروشنده مقدم می‌شود، قول ورثهٔ او نیز مقدم می‌شود، و در مواردی که قول مشتری مقدم می‌شود، قول ورثهٔ او نیز مقدم می‌شود؛ خواه اختلاف میان ورثهٔ فروشنده و ورثهٔ خریدار باشد، یا میان ورثهٔ فروشنده و خود خریدار، و یا میان خود فروشنده و ورثهٔ خریدار.]

[۵۷] پنجم: اطلاق پیمانه و وزن انصراف به همان پیمان و وزن معمول و متعارف دارد. و در صورتی که چند پیمانه یا وزن متعارف باشد، اطلاق آن به آنچه معمول‌تر و شایع‌تر است، انصراف دارد. و در صورتی که از این جهت نیز برابر باشند [تعیین نوع مورد نظر واجب است،] و [اگر] تعیین نکند بیع باطل خواهد بود.

[۵۸] مزد اندازه‌گیری کالای فروخته شده بر عهدهٔ فروشنده، و مزد اندازه‌گیری ثمن بر عهدهٔ مشتری است. و مزد دلال بر عهدهٔ کسی است که به او دستور این کار را داده است.[71] و اگر خریدار و فروشنده هر دو به دلال دستور دهند، و او هر دو طرف ایجاب و قبول را عهده‌دار شود، مزد او بر عهدهٔ هر دوی آنها است.

[۵۹] دلال، جز در صورت تفریط، ضامن نیست؛ و [اگر در اینکه تفریط صورت گرفته یا نه میان دلال و فروشنده یا خریدار اختلاف شود] دلال قسم می‌خورد که تفریط نکرده است، [و قولش پذیرفته می‌شود.] و اگر ثابت شود که دلال تفریط کرده است [و در اثر تفریط او کالا از میان رفته است]، و آنگاه بر سر قیمت آن میان او و فروشنده اختلاف شود، دلال در مورد قیمت آن قسم می‌خورد.

خَاتِمَةٌ

[٦٠] اَلاِقَالَةُ فَسْخٌ لاَ بَيْعٌ فِي حَقِّ اَلْمُتَعَاقِدَيْنِ وَ اَلشَّفِيْعِ فَلا تَثْبُتُ بِهَا شُفْعَةٌ.

[٦١] وَ لاَ تَسْقُطُ أُجْرَةُ اَلدَّلاَّلِ بِهَا.

[٦٢] وَ لاَ تَصِحُّ بِزِيَادَةٍ فِي اَلثَّمَنِ وَ لاَ نَقِيْصَةٍ.

[٦٣] وَ يَرْجِعُ كُلُّ عِوَضٍ إِلَىٰ مَالِكِهِ فَإِنْ كَانَ تَالِفاً فَمِثْلُهُ أَوْ قِيْمَتُهُ.

خاتمه

[۶۰] [اقاله آن است که طرفین عقد، پس از انجام معامله با رضایت یکدیگر، معامله را بر هم زنند.[۷۲] و در اینکه آیا اقاله فسخ معاملهٔ پیشین است یا اینکه خود بیع مستقلی است، میان فقها اختلاف است؛ به عقیده مرحوم مؤلف ـ قدس سره ـ] اقاله نسبت به طرفین عقد و شفیع [= شریک] فسخ است، نه بیع؛ و لذا بواسطهٔ اقاله حق شفعه ثابت نمی‌شود.

[۶۱] مزد دلال به واسطهٔ اقاله ساقط نمی‌شود.

[۶۲] در اقاله، زیاد کردن بها یا کم کردن آن جایز نیست، [مثلاً اگر فرش را هزار تومان خریده باشد و بعد بخواهد آن را پس بدهد، نباید فروشنده بگوید: در صورتی پس می‌گیرم که صد تومان از بهای آن کسر شود؛ و اگر فروشنده بخواهد آن را پس بگیرد، مشتری نمی‌تواند بگوید در صورتی آن را پس می‌دهم که صد تومان بر بهای آن افزوده شود.]

[۶۳] [وقتی اقاله صورت می‌گیرد،] هر یک از ثمن و مثمن به مالک نخستین آن باز می‌گردد.[۷۳] و در صورتی که تلف شده باشد، مثل یا قیمت آن بازگردانده می‌شود.

كِتَابُ ٱلدَّيْنِ

[١] وَ هُوَ قِسْمَانِ:

ٱلأَوَّلُ: ٱلْقَرْضُ

وَ ٱلدِّرْهَمُ بِثَمَانِيَةَ عَشَرَ دِرْهَماً مَعَ أَنَّ دِرْهَمَ ٱلصَّدَقَةِ بِعَشْرَةٍ.

[٢] وَ ٱلصِّيغَةُ: أَقْرَضْتُكَ أَوِ ٱنْتَفِعْ بِهِ أَوْ تَصَرَّفْ فِيهِ وَ عَلَيْكَ عِوَضُهُ، فَيَقُولُ ٱلْـمُقْتَرِضُ: قَبِلْتُ وَ شِبْهُهُ.

کتاب دین

۱ـ قرض

[۱] دین بر دو قسم است، که یک قسم آن قرض است. [و فضیلت آن بسیار است چنانکه در روایت آمده است] در برابر یک درهم از آن هجده درهم خواهد بود، با آنکه در برابر یک درهم صدقه، ده درهم است. [برخی گفته‌اند: سرّ این امر آن است که صدقه در اختیار نیازمند و غیر نیازمند، هر دو، قرار می‌گیرد، اما قرض تنها در اختیار کسی که بدان نیازمند است، واقع می‌شود.]

[۲] صیغهٔ قرض عبارت است از: «به تو قرض دادم، یا از آن بهره‌مند شو، یا در آن تصرف کن و عوض آن بر ذمهٔ تو است». [و هر لفظی که این معنا را افاده دهد] و آنگاه قرض گیرنده در پاسخ می‌گوید: «قبول کردم» و مانند آن [از الفاظی که دلالت بر رضایت می‌کند.]

[۳] وَ لاَ يَجُوزُ آشْتِرَاطُ آلنَّفْعِ فَلاَ يُفِيدُ آلْمُلْكَ حَتَّىٰ آلصِّحَاحِ عِوَضَ آلْـمُكَسَّرَةِ خِـلاَفاً لِأَبِي آلصَّلاَحِ.

[٤] وَ إِنَّمَا يَصِحُّ إِقْرَاضُ الْكَامِلِ.

[٥] وَ كُلَّمَا يَتَسَاوىٰ أَجْزَاؤُهُ يَثْبُتُ فِي آلذِّمَّةِ مِثْلُهُ، وَ مَا لاَ تَتَسَاوىٰ تَثْبُتُ قِيمَتُهُ يَوْمَ آلْقَبْضِ.

[٦] وَ بِهِ يَمْلِكُ فَلَهُ رَدُّ مِثْلِهِ وَ إِنْ كَرِهَ آلْمُقْرِضُ.

[٧] وَ لاَ يَلْزَمُ آشْتِرَاطُ آلْأَجَلِ فِيْهِ.

---

[۳] [در قرض] شرط نفع و سود کردن جایز نیست. [زیرا از قرضی که منفعتی در پی دارد، نهی شده است. و اگر شرط نفع کند] قرض افادهٔ ملک نـمی‌کند. [و از ایـن جهت میان انواع نفع و سود فرقی نیست] حتی اگر شرط کند که به جای [سکه‌های] شکسته، [سکه‌های] سالم بدهد، بر خلاف ابی‌صلاح حلبی [که این نوع از نفع را جایز دانسته است.]

[۴] قرض دهنده و قرض گیرنده هر دو باید کامل باشند، [به گونه‌ای که ممنوعیت تصرف در مال نداشته باشند.]

[۵] هر چه اجزای آن [در قیمت و منفعت] مساوی بـاشد [و صـفات اجـزای آن نزدیک به هم باشد، مانند حبوبات] مِثْل آن در ذمه ثابت مـی‌شود، و آنـچه اجـزایش مساوی نباشد [مانند حیوان] قیمت آن در روز قبض در ذمه ثابت می‌شود، [زیرا وام گیرنده در زمان قبض مالک آن شده است.]

[۶] با قبض وام، قرض گیرنده مالک می‌شود، [نه بواسـطهٔ تـصرف در آنـچه وام گرفته است. و چون با قبض مالک می‌شود] مـی‌توانـد مـثل آن را بـه قـرض دهـنده بازگرداند [حتی اگر عین مال نزدش باقی باشد و در آن تصرفی نکرده باشد،] اگرچه قرض دهنده [طالب عین مال باشد و از قبض مثل آن] کراهت داشته باشد.

[۷] در قرض شرط کردن اجل و مدت الزام‌آور نیست، [زیرا قرض، عـقد جـایز است، و اگر شرط کند وفای به آن واجب نیست.]

[۸] وَ تَجِبُ نِيَّةُ ٱلْقَضَاءِ وَ عَزْلُهُ عِنْدَ وَفَاتِهِ وَ ٱلْإِيْصَاءُ بِهِ لَوْكَانَ صَاحِبُهُ غَائِباً وَ لَوْ يَئِسَ مِنْهُ تَصَدَّقَ بِهِ عَنْهُ.

[۹] وَ لاَ تَصِحُّ قِسْمَةُ ٱلدَّيْنِ بَلْ ٱلْحَاصِلُ لَهُمَا وَ التَّاوِي مِنْهُمَا.

[۱۰] وَ يَصِحُّ بَيْعُهُ بِحَالٍّ لاَ بِمُؤَجَّلٍ وَ بِزِيَادَةٍ وَ نَقِيصَةٍ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ رَبَوِيّاً.

[۱۱] وَ لاَ يَلْزَمُ ٱلْمَدْيُونُ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى ٱلْمُشْتَرِي إِلاَّ مَا دَفَعَ، عَلَىٰ رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ ٱلْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي ٱلْحَسَنِ ٱلرِّضَا عَلَيْهِ ٱلسَّلاَمُ.

[۱۲] وَ مَنَعَ إِبْنُ إِدْرِيْسَ مِنْ بَيْعِ ٱلدَّيْنِ عَلَىٰ غَيْرِ ٱلْمَدْيُونِ وَ ٱلْمَشْهُورُ ٱلصِّحَّةُ.

---

[۸] مدیون باید قصد و نیت ادای دین را داشته باشد، [خواه قدرت بر آن داشته باشد، یا نداشته باشد.] و اگر طلبکار حضور نداشته باشد، باید هنگام مرگ، آن را از دیگر اموالش جداکند، و به آن وصیت نماید، [تا حق مردم مشخص شود و از تصرف وارث در امان بماند.] و اگر [قرض دهنده را نشناسد و] از یافتن او ناامید باشد، از طرف او مال را صدقه می‌دهد.

[۹] [اگر دین مشترک باشد] تقسیم آن صحیح نیست، بلکه آنچه از آن به دست می‌آید برای هر دو شریک است، و مقداری که از بین می‌رود نیز به حساب هر دوی آنها خواهد بود.

[۱۰] بیع دین به عوض حالّ و نقد صحیح است. اما بیع آن به عوض مؤجل و مدت‌دار صحیح نیست، [زیرا بیع دین به دین است که باطل می‌باشد.] همچنین فروختن دین به بیشتر یا به کمتر از مقدار آن صحیح است، مگر آنکه ربوی باشد [که در این صورت باید عوض و معوّض با هم برابر باشند.]

[۱۱] بنا بر روایت محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام بر خریدار لازم نیست به مشتری چیزی غیر از آنچه او به فروشنده داده است، بدهد.

[۱۲] ابن ادریس فروش دین به غیر مدیون را جایز ندانسته است، اما مشهور میان فقهاء صحت چنین بیعی است.

[١٣] وَ لَوْ بَاعَ ٱلذِّمِّيُّ مَا لاَ يَمْلِكُهُ ٱلْمُسْلِمُ ثُمَّ قَضَىٰ مِنْهُ دَيْنَ ٱلْـمُسْلِمِ صَحَّ قَبْضُهُ وَ لَوْ شَاهَدَهُ، وَلاَ تَحِلُّ ٱلدُّيُونُ ٱلْمُؤَجَّلَةُ بِحَجْرِ ٱلْمُفَلَّسِ خِلاَفاً لاِبْنِ ٱلْجُنَيْدِ رَحِمَهُ ٱللَّهُ.

[١٤] وَ تَحِلُّ إِذَا مَاتَ ٱلْمَدْيُونُ، وَ لاَ تَحِلُّ بِمَوْتِ ٱلْمَالِكِ.

[١٥] وَ لِلْمَالِكِ ٱنْتِزَاعُ ٱلسِّلْعَةِ فِي ٱلْفَلْسِ إِذَا لَمْ تَزِدْ زِيَادَةٌ مُتَّصِلَةٌ، وَ قِيلَ: يَجُوزُ وَ إِنْ زَادَتْ.

[١٦] وَ غُرَمَاءُ ٱلْمَيِّتِ سَوَاءٌ فِي تَرِكَتِهِ مَعَ ٱلْقُصُورِ وَ مَعَ ٱلْوَفَاءِ لِصَاحِبِ ٱلْعَيْنِ أَخْذُهَا فِي ٱلْمَشْهُورِ، وَ قَالَ ٱبْنُ ٱلْجُنَيْدِ: يَخْتَصُّ بِهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ وَفَاءٌ.

---

[۱۳] اگر کافر ذمی چیزی را که مسلمان مالک آن نمی‌شود [مانند شراب و خوک] بفروشد، و آنگاه از پولی که بابت آن گرفته است دین مسلمان را ادا کند، گرفتن آن پول برای طلبکار صحیح است، اگرچه او این معامله را مشاهده کرده باشد. دین مدت‌دار، بواسطهٔ افلاسِ مدیون، حالّ نمی‌شود، بر خلاف نظر ابن جنید [که آن را به مرگ قیاس کرده است.]

[۱۴] اگر مدیون بمیرد، دیون مدت‌دار او، حالّ می‌شود. اما اگر مالک بمیرد، دیون مدت‌داری [که بر ذمهٔ دیگران دارد] حالّ نمی‌شود.

[۱۵] مالک می‌تواند هنگام افلاسِ [قرض گیرنده] کالای خود را، در صورتی که زیادهٔ متصله‌ای در آن بوجود نیامده باشد، پس بگیرد [و بر سایر طلبکارها مقدم می‌شود.] و برخی گفته‌اند: حتی اگر زیادهٔ متصله هم در آن پدید آمده باشد، می‌تواند آن را پس بگیرد. [و اگر زیاده جدا و منفصل باشد، می‌تواند عین مال خود را پس بگیرد و البته زیادهٔ منفصل از آنِ شخص مفلس خواهد بود.]

[۱۶] اگر ترکهٔ متوفی از وفای به دیون او قاصر باشد، طلبکارهای او نسبت به ترکه یکسان خواهند بود [و کسی بر دیگری مقدم نمی‌شود.] و اگر ترکه از وفای به دیون قاصر نباشد، صاحب عین، بنا بر مشهور، می‌تواند عین مال خود را بردارد. و ابن جنید گفته است: صاحب عین، اختصاص به آن دارد، [و می‌تواند آن را بردارد] اگر چه ترکه وافی به دیون نباشد.

[۱۷] وَ لَوْ وُجِدَتِ ٱلْعَيْنُ نَاقِصَةً بِفِعْلِ ٱلْمُفَلَّسِ ضُرِبَ بِالنَّقْصِ مَعَ ٱلْغُرَمَاءِ مَعَ نِسْبَتِهِ إِلَى ٱلثَّمَنِ.

[۱۸] وَ لاَ يُقْبَلُ إِقْرَارُهُ فِي حَالِ ٱلتَّفْلِيسِ بِعَيْنٍ لِتَعَلُّقِ حَقِّ ٱلْغُرَمَاءِ وَ يَصِحُّ بِدَيْنٍ وَ يَتَعَلَّقُ بِذِمَّتِهِ فَلاَ يُشَارِكُ ٱلْمُقَرُّ لَهُ وَقَوَّى ٱلشَّيْخُ ٱلْمُشَارَكَةَ.

[۱۹] وَ يُمْنَعُ ٱلْمُفَلَّسُ مِنَ ٱلتَّصَرُّفِ فِي أَعْيَانِ أَمْوَالِهِ وَ تُبَاعُ وَ تُقْسَمُ عَلَى ٱلْغُرَمَاءِ وَ لاَ يُدَّخَرُ لِلْمُؤَجَّلَةِ شَيْءٌ وَ يُحْضَرُ كُلُّ مَتَاعٍ فِي سُوْقِهِ.

---

[۱۷] اگر عین مال در اثر فعل مفلس، ناقص و معیوب شده باشد، [مالک اگر بخواهد، می‌تواند آن را بر دارد و در این صورت] مقدار نقیصه را با نسبت آن به بهای کالا، با دیگر طلبکاران سهیم می‌شود. [مثلاً اگر فرشی را به ده هزار تومان فروخته است، و بهای ناقص آن، هشت هزار تومان و بهای صحیح آن، دوازده هزار تومان است، نسبت تفاوت را که یک سوم است، از ده هزار تومان حساب می‌کند، که تقریباً سه هزار و سیصد تومان می‌شود، و این مقدار در کنار دیگر دیون قرار می‌گیرد و مانند سایر دیون با آن معامله می‌شود.]

[۱۸] اقرار مفلس به عین یک مال، در حال افلاس پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا [پیش از اقرار]، اموال او متعلق حق طلبکاران است، اما اقرار او به دین صحیح و نافذ است، و به ذمهٔ او تعلق می‌گیرد، و در نتیجه کسی که برای او اقرار به مالی شده، با دیگر طلبکاران مشارکت نمی‌کند. ولی مرحوم شیخ طوسی، قول به مشارکت را تقویت کرده است.

[۱۹] کسی که مفلس شده است، حق تصرف در عین اموالش را ندارد، بلکه اموال او فروخته و میان طلبکارانش تقسیم می‌شود، و چیزی از آن اموال برای کسانی که طلب آنها مدت دار است، کنار گذاشته نمی‌شود. وهر کالایی را در بازار مخصوص آن [برای فروش] حاضر می‌کنند. [و این کار در صورت امید به فروش با قیمت بالاتر واجب و در غیر این صورت مستحب است.]

[۲۰] وَ يُحْبَسُ لَوِ ٱدَّعَى ٱلإِعْسَارَ حَتَّى يَثْبُتَ فَإِذَا ثَبَتَ خُلِّي سَبِيْلُهُ، وَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ ٱلسَّلاَمُ: إِنْ شِئْتُمْ آجِرُوهُ وَ إِنْ شِئْتُمْ ٱسْتَعْمِلُوهُ. وَ هُوَ يَدُلُّ عَلَىٰ وُجُوبِ ٱلتَّكَسُّبِ وَ ٱخْتَارَهُ ٱبْنُ حَمْزَةَ رَحِمَهُ ٱللّٰهُ وَ مَنَعَهُ ٱلشَّيْخُ وَ ٱبْنُ ٱدْرِيْسَ، وَ ٱلْأَوَّلُ أَقْرَبُ.

[۲۱] وَ إِنَّمَا يُحْجَرُ عَلَى ٱلْمَدْيُونِ إِذَا قَصُرَتْ أَمْوَالُهُ عَنْ دُيُونِهِ وَ طَلَبَ ٱلْغُرَمَاءُ ٱلْحَجْرَ بِشَرْطِ حُلُولِ ٱلدُّيُونِ.

---

[۲۰] اگر بدهکار ادعای اعسار و تنگدستی کند، زندانی می‌شود تا این ادعای خود را [با اعتراف طلبکارها یا شهادت بینه‌ای که آگاه از باطن کار او است] اثبات کند. پس اگر ادعای خود را ثابت کرد، آزاد می‌شود. [و او را مکلف به کسب وکار نمی‌کنند، چه خداوند فرموده است: **«و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة»** بقره/۲۸۰]. و از علیؑ نقل شده است که: «[او را زندانی می‌کنند، و آنگاه بررسی می‌کنند، پس اگر مالی داشته باشد به طلبکاران داده می‌شود، و اگر مالی نداشته باشد، او را تحویل طلبکارانش می‌دهند، و به آنها می‌گویند: هر چه می‌خواهید با او بکنید،] اگر می‌خواهید اجاره‌اش دهید، و اگر می‌خواهید به کارش گیرید.» و این روایت دلالت بر وجوب کسب و کار دارد. و این قول را ابن حمزه‌؀ برگزیده و شیخ و ابن ادریس آن را ردّ کرده‌اند، و قول نخست به صواب نزدیک‌تر است. [زیرا ادای دین، در صورت مطالبهٔ طلبکاران، بر کسی که قدرت ادای آن را دارد، واجب است. و کسی که توان کسب و کار دارد، قادر به شمار می‌رود.]

[۲۱] بدهکار در صورتی از تصرف در اموالش منع می‌شود که اموال او کمتر از دیون او باشد ـ [اما اگر با آن برابر باشد و یا بیشتر از آن باشد، از تصرف در اموالش منع نمی‌شود.] ـ و نیز طلبکاران او درخواست منع و محجور شدن او را کنند، و زمان ادای دیون رسیده باشد، [یعنی دیون او به صورت حالّ باشد، نه مؤجل. زیرا دینی که مؤجل است، استحقاق مطالبه ندارد.]

[۲۲] وَ لاَ تُبَاعُ دَارُهُ وَ لاَ خَادِمُهُ وَ لاَ ثِيَابُ تَجَمُّلِهِ، وَ ظَاهِرُ ٱبْنِ ٱلْجُنَيْدِ بَيْعُهَا، وَ ٱسْتُحِبَّ لِلْغَرِيمِ تَرْكُهُ وَ ٱلرِّوَايَاتُ مُتَضَافِرَةٌ بِالأَوَّلِ.

ٱلْقِسْمُ ٱلثَّانِي: دَيْنُ ٱلْعَبْدِ

[۲۳] لاَ يَجُوزُ لَهُ ٱلتَّصَرُّفُ فِيهِ وَ لاَ فِيمَا بِيَدِهِ إِلاَّ بِإِذْنِ ٱلسَّيِّدِ، فَلَوِ ٱسْتَدَانَ بِإِذْنِهِ فَعَلَى ٱلْمَوْلَى وَ إِنْ أَعْتَقَهُ.

[۲٤] وَ يَقْتَصِرُ فِي ٱلتِّجَارَةِ عَلَى مَحَلِّ ٱلْإِذْنِ وَ لَيْسَ لَهُ ٱلاِسْتِدَانَةُ بِالإِذْنِ فِي ٱلتِّجَارَةِ

---

[۲۲] [برخی از امور جزء مستثنیات دین است، که حتی هنگام افلاس فروخته نمی‌شود.] خانه، خدمتکار و لباس زینتی فروخته نمی‌شود. [و در همهٔ این امور شأن و مقام و موقعیت بدهکار ملاحظه می‌شود. یعنی خانه‌ای که در شأن اوست و لباسی که در شأن اوست و خدمتکاری که به آن نیاز دارد و متناسب با شرایط اوست، فروخته نمی‌شود.] اما ظاهر سخن ابن جنید آن است که این امور نیز فروخته می‌شود. اما مستحب است که طلبکار او را [در این امور] واگذارد. البته روایات فراوانی بر قول نخست [یعنی استثنای امور یاد شده] دلالت دارد.

۲ـ دین بنده

[۲۳] بنده حق ندارد در دین و یا اموالی که در دست اوست، جز به اذن مولی، تصرف کند. [خواه قایل به مالکیت بنده شویم، یا مالکیت او را منع کنیم.] بنابر این، اگر بنده با اذن مولای خود مالی را قرض کند، ادای دین بنده بر عهدهٔ مولای اوست، اگر چه او را آزاد کند.

[۲۴] بنده در تجارت و داد وستد به همان صورت که مولی اذن داده است، عمل می‌کند. [و نمی‌تواند از محلّ و مورد اذن تخطی کند.] و اگر مولی تنها اذن به تجارت و معامله داده باشد، به استناد این اذن نمی‌تواند قرض بگیرد، [زیرا دلالتی بر جواز قرض گرفتن ندارد. و در صورت تعدی از مورد اذن] بنا بر قول قوی‌تر، اگر مال تلف

فَیُلْزَمُ ذِمَّتُهُ لَوْ تَلَفَ یُتْبَعُ بِهِ بَعْدَ عِتْقِهِ عَلَی ٱلْأَقْوَیٰ، وَ قِیْلَ: یَسْعَیٰ فِیْهِ.

[۲۵] وَ لَوْ أَخَذَ ٱلْمَوْلَیٰ مَا ٱقْتَرَضَهُ تَخَیَّرَ ٱلْمُقْرِضُ بَیْنَ رُجُوعِهِ عَلَی ٱلْمَوْلَیٰ وَ بَیْنَ إِتْبَاعِ ٱلْعَبْدِ.

شود در ذمهٔ بنده خواهد بود، و پس از آزاد شدن [و قدرت بر ادای آن] باید آن را بپردازد. و برخی گفته‌اند: [ادای دین موکول به آزاد شدن بنده نیست، بلکه در همان زمان که مملوک است] برای ادای آن کار و تلاش می‌کند.

[۲۵] اگر مولی آنچه را بنده [بدون اذن او] قرض گرفته است، از او بگیرد، قرض دهنده می‌تواند به مولی رجوع کند، و می‌تواند [پس از آزاد شدن و دارا شدن بنده] به بنده رجوع کند.

كِتَابُ ٱلرَّهْنِ

[۱] وَ هُوَ وَثِيقَةٌ لِلدَّيْنِ. وَ ٱلْإِيجَابُ: رَهَنْتُكَ أَوْ وَثَّقْتُكَ أَوْ رَهْنٌ عِنْدَكَ أَوْ عَلَىٰ مَالِكَ، وَ شِبْهُهُ. وَ يَكْفِي ٱلْإِشَارَةُ فِيْ ٱلْأَخْرَسِ أَوِ ٱلْكِتَابَةُ مَعَهَا فَيَقُولُ ٱلْـمُرْتَهِنُ: قَبِلْتُ، أَوْ شِبْهَهُ.

[۲] فَإِنْ ذَكَرَ أَجَلاً ٱشْتُرِطَ ضَبْطُهُ.

[۳] وَ يَجُوزُ ٱشْتِرَاطُ ٱلْوَكَالَةِ لِلْمُرْتَهِنِ وَ غَيْرِهِ وَ ٱلْوَصِيَّةُ لَهُ وَ لِوَارِثِهِ.

کتاب رهن

[۱] رهن [=گرو] وثیقه‌ای برای دین است،[۷۴] [و مانند دیگر عقود نیازمند ایجاب و قبول است.] ایجابش آن است که بگوید: «به تو رهن دادم، یا به تو وثیقه دادم، یا این مال نزد تو گرو باشد، یا بر مال تو گرو باشد، و الفاظی مانند آن. [و از آن رو در آن، لفظ و صیغهٔ خاصی معتبر دانسته نشد که از طرف گرو گیرنده جایز می‌باشد.] و در مورد شخص لال، اشاره به تنهایی یا کتابت همراه با اشاره [به گونه‌ای که دلالت بر قصد و نیت گرو گذاشتن داشته باشد] کفایت می‌کند. و آنگاه گرو گیرنده در مقام قبول می‌گوید: «پذیرفتم»، و مانند آن [از الفاظی که دلالت بر رضایت می‌کند.]

[۲] [در رهن، دائمی بودن آن شرط است]، پس اگر مدت و زمانی را [برای تصرف در رهن] ذکر کند، باید آن را معلوم و مشخص سازد.

[۳] در رهن می‌توان شرط کرد که گرو گیرنده یا شخص دیگری وکالت [در حفظ و نگهداری رهن و فروختن ومصرف کردن آن در دین] داشته باشد.[۷۵] همچنین می‌تواند شرط کرد که گرو گیرنده و وارث او [از طرف گرو دهنده] وصیِ [در حفظ رهن و فروختن و مصرف آن در دین] باشند.

[٤] وَ إِنَّمَا يَتِمُّ بِالْقَبْضِ عَلَى ٱلْأَقْوىٰ، فَلَوْ جُنَّ أَوْ مَاتَ أَوْ أُغْمِيَ عَلَيْهِ أَوْ رَجَعَ قَبْلَ إِقْبَاضِهِ بَطَلَ. وَ لاَ يُشْتَرَطُ دَوَامُ ٱلْقَبْضِ فَلَوْ أَعَادَهُ إِلَى ٱلرَّاهِنِ فَلاَ بَأْسَ.

[٥] وَ يُقْبَلُ إِقْرَارُ ٱلرَّاهِنِ بِالْإِقْبَاضِ إِلاَّ أَنْ يُعْلَمَ كِذْبُهُ فَلَوِ ٱدَّعىٰ ٱلْمُوَاطَأَةَ فَلَهُ إِحْلاَفُ ٱلْمُرْتَهِنِ.

[٦] وَلَوْ كَانَ بِيَدِ ٱلْمُرْتَهِنِ فَهُوَ قَبْضٌ وَلاَ يَفْتَقِرُ إِلَىٰ إِذْنٍ فِي ٱلْقَبْضِ وَ لاَ إِلَىٰ مُضِيِّ زَمَانٍ.

[٧] وَ لَوْ كَانَ مُشَاعاً فَلاَ بُدَّ مِنْ إِذْنِ ٱلشَّرِيكِ فِي ٱلْقَبْضِ أَوْ رِضَاهُ بَعْدَهُ.

وَ ٱلْكَلاَمُ: إِمَّا فِي ٱلشُّرُوطِ أَوِ ٱللَّوَاحِقِ

[٨] **ٱلْأَوَّلُ:** شَرْطُ ٱلرَّهْنِ أَنْ يَكُونَ عَيْناً مَمْلُوكَةً يُمْكِنُ قَبْضُهَا وَ يَصِحُّ بَيْعُهَا. فَلاَ يَصِحُّ

---

[۴] بنا بر اقوی، رهن تنها با گرفتن گرو و قبض آن [از سوی مرتهن] تمام می‌شود. پس اگر گرو دهنده پیش از تحویل دادن گرو [و پس از ایجاب و قبول] دیوانه شود یا بمیرد یا بیهوش شود یا رجوع کند، رهن باطل می‌شود. اما دوام قبض [و اینکه گرو پیوسته نزد مرتهن باقی بماند] شرط نیست.[۷۶] پس اگر آن را به گرو دهنده بازپس دهد، خدشه‌ای بر رهن وارد نمی‌آید.

[۵] اقرار گرو دهنده به تحویل دادن گرو پذیرفته می‌شود، مگر آنکه علم به کذب او داشته باشیم. و در صورتی که گرودهنده [پس از اقرار به تحویل دادن گرو] ادعا کند که با مرتهن توافق [بر اقرار] کرده است، [و اقرار او مصنوعی و ساختگی بوده است] می‌تواند مرتهن را قسم دهد.

[۶] اگر گرو در دست مرتهن باشد، همین اندازه در قبض کفایت می‌کند، و نیازی به اذن [تازه و دوباره] در قبض، و یا گذشت مدتی از زمان نیست.

[۷] اگر گرو به صورت مشاع و مشترک باشد، اذن شریک در قبض و یا رضایت او [پس از قبض] شرط است.

شروط رهن

[۸] شرط گرو آن است که عین مملوکی باشد[۷۷] که قبض و گرفتن آن ممکن، و

رَهْنُ ٱلْمَنْفَعَةِ وَ لاَ ٱلدَّيْنِ، وَ رَهْنُ ٱلْمُدَبَّرِ إِبْطَالٌ لِتَدْبِيرِهِ عَلَى ٱلْأَقْوَىٰ، وَ لاَ رَهْنُ ٱلْخَمْرِ وَ ٱلْخِنْزِيرِ إِذَاكَانَ ٱلرَّاهِنُ مُسْلِماً أَوِ ٱلْمُرْتَهِنُ، وَ لاَ رَهْنُ ٱلْحُرِّ مُطْلَقاً.

[۹] وَ لَوْ رَهَنَ مَا لاَ يَمْلِكُ وَقَفَ عَلَى ٱلْإِجَازَةِ، وَ لَوِ ٱسْتَعَارَ لِرَهْنٍ صَحَّ، وَ يَلْزَمُ بِعَقْدِ ٱلرَّاهِنِ، وَ يَضْمَنُ ٱلرَّاهِنُ لَوْ تَلِفَ أَوْ بِيعَ.

[۱۰] وَ يَصِحُّ رَهْنُ ٱلْأَرْضِ ٱلْخَرَاجِيَّةِ تَبَعاً لِلْأَبْنِيَةِ وَ ٱلشَّجَرِ، وَ لاَ رَهْنُ ٱلطَّيْرِ فِي ٱلْهَوَاءِ إِلاَّ إِذَا ٱعْتِيدَ عَوْدُهُ، وَ لاَ ٱلسَّمَكِ فِي ٱلْمَاءِ إِلاَّ إِذَاكَانَ مَحْصُوراً مُشَاهَداً، وَ لاَ رَهْنُ ٱلْمُصْحَفِ عِنْدَ ٱلْكَافِرِ أَوِ ٱلْعَبْدِ ٱلْمُسْلِمِ إِلاَّ أَنْ يُوضَعَا عَلَىٰ يَدِ مُسْلِمٍ، وَ لاَ رَهْنُ ٱلْوَقْفِ.

فروختن آن [برای مرتهن] جایز و صحیح باشد[۷۸]. و از این رو، گرو گذاشتن منفعت و یا دین صحیح نیست. و اگر بندهٔ مدبری را گرو بگذارد، بنابر اقوی، تدبیر او باطل می‌شود. همچنین گرو گذاشتن شراب و خوک، در صورتی که گرو دهنده یا گرو گیرنده مسلمان باشد، صحیح نیست. گرو گذاشتن انسان آزاد مطلقاً صحیح نیست.

[۹] اگر گرو دهنده چیزی را که مالک آن نیست [و ملک دیگری می‌باشد] گرو بگذارد، صحت رهن منوط به اجازهٔ صاحب آن است. و اگر مالی را برای گرو گذاشتن از مالکش عاریه کند، رهن آن صحیح است. و قصد عاریه به واسطهٔ عقد رهن لازم می‌شود. و در صورتی که مال عاریه گرفته شده، تلف و یا فروخته شود، گرو دهنده ضامن آن خواهد بود.

[۱۰] زمین خراجی [مانند زمینهای مفتوح العنوه] را به تبع ساختمانها و درختها[یی که در آن کاشته شده] می‌توان به رهن گذاشت.

رهن پرنده‌ای که در آسمان است [اگر چه ملک گرو دهنده باشد] صحیح نیست، [زیرا قبض آن ممکن نیست] مگر آنکه عادت به بازگشت داشته باشد [مانند کبوتر اهلی.] همچنین رهن ماهی در آب صحیح نیست، مگر آنکه [در برکه‌ای] محصور باشد و دیده شود. گرو گذاشتن قرآن یا بندهٔ مسلمان نزد کافر صحیح نیست، مگر آنکه آن دو را نزد مسلمانی قرار دهند. رهن مالی که وقف شده صحیح نیست.

[۱۱] وَ يَصِحُّ ٱلرَّهْنُ فِيْ زَمَانِ ٱلْخِيَارِ وَ إِنْ كَانَ لِلْبَائِعِ لِانْتِقَالِ ٱلْمَبِيْعِ بِالْعَقْدِ عَلَى ٱلْأَقْوىٰ.

[۱۲] وَ يَصِحُّ رَهْنُ ٱلْعَبْدِ ٱلْمُرْتَدِّ وَلَوْ عَنْ فِطْرَةٍ وَ ٱلْجَانِيْ مُطْلَقاً، فَإِنْ عَجزَ ٱلْمَوْلَىٰ عَنْ فَكِّهِ قُدِّمَتِ ٱلْجِنَايَةُ.

[۱۳] وَ لَوْ رَهَنَ مَا يَتَسَارَعُ إِلَيْهِ ٱلْفَسَادُ قَبْلَ ٱلْأَجَلِ فَلْيَشْتَرِطْ بَيْعَهُ وَ رَهْنَ ثَمَنِهِ وَ لَوْ أَطْلَقَ حُمِلَ عَلَيْهِ.

[۱٤] وَ أَمَّا ٱلْمُتَعَاقِدَانِ: فَيُشْتَرَطُ فِيْهِمَا ٱلْكَمَالُ وَ جَوَازُ ٱلتَّصَرُّفِ.

[۱٥] وَ يَصِحُّ رَهْنُ مَالِ ٱلطِّفْلِ مَعَ ٱلْمَصْلَحَةِ وَ أَخْذُ ٱلرَّهْنِ لَهُ كَمَا إِذَا سُلِّفَ مَالُهُ مَعَ ظُهُورِ

---

[۱۱] گرو گذاشتن چیز[ی که خریده شده] در زمان خیار صحیح است، اگر چه خیار برای فروشنده باشد؛ زیرا بنابر قول اقوی، کالای خریداری شده بواسطهٔ عقد [به خریدار] منتقل می‌شود.

[۱۲] گرو گذاشتن بندهٔ مرتد، اگر چه مرتد فطری باشد، و نیز گرو گذاشتن بندهٔ جانی مطلقاً صحیح است. پس اگر مولی نتواند رقبهٔ او را از جنایت رها کند، جنایت مقدم [بر رهن] خواهد بود.

[۱۳] اگر چیزی راکه پیش از رسیدن مدت فاسد می‌شود، رهن بگذارد، باید شرط کند که [مرتهن] آن را بفروشد و بهایش را گرو بگیرد. و اگر مطلق بگذارد [و چنین شرطی را در عقد رهن بیان نکند] حمل بر همین معنا می‌شود.

شرایط طرفین عقد

[۱۴] شرایط معتبر در طرفین عقد رهن، کمال و جواز تصرف [در اموالشان] است.

[۱۵] مال کودک را در صورت مصلحت می‌توان رهن گذاشت، [مانند آنجاکه ولیّ برای مصلحت کودک نیاز به قرض گرفتن دارد، و قرض گرفتن منوط به گروگذاشتن می‌باشد.] و همچنین گرفتن رهن برای کودک جایز است؛ مانند آنجاکه ولیّ، مال کودک را در صورت آشکار بودن مصلحت نسیه می‌فروشد [و آنگاه چیزی را از خریدار به عنوان گرو می‌گیرد؛] یا آنکه از غرق شدن یا غارت شدن مال کودک ترس و هراس داشته باشد.

الغِبْطَةِ أَوْ خِيفَ عَلَىٰ مَالِهِ مِنْ غَرَقٍ أَوْ نَهْبٍ، وَ لَوْ تَعَذَّرَ آلرَّهْنُ هُنَا أُقْرِضَ مِنْ ثِقَةٍ عَدْلٍ غَالِبَاً.

[۱۶] وَ أَمَّا آلْحَقُّ: فَيُشْتَرَطُ ثُبُوتُهُ فِيْ الذِّمَّةِ كالْقَرْضِ، وَ ثَمَنِ آلْمَبِيْعِ وَ آلدِّيَةِ بَعْدَ آسْتِقْرَارِ آلْجِنَايَةِ، وَ فِيْ آلْخَطَإِ عِنْدَ آلْحُلُولِ عَلَىٰ قِسْطِهِ، وَ مَالِ آلْكِتَابَةِ وَ إِنْ كَانَتْ مَشْرُوطَةً عَلَى آلْأَقْرَبِ، وَ مَالِ الجُعَالَةِ بَعْدَ آلرَّدِّ لاَ قَبْلَهُ.

[۱۷] وَ لاَ بُدَّ مِنْ إِمْكَانِ آسْتِيفَاءِ آلْحَقِّ مِنَ آلرَّهْنِ فَلاَ يَصِحُّ عَلَىٰ مَنْفَعَةِ آلْمُؤْجَرِ عَيْنَهُ فَلَوْ

و اگر رهن در اینجا [یعنی در جایی که ترس از غرق و غارت مال یتیم دارد] متعذّر باشد آن را به کسی که غالباً مورد اعتماد و عادل به شمار می‌رود، قرض می‌دهد.

شرایط حق

[۱۶] و اما در مورد حق، باید حق در ذمه ثابت باشد،[۷۹] مانند قرض، بهای کالای خریده شده و دیه پس از آنکه جنایت مستقر شود، [یعنی به حدّی برسد که موجب و سبب دیه تغییر نکند.] و اگر جنایت، خطای محض باشد، هنگام رسیدن زمان قسط آن. [توضیح اینکه در جنایتی که به صورت خطای محض است، دیه بر عاقلهٔ جانی، یعنی خویشاوندان پدری او، واجب می‌شود، که در مدت سه سال و هر سال یک سوم آن پرداخت می‌شود. و پرداخت آن بر عاقله‌ای که در سررسید هر یک از این اقساط وجود دارند، لازم می‌شود، و لذا اخذ گرو از عاقلهٔ جانی، مشروط به رسیدن موعد هر یک از این اقساط سه گانه است.] و نیز مانند: مال کتابت، اگر چه مکاتب مشروط باشد، بنابر قول اقرب، و مال جعاله پس از ردّکردنِ [بنده یا حیوان فراری به صاحب آن] نه پیش از آن.

[۱۷] شرط دیگر آن است که بتوان حق مورد نظر را از آنچه گرو گذاشته شده، استیفا کرد. و لذا نمی‌توان بر منفعت کسی که عین او اجیر شده، رهن گذارد، اما اگر او را در ذمه اجیر کند، رهن جایز است. [مثلاً اگر کسی را اجیر کند که خود او شخصاً لباسی را بدوزد، نمی‌توان برای تضمین آن وثیقه‌ای گذاشت، چه اگر آن شخص بمیرد یا از دوختن عاجز شود، با فروش وثیقه نمی‌توان حقی را که در ذمهٔ اوست، استیفا

آجَرَهُ فِي ٱلذِّمَّةِ جَازَ.

[۱۸] وَ يَصِحُّ زِيَادَةُ ٱلدَّيْنِ عَلَى ٱلرَّهْنِ وَ زِيَادَةُ ٱلرَّهْنِ عَلَى ٱلدَّيْنِ.

وَ أَمَّا ٱللَّوَاحِقُ فَمَسَائِلُ

[۱۹] ٱلْأُولىٰ : إِذَا شَرَطَ ٱلْوَكَالَةَ فِيْ ٱلرَّهْنِ لَمْ يَمْلِكْ عَزْلَهُ وَ يُضَعَّفُ بِأَنَّ ٱلْمَشْرُوطَ فِيْ ٱللاَّزِمِ يُؤَثِّرُ جَوَازَ ٱلْفَسْخِ لَوْ أَخَلَّ بِالشَّرْطِ لاَ وُجُوبَ ٱلشَّرْطِ فَحِيْنَئِذٍ لَوْ فَسَخَ ٱلْوَكَالَةَ فَسَخَ ٱلْمُرْتَهِنُ ٱلْبَيْعَ ٱلْمَشْرُوطَ بِالرَّهْنِ إِنْ كَانَ.

[۲۰] ٱلثَّانِيَةُ: يَجُوزُ لِلْمُرْتَهِنِ ابْتِيَاعُ ٱلرَّهْنِ وَ هُوَ مُقَدَّمٌ بِهِ عَلَى ٱلْغُرَمَاءِ وَ لَوْ أَعْوَزَ ضُرِبَ

کرد؛ اما اگر کسی را اجیر کند که خودش یا دیگری لباسی را بدوزد، رهن گذاردن بر این حق صحیح است.]

[۱۸] در رهن، افزون بودن دین بر رهن و نیز افزون بودن رهن بر دین جایز است.

لواحق

[۱۹] **مسألهٔ اول:** اگر گرو دهنده در رهن، وکالتِ [گروگیرنده در حفظ و فروش گرو و مانند آن] را شرط کند، نمی‌تواند گرو گیرنده را [از این وکالت] عزل و بر کنار نماید. اما این قول با این اشکال مواجه است که شرط در عقد لازم، اثرش آن است که در صورت اخلال به آن، فسخ عقد ممکن می‌شود، نه آنکه عمل به آن شرط لزوم و وجوب یابد. [بنابر این، گرو دهنده می‌تواند او را از وکالت عزل کند، و نهایت امر آن است که در این صورت مرتهن حق فسخ عقد رهن را خواهد داشت.]

بنابراین، اگر گرو دهنده، وکالت را فسخ کند، گرو گیرنده بیعی را که مشروط به رهن [و وکالت] است، در صورت وجود چنین معامله‌ای، فسخ می‌کند.

[۲۰] **مسألهٔ دوم:** گرو گیرنده می‌تواند [در صورت وکالت در بیع] گرو را به خودش بفروشد، و او بر دیگر طلبکاران تقدم دارد،[۸۰] [خواه گرو دهنده زنده باشد یا مرده و خواه مفلس باشد یا نباشد.] و در صورتی که بهای گرو کمتر از مقدار دین باشد، گرو گیرنده در مقدار باقی مانده با دیگر طلبکاران [به نسبت مقدار باقیمانده] سهیم

بِالْبَاقِي.

[۲۱] اَلثَّالِثَةُ: لاَ يَجُوزُ لِأَحَدِهِمَا اَلتَّصَرُّفُ فِيْهِ وَ لَوْ كَانَ لَهُ نَفْعٌ أُوجِرَ وَ لَوِ آحتَاجَ إِلَىٰ مَؤُونَةٍ فَعَلَى اَلرَّاهِنِ وَ لَوِ اَنْتَفَعَ اَلْمُرْتَهِنُ تَقَاصَّا.

[۲۲] اَلرَّابِعَةُ: يَجُوزُ لِلْمُرْتَهِنِ اَلاِسْتِقْلاَلُ بِالاِسْتِيْفَاءِ لَوْ خَافَ جُحُودَ اَلْوَارِثِ، إِذِ اَلْقَوْلُ قَوْلُ اَلْوَارِثِ مَعَ يَمِيْنِهِ فِيْ عَدَمِ اَلدَّيْنِ وَ عَدَمِ اَلرَّهْنِ.

[۲۳] اَلْخَامِسَةُ: لَوْ بَاعَ أَحَدُهُمَا تَوَقَّفَ عَلَى إِجَازَةِ اَلآخَرِ. وَكَذَا عِتْقُ اَلرَّاهِنِ لاَ اَلْمُرْتَهِنِ.

خواهد شد.[۸۱]

[۲۱] **مسألهٔ سوم:** گرو دهنده و گروگیرنده هیچکدام حق تصرف در گرو را ندارند. و اگر گرو منفعتی داشته باشد [که با بقای عین می‌توان آن را استیفا کرد، با توافق هر دوی آنها،] آن را اجاره می‌دهند. واگر گرو نیاز به مؤونه داشته باشد [مثل آنجا که حیوانی گرو گذاشته می‌شود] مؤونهٔ آن بر عهدهٔ راهن خواهد بود. و اگر گروگیرنده از منافع رهن بهره‌مند شود، [اجرت بر او لازم می‌شود و] گرو دهنده و گرو گیرنده، با یکدیگر [منفعت و مؤونه را] تقاص می‌کنند. [پس اگر منفعت آن معادل هزار تومان و مؤونهٔ آن معادل ششصد تومان باشد، گرو گیرنده باید چهارصد تومان به گرو دهنده بدهد، و اگر به عکس باشد، گرو دهنده باید چهارصد تومان به گروگیرنده بپردازد.]

[۲۲] **مسألهٔ چهارم:** گرو گیرنده [اگر وکیل نباشد] در صورتی که از انکار وارث بترسد [و بینه‌ای بر اثبات حق خود نداشته باشد؛] می‌تواند خود مستقلاً [و بدون گرفتن اذن از ورثه] حق خود را از رهن استیفا کند؛ زیرا [اگر وارث، منکر دینی بر ذمهٔ متوفی و نیز منکر رهن شود] قول وارث با قسم در مورد نبودن دین و عدم رهن پذیرفته می‌شود.

[۲۳] **مسألهٔ پنجم:** اگر یکی از گرودهنده و گرو گیرنده [بدون اذن دیگری] گرو را بفروشد، صحت بیع منوط به اجازهٔ دیگری است. ونیز [در صورتی که گرو بنده باشد] آزاد کردن گرو توسط گرودهنده منوط به اجازهٔ گرو گیرنده است، اما اگر گرو گیرنده او را آزاد کند، صحت آن منوط به اجازهٔ گرودهنده نیست.

[٢٤] وَ لَوْ وَطَأَهَا ٱلرَّاهِنُ صَارَتْ مُسْتَوْلَدَةً مَعَ ٱلْإِحْبَالِ وَ قَدْ سَبَقَ جَوَازُ بَيْعِهَا، وَ لَوْ وَطَأَهَا ٱلْمُرْتَهِنُ فَهُوَ زَانٍ، فَإِنْ أَكْرَهَهَا فَعَلَيْهِ ٱلْعُشْرُ إِنْ كَانَتْ بِكْراً وَ إِلاَّ فَنِصْفُهُ، وَ قِيلَ: مَهْرُ ٱلْمِثْلِ، فَإِنْ طَاوَعَتْ فَلاَ شَيْءَ.

[٢٥] ٱلسَّادِسَةُ: ٱلرَّهْنُ لاَزِمٌ مِنْ جِهَةِ ٱلرَّاهِنِ حَتَّىٰ يَخْرُجَ عَنِ ٱلْحَقِّ فَيَبْقَىٰ أَمَانَةً فِي يَدِ ٱلْمُرْتَهِنِ، وَ لَوْ شَرَطَ كَوْنَهُ مَبِيعاً عِنْدَ ٱلْأَجَلِ بَطَلاَ وَ ضَمِنَهُ بَعْدَ ٱلْأَجَلِ لاَقَبْلَهُ.

[٢٦] ٱلسَّابِعَةُ: يَدْخُلُ ٱلنِّمَاءُ ٱلْمُتَجَدِّدُ فِيْ ٱلرَّهْنِ عَلَى ٱلْأَقْرَبِ إِلاَّ مَعَ شَرْطِ عَدَمِ ٱلدُّخُولِ.

---

[۲۴] اگر گرو دهنده باکنیزی که گرو گذاشته، نزدیکی کند، و او حامله شود، کنیز امّ ولد خواهد شد؛ و فروش آن چنانکه قبلاً گفته شد [کما کان] جایز است. اما اگر گرو گیرنده با او نزدیکی کند، زناکار خواهد بود. پس اگر کنیز را اکراه بر زنا کرده باشد، در صورتی که باکره باشد، باید گرو گیرنده یک دهم بهای او را بپردازد، و در صورتی که باکره نباشد، باید یک بیستم بهای او را بپردازد. وبرخی گفته‌اند: باید مهرالمثل او را بدهد. اما اگر کنیز با میل و رغبت تن به این کار داده باشد، چیزی بر زناکننده نخواهد بود.

[۲۵] **مسألهٔ ششم:** رهن از جهت گرو دهنده لازم است، تا آنگاه که ذمهٔ او از حق بری شود؛ و تا آن زمان، رهن در دست گروگیرنده امانت خواهد بود. و اگر شرط کرده باشند که رهن هنگام سر رسیدن مدت، مبیع [برای گرو گیرنده] باشد، رهن و بیع هر دو باطل خواهد بود. [زیرا رهن، مدت‌دار نمی‌شود و بیع نیز معلق نمی‌شود.] و [در صورتی که عقد رهن را به این صورت بسته باشند و گرو گیرنده، رهن را گرفته باشد،] پس از رسیدن مدت، ضامن آن خواهد بود، اما پیش از رسیدن مدت ضامن آن نیست.

[۲۶] **مسألهٔ هفتم:** بنا بر قول اقرب، نماء و زیادتی پدید آمده در رهن [مانند آنجا که حیوانی را رهن می‌گذارد و او بچه می‌زاید، یا درخت میوه می‌دهد] جزء رهن می‌باشد، مگر آنکه شرط کرده باشند که جزء رهن نباشد.[۸۲]

[۲۷] اَلثَّامِنَةُ : تَنْتَقِلُ حَقُّ ٱلرِّهَانَةِ بِالْمَوْتِ لاَ ٱلْوَكَالَةِ وَ ٱلْوَصِيَّةِ إِلاَّ مَعَ ٱلشَّرْطِ.

[۲۸] وَ لِلرَّاهِنِ ٱلاِمْتِنَاعُ مِنِ ٱسْتِئْمَانِ ٱلْوَارِثِ، وَ بِالْعَكْسِ، فَلْيَتَّفِقَا عَلَىٰ أَمِيْنٍ وَ إِلاَّ فَالْحَاكِمُ.

[۲۹] اَلتَّاسِعَةُ: لاَ يَضْمَنُهُ ٱلْمُرْتَهِنُ إِلاَّ بِتَعَدٍّ أَوْ تَفْرِيْطٍ فَيُلْزَمُ قِيمَتُهُ يَوْمَ تَلَفِهِ عَلَى ٱلْأَصَحِّ، وَ لَوِ ٱخْتَلَفَا فِي ٱلْقِيْمَةِ حَلَفَ ٱلْمُرْتَهِنُ.

[۳۰] اَلْعَاشِرَةُ: لَوِ ٱخْتَلَفَا فِيْ ٱلْحَقِّ ٱلْمَرْهُونِ بِهِ حَلَفَ ٱلرَّاهِنُ عَلَى ٱلْأَقْرَبِ، وَ لَوِ ٱخْتَلَفَا

---

[۲۷] مسألهٔ هشتم: حق گروگان گیری با مرگ [گرو گیرنده] به وارث او منتقل می‌شود، اما وکالت و وصیت به وارث او منتقل نمی‌شود [زیرا وکالت و وصیت برای گروگیرنده، در واقع اذن دادن در تصرف به اوست، و چنین اذنی محدود به مورد آن است.] مگر آنکه [انتقال وکالت و وصیت به وارث یا غیر وارث] شرط شده باشد [که در این صورت عمل به شرط لازم خواهد بود.]

[۲۸] گرودهنده می‌تواند از امین قرار دادن وارث خودداری کند، و [اگر گرو دهنده او را امین قرار دهد] وارث می‌تواند زیربار امانتِ گرو دهنده نرود، و در این صورت باید با توافق یکدیگر شخص سومی را امین قرار دهند. و اگر با هم به توافق نرسند، حاکم امینی را تعیین می‌کند.

[۲۹] مسألهٔ نهم: [اگر گرو نزد گروگیرنده تلف شود]، گروگیرنده ضامن آن نخواهد بود، مگر در صورت تعدی [در تصرف و استفاده از آن] یا کوتاهی[۸۳] [در حفظ و نگهداری از آن،] که در این صورت، بنابر قول صحیح‌تر، ضامن بهای آن در روز تلف خواهد بود. و اگر گرو دهنده و گروگیرنده در بهای آن [در روز تلف] اختلاف کنند، گرو گیرنده قسم می‌خورد، [و قولش پذیرفته می‌شود.]

[۳۰] مسألهٔ دهم: اگر در مقدار و مبلغ حقی که در قبال آن گرو گذاشته شده، گرو دهنده و گروگیرنده اختلاف کنند، بنابر قول نزدیک‌تر به صواب، گرو دهنده قسم

فِيْ ٱلرَّهْنِ وَ ٱلْوَدِيعَةِ حَلَفَ ٱلْمَالِكُ، وَ لَوِ ٱخْتَلَفَا فِيْ عَيْنِ ٱلرَّهْنِ حَلَفَ ٱلرَّاهِنُ وَ بَطَلاَ، وَ لَوْ كَانَ مَشْرُوطاً فِيْ عَقْدٍ لاَزِمٍ تَحَالَفَا.

[۳۱] ٱلْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: لَوْ أَدَّىٰ دَيْناً وَ عَيَّنَ بِهِ رَهْناً فَذَاكَ، وَ إِنْ أَطْلَقَ فَتَخَالَفَا فِي ٱلْقَصْدِ حَلَفَ ٱلدَّافِعُ، وَ كَذَا لَوْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ خَالٍ فَادَّعَىٰ الدَّفْعَ عَنِ ٱلْمَرْهُوْنِ بِهِ.

می‌خورد. و اگر در رهن و ودیعه بودن آن اختلاف کنند [به این صورت که مالک بگوید: ودیعه است، و کسی که عین در دست اوست بگوید: رهن است] مالک قسم می‌خورد. و اگر در تعیین آنچه گرو گذاشته اختلاف کنند، [و مثلاً گرو دهنده بگوید: بنده است، و گرو گیرنده بگوید: کنیز است] گرو دهنده قسم می‌خورد و رهن هر دو عین باطل می‌شود. [زیرا رهن بنده با انکار گروگیرنده باطل می‌شود، و رهن کنیز با قسم گرودهنده باطل می‌شود.] ولی اگر رهن در عقد لازمی شرط شده باشد، هر دو قسم می‌خورند. [زیرا در این صورت انکار گروگیرنده به حق گرو دهنده تعلق می‌گیرد، چراکه مدعی است گرو دهنده به شرطی که رکنی از ارکان آن عقد لازم است، عمل نکرده است.]

[۳۱] مسألهٔ یازدهم: اگر [دیون مختلفی بر ذمهٔ گرودهنده باشد و برای هر یک رهن خاصی تعیین کرده باشد، و آنگاه] مالی را به مدیون بدهد و رهن خاصی را با آن تعیین کند، [مثلاً بگوید: این پول برای ادای فلان قرض است که این فرش را در ازای آن گرو گذاشته‌ام]، این تعیین صحیح است [و آن گروی خاص از رهن خلاص می‌شود.] و اگر مطلق گذارد و سپس در اینکه قصد او چه بوده اختلاف کنند، پرداخت کننده قسم می‌خورد [و قولش پذیرفته می‌شود.] و نیز اگر بر ذمهٔ او دینی باشد که خالی از رهن است [و دین دیگری که در ازای آن چیزی را رهن گذاشته است،] و آنگاه ادعا کند که آن پول را برای ادای دینی که رهن دارد، پرداخته است، [قسم می‌خورد و قولش پذیرفته می‌شود.]

[۳۲] اَلثَّانِيَةَ عَشْرَةَ: لَوِ اخْتَلَفَا فِيمَا يُبَاعُ بِهِ اَلرَّهْنُ بِيعَ بِالنَّقْدِ اَلْغَالِبِ، فَإِنْ غَلَبَ نَقْدَانِ بِيعَ بِمُشَابِهِ اَلْحَقِّ، فَإِنْ بَايَنَهُمَا عَيَّنَ اَلْحَاكِمُ.

---

[۳۲] مسألهٔ دوازدهم: اگر در نوع پولی که رهن بدان فروخته شود، اختلاف کنند، [به این صورت که گرودهنده بخواهد آن را با این پول بفروشد، و گروگیرنده بخواهد با پول دیگری آن را بفروشد،] آن را به پول رایج و غالب می‌فروشند. و در صورتی که دو نوع پول رواج داشته باشد، به پولی که همانند حقِ [گرو گیرنده در ذمهٔ گرو دهنده] است، فروخته می‌شود. و در صورتی که حق گروگیرنده با هر دو نوع پول رایج مباین باشد، حاکم تعیین می‌کند که به کدام پول فروخته شود.

كِتَابُ الحَجْرِ

[١]   وَ أَسْبَابُهُ سِتَّةٌ: اَلصِّغَرُ وَ اَلْجُنُونُ وَ اَلرِّقُّ وَ اَلْفَلَسُ وَ اَلسَّفَهُ وَ اَلْمَرَضُ.

[٢]   وَ يَمْتَدُّ حَجْرُ اَلصَّغِيرِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ وَ يَرْشُدَ بِأَنْ يُصْلِحَ مَالَهُ، وَ إِنْ كَانَ فَاسِقاً، وَ يُخْتَبَرُ بِمَا يُلائِمُهُ. وَ يَثْبُتُ اَلرُّشْدُ بِشَهَادَةِ اَلنِّسَاءِ فِي اَلنِّسَاءِ لاَ غَيْرُ وَ بِشَهَادَةِ اَلرِّجَالِ مُطْلَقاً.

كتاب حجر

[۱] [حجر در لغت به معنای منع است و در فقه به معنای منع از تصرف در مال و دارایی می‌باشد.] اسباب و موجبات حجر شش چیز است: صغیر بودن، دیوانه بودن، مملوک و بنده بودن، ورشکستگی، سفاهت و بیماریِ [متصل به مرگ].

[۲] محجور بودنِ صغیر تا زمانی که بالغ و رشید شود ادامه می‌یابد؛ و ملاک در رشد آن است که بتواند به گونه‌ای که صلاح و مصلحت است در اموال و دارایی‌های خود تصرف کند [به نحوی که در او ملکه‌ای نفسانی وجود داشته باشد که مقتضی اصلاح مال و مانع از تباه کردن و مصرف نمودن در موارد غیرعقلایی شود. و در این هنگام حجر برطرف می‌شود] اگر چه طفلِ بالغ شده فاسق باشد.[۸۴] و [کسی که می‌خواهد از رشد و عدم رشد طفل باخبر شود] او را با تصرفات و اعمالی که مناسب حال اوست آزمایش می‌کند. [مثلاً اگر تاجرزاده است، با خرید و فروش و مانند آن او را آزمایش می‌کند.]

رشدِ زنان بوسیلهٔ شهادت زنان ثابت می‌شود، [اما رشدِ مردان بوسیلهٔ شهادت‌زنان ثابت نمی‌شود؛] و شهادت مردان مطلقاً [چه در مرد و چه در زن] رشد را ثابت می‌کند.

[۳] وَ لاَ يَصِحُّ إِقْرَارُ ٱلسَّفِيهِ بِمَالٍ وَ لاَ تَصَرُّفُهُ فِيْ ٱلْمَالِ وَ لاَ يُسَلَّمُ عِوَضُ ٱلْخُلْعِ إِلَيْهِ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَتَوَكَّلَ لِغَيْرِهِ فِيْ سَائِرِ ٱلْعُقُودِ.

[٤] وَ يَمْتَدُّ حَجْرُ ٱلْمَجْنُونِ حَتَّىٰ يُفِيقَ.

[٥] وَ ٱلْوِلاَيَةُ فِيْ مَالِهِمَا لِلْأَبِ وَ ٱلْجَدُّ فَيَشْتَرِكَانِ فِي ٱلْوِلاَيَةِ ثُمَّ ٱلْوَصِيُّ ثُمَّ ٱلْحَاكِمُ.

[٦] وَ ٱلْوِلاَيَةُ فِي مَالِ السَفِيهِ الَّذي لَمْ يَسْبِقْ رُشْدُهُ كَذٰلِكَ، وَ إِنْ سَبَقَ فَلِلْحَاكِمِ.

---

[۳] اقرار سفیه به مالی [برای غیر] صحیح و پذیرفته نیست، [اما اقرارش به امور دیگر مانند نسبت پذیرفته می‌شود، اگر چه موجب نفقه شود.] و نیز تصرف او در مال [اگر چه مناسب افعال عقلا باشد] نافذ نیست. [سفیه می‌تواند تصرفاتی مانند طلاق، ظهار و خلع که متضمن اخراج مال نیست انجام دهد، اما] عوض خلع به او تحویل داده نمی‌شود. سفیه می‌تواند برای دیگری در همهٔ عقود وکیل شود.

[۴] محجور بودن دیوانه تا زمانی که بهبودی یابد، ادامه می‌یابد.[۸۵]

[۵] ولایت در مال صغیر و مجنون برای پدر و جدّ پدری است [هر قدر بالا رود، و در صورتی که هر دو باشند] ولایت ایشان با هم جمع می‌شود. [پس اگر بر یک امر توافق کنند، نافذ است، و اگر توافق نکنند عقد سابق مقدم می‌شود. و اگر همزمان عقد را اجرا کنند، در اینکه تصرف پدر یا جد مقدم می‌شود، یا هر دو باطل است، چند وجه است.] در صورت نبودن پدر و جدّ پدری، وصیِ ایشان ولیّ در اموال صغیر و دیوانه است، و در صورت نبودن وصی، ولایت از آن حاکم خواهد بود.

[۶] ولایت در اموال شخصی که همواره سفیه بوده و سابقهٔ رشد نداشته است نیز به همین شکل است،[۸۶] [یعنی برای پدر و جد پدری، و سپس وصیّ آن دو، و سپس حاکم است.] و در صورتی که سابقهٔ رشد داشته [و در برهه‌ای از زمان از تصرف در اموال خود ممنوع نبوده است] ولایتِ در اموالش از آن حاکم می‌باشد.

[۷] وَ ٱلْعَبْدُ مَمْنُوعٌ مُطْلَقاً.

[۸] وَ ٱلْمَرِيضُ مَمْنُوعٌ مِمَّا زَادَ عَنِ ٱلثُّلُثِ وَ إِنْ نَجَّزَ عَلَى ٱلْأَقْوَىٰ.

[۹] وَ يَثْبُتُ ٱلْحَجْرُ عَلَى ٱلسَّفِيهِ بِظُهُورِ سَفَهِهِ وَ إِنْ لَمْ يَحْكُمْ بِهِ ٱلْحَاكِمُ وَ لاَ يَزُولُ إِلاَّ بِحُكْمِهِ.

[۱۰] وَلَوْ عَامَلَهُ الْعَالِمُ بِحَالِهِ آسْتَعَادَ مَالَهُ فَإِنْ تَلِفَ فَلَا ضَمَانَ، وَ فِي إِيدَاعِهِ أَوْ إِعَارَتِهِ أَوْ إِجَارَتِهِ فَيُتْلِفَ الْعَيْنَ نَظَرٌ.

---

[۷] بنده مطلقاً از تصرف ممنوع است، [چه تصرف در مال و چه تصرف در غیر مال، مگر طلاق دادن همسر خود.]

[۸] شخص بیمار از تصرف در بیش از مقدار ثُلث ممنوع است ـ [البته در صورتی که آن را مجاناً ببخشد، اما اگر آن را به بهای مناسب بفروشد، نافذ است.] ـ اگر چه به صورت منجز باشد، بنابر قول قوی‌تر. [به این صورت که آن را هبه یا وقف کند، یا صدقه بدهد.]

[۹] محجور بودن سفیه به مجرد ظهور سفاهت او ثابت می‌شود، اگرچه حاکم به آن حکم نکرده باشد، [زیرا مقتضیِ محجور بودن، خود سفاهت است، و لذا با تحقق سفاهت، تحقق می‌یابد و متوقف بر امر دیگری نیست.] اما زوال محجور بودن منوط به حکم حاکم است.

[۱۰] اگر کسی که آگاه از حال شخص است [و سفاهت او را می‌داند] با او معامله‌ای انجام دهد، مالش را از او بازپس می‌گیرد؛ و در صورتی که تلف شده باشد، ضمانی نخواهد بود. و اگر چنین کسی مال خود را نزد او ودیعه بگذارد یا به او عاریه یا اجاره دهد، و آنگاه آن مال تلف شود، در اینکه آیا ضمان هست یا نیست، تأمل است. [زیرا از یک سو با دادن مال خود به سفیه در حفظ آن تفریط کرده است، و از سوی دیگر او سفیه را مسلّط بر اتلاف مال نکرده است، چراکه مال در این موارد امانت است.]

[۱۱] وَ لَا يَرْتَفِعُ الْحَجْرُ عَنْهُ بِبُلُوغِهِ خَمْساً وَ عِشْرِينَ سَنَةً.

[۱۲] وَ لاَ يُمْنَعُ مِنَ ٱلْحَجِّ ٱلْوَاجِبِ مُطْلَقاً، وَ لاَ مِنَ ٱلْمَنْدُوبِ إِنِ ٱسْتَوَتْ نَفَقَتُهُ.

[۱۳] وَ يَنْعَقِدُ يَمِينُهُ وَ يُكَفِّرُ بِالصَّوْمِ، وَ لَهُ ٱلْعَفْوُ عَنِ ٱلْقِصَاصِ لاَ ٱلدِّيَةِ.

---

[۱۱] محجور بودن سفیه با صرف رسیدن او به سن بیست و پنج سالگی برطرف نمی‌شود.

[۱۲] سفیه از رفتن به حج واجب مطلقاً منع نمی‌شود، و همچنین از رفتن به حج مستحب، در صورتی که هزینهٔ او در سفر و حَضَر یکسان باشد، منع نمی‌شود.

[۱۳] قسم سفیه منعقد می‌شود، [و اگر بر خلاف قسم عمل کند] با روزه گرفتن کفارهٔ آن را می‌دهد. سفیه می‌تواند از قصاص بگذرد و آن را عفو کند، ولی دیه را نمی‌تواند ببخشد. [زیرا قصاص تصرف مالی نیست، اما دیه تصرف مالی است.]

كِتَابُ الضَّمَانِ

[۱] وَ هُوَ ٱلتَّعَهُّدُ بِالْمَالِ مِنَ ٱلْبَرِيءِ وَ يُشْتَرَطُ كَمَالُهُ وَ حُرِّيَّتُهُ إِلاَّ أَنْ يَأْذَنَ ٱلْمَوْلَىٰ فَيَثْبُتُ فِي ذِمَّةِ ٱلْعَبْدِ إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَهُ مِنْ مَالِ ٱلْمَوْلَى.

[۲] وَ لاَ يُشْتَرَطُ عِلْمُهُ بِالْمُسْتَحِقِّ وَ لاَ ٱلْغَرِيمِ بَلْ تَمْيِيزُهُما.

[۳] وَ ٱلْإِيْجَابُ: ضَمِنْتُ أَوْ تَكَفَّلْتُ وَ تَقَبَّلْتُ، وَ شِبْهُهُ. وَلَوْ قَالَ: مَالُكَ عِنْدِي أَوْ عَلَيَّ أَوْ مَا عَلَيْهِ فَعَلَيَّ، فَلَيْسَ بِصَرِيْحٍ. فَيَقْبَلُ ٱلْمُسْتَحِقُّ وَ قِيلَ: يَكْفِي رِضَاهُ، فَلاَ يُشْتَرَطُ

کتاب ضمان

[۱] ضمان آن است که کسی که بدهکار نیست مال را بر عهده بگیرد[۸۷] [و خود را به پرداخت آن ملتزم کند.] ضامن باید کامل[۸۸] [=بالغ و عاقل] و آزاد باشد، [و بنابر این بنده نمی‌تواند ضامن شود] مگر آنکه مولی اذن دهد، که در این صورت مال در ذمهٔ بنده ثابت می‌شود [نه در مال مولی] مگر آنکه شرط شود که از مال مولی باشد.

[۲] در ضمان لازم نیست که ضامن مستحق مال و یا بدهکار را بشناسد،[۸۹] بلکه تنها تمییز آن دو کافی است، [تا امکان توجه قصد به آنها وجود داشته باشد.]

[۳] [در ضمان ایجاب و قبول معتبر است.] و ایجاب آن عبارت است از: «ضامن شدم، یا به عهده گرفتم، یا تقبل کردم» و مانند آن [از الفاظی که با صراحت چنین معنایی را افاده می‌کند.] و اگر بگوید: «مال تو نزد من است، یا بر من است، یا آنچه بر اوست بر من است» صراحت در ضمانت ندارد، [و لذا ایجاب با آنها صحیح نیست.] و پس از ایجاب، مستحق [= طلبکار] قبول می‌کند؛ و برخی گفته‌اند: رضایت او [به ضمانت] کفایت می‌کند [اگر چه تصریح به قبول نکند.] و فوریت در قبول شرط نیست. و اما [رضایت] بدهکار

فَوْرِيَّةُ ٱلْقَبُولِ. وَ لاَ عِبْرَةَ بِالْغَرِيمِ، نَعَمْ لاَ يَرْجِعُ عَلَيْهِ مَعَ عَدَمِ إِذْنِهِ وَ لَوْ أَذِنَ رَجَعَ بِأَقَلِّ ٱلْأَمْرَيْنِ مِمَّا أَدَّاهُ وَ مِنَ ٱلْحَقِّ.

[٤] وَ يُشْتَرَطُ فِيهِ ٱلْمَلاَءَةُ أَوْ عِلْمُ ٱلْمُسْتَحِقِّ بِإِعْسَارِهِ.

[٥] وَ يَجُوزُ ٱلضَّمَانُ حَالاً وَ مُؤَجَّلاً عَنْ حَالٍّ وَ مُؤَجَّلٍ.

[٦] وَ ٱلْمَالُ ٱلْمَضْمُونُ مَا جَازَ أَخْذُ ٱلرَّهْنِ عَلَيْهِ.

[٧] وَ لَوْ ضَمِنَ لِلْمُشْتَرِي عُهْدَةَ ٱلثَّمَنِ لَزِمَهُ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ يَبْطُلُ فِيهِ ٱلْبَيْعُ مِنْ رَأْسٍ.

نقشی در عقد ضمان ندارد.[۹۰] آری، اگر بدهکار اذن به ضمانت نداده باشد، ضامن حق ندارد [برای پس گرفتن پول] به او رجوع کند؛[۹۱] و اگر اذن داده باشد، از مقداری که به طلبکار پرداخت کرده، و از مقدار حق، آن راکه کمتر است از بدهکار مطالبه می‌کند.[۹۲]

[۴] ضامن باید ثروتمند باشد [به مقداری که بتواند طلب او را بدهد] یا آنکه طلبکار از نداری او آگاه باشد.[۹۳]

[۵] ضمان به صورت بی‌مدت و مدت‌دار، از بدهی بی‌مدت و مدت‌دار صحیح است: [بنابراین، ضمان چهار صورت پیدا می‌کند که همهٔ آنها صحیح است:

۱ـ دین و بدهی بی‌مدت باشد یا زمان ادای آن رسیده باشد، و به صورت حالّ و بی‌مدت ضامن آن شود، یعنی متعهد شود که همان وقت آن را بپردازد.[۹۴]

۲ـ بدهی مانند صورت پیشین باشد، و متعهد شود آن را پس از مدتی، مثلاً یک سال، بپردازد.

۳ـ بدهی مدت‌دار باشد و زمان آن نرسیده باشد، و متعهد شود آن را نقداً بدهد.

۴ـ بدهی مانند فرض سوم باشد، و متعهد شود آن را پس از مدتی، مثلاً یک سال، بپردازد.]

[۶] مال مورد ضمانت، مالی است که گرفتن رهن بر آن جایز است، [و آن مالی است که در ذمه، و لو به صورت متزلزل، ثابت است.]

[۷] اگر کسی برای مشتری، پولی راکه او به بایع پرداخته ضامن شود، این ضمان

[۸] وَ لَوْ ضَمِنَ لَهُ دَرْكَ مَا يُحْدِثُهُ مِنْ بِنَاءٍ أَوْ غَرْسٍ فَالْأَقْوَىٰ جَوَازُهُ.

[۹] وَ لَوْ أَنْكَرَ ٱلْمُسْتَحِقُّ ٱلْقَبْضَ فَشَهِدَ عَلَيْهِ ٱلْغَرِيمُ قُبِلَ مَعَ عَدِمِ ٱلتُّهْمَةِ، وَ مَعَ عَدَمِ قَبُولِ قَوْلِهِ لَوْ غَرِمَ ٱلضَّامِنُ رَجَعَ فِيْ مَوْضِعِ ٱلرُّجُوعِ بِمَا أَدَّاهُ أَوَّلاً، وَ لَوْ لَمْ يُصَدِّقْهُ عَلَى ٱلدَّفْعِ رَجَعَ بِالْأَقَلِّ.

در هر موردی که بیع از اساس در آن باطل می‌شود، صحیح است.[۹۵] [مانند آنکه معلوم شود مبیع ملک غیر است و مالک، بیع آن را اجازه نکند، یا آنکه خللی در بیع روشن شود که مقتضی فساد آن است، مانند تخلف شرط.]

[۸] اگر کسی [از طرف فروشنده برای خریدار] خسارت آنچه را مشتری [در زمین] پدید آورده و احداث کرده، مانند ساختمان یا درخت، ضمانت کند، بنابر اقوی، این ضمانت جایز است. [مانند آنکه زمینی را از غیر بخرد و احتمال دهد این زمین برای دیگری باشد، و بخواهد در آن ساختمانی احداث کند، و آنگاه کسی که می‌خواهد ضمانت کند بگوید: اگر ساختمانی ساختی و معلوم شد زمین از آنِ غیر است، من خسارت آن را جبران می‌کنم.]

[۹] اگر مستحق [= مضمون له] انکار کند که طلب خود را از ضامن گرفته است، و آنگاه بدهکار [= مضمون عنه] بر علیه او شهادت دهد [و بگوید: من دیدم که طلب خود را گرفت]، در صورت عدم تهمت، شهادت او پذیرفته می‌شود. و در صورتی که شهادت او [به خاطر تهمت یا عدم عدالت] پذیرفته نشود، اگر ضامن غرامت بدهد، [یعنی مجبور شود دوباره مقدار طلب را بپردازد]، در صورتی که حق رجوع داشته باشد، [و آن جایی است که به اذن بدهکار ضامن او شده است]، به مقداری که در دفعهٔ نخست پرداخت کرده به او رجوع می‌کند. و اگر بدهکار [= مضمون عنه] ضامن را در پرداخت دین تصدیق نکند، [و ضامن ناچار شود دوباره طلب را بدهد] از مقداری که ادعا می‌کند در دفعه نخست پرداخته است و مقداری که در دفعهٔ دوم پرداخته است، به هر کدام که کمتر است رجوع می‌کند.

كِتَابُ الْحَوالَةِ

[١] وَ هِيَ ٱلتَّعَهُّدُ بِالْمَالِ مِنَ ٱلْمَشْغُولِ بِمِثْلِهِ.

[٢] وَ يُشْتَرَطُ فِيْهِ رِضَاءُ ٱلثَّلاَثَةِ. فَيَتَحَوَّلُ فِيْهَا ٱلْمَالُ كَالضَّمَانِ.

[٣] وَ لاَ تَجِبُ قَبُولُهَا عَلَىٰ ٱلْمَلِيءِ، وَ لَوْ ظَهَرَ إِعْسَارُهُ فَسَخَ ٱلْمُحْتَالُ.

[٤] وَ يَصِحُّ تَرَامِي ٱلْحَوالَةِ وَ دَوْرُهَا، وَكَذَا ٱلضَّمَانُ. وَ ٱلْحَوَالَةُ بِغَيْرِ جِنْسِ ٱلْحَقِّ.

كتاب حواله

[۱] حواله آن است که کسی مالی را که ذمه‌اش به مثل آن مشغول است، برعهده بگیرد.[۹۶] [مثل آنکه حسن صد تومان به علی بدهکار باشد، و خودش صد تومان از ناصر طلبکار باشد، و آنگاه علی را به ناصر حواله دهد تا طلب خود را از ناصر بگیرد. و لذا گفته‌اند: حقیقت حواله عبارت است از منتقل کردن جای بدهی از ذمهٔ خود به ذمهٔ دیگری.]

[۲] در حواله رضایت هر سه نفر [= حواله دهنده (محیل)، حواله گیرنده (محتال) و کسی که به او حواله شده (محال علیه)] معتبر می‌باشد.[۹۷] در حواله، همانند ضمان، مال از ذمه‌ای به ذمهٔ دیگری منتقل می‌شود.[۹۸]

[۳] اگر محال علیه ثروتمند باشد [به مقداری که بتواند مبلغ حواله را بپردازد] قبول حواله لازم نیست. و در صورتی که معلوم شود او تنگدست است، حواله گیرنده می‌تواند حواله را فسخ کند.[۹۹ و ۱۰۰]

[۴] پی در پی در آوردن و چرخاندن حواله و نیز ضمان صحیح و جایز است. [پی در پی درآوردن حواله به این صورت است که حسن، علی را به ناصر حواله دهد، و

[۵] وَ ٱلْحَوَالَةُ بِدَيْنٍ عَلَيْهِ لِوَاحِدٍ عَلَىٰ دَيْنٍ لِلْمُحِيلِ عَلَىٰ ٱثْنَيْنِ مُتَكَافِلَيْنِ.

[۶] وَ لَوْ أَدَّىٰ ٱلْمُحَالُ عَلَيْهِ وَ طَلَبَ ٱلرُّجُوعَ لِإِنْكَارِ ٱلدَّيْنِ وَ ٱدَّعَاهُ ٱلْمُحِيلُ تَعَارَضَ ٱلْأَصْلُ وَ ٱلظَّاهِرُ، وَ ٱلْأَوَّلُ أَرْجَحُ فَيَحْلِفُ وَ يَرْجِعُ سَوَاءٌ كَانَ بِلَفْظِ ٱلْحَوَالَةِ أَوِ ٱلضَّمَانِ.

آنگاه ناصر او را به تقی حواله دهد، و تقی نیز او را به باقر حواله دهد. و چرخاندن حواله آن است که در همان فرض، باقر، علی را مثلاً به حسن و یا ناصر حواله دهد.] حواله به غیر جنس حق [یعنی حقی که بر ذمهٔ حواله دهنده است] جایز است. [مانند آنکه علی از حسن درهم طلبکار باشد، آنگاه حسن او را به ناصر بر دینار حواله دهد.]

[۵] شخص می‌تواند طلبکار خود را به دو نفری حواله دهد که هر دو به او بدهکارند و هر دو یکدیگر را کفالت کرده‌اند. [مانند آنکه حسن صد تومان به علی بدهکار باشد، و پنجاه تومان از ناصر و پنجاه تومان نیز از باقر طلبکار باشد، و ناصر و باقر یکدیگر را کفالت کرده باشند، که در این صورت حسن می‌تواند ناصر را به آن دو ارجاع دهد.]

[۶] اگر محال علیه بدهیِ حواله دهنده را بپردازد، و آنگاه بخواهد به حواله دهنده رجوع کند [و آن مبلغ را از او پس بگیرد] چون منکر بدهکار بودن [به حواله دهنده] است، اما حواله دهنده مدعی آن است [و می‌گوید او به من بدهکار بوده است،] در این صورت اصل و ظاهر تعارض می‌کنند. [اصل آن است که ذمهٔ محال علیه بری باشد، و ظاهر آن است که ذمه‌اش مشغول بوده است، زیرا اگر ذمه‌اش مشغول نبود، بر حسب ظاهر داعی بر ادای دین حواله‌دهنده نداشت، واین کار را نمی‌کرد. دهنده در او نبود.] و اصل بر ظاهر مقدم است. بنابر این محال علیه قسم می‌خورد بر اینکه ذمه‌اش بری بوده است، و به حواله دهنده رجوع می‌کند [و مبلغ پرداختی را از او می‌گیرد،] خواه به لفظ حواله باشد یا به لفظ ضمان.

كِتَابُ الكَفَالَةِ

[١] وَ هِيَ اَلتَّعَهُّدُ بِالنَّفْسِ.

[٢] وَ تَصِحُّ حَالَّةً وَ مُؤَجَّلَةً إِلىٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ.

[٣] وَ يَبْرَأُ اَلْكَفِيْلُ بِتَسْلِيمِهِ تَامّاً عِنْدَ اَلْأَجَلِ أَوْ فِي اَلْحُلُولِ، وَ لَوِ اَمْتَنَعَ فَلِلْمُسْتَحِقِّ حَبْسُهُ حَتّىٰ يُحْضِرَهُ أَوْ يُؤَدِّي مَا عَلَيْهِ.

کتاب کفالت

[۱] کفالت تعهد دربارهٔ نفس است.[۱۰۱] [به این صورت که کفیل ضمانت می‌کند برای مکفولٌ له که هر زمان او بخواهد شخص مورد نظر را نزد او حاضر سازد. و از این رو کفالت در واقع التزام به حاضر ساختن شخص است هر زمان که مکفول‌له طلب کند.]

[۲] کفالت هم به صورت بدون مدت صحیح است و هم به صورت مدت‌دار تا مدت معلوم و مشخص.[۱۰۲] [کفالت بدون مدت آن است که کفیل متعهد شود هر زمان که مکفول له بخواهد، شخص مورد نظر را حاضر سازد. و کفالت مدت‌دار آن است که پس از مدتی، مثلاً یک ماه بعد از عقد، کفیل چنین التزامی داشته باشد.]

[۳] هر گاه کفیل، شخص کفالت شده را در مدت معیّن شده [در کفالت مدت‌دار]، یا هنگامی که مکفول‌له طلب کند [در کفالت بدون مدت[۱۰۳]]، به طور کامل تحویل مکفول له دهد، ذمهٔ او بری می‌شود.[۱۰۴] [مقصود از تحویل کامل آن است که مانعی از تحویل گرفتن او برای مکفول‌له وجود نداشته باشد.] و در صورتی که کفیل از تحویل دادن شخص کفالت شده خودداری ورزد، صاحب حق [= مکفول له] می‌تواند [از حاکم بخواهداو را] زندانی کند، تا آنکه شخص کفالت شده را حاضر سازد یا حقی که بر گردن او بوده، ادا نماید.[۱۰۵و۱۰۶]

[٤] وَ لَوْ عَلَّقَ ٱلْكِفَالَةَ بَطَلَتْ، وَكَذَا ٱلضَّمَانُ وَ ٱلْحَوَالَةُ، نَعَمْ لَوْ قَالَ: إِنْ لَمْ أُحْضِرْهُ إِلَىٰ كَذَاكَانَ عَلَيَّ كَذَا، صَحَّتِ ٱلْكِفَالَةُ أَبَداً وَ لاَ يَلْزَمُهُ ٱلْمَالُ ٱلْمَشْرُوطُ. وَ لَوْ قَالَ: عَلَيَّ كَذَا إِنْ لَمْ أُحْضِرْهُ، لَزِمَهُ مَا شَرَطَ مِنَ ٱلْمَالِ إِنْ لَمْ يُحْضِرْهُ.

[٥] وَ تَحْصُلُ ٱلْكِفَالَةُ بِإِطْلاَقِ ٱلْغَرِيمِ مِنَ ٱلْمُسْتَحِقِ قَهْراً، فَلَوْكَانَ قَاتِلاً لَزِمَهُ إِحْضَارُهُ أَوِ ٱلدِّيَةُ.

[٦] وَ لَوْ غَابَ ٱلْمَكْفُولُ أُنْظِرَ بَعْدَ ٱلْحُلُولِ بِمِقْدَارِ ٱلذَّهَابِ وَ ٱلْإِيَابِ.

[٧] وَ يَنْصَرِفُ ٱلْإِطْلاَقُ إِلَىٰ ٱلتَّسْلِيمِ فِي مَوْضِعِ ٱلْعَقْدِ وَ لَوْ عَيَّنَ غَيْرَهُ لَزِمَ.

---

[۴] [عقد کفالت باید به صورت منجز باشد. پس] اگر عقد کفالت را معلق و مشروط به چیزی کند، کفالت باطل می‌شود. ضمان و حواله نیز [مانند دیگر عقود لازمه] همین گونه‌اند.[۱۰۷] آری، اگر بگوید: «اگر تا فلان زمان او را حاضر نسازم بر من فلان مبلغ باشد.» در این صورت کفالت برای همیشه صحیح است، و مالی که در کفالت شرط شده بر او لازم نمی‌شود. واگر بگوید: «بر من فلان مبلغ باشد اگر او را حاضر نسازم» در صورت حاضر نساختن او، مالی که شرط کرده بر او لازم می‌شود.

[۵] اگر کسی با زور بدهکار را از دست صاحب حق برهاند، حکم کفالت مترتب می‌شود.[۱۰۸] واگر بدهکار مرتکب قتل [عمد یا شبه عمد] شده باشد، کسی که او را رها کرده، باید یا او را حاضر سازد و یا دیۀ مقتول را بپردازد.

[۶] اگر شخص مورد کفالت غایب باشد، [و محل و مکان او معلوم باشد، در کفالت بدون مدت] از زمان کفالت به مقداری که رفت و بازگشت [به آن مکان] طول می‌کشد، به کفیل فرصت داده می‌شود.[۱۰۹]

[۷] اطلاق عقد کفالت انصراف به آن دارد که کفیل، شخص کفالت شده را در مکانی که عقد کفالت در آن بسته شده حاضر سازد. و در صورتی که مکان دیگری در عقد کفالت تعیین شده باشد، عمل به آن لازم است.[۱۱۰]

[۸] وَ لَوْ قَالَ ٱلكَفِيلُ: لاَ حَقَّ لَكَ، حَلَفَ ٱلْمُسْتَحِقُّ. وَكَذَا لَوْ قَالَ: أَبْرَأْتَهُ. فَلَوْ رَدَّ ٱلْيَمِيْنَ عَلَيْهِ بَرِیءَ مِنَ ٱلْكِفَالَةِ وَ ٱلْمَالُ بِحَالِهِ.

[۹] وَ لَوْ تَكَفَّلَ إِثْنَانِ بِوَاحِدٍ كَفَىٰ تَسْلِيمُ أَحَدِهِمَا، وَ لَوْ تَكَفَّلَ بِوَاحِدٍ لِاثْنَيْنِ فَلاَ بُدَّ مِنْ تَسْلِيمِهِ إِلَيْهِمَا.

[۱۰] وَ يَصِحُّ التَّعبِيرُ بِالْبَدَنِ وَ ٱلرَّأْسِ وَ ٱلْوَجْهِ دُونَ ٱلْيَدِ وَ ٱلرِّجْلِ.

[۱۱] وَ لَوْ مَاتَ ٱلْمَكْفُولُ بَطَلَتْ لِفَواتِ مُتَعَلَّقِها إِلاَّ فِي ٱلشَّهَادَةِ عَلَىٰ عَيْنِهِ بِالْإِتْلاَفِ

---

[۸] اگر کفیل [به مکفول‌له] بگوید: تو حقی بر مکفول [به هنگام کفالت] نداشته‌ای، [لذا بر من لازم نیست او را حاضر سازم.] صاحب حق [=مکفول‌له] قسم می‌خورد [و قولش پذیرفته می‌شود.] و همچنین است اگر کفیل بگوید: «تو او را از حق بری کردی». و در صورتی که [مکفول له قسم نخورد و] قسم را به کفیل ردّ کند، [و آنگاه کفیل قسم بخورد] ذمهٔ کفیل از تعهد کفالت بری خواهد شد.اما مال به حال خود باقی خواهد ماند [و ذمهٔ مکفول از آن بری نمی‌شود.]

[۹] اگر دو نفر کفالت یک شخص را به عهده گیرند، کافی است یکی از آنها آن شخص را تحویل دهد. و اگر یک نفر کفالت یک شخص را برای دو نفر به عهده بگیرد، [مثلاً برای حسن و علی تعهد کند که ناصر را به آنها تحویل دهد،] باید آن شخص را به هر دوی آنها تحویل دهد.[۱۱۱]

[۱۰] در عقدکفالت، تعبیر به بدن، سر و صورت صحیح است.[مثل آنکه بگوید: «تعهد می‌کند بدن فلانی را حاضر کنم»] اما تعبیر به دست و پا صحیح نیست.

[۱۱] اگر شخص کفالت شده [پیش از حاضر کردن او] بمیرد، کفالت باطل می‌شود،[۱۱۲] چون متعلق آن از بین رفته است، مگر در مورد شهادت بر شخص او به اتلاف کردن، یا معامله. [و این در جایی است که کسی که نسب او را نمی‌داند و تنها از روی شکل و شمایلش او را می‌شناسد، دیده است که مثلاً او مالِ مکفول له را

أَوِ ٱلْمُعَامَلَةِ.

تلف کرده است، و یا معامله‌ای انجام داده است. و علی کفالت کرده باشد که مثلاً تلف کنندهٔ مال را حاضر کند. در این صورت اگر تلف کنندهٔ مال مرده باشد، او را باید حاضر کند تا شاهد شهادت دهد که او مال را تلف کرده است.]

كِتَابُ ٱلصُّلْحِ

[١] وَ هُوَ جَائِزٌ مَعَ ٱلإِقْرَارِ وَ ٱلإِنْكَارِ إِلاَّ مَا أَحَلَّ حَرَاماً أَوْ حَرَّمَ حَلاَلاً.

[٢] فَيَلْزَمُ بِالْإِيجَابِ وَ ٱلْقَبُولِ ٱلصَّادِرَيْنِ مِنَ ٱلْكَامِلِ ٱلْجَائِزِ ٱلتَّصَرُّفِ.

[٣] وَ هُوَ أَصْلٌ فِي نَفْسِهِ.

[٤] وَ لاَ يَكُونُ طَلَبُهُ إِقْرَاراً.

[٥] وَ لَوِ ٱصْطَلَحَ ٱلشَّرِيكَانِ عَلَىٰ أَخْذِ أَحَدِهِمَا رَأْسَ ٱلْمَالِ وَ ٱلْبَاقِي لِلآخَرِ رَبِحَ

کتاب صلح

[۱] صلح [نزد امامیه] با اقرار و با انکار [و نیز با سابقهٔ نزاع و بدون سابقهٔ نـزاع] صحیح و جایز است،[۱۱۳] مگر آنکه حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کند.[۱۱۴]

[۲] صلح بواسطهٔ ایجاب و قبولی که از دو انسان کامل و مجاز در تصرف صـادر می‌شود،[۱۱۵] لازم می‌گردد.[۱۱۶]

[۳] صلح فی نفسه یک عقد مستقل است [نه آنکه فرع بر بیع یا هبه یا اجاره و مانند آن باشد.][۱۱۷]

[۴] درخواست صلح به معنای اقرار نیست، [زیرا صلح هم با اقرار صحیح است و هم با انکار.][۱۱۸]

[۵] اگر دونفر شریک با هم مصالحه کنند بر اینکه یکی سرمایه را بـردارد و بـقیه برای دیگری باشد، خواه سرمایه سود کرده باشد و خواه زیان، این مـصالحه هـنگام پایان شرکت [و ارادهٔ فسخ آن] صحیح است. و اگر شرط کنند که شـرکت ایشـان بـه

أَوْ خَسِرَ صَحَّ عِنْدَ ٱنْقِضَاءِ ٱلشَّرِكَةِ وَلَوْ شَرَطَا بَقَاءَهُمَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ فَفِيهِ نَظَرٌ.

[٦] وَيَصِحُّ ٱلصُّلْحُ عَلَىٰ كُلٍّ مِنَ ٱلْعَيْنِ وَٱلْمَنْفَعَةِ بِمِثْلِهِ وَجِنْسِهِ وَمُخَالِفِهِ.

[٧] وَلَوْ ظَهَرَ ٱسْتِحْقَاقُ ٱلْعِوَضِ ٱلْمُعَيَّنِ بَطَلَ ٱلصُّلْحُ.

[٨] وَلاَ يُعْتَبَرُ فِي ٱلصُّلْحِ عَلَى ٱلنَّقْدَيْنِ ٱلْقَبْضُ فِي ٱلْمَجْلِسِ.

[٩] وَلَوْ أَتْلَفَ عَلَيْهِ ثَوْباً يُسَاوِي دِرْهَمَيْنِ فَصَالَحَ عَلَىٰ أَكْثَرَ أَوْ أَقَلَّ فَالْمَشْهُورُ ٱلصِّحَّةُ.

[١٠] وَلَوْ صَالَحَ مُنْكِرُ ٱلدَّارِ عَلَىٰ سُكْنَىٰ ٱلْمُدَّعِي فِيهَا سَنَةً صَحَّ، وَلَوْ أَقَرَّبِهَا ثُمَّ صَالَحَهُ

همین صورت ادامه یابد [و سرمایه از آنِ یکی و سود و زیان از آنِ دیگری باشد] در صحت آن تأمل است.

[۶] صلح بر هر یک از عین و منفعت، در برابر مثل آن و یا جنس آن و یا مخالف آن صحیح است. [مقصود از صلح به مثل آن است که عین در برابر عین و منفعت در برابر منفعت باشد. و مقصود از مجانس بودن عوض و معوَّض آن است که مثلاً درهم با درهم یا سکنای منزل با سکنای منزل مصالحه شود، و طرفین عقد از یک جنس باشند. و مقصود از مخالف بودن عوض و معوّض آن است که یک طرف عین و طرف دیگر منفعت باشد.]

[۷] اگر معلوم شود که عوض معین شده [در یک طرف عقد] از آنِ شخص سومی است، صلح باطل می‌شود.

[۸] در صلح بر طلا و نقره، قبض در مجلس شرط نیست.

[۹] اگر لباسی را تلف کرده باشد که دو درهم ارزش دارد، و آنگاه بر مقدار بیشتر یا کمتر از دو درهم با صاحب لباس مصالحه کند، مشهور قائل به صحت چنین مصالحه‌ای هستند.

[۱۰] اگر کسی که منکر خانه است با کسی که مدعی مالکیت خانه است بر یک سال سکونت مدعی مصالحه کند، [به این صورت که یک سال سکونت در خانه برای

عَلَىٰ سُكْنَىٰ ٱلْمُقِرِّ صَحَّ وَ لاَ رُجُوعَ، وَ عَلَى ٱلْقَوْلِ بِفَرْعِيَّةِ ٱلْعَارِيَةِ، لَهُ ٱلرُّجُوعُ.

[۱۱] وَ لَمَّا كَانَ ٱلصُّلْحُ مَشْرُوعاً لِقَطْعِ ٱلتَّجَاذُبِ ذُكِرَ فِيْهِ أَحْكَامٌ مِنَ ٱلتَّنَازُعِ.

وَلْنُشِرْ إِلَىٰ بَعْضِهَا فِي مَسَائِلَ

[۱۲] الْأُوْلَى: لَوْ كَانَ بِيَدِهِمَا دِرْهَمَانِ فَادَّعَاهُمَا أَحَدُهُمَا وَ ٱدَّعَى ٱلآخَرُ أَحَدَهُمَا فَلِلثَّانِي نِصْفُ دِرْهَمٍ وَ لِلْأَوَّلِ ٱلْبَاقِي، وَكَذَا لَوْ أَوْدَعَهُ رَجُلٌ دِرْهَمَيْنِ وَ آخَرُ دِرْهَماً وَ ٱمْتَزَجَا ـ لاَ بِتَفْرِيطٍ ـ وَ تَلِفَ أَحَدُهُمَا.

[۱۳] ٱلثَّانِيَةُ: يَجُوزُ جَعْلُ ٱلسَّقْيِ بِٱلْمَاءِ عِوَضاً لِلصُّلْحِ وَ مَوْرِداً لَهُ.

مدعی باشد و خانه برای منکر باشد] مصالحهٔ آنها صحیح است. و اگر منکر خانه اقرار کند که خانه برای مدعی است و آنگاه با او بر سکنای اقرار کننده مصالحه کند، صحیح است. و در هر دو صورت رجوعی نیست. اما اگر صلح را فرع بر عاریه بدانیم، مصالحه کننده می‌تواند رجوع کند، [زیرا در هر دو صورت متعلق صلح، منفعت بدون عوض است. و حکم عاریه، جواز رجوع است.]

[۱۱] چون صلح برای از میان بردن نزاع و کشمکش تشریع شده است، برخی از احکام نزاع در آن بیان شده است، که در طیِ مسائلی به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.

چند مسأله

[۱۲] مسألهٔ اول: اگر دو درهم در دست دو نفر باشد و آنگاه یکی از آنها بگوید هر دو درهم مال من است، و دیگری بگوید یکی از آنها مال من است، نیم درهم برای شخص دوم و بقیه برای شخص اول خواهد بود. ونیز اگر شخصی دو درهم و شخص دیگری یک درهم نزد او امانت بگذارند، و آنگاه سه درهم، بدون تفریط و کوتاهی او، با هم مخلوط شوند، و سپس یکی از آن درهمها تلف شود، [نیم درهم برای شخص دوم و بقیه برای شخص اول خواهد بود.]

[۱۳] مسألهٔ دوم: می‌توان آبیاری با آب را عوض صلح و یا مورد آن قرار داد.

[۱٤] وَ كَذَا إِجْرَاءُ ٱلْمَاءِ عَلَىٰ سَطْحِهِ أَوْ سَاحَتِهِ بَعْدَ ٱلْعِلْمِ بِالْمَوْضِعِ ٱلَّذِي يَجْرِي مِنْهُ ٱلْمَاءُ.

[۱٥] ٱلثَّالِثَةُ: لَوْ تَنَازَعَ صَاحِبُ ٱلسُّفْلِ وَ ٱلْعُلُوِّ فِي جِدَارِ ٱلْبَيْتِ حَلَفَ صَاحِبُ ٱلسُّفْلِ، وَ فِي جُدْرَانِ ٱلْغُرْفَةِ يَحْلِفُ صَاحِبُهَا وَكَذَا فِي سَقْفِهَا، وَ لَوْ تَنَازَعَا فِي سَقْفِ ٱلْبَيْتِ أُقْرِعَ بَيْنَهُمَا.

[۱٦] ٱلرَّابِعَةُ: إِذَا تَنَازَعَ صَاحِبُ غُرَفِ ٱلْخَانِ وَ صَاحِبُ بُيُوتِهِ فِي ٱلْمَسْلَكِ حَلَفَ

[فی المثل اگر حسن می‌گوید: من صد تومان از تو می‌خواهم، و حسین منکر آن است، حسن و حسین می‌توانند با یکدیگر مصالحه کنند که حسین یک روز باغ حسن را آبیاری کند و ذمه‌اش بری باشد. و یا به عکس، اگر حسن می‌گوید من تو را اجیر کرده‌ام که یک روز باغ من را آبیاری کنی، و حسین منکر آن است، می‌توانند در برابر صد تومان که حسین به حسن بپردازد، با هم مصالحه کنند.]

[۱۴] همچنین طرفین می‌توانند جاری کردن آب بر پشت بام یا حیات منزل را - پس از علم به محلی که آب از آن جاری می‌شود - عوض و یا مورد صلح قرار دهند.

[۱۵] **مسألهٔ سوم:** اگر مالک طبقهٔ پایین با مالک طبقهٔ بالا بر سر دیوار خانه با هم نزاع کنند، [و هر یک مدعی شود، دیوار از آنِ من است] مالک طبقهٔ پایین قسم می‌خورد [و قولش پذیرفته می‌شود.] و اگر بر سر دیوارها یا سقف بالاخانه با هم نزاع کنند، مالک اتاق قسم می‌خورد [و قولش مقدم می‌شود.] و در صورتی که در مورد سقف اتاق [که مشترک میان طبقهٔ پایین و بالا است] نزاع کنند، میان طرفین نزاع قرعه می‌اندازند.

[۱۶] **مسألهٔ چهارم:** هر گاه صاحب اتاقهای فوقانیِ کاروانسرا و صاحب اتاقهای پایینی در مورد راهرو [و حیاط آن] با هم نزاع کنند، صاحب اتاقهای فوقانی در مقداری از راهرو [و حیاط] که از آن می‌گذرد قسم می‌خورد، و دیگری در مقدار زاید

صَاحِبُ ٱلْغُرَفِ فِي قَدْرِ مَا يَسْلُكُهُ وَ حَلَفَ ٱلآخَرُ عَلَى ٱلزَّائِدِ، وَ فِي ٱلدَّرَجَةِ يَحْلِفُ ٱلْعُلْوِيُّ، وَ فِي ٱلْخَزَانَةِ تَحْتَهَا يُقْرَعُ.

[۱۷] ٱلْخَامِسَةُ: لَوْ تَنَازَعَ رَاكِبُ ٱلدَّابَّةِ وَ قَابِضُ لِجَامِهَا حَلَفَ ٱلرَّاكِبُ، وَ لَوْ تَنَازَعَا ثَوْباً فِي يَدِ أَحَدِهِمَا أَكْثَرُهُ فَهُمَا سَوَاءٌ وَ كَذَا فِي ٱلْعَبْدِ وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ لِأَحَدِهِمَا.

[۱۸] وَ يُرَجَّحُ صَاحِبُ ٱلْحِمْلِ فِي دَعْوَى ٱلْبَهِيمَةِ ٱلْحَامِلَةِ، وَ صَاحِبُ ٱلْبَيْتِ فِي ٱلْغُرْفَةِ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ بَابُهَا مَفْتُوحاً إِلَى ٱلآخَرِ.

[۱۹] ٱلسَّادِسَةُ: لَوْ تَدَاعَيَا جِدَاراً غَيْرَ مُتَّصِلٍ بِبِنَاءِ أَحَدِهِمَا أَوْ مُتَّصِلاً بِبِنَائِهِمَا فَإِنْ حَلَفَا

بر آن قسم می‌خورد. و اگر بر سر پله‌ها با هم نزاع کنند، صاحب اتاق فوقانی قسم می‌خورد. و اگر در انباری که زیر پله‌ها است، نزاع کنند، میانشان قرعه می‌اندازند.

[۱۷] **مسألهٔ پنجم:** اگر کسی که سوار بر چهارپاست باکسی که دهنهٔ آن راگرفته، [بر سر آن چهارپا] نزاع کنند، کسی که سوار بر آن است، قسم می‌خورد. و اگر دو نفر بر سر لباسی که قسمت بیشتر آن در دست یکی از آنهاست، نزاع کنند، آن دو با هم یکسان خواهند بود؛ و نیز اگر دو نفر بر سر بنده‌ای که لباس یکی از آنها را بر تن دارد، نزاع کنند، آن دو با هم برابر خواهند بود.

[۱۸] اگر دو نفر بر سر چهارپایی نزاع کنند و یکی از آنها باری بر پشت آن داشته باشد، قول صاحب بار مقدم می‌شود، و نیز اگر صاحب اتاقهای پایینی با دیگری بر سر اتاق فوقانیِ آن نزاع کند، قول صاحب اتاقها مقدم می‌شود، اگرچه در آن به روی طرف دیگر نزاع باز شود.

[۱۹] **مسألهٔ ششم:** اگر دو نفر بر سر دیواری که به ساختمان هیچکدام آنها چسبیده نیست، یا به ساختمان هر دوی آنها چسبیده است، نزاع کنند، در صورتی که هر دو [بر صحت مدعای خود] قسم یاد کنند، یا هر دو از قسم خوردن خودداری ورزند، دیوار برای هر دوی آنها خواهد بود، و در صورتی که یکی از آنها قسم بخورد و دیگری از

أَوْ نَكَلاَ فَهُوَ لَهُمَا وَ إِلاَّ فَهُوَ لِلْحَالِفِ، وَ لَوِ ٱتَّصَلَ بِأَحَدِهِمَا حَلَفَ وَكَذَا لَوْ كَانَ عَلَيْهِ جِذْعٌ، أَمَّا ٱلْخَوارِجُ وَ الرَّوَازِنُ فَلاَ تَرْجِيْحَ بِهَا إِلاَّ مَعَاقِدَ القِمْطِ فِي ٱلْخُصِّ.

قسم خوردن سرباز زند، دیوار از آنِ کسی است که قسم خورده است. و اگر دیوار به ساختمان یکی از آنها چسبیده باشد، او قسم می‌خورد [و قولش پذیرفته است.] و همچنین اگر برای یکی از آنها بر آن چوبی باشد، [مثلاً تیرچوبی سقف اتاقش را بر آن تکیه داده باشد] قول او مقدم می‌شود. اما به واسطهٔ چیزهای خارج از دیوار [مانند تصاویر و نقشهای بر دیوار] و پنجره‌ها، قول یکی بر دیگری مقدم نمی‌شود، مگر محلهای بستن ریسمان در اتاقی که از نیّ ساخته شده است. [یعنی اگر دو نفر در اتاقی که با نیّ ساخته شده نزاع کنند، و میخهای ریسمانهای آن به دیوار یکی از طرفین کوفته باشد، قول او مقدم می‌شود.]

كِتَابُ الشِّرْكَةِ

[١] وَ سَبَبُهَا قَدْ يَكُونُ إِرْثاً وَ عَقْداً وَ حِيَازَةً دَفْعَةً وَ مَزْجاً لاَ يَتَمَيَّزُ، وَ ٱلْمُشْتَرَكُ قَدْ يَكُونُ عَيْناً وَ مَنْفَعَةً وَ حَقّاً.

[٢] وَ ٱلْمُعْتَبَرُ شِرْكَةُ ٱلْعِنَانِ لاَ شِرْكَةُ ٱلْأَعْمَالِ وَ ٱلْمُفَاوَضَةِ وَ ٱلْوُجُوهِ.

کتاب شرکت

[۱] برخی از اسباب شرکت بدین شرح است:

۱ـ ارث، [مانند آنکه دو نفر، یک عین یا منفعت خانه‌ای که مورّث آن را اجاره کرده و یا حق شفعه و یا خیار را ارث ببرند.]

۲ـ عقد، [مانند آنکه دو نفر با یک عقد، خانه‌ای را بخرند، یا هر یک از آنها نیمی از آن را به صورت مشاع بخرد.]

۳ـ جمع‌آوریِ مباحات به یکباره، [مانند آنکه با هم تور بیاندازند و ماهی بگیرند.]

۴ـ آمیختن مالها با هم به گونه‌ای که از یکدیگر متمایز نباشند، [پس اگر نخود یکی با لوبیای دیگری مخلوط شود، اشتراک حاصل نمی‌شود، اگرچه جداکردن آنها از هم مشکل باشد.]

امر مشترک گاهی عین است و گاهی منفعت است، و گاهی حق است.

[۲] [نزد امامیه، تنها] **شرکت عنان** [یعنی شرکت در اموال] معتبر است [به این صورت که دو نفر یا بیشتر در مالی با هم شریک شوند به گونه‌ای که هر دو در ولایت فسخ و تصرف و استحقاق سود برابر باشند.] اما شرکتهای زیر [نزد امامیه] معتبر نیست:

[۳] وَ يَتَسَاوَيَانِ فِي ٱلرِّبْحِ وَ ٱلْخُسْرَانِ مَعَ تَسَاوِي ٱلْمَالَيْنِ وَلَوِ ٱخْتَلَفَا ٱخْتَلَفَ. وَلَوْ شَرَطَا غَيْرَهُمَا فَالأَظْهَرُ ٱلْبُطْلاَنُ.

۱ـ **شرکت اعمال** [و آن به این صورت است که دو نفر با هم قرار بگذارند که هر کدام برای خود کار کند و در حاصل آن با هم شریک باشند].

۲ـ **شرکت مفاوضه** [و آن به این صورت است که دو نفر یا بیشتر با یک عقد لفظی قرار بگذارند که آنچه کسب می‌کنند و سود می‌برند و خسارتهایی که بر آنها وارد می‌شود و غنیمتهایی که می‌برند، میان آنها مشترک باشد. در این شرکت هر یک از شرکاء آنچه را که دیگری برای او ملتزم می‌شود، او نیز نسبت به شریک خود ملتزم می‌شود، مانند ارش جنایت، ضمان غصب، بهای چیزی که تلف شده است و مانند آن. و چیزهایی که بدست می‌آورند میان آنها تقسیم می‌شود. از این شرکت تنها امور محدود و معینی مانند قوت روزانه و لباس تن استثنا می‌شود.]

۳ـ **شرکت وجوه** [و آن به این صورت است که دو نفر آبرومند و موجه که مالی ندارند، با یک عقد لفظی ملتزم شوند که نسیه خرید کنند، و آنچه خرید می‌کنند میانشان مشترک باشد و هر کدام آنچه را نسیه خریده بفروشد، و سودی که باقی می‌ماند میانشان مشترک باشد. و یا به این صورت که شخص موجه نسیه خرید می‌کند و فروش آن را به عهدهٔ کسی که شهرت و وجاهتی ندارد می‌سپارد و در سود آن شریک می‌شوند. این نوع شرکت، شکلهای دیگری نیز دارد.]

[۳] در شرکت عنان، در صورت تساوی مال دو شریک، سود و زیان میان آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود، و در صورت اختلاف مال آنها، سود و زیان به نسبت اموالشان میانشان تقسیم می‌شود. و اگر غیر این را شرط کنند، [مثلاً با آنکه سرمایهٔ آنها مساوی است، شرط کنند که یکی از آنها دوسوم و دیگری یک سوم سود را بردارد.] در این صورت قول روشن‌تر آن است که این شرکت باطل است.

[٤] وَ لَيْسَ لِأَحَدِ ٱلشُّرَكَاءِ ٱلتَّصَرُّفُ إِلاَّ بِإِذْنِ ٱلْجَمِيعِ، وَ يَقْتَصِرُ مِنَ ٱلتَّصَرُّفِ عَلَى ٱلْمَأْذُونِ فَإِنْ تَعَدَّىٰ ضَمِنَ.

[٥] وَ لِكُلٍّ ٱلْمُطَالَبَةُ بِالْقِسْمَةِ عَرْضاً كَانَ ٱلْمَالُ أَوْ نَقْداً.

[٦] وَ ٱلشَّرِيكُ أَمِينٌ لاَ يَضْمَنُ إِلاَّ بِتَعَدٍّ أَوْ تَفْرِيطٍ، وَ يُقْبَلُ يَمِينُهُ فِي ٱلتَّلَفِ وَ إِنْ كَانَ ٱلسَّبَبُ ظَاهِراً.

[٧] وَ تُكْرَهُ مُشَارَكَةُ ٱلذِّمِّيِّ وَ إِبْضَاعُهُ وَ إِيدَاعُهُ.

[٨] وَ لَوْ بَاعَ ٱلشَّرِيكَانِ سِلْعَةً صَفْقَةً وَ قَبَضَ أَحَدُهُمَا مِنْ ثَمَنِهَا شَيْئاً شَارَكَهُ ٱلآخَرُ فِيهِ.

[٩] وَ لَوِ ٱدَّعَى ٱلْمُشْتَرِي مِنَ ٱلْمشترَكَيْنِ شِرَاءَ شَيْءٍ لِنَفْسِهِ أَوْ لَهُمَا حَلَفَ.

---

[۴] هیچ یک از شرکا حق ندارد در مال شرکت تصرف کند، مگر با اذن سایر شرکا. و در این صورت نیز باید به همان صورت که شرکا اذن داده‌اند، تصرف نماید [و نباید از مورد اذن تعدی و تجاوز کند.] و اگر از مورد اذن تجاوز کند، ضامن خواهد بود.[۱۱۹]

[۵] هر یک از شرکا حق درخواست تقسیم مال را دارند، خواه مال مشترک، کالا باشد یا آنکه پول باشد.[۱۲۰]

[۶] شریک امین است، و جز در صورت تعدی یا تفریط ضامن نخواهد بود.[۱۲۱] و [در صورتی که ادعای تلف شدن مال را کند] ادعای او در تلف شدن مال [با قسم] پذیرفته می‌شود، اگر چه سبب تلف ظاهر [و اقامهٔ بینه بر آن ممکن] باشد.

[۷] مشارکت با کافر ذمی و دادن سرمایه به او [برای آنکه با آن کار کند] و نیز ودیعه سپردن نزد او مکروه است.

[۸] اگر دو شریک در یک معامله کالایی را بفروشند، و یکی از شرکا بخشی از بهای آن را بگیرد، دیگری در آن با او شریک خواهد بود.

[۹] اگر یکی از شرکا چیزی را بخرد و ادعا کند که آن را برای خود خریده است، یا ادعا کند آن را برای شرکت خریده است، در این صورت قسم می‌خورد [و در هر دو مورد قولش پذیرفته می‌شود.]

كِتَابُ المُضَارَبَةِ

[١] وَ هِيَ أَنْ يَدْفَعَ مَالاً إِلَى غَيْرِهِ لِيَعْمَلَ فِيْهِ بِحِصَّةٍ مُعَيَّنَةٍ مِنْ رِبْحِهِ.

[٢] وَ هِيَ جَائِزَةٌ مِنَ ٱلطَّرَفَيْنِ وَ لاَ يَصِحُّ ٱشْتِرَاطُ ٱللُّزُومِ أَوِ ٱلْأَجَلِ فِيْهَا لكِنْ يُثْمِرُ ٱلْمَنْعَ مِنَ ٱلتَّصَرُّفِ بَعْدَ ٱلْأَجَلِ إِلاَّ بِإِذْنٍ جَدِيدٍ.

[٣] وَ يُقْتَصَرُ مِنَ ٱلتَّصَرُّفِ عَلَىٰ مَا أَذِنَ ٱلْمَالِكُ لَهُ، وَ لَوْ أَطْلَقَ تَصَرَّفَ بِالاِسْتِرْبَاحِ.

[٤] وَ يُنْفِقُ فِي ٱلسَّفَرِ كَمَالَ نَفَقَتِهِ مِنْ أَصْلِ ٱلْمَالِ.

کتاب مضاربه

[۱] مضاربه آن است که شخص مالی را به دیگری دهد تا با آن کار کند و در برابر کار خود سهم معینی از سود آن را بردارد.[۱۲۲]

[۲] عقد مضاربه از هر دو طرف، جایز است،[۱۲۳] و شرط لزوم و یا مدت در آن صحیح نیست؛ [به این معنا که وفاء به آن لازم نیست، بلکه در هر زمان هر یک از طرفین عقد می‌تواند آن را فسخ کند.] اما شرط کردن مدت این فایده را دارد که تصرف در مال پس از فرا رسیدن مدت معین شده، نیازمند اذن جدید می‌باشد.[۱۲۴]

[۳] عامل تنها مجاز به انجام تصرفاتی است که مالک بـه آن اذن داده است. و در صورتی که به طور مطلق اذن داده باشد، معامله‌های سودآور با آن انجام می‌دهد [در هر موردی که گمان سوددهی داشته باشد، بدون آنکه مقید به نوع خاصی از تجارت و یا زمان و مکان خاصی باشد.[۱۲۵]]

[۴] عامل در مسافرت[هایی که برای انجام معاملات و مانند آن] انـجام مـی‌دهد همهٔ هزینهٔ خود را از اصل سرمایه برمی‌دارد.

[۵] وَلْيَشْتَرِ نَقْداً بِنَقْدِ ٱلْبَلَدِ بِثَمَنِ ٱلْمِثْلِ فَمَا دُونَ، وَلْيَبِعْ كَذٰلِكَ بِثَمَنِ ٱلْمِثْلِ فَمَا فَوْقَهُ، وَلْيَشْتَرِ بِعَيْنِ ٱلْمَالِ إِلاَّ مَعَ ٱلْإِذْنِ فِي ٱلذِّمَّةِ.

[۶] وَلَوْ تَجَاوَزَ مَا حَدَّ لَهُ ٱلْمَالِكُ ضَمِنَ، وَ ٱلرِّبْحُ عَلَى ٱلشَّرْطِ.

[۷] وَإِنَّمَا تَجُوزُ بِالدَّرَاهِمِ وَ ٱلدَّنَانِيْرِ وَ تَلْزَمُ ٱلْحِصَّةُ بِالشَّرْطِ.

[۸] وَ ٱلْعَامِلُ أَمِيْنٌ لاَ يَضْمَنُ إِلاَّ بِتَعَدٍّ أَوْ تَفْرِيْطٍ.

[۹] وَلَوْ فَسَخَ ٱلْمَالِكُ فَلِلْعَامِلِ أُجْرَةُ مِثْلِهِ إِلَىٰ ذَلِكَ ٱلْوَقْتِ إِنْ لَمْ يَكُنْ رِبْحٌ.

[۱۰] وَ ٱلْقَوْلُ قَوْلُ ٱلْعَامِلِ فِي قَدْرِ رَأْسِ ٱلْمَالِ وَ قَدْرِ ٱلرِّبْحِ.

---

[۵] عامل در خریدهای خود باید کالا را نقداً [نه نسیهً] با پول رایج کشور و در برابر بهای کالاهای نظیر آن یا به مبلغ کمتر بخرد؛ در فروش نیز باید نقداً و با پول رایج کشور و در برابر بهای مثل کالای خود یا مبلغ بالاتری بفروشد. ونیز باید با عین سرمایه خرید کند، نه در ذمه [و به صورت کلی] مگر آنکه مالک اذن در خرید در ذمه داده باشد.

[۶] اگر عامل از محدودهٔ تصرفاتی که مالک اذن به آن داده فراتر رود، ضامن خواهد بود؛ و سود آن به همان صورت تعیین شده، تقسیم می‌شود.

[۷] مضاربه تنها با درهم و دینار [یعنی پول مسکوکی که از جنس طلا و نقره است] صحیح است.[۱۲۶] سهم عامل و مالک از سود، به همان نحو که در مضاربه شرط شده است، لازم می‌شود.

[۸] عامل امین است و جز در صورت تعدی و یا تفریط ضامن نمی‌شود.[۱۲۷]

[۹] اگر مالک عقد مضاربه را فسخ کند و سودی تا آن زمان حاصل نیامده باشد، برای عامل اجرة المثل [= دستمزد متعارف] کاری که تا آن زمان انجام داده، خواهد بود.

[۱۰] در صورت اختلاف مالک و عامل در مبلغ سرمایه یا مقدار سود حاصل شده، سخن عامل [با قسم] پذیرفته می‌شود؛ [زیرا عامل نسبت به سرمایه، منکر مقدار زاید است، و نسبت به سود، امین است.]

[۱۱] وَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ رَأْسُ ٱلْمَالِ مَعْلُوماً عِنْدَ ٱلْعَقْدِ.

[۱۲] وَ لَيْسَ لِلْعَامِلِ أَنْ يَشْتَرِيَ مَا فِيْهِ ضَرَرٌ عَلَى ٱلْمَالِكِ كَمَنْ يَنْعَتِقُ عَلَيْهِ وَ لاَ يَشْتَرِي مِنْ رَبِّ ٱلْمَالِ شَيْئاً، وَ لَوْ أَذِنَ فِي شِرَاءِ أَبِيْهِ صَحَّ وَ ٱنْعَتَقَ وَ لِلْعَامِلِ ٱلْأُجْرَةُ.

[۱۳] وَ لَوِ ٱشْتَرَىٰ أَبَا نَفْسِهِ صَحَّ، فَإِنْ ظَهَرَ فِيْهِ رِبْحٌ ٱنْعَتَقَ نَصِيْبُهُ وَ يَسْعَى ٱلْمُعْتَقُ فِي ٱلْبَاقِي.

---

[۱۱] شایسته است هنگام عقد مضاربه، مقدار سرمایه معلوم باشد.

[۱۲] عامل حق ندارد [با سرمایهٔ مالک] چیزی را که به ضرر و زیان مالک است، بخرد، مانند بنده‌ای که [مثلاً پدر مالک است، و اگر آن را بخرد] بر مالک آزاد می‌شود. و نیز حق ندارد از صاحب سرمایه چیزی بخرد، [زیرا سرمایه از آن مالک است، و با مال یک نفر نمی‌شود کالایی از خود او خرید.] و در صورتی که مالک اذن به خرید پدر خودش دهد، خریدن او صحیح است، و او آزاد می‌شود، و عامل دستمزد خود را می‌گیرد.

[۱۳] اگر عامل پدر خودش را بخرد، خرید او صحیح است. و در صورتی که سودی در آن باشد، به مقدار سهم عامل از سود، پدرش آزاد می‌شود، و آنگاه پدر در پرداخت مقدار باقی مانده سعی و تلاش می‌کند.

كِتَابُ الوَدِيْعَة

[١] وَهِيَ ٱسْتِنَابَةٌ فِي ٱلْحِفْظِ.

[٢] وَتَفْتَقِرُ إِلَىٰ إِيْجَابٍ وَقَبُولٍ، وَلاَ حَصْرَ فِي ٱلْأَلْفَاظِ ٱلدَّالَّةِ عَلَيْهَا، وَيَكْفِي فِي ٱلْقَبُولِ ٱلْفِعْلُ.

[٣] وَلَوْ طَرَحَهَا عِنْدَهُ أَوْ أَكْرَهَهُ عَلَىٰ قَبْضِهَا لَمْ تَصِرْ وَدِيعَةً فَلا يَجِبُ حِفْظُهَا.

[٤] وَلَوْ قَبِلَ وَجَبَ ٱلْحِفْظُ، وَلاَ ضَمَانَ عَلَيْهِ إِلاَّ بِالتَّعَدِّي أَوِ ٱلتَّفْرِيطِ، وَلَوْ أُخِذَتْ

کتاب ودیعه

[۱] ودیعه آن است که کسی را جانشین خود در حفظ و نگهداری مال قرار دهیم.[۱۲۸]

[۲] ودیعه [عقد است و] نیاز به ایجاب و قبول دارد.[۱۲۹] و الفاظی که دلالت بر ودیعه دارد، منحصر در لفظ خاصی نیست، [بلکه در ایجاب و قبول آن هر لفظی که بر آن دلالت کند، می‌تواند بکار رود، و از این جهت مانند سایر عقود جایز است.[۱۳۰]] و نیز قبول فعلی در آن کافی است، [زیرا غرض از قبول اظهار رضایت به آن کار است، و چه بسا دلالت فعل (مانند گرفتن شیء مورد امانت) بر رضایت روشن‌تر باشد.]

[۳] اگر مال را نزد شخص بیاندازد و یا او را بر گرفتن آن اکراه کند، [قبول شرعی تحقق نیافته و در نتیجه] آن مال ودیعه نمی‌شود، و لذا حفظ و نگهداری آن واجب نیست.

[۴] اگر شخص ودیعه را قبول کند، حفظ و نگهداری آن بر او واجب می‌شود؛ و جز در صورت تعدی و یا تفریط، ضامن آن نخواهد بود.[۱۳۱] و اگر کسی مال را از او به زور

مِنْهُ قَهْراً فَلا ضَمَانَ، وَلَوْ تَمَكَّنَ مِنَ ٱلدَّفْعِ وَجَبَ مَا لَمْ يُؤَدِّ إِلَىٰ تَحَمُّلِ ٱلضَّرَرِ ٱلْكَثِيرِ كَٱلْجَرْحِ وَ أَخْذِ ٱلْمَالِ، نَعَمْ يَجِبُ عَلَيْهِ ٱلْيَمِينُ لَوْ قَنِعَ بِهَا الظَّالِمُ فَيُوَرِّي.

[۵] وَ تَبْطُلُ بِمَوْتِ كُلٍّ مِنْهُمَا وَ جُنُونِهِ وَ إِغْمَائِهِ وَ تَبْقَىٰ أَمَانَةً شَرْعِيَّةً لاَ يُقْبَلُ قَوْلُ ٱلْوَدَعِيِّ فِي رَدِّهَا إِلاَّ بِبَيِّنَةٍ.

[۶] وَلَوْ عَيَّنَ مَوْضِعاً لِلْحِفْظِ ٱقْتَصَرَ عَلَيْهِ إِلاَّ أَنْ يَخَافَ تَلَفَهَا فِيهِ فَيَنْقُلُهَا وَ لاَ ضَمَانَ.

[۷] وَ تُحْفَظُ ٱلْوَدِيعَةُ بِمَا جَرَتِ ٱلْعَادَةُ بِهِ كَالثَّوْبِ وَ ٱلنَّقْدِ فِي ٱلصُّنْدُوقِ وَ ٱلدَّابَّةِ فِي ٱلْإِصْطَبْلِ وَ ٱلشَّاةِ فِي ٱلْمُرَاحِ.

بگیرد، ضامن آن نمی‌باشد. و اگر بتواند ستمکار را دفع کند، در صورتی که ضرر و زیان زیادی، مانند جراحت و گرفتن مال، بر او وارد نیاورد، باید این کار را بکند. آری، اگر شخص ستمکار به قسم قناعت کند، باید قسم بخورد و در این صورت توریه می‌کند.

[۵] ودیعه با مرگ هر یک از طرفین آن و نیز دیوانه شدن و یا بیهوش شدن هر یک از آنها باطل می‌شود، و مال [در دست امانتدار] به صورت امانت شرعی باقی می‌ماند. و اگر امانتدار بگوید: امانت را به صاحبش باز گرداندم، سخنش پذیرفته نمی‌شود، مگر آنکه بینه بر آن اقامه شود. [بر خلاف امانتی که مستند به مالک است.]

[۶] اگر صاحب مال، محلّ خاصی را برای حفظ و نگهداری ودیعه تعیین کند، امانتدار باید مال را در همان محل نگهداری کند، مگر آنکه از تلف شدن مال در آن محلّ بترسد،[۱۳۲] که در این صورت آن را به جای دیگری منتقل می‌کند، و ضمانی بر او نیست.

[۷] ودیعه به نحوی که [در مورد آن] معمول و متعارف است، حفظ ونگهداری می‌شود، مثلاً لباس و پول در صندوق، چهار پا در اصطبل و گوسفند در طویله نگهداری می‌شود.

[۸] وَ لَوْ آسْتُودِعَ مِنْ طِفْلٍ أَوْ مَجْنُونٍ ضَمِنَ وَ يَبْرَأُ بِالرَّدِّ إِلَىٰ وَلِيِّهِمَا.

[۹] وَ تَجِبُ إِعَادَةُ آلْوَدِيْعَةِ عَلَى آلْمُودِعِ، وَلَوْكَانَ كَافِراً وَ يَضْمَنُ لَوْ أَهْمَلَ بَعْدَ آلْمُطَالَبَةِ، أَوْ أَوْدَعَهَا مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ أَوْ سَافَرَ بِهَا كَذَٰلِكَ أَوْ طَرَحَهَا فِي مَوْضِعٍ تَتَعَفَّنُ فِيْهِ أَوْ تَرَكَ سَقْيَ آلدَّابَّةِ أَوْ عَلَفَهَا مَا لاَ تَصْبِرُ عَلَيْهِ عَادَةً أَوْ تَرَكَ نَشْرَ آلثَّوْبِ لِلرِّيْحِ أَوِ آنْتَفَعَ بِهَا أَوْ مَزَجَهَا.

[۱۰] وَلْتُرَدُّ إِلَى آلْمَالِكِ أَوْ وَكِيْلِهِ فَإِنْ تَعَذَّرَ فَالْحَاكِمُ عِنْدَ آلضَّرُورَةِ إِلَىٰ رَدِّهَا.

[۱۱] وَ لَوْ أَنْكَرَ آلْوَدِيْعَةَ حَلَفَ، وَ لَوْ أَقَامَ بِهَا بَيِّنَةً قَبْلَ حَلْفِهِ ضَمِنَ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ جَوَابُهُ:

---

[۸] اگر مالی را از کودک و یا دیوانه‌ای ودیعه بگیرد، ضامن آن است[۱۳۳] [چون آن دو شایستگی اذن در حفظ مال را ندارند، و لذا تسلط او بر آن مال بدون اذن شرعی خواهد بود]، و با تحویل دادن آن به ولیّ آن دو ذمه‌اش بری می‌شود.

[۹] بر امانتدار واجب است که [در صورت درخواست و مطالبهٔ صاحب مال] ودیعه را به صاحب آن بازگرداند، حتی اگر کافر باشد؛ و اگر پس از درخواست او [در بازگرداندن آن] اهمال و کوتاهی کند، و یا آنکه بدون ضرورت، امانت را نزد شخص دیگری به ودیعه بگذارد، و یا بی‌آنکه لازم و ضروری باشد، آن را با خود به سفر ببرد، یا آنکه آن را در جایی قرار دهد که در آنجا بگندد، یا آنکه آب و علوفهٔ چهارپا را در مدتی که حیوان طاقت تحمل آن را ندارد، قطع کند، یا پارچه را برای باد خوردن باز نکند، یا آنکه از ودیعه استفاده کند یا آن را [با مال خود یا مال دیگری] ممزوج کند، در همهٔ این موارد ضامن خواهد بود.

[۱۰] ودیعه باید به مالک و یا وکیل مالک بازگردانده شود، و اگر ردّ کردن آن به این دو نفر ممکن نباشد، و از طرفی بازگرداندن آن ضرورت داشته باشد، آن را به حاکم تحویل می‌دهد.[۱۳۴]

[۱۱] اگر شخصی منکر ودیعه شود [و بگوید مالی نزد من به ودیعه گذاشته نشده است] قسم می‌خورد، [و قولش پذیرفته می‌شود.] و در صورتی که مالک پیش

لاَ یَسْتَحِقُّ عِنْدِي شَیْئاً، وَ شِبْهُهُ.

[۱۲] وَ ٱلْقَوْلُ قَوْلُ ٱلْوَدَعِيِّ فِي ٱلْقِیْمَةِ لَوْ فَرَّطَ.

[۱۳] وَ إِذَا مَاتَ ٱلْمُوْدِعُ سَلَّمَهَا إِلَیٰ وَارِثِهِ أَوْ إِلَیٰ مَنْ یَقُومُ مَقَامَهُ وَ لَوْ سَلَّمَهَا إِلَی ٱلْبَعْضِ ضَمِنَ لِلْبَاقِي.

[۱۴] وَ لاَ یَبْرَأُ بِإِعَادَتِهَا إِلَی ٱلْحِرْزِ لَوْ تَعَدَّیٰ أَوْ فَرَّطَ.

[۱۵] وَ یُقْبَلُ قَوْلُهُ بِیَمِیْنِهِ فِي ٱلرَّدِّ.

از قسم خوردن او بینه اقام کند، او ضامن خواهد بود [زیرا با انکار ودیعه، متعدی و متجاوز به شمار می‌رود.] مگر آنکه بگوید: «مالک حقی نزد من ندارد» و مانند آن، [که در این صورت با انکارش متعدی به شمار نمی‌رود.]

[۱۲] اگر امانتدار در حفظ ودیعه، تفریط و کوتاهی کرده باشد [و در نتیجه ودیعه تلف شده و او ضامن آن شده باشد] قول او در تعیین بهای ودیعه پذیرفته می‌شود.

[۱۳] اگر مالک بمیرد، امانتدار ودیعه را به وارث او یا کسی که جانشین اوست [مانند وکیل و وصی] تحویل می‌دهد. [و در صورتی که وارث چند نفر باشند، باید آن را به همهٔ آنها تحویل دهد.] و در صورتی که آن را به برخی از وارثین تحویل دهد، برای سایر وارثین [به نسبت سهم آنان از ودیعه] ضامن خواهد بود.

[۱۴] اگر امانتدار تعدی و یا تفریط کند، [ضامن می‌شود و] با برگرداندن ودیعه به محلّ مناسب برای حفظ و نگهداری، ذمه‌اش از ضمان بری نمی‌شود.

[۱۵] قول امانتدار در تحویل دادن امانت [به مالک آن] با قسم پذیرفته می‌شود.

كِتَابُ العَارِيَةِ

[١] وَ لاَ حَصْرَ أَيْضاً فِي أَلْفَاظِهَا.

[٢] وَ يُشْتَرَطُ كَوْنُ ٱلْمُعِيرِ كَامِلاً جَائِزَ ٱلتَّصَرُّفِ. وَ يَجُوزُ إِعَارَةُ ٱلصَّبِيِّ بِإِذْنِ ٱلْوَلِيِّ.

[٣] وَكَوْنُ ٱلْعَيْنِ مِمَّا يَصِحُّ ٱلاِنْتِفَاعُ بِهَا مَعَ بَقَائِهَا.

[٤] وَ لِلْمَالِكِ ٱلرُّجُوعُ فِيهَا مَتَىٰ شَاءَ إِلاَّ فِي ٱلْإِعَارَةِ لِلدَّفْنِ بَعْدَ ٱلطَّمِّ.

کتاب عـاریـه

[۱] [عاریه آن است که شخصی به عنوان تبرع و احسان، کسی را بر عینی از اموال خود مسلط کند تا از آن عین استفاده نماید.[۱۳۵]] الفـاظی کـه دلالت بـرعاریه مـی‌کند [و می‌توان با آن ایجاب عاریه را بیان کرد،] مانند ودیعه، منحصر به الفاظ خاصی نیست.[۱۳۶] [بلکه هر لفظی که دلالت بر اذن مالک در تصرف مجانی در عین مـال داشته بـاشد، می‌تواند برای ایجاب بکار رود.]

[۲] عاریه دهنده (معیر) باید کامل و تصرفش در مال جایز باشد.[۱۳۷] و کودک می‌تواند با اذن ولیّ خود، عاریه دهد.

[۳] مالی که عاریه داده می‌شود باید به گونه‌ای باشد که بتوان با بقاء عین آن، از آن استفاده کرد.[۱۳۸]

[۴] مالک هر گاه بخواهد می‌تواند از عاریهٔ خود رجوع کند، [زیرا عاریه عقد جایز است]، مگر آنکه [زمین خود را] برای دفنِ [مسلمان و کسی که در حکـم مسـلمان است] عاریه دهد، پس از ریختن خاک بر متوفی. [که در ایـن صـورت حـق رجـوع ندارد، زیرا مستلزم نبش قبر مسلمان است، و این کار حرام می‌باشد.]

[۵] وَ هِيَ أَمَانَةٌ لاَ يَضْمَنُ إِلاَّ بِالتَّعَدِّي أَوِ ٱلتَّفْرِيْطِ.

[۶] وَ إِذَا ٱسْتَعَارَ أَرْضاً غَرَسَ أَوْ زَرَعَ أَوْ بَنَىٰ، وَ لَوْ عَيَّنَ لَهُ جِهَةً لَمْ يَتَجَاوَزْهَا، وَ يَجُوزُ لَهُ بَيْعُ غُرُوسِهِ وَ أَبْنِيَتِهِ وَ لَوْ عَلَىٰ غَيْرِ ٱلْمَالِكِ.

[۷] وَ لَوْ نَقَصَتْ بِالاِسْتِعْمَالِ لَمْ يَضْمَنْ.

[۸] وَ يَضْمَنُ ٱلْعَارِيَةَ بِاشْتِرَاطِ ٱلضَّمَانِ وَ بِكَوْنِهَا ذَهَباً أَوْ فِضَّةً.

[۹] وَ لَوْ ٱدَّعَى ٱلتَّلَفَ حَلَفَ وَ لَوِ ٱدَّعَى ٱلرَّدَّ حَلَفَ ٱلْمَالِكُ.

---

[۵] عاریه [نزد مستعیر] امانت است، و جز در صورت تعدی یا تفریط ضامن آن نیست.

[۶] اگر زمینی را [که صلاحیت درختکاری و زراعت و ساختمان سازی دارد] عاریه بگیرد، می‌تواند در آن درخت بکارد، یا زراعت کند و یا ساختمان احداث کند. و اگر مالک جهت و نحوهٔ خاصی [از استفاده] را برای مستعیر تعیین کرده باشد، مستعیر نباید از آن تجاوز کند. مستعیر می‌تواند درختها و ساختمانهایی را که [در زمین عاریه‌ای] احداث کرد، و لو به غیر مالک زمین بفروشد.

[۷] اگر عین عاریه گرفته شده در اثر استعمال و استفادهٔ مستعیر از آن، نقصان یافته باشد، مستعیر ضامن آن نیست، [زیرا نقصان مستند به فعلی است که مالک به آن اذن داده است.][۱۳۹]

[۸] در صورتی که مالک، شرط ضمان کرده باشد، مستعیر ضامن عاریه می‌شود.[۱۴۰] و نیز اگر عاریه طلا یا نقره باشد، مستعیر ضامن آن است [خواه شرط ضمان شده باشد یا نشده باشد.][۱۴۱]

[۹] اگر مستعیر مدعی تلف شدن مال شود، قسم می‌خورد [و قولش پذیرفته می‌شود.] و اگر ادعای برگرداندن آن را کند، مالک قسم می‌خورد [و قول او پذیرفته می‌شود.]

[۱۰] وَلِلْمُسْتَعِيْرِ ٱلإِسْتِظْلاَلُ بِالشَّجَرِ وَكَذَا لِلْمُعِيْرِ.

[۱۱] وَ لاَ يَجُوزُ إِعَارَةُ ٱلْمُسْتَعَارَةِ إِلاَّ بِإِذْنِ ٱلْمَالِكِ.

[۱۲] وَلَوْ شُرِطَ سُقُوطُ ٱلضَّمَانِ فِي ٱلذَّهَبِ وَ ٱلْفِضَّةِ صَحَّ.

[۱۳] وَ لَوْ شُرِطَ سُقُوطُهُ مَعَ ٱلتَّعَدِّي أَوْ ٱلتَّفْرِيْطِ ٱحْتُمِلَ ٱلْجَوَازُ كَمَا لَوْ أَمَرَهُ بِإِلْقَاءِ مَتَاعِهِ فِي ٱلْبَحْرِ.

[۱٤] وَلَوْ قَالَ ٱلرَّاكِبُ: أَعَرْتَنِيْهَا، وَقَالَ ٱلْمَالِكُ: آجَرْتُكَهَا، حَلَفَ ٱلرَّاكِبُ وَ قِيْلَ: ٱلْمَالِكُ، وَ هُوَ أَقْوَىٰ. وَ لٰكِنْ يَثْبُتُ لَهُ أُجْرَةُ ٱلْمِثْلِ إِلاَّ أَنْ تَزِيْدَ عَلَى مَا آدَّعَاهُ مِنَ ٱلْمُسَمَّىٰ.

---

[۱۰] مستعیر می‌تواند از سایهٔ درختی [که در زمین عاریه گرفته شده کاشته است] بهره‌مند شود. و عاریه دهنده نیز می‌تواند از سایه این درخت بهره‌مند شود، [اگرچه درخت ملک دیگری است.]

[۱۱] مستعیر حق ندارد عینی را که عاریه گرفته است به دیگری عاریه دهد، مگر آنکه مالک اذن داده باشد.[۱۴۲]

[۱۲] اگر در عاریهٔ طلا و نقره سقوط ضمان را شرط کنند، این شرط صحیح است.

[۱۳] اگر شرط کنند که حتی در صورت تعدی و تفریط مستعیر ضامن نباشد، احتمال دارد این شرط جایز باشد، [زیرا این شرط به منزلهٔ آن است که مالک به مستعیر اذن در اتلاف مال دهد، که در این صورت اتلاف مال ضمانی را در پی نخواهد داشت،] مانند آنجا که به او فرمان می‌دهد که کالایش را در دریا اندازد.

[۱۴] اگر کسی که سوار بر چهار پاست به مالک بگوید: «تو آن را به من عاریه داده‌ای» و مالک بگوید: «آن را به تو اجاره داده‌ام»، کسی که سوار بر چهارپاست قسم می‌خورد [و قولش پذیرفته می‌شود.] و برخی گفته‌اند: «مالک قسم می‌خورد.» و این قول قوی‌تر است، اما اجرةالمثل برای مالک ثابت می‌شود، مگر آنکه اجرةالمثل بیش از اجرتی باشد که مالک مدعی آن است [که در این صورت مقدار کمتر لازم می‌شود.]

كِتَابُ ٱلْمُزَارَعَةِ

[١] وَ هِيَ مُعَامَلَةٌ عَلَى ٱلْأَرْضِ بِحِصَّةٍ مِنْ حَاصِلِهَا إِلَىٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ. وَ عِبَارَتُهَا: زَارَعْتُكَ أَوْ عَامَلْتُكَ أَوْ سَلَّمْتُهَا إِلَيْكَ وَ شِبْهُهُ، فَتَقْبَلُ لَفْظاً.

[٢] وَ عَقْدُهَا لاَزِمٌ وَ يَصِحُّ ٱلتَّقَايُلُ وَ لاَ تَبْطُلُ بِمَوْتِ أَحَدِهِمَا.

[٣] وَ لاَ بُدَّ مِنْ كَوْنِ ٱلنِّمَاءِ مُشَاعاً تَسَاوَيَا فِيْهِ أَوْ تَفَاضَلاً.

[٤] وَ لَوْ شَرَطَ أَحَدُهُمَا عَلَى ٱلآخَرِ شَيْئاً يَضْمَنُهُ مُضَافاً إِلَى ٱلْحِصَّةِ صَحَّ.

کتاب مزارعه

[۱] مزارعه معامله‌ای بر سر زمین است در برابر بخشی از حاصل آن تا زمانی معلوم.[۱۴۳] [و به دیگر سخن: در مزارعه یک طرف، مالک زمین و طرف دیگر برزگر است، که با هم قرار می‌گذارند برزگر در زمین کشاورزی کند و مقدار مشخصی از محصول زمین را خود بردارد و مقداری از آن را به مالک بدهد.] و عبارتش به صورت «زمین را به مزارعه دادم به تو»، یا «با تو معامله کردم»، یا «زمین را به تو تحویل دادم» و مانند آن است، و قبولش لفظی است.

[۲] عقد مزارعه لازم است،[۱۴۴] و توافق بر فسخ آن [= تقایل] در آن صحیح است، و با مرگ یکی از طرفین باطل نمی‌شود.[۱۴۵]

[۳] محصول زمین در مزارعه میان طرفین عقد، مشاع است، خواه سهم آنها مساوی باشد یا سهم یکی بیش از دیگری باشد.[۱۴۶]

[۴] اگر یکی از طرفین عقد علاوه بر سهم خود بر دیگری چیزی [از طلا و نقره و غیر آن] شرط کند که دیگری ضامن آن باشد، صحیح است.[۱۴۷]

[٥] وَ لَوْ مَضَتِ ٱلْمُدَّةُ وَ ٱلزَّرْعُ بَاقٍ فَعَلَى ٱلْعَامِلِ ٱلْأُجْرَةُ وَ لِلْمَالِكِ قَلْعُهُ.

[٦] وَ لاَ بُدَّ مِنْ إِمْكَانِ ٱلاِنْتِفَاعِ بِالأَرْضِ بِأَنْ يَكُونَ لَهَا مَاءٌ مِنْ نَهْرٍ أَوْ بِئْرٍ أَوْ مَصْنَعٍ أَوْ تَسْقِيهَا ٱلْغُيُوثُ غَالِباً، وَ لَوِ ٱنْقَطَعَ فِي جَمِيعِ ٱلْمُدَّةِ ٱنْفَسَخَتْ وَ فِي ٱلْأَثْنَاءِ يَتَخَيَّرُ ٱلْعَامِلُ، فَإِنْ فَسَخَ فَعَلَيْهِ بِنِسْبَةِ مَا سَلَفَ.

[٧] وَ إِذَا أَطْلَقَ ٱلْمُزَارَعَةَ زَرَعَ مَا شَاءَ، وَ لَوْ عَيَّنَ لَمْ يَتَجَاوَزْ مَا عُيِّنَ لَهُ.
فَلَوْ زَرَعَ الاضرَّ قِيلَ: يَتَخَيَّرُ ٱلْمَالِكُ بَيْنَ ٱلْفَسْخِ فَلَهُ أُجْرَةُ ٱلْمِثْلِ وَ بَيْنَ ٱلْإِبْقَاءِ فَلَهُ ٱلْمُسَمَّىٰ مَعَ ٱلْأَرْشِ. وَ لَوْ كَانَ أَقَلَّ ضَرَراً جَازَ.

---

[۵] اگر زمان معین شده در عقد مزارعه سپری شود، و محصول همچنان بر سر زمین باشد، برزگر باید اجرت مدت باقی مانده را بپردازد، و مالک حق دارد محصول را از زمین بکند [زیرا برزگر از آن به بعد حقی بر زمین ندارد.]

[۶] زمین مورد مزارعه باید صلاحیت بهره‌وری [در جهت کشت محصول مورد نظر] را داشته باشد[۱۴۸]، به این صورت که از جوی یا چاه یا برکه به آن آب برسد، یا آنکه غالباً بر آن باران ببارد. و در صورتی که آب در همهٔ مدت از آن قطع شود [با آنکه در گذشته عادتاً به آن آب می‌رسیده] عقد مزارعه فسخ می‌شود[۱۴۹]. و اگر در میان مدت به آن آب نرسد، برزگر [بین ابقاء عقد و فسخ آن] مخیر می‌باشد. و اگر آن را فسخ کند باید اجرت مدتی را که زمین در دست او بوده، بپردازد.

[۷] اگر عقد مزارعه مطلق باشد، برزگر هر چه بخواهد در آن کشت می‌کند[۱۵۰]. و اگر مالک نوع خاصی را معین کند، باید همان را کشت کند. و در صورتی که مخالفت کند و چیزی بکارد که به حال زمین [از آنچه مالک معین کرده] زیان بخش‌تر است، برخی گفته‌اند: مالک می‌تواند مزارعه را فسخ کند، که در این صورت اجرةالمثل آنچه برزگر کاشته، برای مالک خواهد بود؛ و می‌تواند مزارعه را ابقاء کند، که در این صورت اجرة المسمی همراه با ارش برای او خواهد بود[۱۵۱]. و اگر برزگر [مخالفت کند و] چیزی بکارد که ضرر و زیان کمتری بر زمین وارد می‌آورد، مانعی ندارد.

[۸] وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَدِهِمَا ٱلْأَرْضُ حَسْبُ وَ مِنَ ٱلْآخَرِ ٱلْبَذْرُ وَ ٱلْعَمَلُ وَ ٱلْعَوَامِلُ، وَكُلُّ وَاحِدَةٍ مِنَ ٱلصُّوَرِ ٱلْمُمْكِنَةِ جَائِزَةٌ.

[۹] وَ لَوْ ٱخْتَلَفَا فِي ٱلْمُدَّةِ حَلَفَ مُنْكِرُ ٱلزِّيَادَةِ وَ فِي ٱلْحِصَّةِ صَاحِبُ ٱلْبَذْرِ، وَ لَوْ أَقَامَا بَيِّنَةً قُدِّمَتْ بَيِّنَةُ ٱلآخَرِ، وَ قِيلَ: يُقْرَعُ.

[۱۰] وَ لِلْمُزَارِعِ أَنْ يُزَارِعَ غَيْرَهُ أَوْ يُشَارِكَ غَيْرَهُ إِلاَّ أَنْ يَشْرُطَ عَلَيْهِ ٱلْمَالِكُ ٱلزَّرْعَ بِنَفْسِهِ.

[۱۱] وَ ٱلْخَرَاجُ عَلَى ٱلْمَالِكِ إِلاَّ مَعَ ٱلشَّرْطِ.

[۱۲] وَ إِذَا بَطَلَتِ ٱلْمُزَارَعَةُ فَالْحَاصِلُ لِصَاحِبِ ٱلْبَذْرِ وَ عَلَيْهِ ٱلأُجْرَةُ.

---

[۸] در مزارعه جایز است که زمین به تنهایی از آن یک طرف باشد، و بذر و کار و ابزار کشت از آن دیگری باشد،[۱۵۲] و هر یک از صورتهای ممکن در مسأله، جایز است.

[۹] اگر مالک و برزگر در مدت مزارعه اختلاف کنند، کسی که منکر زیاده است قسم می‌خورد. و اگر در سهم و حصه میانشان اختلاف شود، صاحب بذر قسم می‌خورد. و اگر هر دو بینه اقامه کنند، [در هر دو مسأله] بینهٔ دیگری مقدم می‌شود. و برخی گفته‌اند: میانشان قرعه می‌اندازند.

[۱۰] برزگر می‌تواند با دیگری مزارعه کند و یا با دیگری شریک شود.[۱۵۳] [زیرا او با عقد مزارعه مالک منفعت زمین شده است و می‌تواند آن را به دیگری منتقل کند، و یا با دیگری در آن شریک شود.] مگر آنکه مالک با او شرط کرده باشد که خودش در زمین زراعت کند.

[۱۱] خراج [= مالیاتی که به نسبت مساحت زمین بر زمین قرار داده می‌شود] به عهدهٔ مالک زمین است، مگر آنکه خلاف آن شرط شود.[۱۵۴]

[۱۲] هر گاه مزارعه باطل شود، حاصل کشت از آنِ صاحب بذر است، و او باید اجرت [سایر چیزها] را بپردازد.[۱۵۵]

[۱۳] وَ یَجُوزُ لِصَاحِبِ ٱلأَرْضِ ٱلْخَرْصُ عَلَى ٱلزَّارِعِ مَعَ ٱلرِّضَا فَیَسْتَقِرُّ بِالسَّلاَمَةِ فَلَوْ تَلِفَ فَلا شَیْءَ.

---

[۱۳] صاحب زمین در صورت رضایت عامل، می‌تواند مقدار محصول را تخمین بزند، و در صورت سلامت محصول، آنچه بر آن توافق کرده‌اند مستقر می‌شود، و اگر تلف شود چیزی بر عهدهٔ برزگر نخواهد بود. [حاصل آنکه مالک می‌تواند مقدار محصول را تخمین بزند. و آنگاه سهم خودش را به زارع بفروشد، و در برابر آن، مقدار معینی حبوبات از او بگیرد.]

كِتَابُ ٱلْمُسَاقَاةِ

[۱] وَ هِيَ مُعَامَلَةٌ عَلَى ٱلْأُصُولِ بِحِصَّةٍ مِنْ ثَمَرَتِهَا.

[۲] وَ هِيَ لاَزِمَةٌ مِنَ ٱلطَّرَفَيْنِ. وَ إِيجَابُهَا: سَاقَيْتُكَ أَوْ عَامَلْتُكَ أَوْ سَلَّمْتُهَا إِلَيْكَ أَوْ مَا أَشْبَهَهُ. وَ ٱلْقَبُولُ ٱلرِّضَا بِهِ.

[۳] وَ تَصِحُّ إِذَا بَقِيَ لِلْعَامِلِ عَمَلٌ يَزِيدُ بِهِ ٱلثَّمَرَةُ ظَهَرَتْ أَوْ لاَ، وَ لاَ بُدَّ مِنْ كَوْنِ ٱلشَّجَرِ ثَابِتاً يُنْتَفَعُ بِثَمَرَتِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ، وَ فِيمَا لَهُ وَرَقٌ كَالْحِنَّاءِ نَظَرٌ.

کتاب مساقات

[۱] مساقات [از مادهٔ سَقْی به معنای آبیاری کردن است، و در فقه] معامله‌ای است بر درختان در برابر حصهٔ معینی از ثمرهٔ آن.[۱۵۶]

[۲] مساقات از دو طرف لازم است. و ایجاب آن عبارت است از: «با تو مساقات کردم» یا «با تو معامله کردم» یا «آن را به تو تحویل دادم» و مانند آن [از الفاظی که با صراحت بر انشاء این عقد دلالت می‌کند.] و قبولش، همان رضایت به آن است.

[۳] مساقات هنگامی صحیح است که برای عامل عملی باقی مانده باشد که موجب زیاد شدن میوه‌ها می‌شود، خواه میوه‌ها ظاهر شده باشد یا ظاهر نشده باشد. و باید درخت ثابت و پا برجا باشد، به گونه‌ای که بتوان با بقاء عین آن از میوه‌اش بهره‌مند شد. و در اینکه در مورد درختانی که از برگ آن استفاده می‌شود [نه میوهٔ آن] مانند حنا بتوان مساقات کرد، تأمل است.

[٤] وَ يُشْتَرَطُ تَعْيِيْنُ ٱلْمُدَّةِ وَ يَلْزَمُ ٱلْعَامِلَ مَعَ ٱلْإِطْلاَقِ كُلُّ عَمَلٍ مُتَكَرِّرٍ كُلَّ سَنَةٍ، وَ لَوْ شَرَطَا بَعْضَهُ عَلَى ٱلْمَالِكِ صَحَّ لاَ جَمِيْعُهُ.

[٥] وَ تَعْيِيْنُ ٱلْحِصَّةِ بِالْجُزْءِ ٱلْمُشَاعِ لاَ ٱلْمُعَيَّنِ، وَ يَجُوْزُ ٱخْتِلاَفُ ٱلْحِصَّةِ فِي ٱلْأَنْوَاعِ إِذَا عَلِمَاهَا.

[٦] وَ يُكْرَهُ أَنْ يَشْتَرِطَ رَبُّ ٱلْمَالِ عَلَى ٱلْعَامِلِ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً فَلَوْ شَرَطَ وَجَبَ بِشَرْطِ سَلاَمَةِ ٱلثَّمَرَةِ.

[٧] وَ كُلَّمَا فَسَدَ ٱلْعَقْدُ فَالثَّمَرَةُ لِلْمَالِكِ وَ عَلَيْهِ أُجْرَةُ مِثْلِ ٱلْعَامِلِ.

[٨] وَ لَوْ شَرَطَ عَقْدَ مُسَاقَاةٍ فِي عَقْدِ مُسَاقَاةٍ فَالأَقْرَبُ ٱلصِّحَّةُ.

---

[۴] در مساقات نعیین مدت شرط است. و در صورتی که عقد مساقات مطلق باشد، عامل ملزم است که هر عملی را که هر ساله تکرار می‌شود، انجام دهد. و اگر بر مالک شرط کرده باشد که برخی از آن اعمال را انجام دهد، نه همهٔ آنها را، صحیح است.

[۵] [هر یک از مالک و عامل] حصه و سهم خود را به صورت کسر مشاع [مانند یک سوم و یک دوم] تعیین می‌کنند، نه به صورت معین، [مانند هزار کیلو.] و اختلاف حصه در انواع در صورتی که آن انواع را بدانند جایز است، [مثل نیمی از انگور و یک سوم از خرما.]

[۶] کراهت دارد که مالک، طلا و نقره‌ای را بر عامل شرط کند؛ و اگر شرط کند، آن شرط، در صورت سلامت میوه، لازم و واجب می‌شود.

[۷] هر گاه عقد مساقات باطل شود، ثمره برای مالک خواهد بود و او باید اجرةالمثل عامل را بپردازد.[۱۵۷]

[۸] اگر عقد مساقاتی در عقد مساقات دیگری شرط شود، صحت آن به صواب نزدیک‌تر است.

[۹] وَ لَوْ تَنَازَعَا فِي خِيَانَةِ ٱلْعَامِلِ حَلَفَ.

[۱۰] وَ لَيْسَ لِلْعَامِلِ أَنْ يُسَاقِيَ غَيْرَهُ.

[۱۱] وَ ٱلْخَرَاجُ عَلَى ٱلْمَالِكِ إِلاَّ مَعَ ٱلشَّرْطِ.

وَ تُمْلَكُ ٱلْفَائِدَةُ بِظُهُورِ ٱلثَّمَرَةِ.

[۱۲] وَ تَجِبُ الزَّكَاةُ عَلَىٰ كُلِّ مَنْ بَلَغَ نَصِيبُهُ ٱلنِّصَابَ، وَ لَوْ كَانَتِ ٱلْمُسَاقَاةُ بَعْدَ تَعَلُّقِ ٱلزَّكَاةِ وَجَوَّزْنَاهُ فَالزَّكَاةُ عَلَى ٱلْمَالِكِ.

[۱۳] وَ أَثْبَتَ ٱلسَّيِّدُ ٱبْنُ زُهْرَةَ ٱلزَّكَاةَ عَلَى ٱلْمَالِكِ فِي ٱلْمُزَارَعَةِ وَ ٱلْمُسَاقَاةِ دُوْنَ ٱلْعَامِلِ.

[۱٤] وَ ٱلْمُغَارَسَةُ بَاطِلَةٌ وَ لِصَاحِبِ ٱلْأَرْضِ قَلْعُهُ، وَ لَهُ ٱلأُجْرَةُ لِطُولِ بَقَائِهِ، وَ لَوْ نَقَصَتْ

---

[۹] اگر طرفین عقد در اینکه آیا عامل خیانت کرده یا نه نزاع کنند، عامل قسم می‌خورد.

[۱۰] عامل حق ندارد با دیگری [در مورد باغی که رسیدگی به آن را بر عهده گرفته] مساقات کند.

[۱۱] خراج و مالیات ملک بر عهدهٔ مالک است، مگر آنکه خلاف آن در عقد مساقات شرط شود.

منافع با ظاهر شدن میوه به ملکیت درمی‌آید.

[۱۲] هر یک از طرفین که سهمش به نصاب برسد، باید زکات آن را بدهد. و اگر عقد مساقات پس از تعلق گرفتن زکات منعقد شده باشد، و آن را صحیح بدانیم، در این صورت زکات برعهدهٔ مالک خواهد بود.

[۱۳] سید بن زهره در مزارعه و مساقات، زکات را بر مالک واجب کرده است، نه بر عامل.

[۱۴] عقد مغارسه باطل است [و آن عقدی است که صاحب زمین با دیگری می‌بندد، بنابر اینکه او در زمین درخت بکارد و درختها از آنِ هر دوی آنها باشد. این

بِالْقَلْعِ ضَمِنَ أَرْشَهُ، وَلَوْ طَلَبَ كُلٌّ مِنْهُمَا مَا لِصَاحِبِهِ بِعِوَضٍ لَمْ يَجِبْ عَلَى ٱلآخَرِ إِجَابَتُهُ.

[۱۵] وَلَوِ ٱخْتَلَفَا فِي ٱلْحِصَّةِ حَلَفَ ٱلْمَالِكُ وَفِي ٱلْمُدَّةِ يَحْلِفُ ٱلْمُنْكِرُ.

عقد باطل است و درختها مالِ کسی است که آنها را کاشته است.] و مالک زمین می‌تواند درختها را بکند. [و در صورتی که بخواهد درختها در زمین باقی بماند] اجرت زمان بقای درختها در زمین برای مالک خواهد بود. و اگر [درختها را بکند و] با کندن درختها قیمت آنها کم شود، ارش آن بر عهدهٔ مالک است. و اگر هر یک از آن دو، آنچه را به دیگری تعلق دارد در برابر عوضی مطالبه کند، بر دیگری لازم نیست که به پیشنهاد او پاسخ مثبت دهد.

[۱۵] اگر مالک و عامل در مورد سهم خود اختلاف کنند، مالک قسم می‌خورد، [چون نماء تابع اصل است، و لذا برای دانستن اینکه چه مقداری از آن از ملک مالک بیرون رفته، به او مراجعه می‌شود.] و اگر در مورد زمان و مدت مساقات اختلاف کنند، منکر قسم می‌خورد.

مواد قانونی*

کتاب قضاء

[۱] **ماده ۱۲۶۲ ق. م:** اقرار کننده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد بنابراین اقرار صغیر و مجنون در حال دیوانگی و غیر قاصد و مکره مؤثر نیست.

[۲] **ماده ۱۲۶۵ ق. م:** اقرار مدعی افلاس و ورشکستگی در امور راجعه به اموال خود به ملاحظه حفظ حقوق دیگران منشأ اثر نمی‌شود تا افلاس یا عدم افلاس او معین گردد.

[۳] **ماده ۱۳۳۱ ق. م:** قسم قاطع دعوی است و هیچ گونه اظهاری که منافی با قسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد.

[٤] **ماده ۱۳۲۶ ق. م:** در موارد ماده فوق مدعی علیه نیز می‌تواند در صورتی که مدعی سقوط دین یا تعهد یا نحو آن باشد حکم به دعوی را منوط به قسم مدعی کند.

[۵] **ماده ۱۳۲۸ ق. م:** (اصلاحی ۷۰/۸/۱۴) کسی که قسم متوجه او شده است در صورتی که بطلان دعوی طرف را اثبات نکند یا باید قسم یاد نماید یا قسم را به طرف دیگر رد کند و اگر نه قسم یاد کند و نه آن را به طرف دیگر رد نماید با سوگند مدعی به حکم حاکم مدعی علیه نسبت به ادعایی که تقاضای قسم برای آن شده است محکوم می‌گردد.

[٦] **ماده ۱۳۲۸ ق. م:** ماده ۱۳۲۸ مکرر - (الحاقی ۱۳۷۰/۸/۱۴) دادگاه می‌تواند نظر به اهمیت موضوع دعوی و شخصیت طرفین و احوال مؤثر مقرر دارد که قسم با تشریفات خاص مذهبی یاد شود یا آن را به نحو دیگری تغلیظ نماید. تبصره - چنانچه کسی که قسم به او متوجه شده تشریفات تغلیظ را قبول نکند و قسم بخورد ناکل محسوب نمی‌شود.

[۷] **ماده ۵۸۹ ق. م:** هر شریک المال می‌تواند هر وقت بخواهد تقاضای تقسیم مال مشترک را بنماید مگر در مواردی که تقسیم به موجب این قانون ممنوع یا شرکاء به وجه ملزمی ملتزم بر عدم تقسیم شده باشند.

[۸] **ماده ۶۰۱ ق. م:** هرگاه بعد از تقسیم معلوم

---

* در استخراج این موادّ از *تحریر الروضة في شرح اللمعه*، به کوشش علیرضا امینی و محمدرضا آیتی، استفاده شده است.

شود که قسمت به غلط واقع شده است تقسیم باطل می‌شود.

کتاب شهادات

[۹] ماده ۱۳۱۳ ق. م: ـ در شاهد بلوغ، عقل، عدالت، ایمان و طهارت مولد شرط است.
تبصره ۱ ـ عدالت شاهد باید با یکی از طرق شرعی برای دادگاه احراز شود.
تبصره ۲ ـ شهادت کسی که نفع مشخصی به صورت عین یا منفعت یا حق رد دعوی داشته باشد و نیز شهادت کسانی که تکدی را شغل خود قرار دهند پذیرفته نمی‌شود.
[۱۰] ماده ۱۳۱۴ ق. م: ـ شهادت اطفالی را که به سن پانزده سال تمام نرسیده‌اند فقط ممکن است برای مزید اطلاع استماع نمود مگر در مواردی که قانون شهادت این قبیل اطفال را معتبر شناخته باشد.

کتاب وقف

[۱۱] ماده ۵۵ ق. م: وقف عبارت است از این که عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود.
[۱۲] ماده ۶۱ ق. م: وقف بعد از وقوع آن بنحو صحت و حصول قبض لازم است و واقف نمی‌تواند از آن رجوع کند یا در آن تغییری بدهد یا از موقوف علیهم کسی را خارج کند یا کسی را داخل در موقوف علیهم نماید یا با آنها شریک کند یا اگر در ضمن عقد متولی معین نکرده بعد از آن متولی قرار دهد یا خود بعنوان تولیت دخالت کند.
[۱۳] ماده ۵۹ ق. م: اگر واقف عین موقوفه را به تصرف وقف ندهد وقف محقق نمی‌شود و هر وقت به قبض داد وقف تحقق پیدا می‌کند.
[١٤] ماده ۷۴ ق. م: در وقف بر مصالح عامه اگر خود واقف نیز مصداق موقوف علیهم واقع شود می‌تواند منتفع گردد.
[۱۵] ماده ۵۷ ق. م: واقف باید مالک مالی باشد که وقف می‌کند و بعلاوه دارای اهلیتی باشد که در معاملات معتبر است.
[١٦] ماده ۵۸ ق. م: فقط وقف مالی جائز است که با بقاء عین بتوان از آن منتفع شد اعم از این که منقول باشد یا غیر منقول مشاع باشد یا مفروز.
[۱۷] ماده ۶۷ ق. م: مالی که قبض و اقباض آن ممکن نیست وقف آن باطل است لیکن اگر واقف تنها قادر بر اخذ و اقباض آن نباشد و موقوف علیه قادر به اخذ آن باشد صحیح است.
[۱۸] ماده ۷۸ ق. م: واقف می‌تواند بر متولی ناظر قرار دهد که اعمال متولی به تصویب یا اطلاع او باشد.
[۱۹] ماده ۸۱ ق. م: «اصلاحی ۱۳۷۰» در اوقاف عامه که متولی معین نداشته باشد اداره موقوفه طبق نظر ولی فقیه خواهد بود.
[۲۰] ماده ۶۶ ق. م: وقف بر مقاصد غیر مشروع باطل است.

کتاب عطیه

[۲۱] ماده ۸۰۷ـ اگر کسی مالی را بعنوان صدقه به دیگری بدهد حق رجوع ندارد.
[۲۲] ماده ۷۹۸ ـ هبه واقع نمی‌شود مگر با قبول و قبض متهب، اعم از اینکه مباشر قبض خود متهب باشد یا وکیل او و قبض بدون اذن

واهب اثری ندارد.
[۲۳] ماده ۸۰۳ ق. م ـ بعد از قبض نیز واهب می‌تواند با بقاع عین موهوبه از هبه رجوع کند مگر در موارد ذیل:
۱ ـ در صورتی که متهب پدر یا مادر یا اولاد واهب باشد.
۲ ـ در صورتی که هبه معوض بوده و عوض هم داده شده باشد.
۳ ـ در صورتی که عین موهوبه از ملکیت متهب خارج شده یا متعلق حق غیر واقع شود خواه قهراً مثل اینکه متهب به واسطه فلس محجور شود خواه اختیاراً مثل این که عین موهوبه به رهن داده شود.
۴ ـ در صورتی که در عین موهوبه تغییری حاصل شود.
[۲٤] **ماده ۴۷ ق. م**: در حبس اعم از عمری و غیره قبض شرط صحت است.
[۲۵] ماده ۴۴ ـ در صورتی که مالک برای حق انتفاع مدتی معین نکرده باشد حبس مطلق بوده و حق مزبور تا فوت مالک خواهد بود مگر این که مالک قبل از فوت خود رجوع کند.

کتاب متاجر

[۲۶] **ماده ۳۳۸ ق. م**: بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم.
[۲۷] **ذیل ماده ۳۳۹ ق. م**:... ممکن است بیع به داد و ستد نیز واقع گردد.
[۲۸] **ماده ۳۴۰ ق. م**: در ایجاب و قبول الفاظ و عبارات باید صریح در معنی بیع باشد. «الظاهر عدم اعتبار الماضویة فیجوز بالمضارع و ان کان احوط...» تحریر الوسیله کتاب البیع مسأله ۱.
[۲۹] **ماده ۱۹۲ ق. م**: در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد اشاره که مبین قصد و رضا باشد کافی خواهد بود.
[۳۰] **ماده ۳۴۵ ق. م**: هر یک از بایع و مشتری باید علاوه بر اهلیت قانونی برای معامله اهلیت برای تصرف در مبیع یا ثمن را نیز داشته باشد.
[۳۱] **ماده ۳۴۶ ق. م**: عقد بیع باید مقرون به رضای طرفین باشد و عقد مکره نافذ نیست.
[۳۲] **ماده ۲۰۹ ق. م**:
امضاء معامله بعد از رفع اکراه موجب نفوذ معامله است.
[۳۳] **ماده ۱۹۱ ق. م**: عقد محقق می‌شود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند. ماده ۱۹۵: اگر کسی در حال مستی یا بیهوشی یا در خواب معامله نماید آن معامله بواسطه فقدان قصد باطل است.
[۳٤] **ماده ۲۴۷ ق. م**: معامله به مال غیر جز به عنوان ولایت یا وصایت یا وکالت نافذ نیست ولو این که صاحب مال باطناً راضی باشد ولی اگر مالک یا قائم مقام او پس از وقوع معامله آن را اجازه نمود در این صورت معامله صحیح و نافذ می‌شود.
[۳۵] **ماده ۲۵۸ ق. م**: نسبت به منافع مالی که مورد معامله فضولی بوده است و همچنین نسبت به منافع حاصله از عوض آن اجازه یا رد از روز عقد مؤثر خواهد بود.
[۳۶] **ماده ۲۴۹ ق. م**: سکوت مالک ولو با

حضور در مجلس عقد اجازه محسوب نمی‌شود.

[۳۷] ماده ۲۶۱ ق. م: در صورتی که مبیع فضولی به تصرف مشتری داده شود هرگاه مالک معامله را اجازه نکرد مشتری نسبت به اصل مال و منافع مدتی که در تصرف او بوده ضامن است اگرچه منافع را استیفاء نکرده باشد و همچنین است نسبت به هر عیبی که در مدت تصرف مشتری حادث شده باشد.

[۳۸] ماده ۲۶۲ ق. م: در مورد ماده قبل مشتری حق دارد که برای استرداد ثمن عیناً یا مثلاً یا قیمتاً به بایع فضولی رجوع کند.

[۳۹] ماده ۲۶۳ ق. م: هرگاه مالک معامله را اجازه نکند و مشتری هم بر فضولی بودن آن جاهل باشد حق دارد که برای ثمن و کلیه غرامات به بایع فضولی رجوع کند و در صورت عالم بودن فقط حق رجوع برای ثمن را خواهد داشت.

[۴۰] ماده ۲۵۶ ق. م: هرگاه کسی مال خود و مال غیر را به یک عقدی منتقل کند یا انتقال مالی را برای خود و دیگری قبول کند معامله نسبت به خود او نافذ و نسبت به غیر فضولی است.

[۴۱] ماده ۳۴۸ ق. م: بیع چیزی که خرید و فروش آن قانوناً ممنوع است و یا چیزی که مالیت و یا منفعت عقلائی ندارد و یا چیزی که بایع قدرت بر تسلیم آن ندارد باطل است مگر این که مشتری خود قادر بر تسلیم باشد.

[۴۲] ماده ۳۴۹ ق. م: بیع مال وقف صحیح نیست مگر در موردی که بین موقوف علیهم تولید اختلاف شود به نحوی که بیم سفک دماء رود یا منجر به خرابی مال موقوفه گردد و همچنین در مواردی که در مبحث راجع به وقف مقرر است.

[۴۳] ماده ۳۴۲ ق. م: مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد و تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است.

[۴۴] ماده ۳۶۶ ق. م: هرگاه کسی به بیع فاسد مالی را قبض کند باید آن را به صاحبش رد نماید و اگر تلف یا ناقص شود ضامن عین و منافع آن خواهد بود.

[۴۵] ماده ۳۴۲ ق. م: مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد و تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است.

[۴۶] ماده ۳۵۱ ق. م: در صورتی که مبیع کلی یعنی صادق بر افراد عدیده باشد بیع وقتی صحیح است که مقدار و جنس و وصف مبیع ذکر بشود.

[۴۷] ماده ۳۷۵ ق. م: مبیع باید در محلی تسلیم شود که عقد بیع در آنجا واقع شده است مگر این که عرف و عادت مقتضی تسلیم در محل دیگر باشد و یا در ضمن بیع محل مخصوصی برای تسلیم معین شده باشد.

[۴۸] ماده ۳۹۶ ق. م: خیارات از قرار ذیلند: ۱ـ خیار مجلس ۲ـ خیار حیوان ۳ـ خیار شرط ۴ـ خیار تأخیر ثمن ۵ـ خیار رؤیت و تخلف وصف ۶ـ خیار غبن ۷ـ خیار عیب ۸ـ خیار تدلیس ۹ـ خیار تبعض صفقه ۱۰ـ خیار تخلف شرط.

[۴۹] ماده ۳۹۷ ق. م: هر یک از متبایعین بعد

از عقد فی المجلس و مادام که متفرق نشده‌اند اختیار فسخ معامله را دارند.

[۵۰] **ماده ۳۹۸ ق. م:** اگر مبیع حیوان باشد مشتری تا سه روز از حین عقد اختیار فسخ معامله را دارد.

[۵۱] **ماده ۳۹۹ ق. م:** در عقد بیع ممکن است شرط شود که در مدت معین برای بایع یا مشتری یا هر دو یا شخص خارجی اختیار فسخ معامله باشد.

[۵۲] **ماده ۴۰۲ ق. م:** هرگاه مبیع عین خارجی و یا در حکم آن بوده و برای تأدیه ثمن یا تسلیم مبیع بین متبایعین اجلی معین نشده باشد اگر ۳ روز از تاریخ بیع بگذرد و در این مدت نه بایع مبیع را تسلیم مشتری نماید و نه مشتری تمام ثمن را به بایع بدهد بایع مختار در فسخ معامله می‌شود.

[۵۳] **ماده ۴۰۷ ق. م:** تسلیم بعض ثمن یا دادن آن به کسی که حق قبض ندارد خیار بایع را ساقط نمی‌کند.

[۵٤] **ماده ۴۱۰ ق. م:** هرگاه کسی مالی را ندیده و آن را فقط به وصف بخرد بعد از دیدن اگر دارای اوصافی که ذکر شده است نباشد مختار می‌شود که بیع را فسخ کند یا به همان نحو که هست قبول نماید.

[۵۵] **ماده ۴۱۳ ق. م:** هر گاه یکی از متبایعین مالی را سابقاً دیده و به اعتماد رؤیت سابق معامله کند و بعد از رؤیت معلوم شود که مال مزبور اوصاف سابقه را ندارد اختیار فسخ خواهد داشت.

[۵٦] **ماده ۴۱۴ ق. م:** در بیع کلی خیار رؤیت نیست و بایع باید جنسی بدهد که مطابق با اوصاف مقرره بین طرفین باشد.

[۵۷] **ماده ۴۱۲ ق. م:** هرگاه مشتری بعضی از مبیع را دیده و بعض دیگر را به وصف یا از روی نمونه خریده باشد و آن بعض مطابق وصف یا نمونه نباشد می‌تواند تمام مبیع را رد کند یا تمام آن را قبول نماید.

[۵۸] **ماده ۴۱۶ ق. م:** هر یک از متعاملین که در معامله غبن فاحش داشته باشد بعد از علم به غبن می‌تواند معامله را فسخ کند.

[۵۹] **ماده ۴۱۷ ق. م:** (اصلاحی ۱۳۷۰) غبن در صورتی فاحش است که عرفاً قابل مسامحه نباشد.

[٦۰] **ماده ۴۲۷ ق. م:** اگر در مورد عیب مشتری اختیار ارش کند تفاوتی که باید به او داده شود به طریق ذیل معین می‌گردد: قیمت حقیقی مبیع در حال بی عیبی و قیمت حقیقی آن در حال معیوبی به توسط اهل خبره معین می‌شود. اگر قیمت آن در حال بی عیبی مساوی با قیمتی باشد که در زمان بیع بین طرفین مقرر شده است تفاوت بین این قیمت و قیمت مبیع در حال معیوبی مقدار ارزش خواهد بود. و اگر قیمت مبیع در حال بی عیبی کمتر یا زیادتر از ثمن معامله باشد نسبت بین قیمت مبیع در حال معیوبی و قیمت آن در حال بی عیبی معین شده و بایع باید از ثمن مقرر به همان نسبت نگاه داشته و بقیه را به عنوان ارش به مشتری رد کند.

[٦١] **ماده ۴۲۸ ق. م:** در صورت اختلاف بین اهل خبره حد وسط قیمتها معتبر است.

[٦۲] **ماده ۴۲۹ ق. م:** در موارد ذیل مشتری نمی‌تواند بیع را فسخ کند و فقط می‌تواند ارش

بگیرد: ۱ـ در صورت تلف شدن مبیع نزد مشتری یا منتقل کردن آن به غیر ۲ـ در صورتی که تغییری در مبیع پیدا شود اعم از این که تغییر به فعل مشتری باشد یا نه. ۳ـ در صورتی که بعد از قبض مبیع عیب دیگری در آن حادث شود مگر این که در زمان خیار مختص به مشتری حادث شده باشد که در این صورت مانع از فسخ ورد نیست.

[٦۳] ماده ۴۳۶ ق. م: اگر بایع از عیوب مبیع تبری کرده باشد به این که عهده عیوب را از خود سلب کرده یا با تمام عیوب بفروشد مشتری در صورت ظهور عیب حق رجوع به بایع نخواهد داشت و اگر بایع از عیب خاصی تبری کرده باشد فقط نسبت به همان عیب حق مراجعه ندارد.

[٦٤] ماده ۴۳۸ ق. م: تدلیس عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف معامله شود.

[٦٥] ماده ۴۳۹ ق. م: اگر بایع تدلیس نموده باشد مشتری حق فسخ بیع را خواهد داشت و همچنین است بایع نسبت به ثمن شخصی در صورت تدلیس مشتری.

[٦٦] ماده ۲۳۲ ق. م: شروط مفصله ذیل باطل است ولی مفسد عقد نیست: ۱ـ شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد. ۲ـ شرطی که در آن نفع و فایده نباشد. ۳ـ شرطی که نامشروع باشد.

[٦۷] ماده ۲۳۷ ق. م: هرگاه شرط در ضمن عقد شرط فعل باشد اثباتاً یا نفیاً کسی که ملتزم به انجام شرط شده است باید آن را بجا بیاورد و در صورت تخلف طرف معامله می‌تواند به حاکم رجوع نموده تقاضای اجبار به وفاء شرط بنماید.

[٦۸] ماده ۳٦۷ ق. م: تسلیم عبارت است از دادن مبیع به تصرف مشتری به نحوی که متمکن از انحاء تصرفات و انتفاعات باشد و قبض عبارت است از استیلاء مشتری بر مبیع.

[٦۹] ماده ۳۸۷ ق. م: اگر مبیع قبل از تسلیم بدون تقصیر و اهمال از طرف بایع تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید به مشتری مسترد گردد مگر این که بایع برای تسلیم به حاکم یا قائم مقام او رجوع نموده باشد که در این صورت تلف از مال مشتری خواهد بود.

[۷۰] ماده ۳۸۸ ق. م: اگر قبل از تسلیم در مبیع نقصی حاصل شود مشتری حق خواهد داشت که معامله را فسخ نماید.

[۷۱] ماده ۳۸۱ ق. م: مخارج تسلیم مبیع از قبیل اجرت نقل آن به محل تسلیم و اجرت شمردن و وزن کردن و غیره به عهده بایع است مخارج تسلیم ثمن بر عهده مشتری است.

[۷۲] ماده ۲۸۳ ق. م: بعد از معامله طرفین می‌توانند به تراضی آن را اقاله و تفاسخ کنند.

[۷۳] ماده ۲۸۷ ق. م: نماآت و منافع منفصله که از زمان عقد تا زمان اقاله در مورد معامله حادث می‌شود مال کسی است که به واسطه عقد مالک شده است ولی نماآت متصله مال کسی است که در نتیجه اقاله مالک می‌شود.

کتاب رهن

[۷٤] ماده ۷۷۱ ق. م: رهن عقدی است که به موجب آن مدیون مالی را برای وثیقه به داین می‌دهد. رهن دهنده راهن و طرف دیگر را مرتهن می‌گویند.

[۷۵] ماده ۷۷۷ ق. م: در ضمن عقد رهن یا به موجب عقد علی حده ممکن است راهن مرتهن را وکیل کند که اگر در موعد مقرر راهن قرض خود را اداء ننمود مرتهن از عین مرهونه یا قیمت آن طلب خود را استیفاء کند و نیز ممکن است قرار دهد وکالت مزبور بعد از فوت مرتهن با ورثه او باشد و بالاخره ممکن است که وکالت به شخص ثالث داده شود.

[۷۶] ماده ۷۷۲ ق. م: مال مرهون باید به قبض مرتهن یا به تصرف کسی که بین طرفین معین می‌گردد داده شود ولی استمرار قبض شرط صحت معامله نیست.

[۷۷] ماده ۷۷۴ ق. م: مال مرهون باید عین معین باشد و رهن دین و منفعت باطل است.

[۷۸] ماده ۷۷۳ ق. م: هر مالی که قابل نقل و انتقال قانونی نیست نمی‌تواند مورد رهن واقع شود.

[۷۹] ماده ۷۷۵ ق. م: برای هر مالی که در ذمه باشد ممکن است رهن داده شود ولو عقدی که موجب اشتغال ذمه است قابل فسخ باشد.

[۸۰] ماده ۷۸۰ ق. م: برای استیفاء طلب خود از قیمت رهن مرتهن بر هر طلبکار دیگری رجحان خواهد داشت.

[۸۱] ماده ۷۸۲ ق. م: اگر راهن مفلس شده باشد مرتهن با غرماء شریک می‌شود.

[۸۲] ماده ۷۸۶ ق. م: ثمره رهن و زیادتی که ممکن است در آن حاصل شود در صورتی که متصل باشد جزء رهن خواهد بود و در صورتی که منفصل باشد متعلق به راهن است مگر اینکه ضمن عقد بین طرفین ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

[۸۳] ماده ۷۸۹ ق. م: رهن در ید مرتهن امانت محسوب است و بنابراین مرتهن مسئول تلف یا ناقص شدن آن نخواهد بود مگر در صورت تقصیر.

کتاب حجر

[۸٤] ماده ۱۲۰۸ ق. م: غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد.

[۸۵] ماده ۱۲۱۱ ق. م: جنون به هر درجه که باشد موجب حجر است.

[۸٦] ماده ۱۱۸۰ ق. م: طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می‌باشد و همچنین است طفل غیر رشید یا مجنون در صورتی که عدم رشد یا جنون او متصل به صغر باشد.

کتاب ضمان

[۸۷] ماده ۶۸۴ ق. م: عقد ضمان عبارت است از اینکه شخصی مالی را که بر ذمه دیگری است بعهده بگیرد. متعهد را ضامن طرف دیگر را مضمون له و شخص ثالث را مضمون عنه یا مدیون اصلی می‌گویند.

[۸۸] ماده ۶۸۶ ق. م: ضامن باید برای معامله اهلیت داشته باشد.

[۸۹] ماده ۶۹۵ ق. م: معرفت تفصیلی ضامن به شخص مضمون له یا مضمون عنه لازم نیست.

[۹۰] ماده ۶۸۵ ق. م: در ضمان رضای مدیون اصلی شرط نیست.

[۹۱] ماده ۷۲۰ ق. م: ضامنی که به قصد تبرع

ضمانت کرده باشد حق رجوع به مضمون عنه ندارد.

[۹۲] ماده ۷۱۳ ق. م: اگر ضامن به مضمون له کمتر از دین داده باشد زیاده بر آنچه داده نمی‌تواند از مدیون مطالبه کند اگرچه دین را صلح به کمتر کرده باشد.

[۹۳] ماده ۶۹۰ ق. م: در ضمان شرط نیست که ضامن مالدار باشد لیکن اگر مضمون له در وقت ضمان به عدم تمکن ضامن جاهل بوده باشد می‌تواند عقد ضمان را فسخ کند ولی اگر ضامن بعد از عقد غیر ملی شود مضمون له خیاری نخواهد داشت.

[۹٤] ماده ۶۹۲ ق. م: در دین حال ممکن است ضامن برای تأدیه آن اجلی معین کند و همچنین می‌تواند در دین مؤجل تعهد پرداخت فوری آن را بنماید.

[۹۵] ماده ۶۹۷ ق. م: ضمان عهده از مشتری یا بایع نسبت به درک مبیع یا ثمن در صورت مستحق للغیر در آمدن آن جایز است.

کتاب حواله

[۹٦] ماده ۷۲۴ ق. م: حواله عقدی است که به موجب آن طلب شخصی از ذمه مدیون به ذمه شخص ثالثی منتقل می‌گردد. مدیون را محیل طلبکار را محتال شخص ثالث را محال علیه می‌گویند.

[۹۷] ماده ۷۲۵ ق. م: حواله محقق نمی‌شود مگر با رضای محتال و قبول محال علیه.

[۹۸] ماده ۷۳۰ ق. م: پس از تحقق حواله ذمه محیل از دینی که حواله داده بریء و ذمه محال علیه مشغول می‌شود.

[۹۹] ماده ۷۳۲ ق. م: حواله عقدی است لازم و هیچ یک از محیل و محتال و محال علیه نمی‌تواند آن را فسخ کند مگر در مورد ماده ۷۲۹ و یا در صورتی که خیار فسخ شرط شده باشد.

[۱۰۰] ماده ۷۲۹ ق. م: هرگاه در وقت حواله محال علیه معسر بوده و محتال جاهل به اعسار او باشد محتال می‌تواند حواله را فسخ و به محیل رجوع کند.

کتاب کفالت

[۱۰۱] ماده ۷۳۴ ق. م: کفالت عقدی است که به موجب آن احد طرفین در مقابل طرف دیگر احضار شخص ثالثی را تعهد می‌کند. متعهد را کفیل شخص ثالث را مکفول و طرف دیگر را مکفول له می‌گویند.

[۱۰۲] ماده ۷۳۷ ق. م: کفالت ممکن است مطلق باشد یا موقت و در صورت موقت بودن باید مدت آن معلوم باشد.

[۱۰۳] ماده ۷۳۹ ق. م: در کفالت مطلق مکفول له هر وقت بخواهد می‌تواند احضار مکفول را تقاضا کند ولی در کفالت موقت قبل از رسیدن موعد حق مطالبه ندارد.

[۱۰٤] ماده ۷۴۶ بند اول: در صورت حاضر کردن مکفول بنحوی که متعهد شده است کفیل بریء می‌شود.

[۱۰۵] ماده ۷۴۶ بند دوم: در صورتی که مکفول در موقع مقرر شخصاً حاضر شود، کفیل بریء می‌شود.

[۱۰٦] ماده ۷۴۰ ق. م: کفیل باید مکفول را در زمان و مکانی که تعهد کرده است حاضر نماید

و الا باید از عهده حقی که بـر عـهده مکـفول ثابت می‌شود بر آید.

[۱۰۷] ماده ۶۹۹ ق. م: تعلیق در ضمان مـثل اینکه ضامن قید کند که اگر مدیون ندارد مـن ضامنم باطل است ولی التزام به تأدیـه مـمکن است معلق باشد.

[۱۰۸] ماده ۷۴۸ ق. م: بند ۶: هر کس شخصی را از تحت اقتدار ذی حق یا قائم مقام او بدون رضای او خارج کند در حکم کفیل است و باید آن شخص را حاضر کـند و الا بـاید از عـهده حقی که بر او ثابت شود برآید.

[۱۰۹] ماده ۷۴۳ ق. م: اگر مکفول غایب باشد به کفیل مهلتی که برای حاضر کـردن مکـفول کافی باشد داده می‌شود.

[۱۱۰] ماده ۷۴۴ ق. م: اگر کفیل مکفول را در غیر زمان و مکان مقرر یا بر خلاف شرایطی که کرده‌اند تسلیم کند قبول آن بر مکفول له لازم نیست لیکن اگر قبول کرد کفیل بریء می‌شود و همچنین اگر مکفول له بر خلاف مقرر بین طرفین تقاضای تسلیم نـماید کـفیل مـلزم بـه قبول نیست.

[۱۱۱] ماده ۷۴۹ ق. م: هرگاه یک نفر در مقابل چند نفر از شخصی کفالت نماید به تسلیم او به یکی از آنها در مقابل دیگران بریء نمی‌شود.

[۱۱۲] ماده ۷۴۶ ق. م: بند ۶: در صورت فوت مکفول، کفیل بریء می‌شود.

کتاب صلح

[۱۱۳] ماده ۷۵۲ ق. م: صلح ممکن است یا در مورد رفع تنازع موجود و یا جلوگیری از تنازع احتمالی در مورد معامله و غیر آن واقع شود.

[۱۱٤] ماده ۷۵۴ ق. م: هر صلح نافذ است جز صلح بر امری که غیر مشروع باشد.

[۱۱۵] ماده ۷۵۳ ق. م: بـرای صـحت صـلح طرفین باید اهلیت معامله و تصرف در مـورد صلح داشته باشند.

[۱۱٦] ماده ۷۶۰ ق. م: صلح عـقد لازم است اگرچه در مقام عقود جائزه واقع شده باشد و بر هم نمی‌خورد مگر در موارد فسخ به خیار یـا اقاله.

[۱۱۷] ماده ۷۵۸ ق. م: صلح در مقام معاملات هر چند نتیجه معامله‌ای را که بجای آن واقـع شـده است مـی‌دهد لیکـن شـرایـط و احکـام خاصه آن معامله را ندارد بنابراین اگـر مـورد صلح عین بـاشد در مـقابل عـوض نـتیجه آن همان نتیجه بیع خواهد بود بدون اینکه شرایط و احکام خاصه بیع در آن مجری شود.

[۱۱۸] ماده ۷۵۵ ق. م: صلح با انکار دعـوی نیز جائز است بنابراین درخواست صلح اقرار محسوب نمی‌شود.

کتاب شرکت

[۱۱۹] ماده ۵۸۲ ق. م: شریکی که بدون اذن یا در خـارج از حـدود اذن تـصرف در امـوال شرکت نماید ضامن است.

[۱۲۰] ق. م: ماده ۵۸۹ ق. م: هر شریک المال می‌تواند هر وقت بخواهد تقاضای تقسیم مال مشترک را بنماید مگر در مواردی که تقسیم به موجب این قانون ممنوع یـا شـرکاء بـه وجـه ملزمی ملتزم بر عدم تقسیم شده باشند.

[۱۲۱] ماده ۵۸۴ ق. م: شریکی که مال الشرکة در ید اوست در حکم امین است و ضامن تلف

و نقص آن نمی‌شود مگر در صورت تفریط یا تعدی.

کتاب مضاربه

[۱۲۲] ماده ۵۴۶ ق. م: مضاربه عقدی است که بموجب آن احد متعاملین سرمایه می‌دهد با قید اینکه طرف دیگر با آن تجارت کرده و در سود آن شریک باشند صاحب سرمایه مالک و عامل مضارب نامیده می‌شود.
[۱۲۳] ماده ۵۵۰ ق. م: مضاربه عقدی است جائز.
[۱۲۴] ماده ۵۵۲ ق. م: هرگاه در مضاربه برای تجارت مدت معین شده باشد تعیین مدت موجب لزوم عقد نمی‌شود لیکن پس از انقضای مدت مضارب نمی‌تواند معامله بکند مگر به اجازه جدید مالک.
[۱۲۵] ماده ۵۵۳ ق. م: در صورتی که مضاربه مطلق باشد یعنی تجارت خاصی شرط نشده باشد عامل می‌تواند هر قسم تجارتی را که صلاح بداند بنماید ولی در طرز تجارت باید متعارف را رعایت کند.
[۱۲۶] ماده ۵۴۷ ق. م: سرمایه باید وجه نقد باشد.
[۱۲۷] ماده ۵۵۶ ق. م: مضارب در حکم امین است و ضامن مال مضاربه نمی‌شود مگر در صورت تفریط یا تعدی.

کتاب ودیعه

[۱۲۸] ماده ۶۰۷ ق. م: ودیعه عقدی است که بموجب آن یک نفر مال خود را به دیگری می‌سپارد برای آنکه آن را مجاناً نگاه دارد. ودیعه گذار مودع و ودیعه گیر را مستودع یا امین می‌گویند.
[۱۲۹] ماده ۶۰۸ ق. م: در ودیعه قبول امین لازم است اگرچه به فعل باشد.
[۱۳۰] ماده ۶۱۱ ق. م: ودیعه عقدی است جائز.
[۱۳۱] ماده ۶۱۴ ق. م: امین ضامن تلف یا نقصان مالی که به او سپرده شده است نمی‌باشد مگر در صورت تعدی یا تفریط.
[۱۳۲] ماده ۶۱۳ ق. م: هرگاه مالک برای حفاظت مال ودیعه ترتیبی مقرر نموده باشد و امین از برای حفظ مال تغییر آن ترتیب را لازم بداند می‌تواند تغییر دهد مگر اینکه مالک صریحاً نهی از تغییر کرده باشد که در این صورت ضامن است.
[۱۳۳] ماده ۶۱۰ ق. م: در ودیعه طرفین باید اهلیت برای معامله داشته باشند و اگر کسی مالی را از کسی دیگر که برای معامله اهلیت ندارد بعنوان ودیعه قبول کند باید آن را به ولی او رد نماید و اگر در ید او ناقص یا تلف شود ضامن است.
[۱۳۴] ماده ۶۲۴ ق. م: امین باید مال ودیعه را فقط به کسی که آن را از او دریافت کرده است یا قائم مقام قانونی او یا به کسی که مأذون در اخذ می‌باشد مسترد دارد و اگر بواسطهٔ ضرورتی بخواهد آن را رد کند و به کسی که حق اخذ دارد دسترس نداشته باشد باید به حاکم رد نماید.

کتاب عاریه

[۱۳۵] ماده ۶۳۸ ق. م: عاریه عقدی است

جائز و بـه مـوت هـر یک از طـرفین مـنفسخ می‌شود.
[۱۳۶] ماده ۶۳۵ ق. م: عاریه عقدی است که به موجب آن احد طرفین به طرف دیگر اجازه می‌دهد که از عین مال او مـجاناً مـنتفع شـود. عاریه دهنده را معیر و عاریه گیرنده را مستعیر گویند.
[۱۳۷] ماده ۶۳۶ ق. م: عاریه دهنده علاوه بر اهلیت باید مالک منفعت مالی باشد که عاریه می‌دهد اگر چه مالک عین نباشد.
[۱۳۸] ماده ۶۳۷ ق. م: هر چیزی که بتوان به ابقاء اصلش از آن منتفع شد می‌تواند موضوع عقد عاریه گردد. منفعتی که مقصود از عـاریه است منفعتی است که مشروع و عقلایی باشد.
[۱۳۹] مـاده ۶۴۱ ق. م: مسـتعیر مسـئول منقصت ناشی از استعمال مال عـاریه نـیست مگر این که در غیر مورد اذن استعمال نـموده باشد و اگر عاریه مطلق بوده بر خلاف متعارف استفاده کرده باشد.
[۱۴۰] ماده ۶۴۲ ق. م: اگر بر مستعیر شـرط ضمان شده باشد مسئول هر کسـر و نـقصانی خواهد بود اگرچه مربوط به عمل او نباشد.
[۱۴۱] ماده ۶۴۴ ق. م: در عاریه طلا و نـقره اعم از مسکوک و غیر مسکوک مستعیر ضامن است هر چند شرط ضمان نشده و تـفریط یـا تعدی هم نکرده باشد.
[۱۴۲] ماده ۶۴۷ ق. م: مستعیر نمی‌تواند مال عاریه را به هیچ نحوی به تصرف غیر دهد مگر به اذن معیر.

کتاب مزارعه

[۱۴۳] ماده ۵۱۸ ق. م: مزارعه عقدی است که بموجب آن احد طرفین زمینی را برای مـدت معینی به طرف دیگر می‌دهد که آن را زراعت کرده و حاصل را تقسیم کند.
[۱۴۴] ماده ۵۲۵ ق. م: عقد مزارعـه عـقدی است لازم.
[۱۴۵] ماده ۵۲۹ ق. م: عقد مزارعه به فـوت متعاملین یا احد آنها باطل نمی‌شود مگر اینکه مباشرت عامل شرط شده باشد در این صورت به فوت او منفسخ می‌شود.
[۱۴۶] ماده ۵۱۹ ق. م: در عقد مزارعه حصه هر یک از مزارع و عامل باید به نحو اشاعه از قبیل ربع یا ثلث یا نصف و غیره معین گردد و اگر بنحو دیگر باشد احکـام مـزارعـه جـاری نخواهد شد.
[۱۴۷] ماده ۵۲۰ ق. م: در مزارعه جائز است شرط شود که یکی از دو طرف علاوه بر حصه از حاصل مال دیگری نیز به طرف مقابل بدهد.
[۱۴۸] ماده ۵۲۳ ق. م: زمینی که مورد مزارعه است باید برای زرع مقصود قابل باشد اگرچه محتاج به اصلاح یا تحصیل آب بـاشد و اگـر زرع محتاج به عملیاتی باشد از قبیل حفر نهر یا چاه و غیره و در حین عقد جاهل به آن بوده باشد حق فسخ معامله را خواهد داشت.
[۱۴۹] ماده ۵۲۷ ق. م: هرگاه زمین به واسطه فقدان آب یا علل دیگر از این قبیل از قـابلیت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممکن نباشد عقد مزارعه منفسخ می‌شود.
[۱۵۰] ماده ۵۲۴ ق. م: نوع زرع باید در عقد مزارعه معین باشد مگر اینکه بر حسب عرف

بلد معلوم و یاعقد برای مطلق زراعت بوده باشد در صورت اخیر عامل در اختیار نوع زراعت مختار خواهد بود.
[۱۵۱] ماده ۵۳۷ ق. م: هرگاه در عقد مزارعه زرع معینی قید شده باشد و عامل غیر آن را زرع نماید مزارعه باطل و بر طبق ماده ۵۳۳ رفتار می‌شود.
[۱۵۲] ماده ۵۲۱ ق. م: در عقد مزارعه ممکن است هر یک از بذر و عوامل مال مزارع باشد یا عامل در این صورت نیز حصه مشاع هر یک از طرفین بر طبق قرارداد یا عرف بلد خواهد بود.
[۱۵۳] ماده ۵۴۱ ق. م: عامل می‌تواند برای زراعت اجیر بگیرد یا با دیگری شریک شود ولی برای انتقال معامله یا تسلیم زمین به دیگری رضای مزارع لازم است.
[۱۵٤] ماده ۵۴۲ ق. م: خراج زمین به عهده مالک است مگر اینکه خلاف آن شرط شده باشد سایر مخارج زمین بر حسب تعیین طرفین متعارف است.
[۱۵۵] ماده ۵۳۳ ق. م: اگر عقد مزارعه به علتی باطل شود تمام حاصل مال صاحب بذر است و طرف دیگر که مالک زمین یا آب یا صاحب عمل بوده است به نسبت آنچه که مالک بوده مستحق اجرة المثل خواهد بود. اگر بذر مشترک بین مزارع و عامل باشد حاصل و اجرة المثل نیز به نسبت بذر بین آنها تقسیم می‌شود.

کتاب مساقات

[۱٥٦] ماده ۵۴۳ ق. م: مساقات معامله‌ای است که بین صاحب درخت و امثال آن با عامل در مقابل حصه مشاع معین از ثمره واقع می‌شود و ثمره اعم است از میوه و برگ گل و غیره آن.
[۱۵۷] ماده ۵۴۴ ق. م: در هر مورد که مساقات باطل باشد یا فسخ شود تمام ثمره مال مالک است و عامل مستحق اجرت‌المثل خواهد بود.

□ ■ □